

بازیگران سیاسی

از مشروطیت تا سال ۱۳۵۷

روز شمار زندگی نخست وزیران ایران

جلد دوم

از علی سهیلی تا دکتر علی امینی

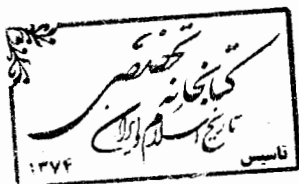
نوشته و تحقیق :

دکتر مصطفی پور

بازیگران سیاسی

از مشروطیت تا سال ۱۳۵۷

روز شمار زندگی نخست وزیران ایران



جلد دوم

از علی سهیلی تا دکتر علی امینی

نوشته و تحقیق :

دکتر مصطفی آملی

بازیگران سیاسی

از مشروطیت تا سال ۱۳۵۷

روز شمار زندگی نخست وزیران ایران

جلد دوم

از: علی سهیلی تادکتر علی امینی

تاریخ انتشار: آبان ماه ۱۳۷۴ - نوامبر ۱۹۹۵

لندن - چاپ پکا

حقوق قانونی برای نویسنده محفوظ است

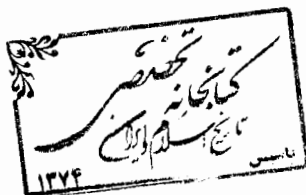
چه باشد بهشت برین، جان ماست
نگه دار آرم این میزبان
برآورده نام او، نام تو
دکتر کاسمی

بهشت برین، خاک ایران ماست
وطن میزبان است و تو میهمان
توفیر زدی و این وطن مام تو

فهرست مندرجات

صفحه

- پیشگفتار
 اظهار نظر رسانه های گروهی و نامه های رسیده درباره نشر کتاب از (ر) تا (ع)
 ۱- روز شمار زندگی علی سهیلی از ۱ تا ۱۵
 ۲- روز شمار زندگی محمد ساعد مراغه ای (ساعدالوزاره) از ۱۶ تا ۴۶
 ۳- روز شمار زندگی مرتضی قلی خان بیات (سهام السلطان) از ۴۷ تا ۵۷
 ۴- روز شمار زندگی ابراهیم حکیمی (حکیم الملک) از ۵۸ تا ۶۶
 ۵- روز شمار زندگی محسن صدر (صدرالاشراف) از ۶۷ تا ۷۷
 ۶- روز شمار زندگی عبدالحسین هژیر از ۷۸ تا ۱۰۱
 ۷- روز شمار زندگی حسین علاء از ۱۰۲ تا ۱۱۹
 ۸- روز شمار زندگی سپهبد حاجی علی رزم آرا از ۱۲۰ تا ۱۶۵
 ۹- روز شمار زندگی دکتر محمد مصدق (مصدق السلطنه) از ۱۶۶ تا ۲۶۰
 ۱۰- روز شمار زندگی سپهبد فضل الله زاهدی از ۲۶۱ تا ۳۲۵
 ۱۱- روز شمار زندگی دکتر منوچهر اقبال از ۳۲۶ تا ۳۵۳
 ۱۲- روز شمار زندگی مهندس جعفر شریف امامی از ۳۵۴ تا ۳۷۲
 ۱۳- روز شمار زندگی دکتر علی امینی از ۳۷۳ تا ۴۱۰
 ۱۴- فهرست منابع و مآخذ از ۴۱۱ تا ۴۱۳
 ۱۵- فهرست گروهی اسامی ۴۱۴
 ۱۶- فهرست اسامی از ۴۱۵ تا ۴۳۱
 ۱۷- غلط نامه ۴۳۲



پیشگفتار

من به سخن زمزمه ای داشتم
پرده زروی همه برداشتم
ملك الشعراى بهار

استقبال هموطنان بزرگوار و عزیز از نخستین جلد بازیگران سیاسی و ابراز محبت آنان وسیله تلفن و نامه و گفتگوی خصوصی و تأیید و تشویق دانشمندان و نویسندگان ارجمند این امید را درنویسنده بوجود آورد که در میان ملت فرهنگ پرورماهنوز خیلی ها هستند که با حمایت صمیمانه خودمی خواهند که تاریخ معاصر ایران با بیطرفی و بی نظری تدوین گردد. به قول وثوق الدوله:

از آنچه رفت جز خط و خالی اثر نماند

تاریخ روزگار جزاین خط و خال نیست

همانطوریکه قبلاً یادآور شده بودم درنظر نداشتم بعد از انتشار ۱۶ جلد کتابهای (ایران در عصر پهلوی) بازهم دراین موقعیت سنی و مشکلات فراوان زندگی درخارج از کشور و افزایش تدریجی هزینه چاپ و کاغذ و پست بازهم زیربارتعهدات سنگینی رفته و نشر این سری ازکتاب را بعهدہ بگیرم. تصورنویسنده این بود که انتشار بیوگرافیها در روزنامه ها و نشریات مختلف کافی است وعلاقمندان می توانند به جمع آوری آن

الف

بپردازند ولی تذکرات کارکنان مؤسسه (بوك پرس) و همچنین یادآوری دوستان صمیمی نویسنده به اینکه حیف است این اطلاعات جالب در مجموعه‌ای تدوین نگردد، مرا برآن داشت که بهر صورتی است بازهم در این باره اقدام کنم. خصوصاً اینکه برخی از پژوهشگران و محققین تذکر می‌دادند در شرایطی که در داخل کشور سعی می‌شود خدمات و کوششهای صادقانه بعضی از شخصیت‌های عصر مشروطیت به‌بوته‌نسیان سپرده شود و یا با عناد و بغض و کینه به زندگی سیاسی آنها نگریسته و به صورت غیر واقعی مطالبی نشر یابد و گروهی از محققین را دچار اشتباه سازد از این جهت هم لازم است این کار مهم با بیطرفی و دقت در خارج از کشور صورت گیرد تا بازیگران سیاسی عصر مشروطیت به همان صورتی که بوده‌اند معرفی گردند. وقتی حقایق با بی نظری نشر یافت پژوهشگران و محققین داخل کشور نیز که در تحت فشار هستند سعی خواهند نمود با استناد به این مطالب درباره شخصیت‌های معاصر ایران منصفانه داوری کنند و همچنین مقامات حاکم نیز درك خواهند کرد که فرهنگ ستیزی آنها بی نتیجه است و ایرانیان اصیل و صاحبان قلم و پژوهشگران و محققین که تعداد زیادی از آنها در خارج از کشور اقامت دارند از مسائل مهم تاریخی پرده بر میدارند و نخواهند گذارد عقده‌های هزارساله‌آنهائی که تصادفاً زمام امور کشور به دست شان افتاده در صفحات تاریخ بماند. از قدیم نیز صاحبان قلم و محققین در هر عصر و زمانه‌ای منادیان حق و عدالت بوده‌اند.

از دفتر زمانه فتد نامش از قلم

هرملتی که مردم صاحب قلم نداشت

بی تردید باید گفت نویسندگان و شعرا و هنرمندان و کارکنان فداکار و زحمتکش مطبوعات و رسانه‌های گروهی و ناشرین و مورخین و پژوهشگران در سالهائی که آتش فتنه سراسر کشور مارا فرا گرفته در حفظ اصالت

تاریخ ایران بسیار کوشا بوده اند خصوصاً آنهایی که در خارج هستند اقداماتشان در مبارزه با ظلم و بیادگری و جهل و نادانی و حفظ حقوق بشر و صیانت از آزادی و دموکراسی و حقوق ملی و پشتیبانی از تمامیت ارضی کشور و استقلال مملکت خیلی اثر داشته است. همین امر نشان می دهد که ملت ایران با تاریخ مدون هزاران ساله خود پشتمانه محکمی دارد و ملتی است زنده و پرتحرک و جاودانه که بادهای موسمی که در اثر حوادث و وقایع مهم جهانی می وزد نمی تواند چراغ عمر این ملت را خاموش کرده تاریخ سراسر افتخار چنین ملتی را خدشه دار سازد. به سروده ادیب برومند شاعر ملی:

قلم همیشه بود پاسدار استقلال

سخن همیشه بود خواستار آزادی

مهاجرت این سه میلیون ایرانی به خارج از کشور که نیروی انسانی پرارزشی است اگرچه برای کشورما زیان فراوان داشته ولی لااقل این نتیجه را بار آورد که توانسته اند فرهنگ کهن ایران را در خارج از کشور زنده و پویا نگه دارند. به قول سعدی:

من بعد حکایت نکن از تلخی هجران

کاین میوه که از صبر برآمد شکری داشت

بهر صورت حمایت همه جانبه از این قبیل نشریات موجب گردید که نویسندگان هم با وجود مشکلاتی که این کار داشت بکوشم (روزشمار زندگی) شخصیت های تاریخ معاصر ایران را منتشر ساخته و وظیفه ای را که بار دیگر برعهده گرفته ام صمیمانه به انجام برسانم.

متأسفانه باید بگویم منابع اطلاعاتی که در دسترس دارم کافی برای نیل به مقصود نیست تا انتشارات مزبور از هر جهت جامع و کامل باشد ولی صادقانه می گویم انتشار مطالب به همین صورت با وجود نواقص و عیوبی که دارد با کار فراوان و تحمل بی خوابی و مطالعات شبانه

روزی و سرکشی همه روزه به کتابخانه‌های مختلف و گفتگو با بستگان
بازیگران سیاسی و مطلعین تهیه گردیده است و می‌کوشم از هر طریق که
ممکن است به غنای مجموعه بیفزایم و همواره این شعر شهریار شاعر
عالی‌قدر معاصر الهام بخش من می‌باشد:

اختر بخفت و شمع فرو مرد، همچنان

بیدار بود دیده شب زنده دار من

حقیقت این است که وقتی در نشریات مختلف می‌خوانم که در زمان
حیات ما دانشمندانی نظیر علامه دهخدا و علامه قزوینی و دکتر معین و
امثالهم بوده‌اند که با تلاش پیگیر و کوشش شبانه روزی خود توانسته‌اند
آثار بسیار گرانبها و ارزنده‌ای در فرهنگ معاصر از خود به یادگار
نهند از کار کوچکی که توسط نویسنده صورت گرفته احساس ناراحتی
می‌کنم و در این اندیشه هستم که چرا نباید در میان ما از این قبیل
دانشمندان و پژوهشگران زیادتر باشند تا با فداکردن جان و عمر خود آثار
مهمی به فرهنگ کشور بپارند. وقتی دهخدا درگذشت ماتی فضای
ایران را فرا گرفت و در فقدان او چنین سروده‌اند:

دهخدا چون شمع در هر جمع بود نوربینش ساطع از آن شمع بود
جمع کردی گه لغت، گاهی مثل بود کوشا تر ز زنبور عسل
یا شاعر دیگری چنین گفته است:

شیره بیرون میکشید از هر کتاب نکته‌ها را ثبت کردی باشتاب
(فیشهای) بی‌شمر آماده کرد معجزی آن سرور آزاده کرد
گاهی به یاد دکتر معین می‌افتم که چنین نوشته است:

نویسنده از دیرباز در اندیشه تألیف فرهنگی بودم تا نیازمندیهای
نسل معاصر را رفع کند. برای تحقق این آرزو مدت بیست سال فیش
هائی تهیه کرده‌ام. کتابی تألیف خواهم کرد که هر کس می‌تواند در آن همه
معلوماتی را که امروزه مغز بشر را غنی‌تر سازد به دست آورد. این

ثروت گرانبهائی است که من آن را کسب کرده‌ام ولی برای شخص خود به کار نمی‌برم زیرا تمتعاتی که شخصی و فردی باشد قلب را تهی می‌کند و خودپرستی بیهوده‌ای به شمار می‌آید.

درمرگ غم انگیز دکتر معین که چهارسال و پنج ماه در حال اغماء بود چنین سروده اند:

آن (محمد) که امین بود به راه تحقیق

گوهری بود که دیگر به کف آسان نشود

وقتی کتابها و نوشته‌ها و مطالبی را که چاپ شده بررسی می‌کنم و یا به هزاران صفحه‌ای که ماشین شده و برای چاپ آماده است مراجعه می‌نمایم و یا نوشته‌های زیادی که دریاگانی کتابخانه‌ام آماده شده و در فرصت‌های دیگر قصد انتشار آن را دارم می‌نگرم خوشحال می‌شوم که در این مدت قسمت زیادی از وقت خود را در کتابخانه‌ها گذرانیده و یا شب و روز به بررسی کتابها پرداخته و نظیر باغبانی ازهرباغی گلی چیده همه رادرکنار هم قرار داده‌ام. همچنین هر روز با زندگی شخصیت و مقام تازه‌ای آشنا شده و یا از روزشمار زندگی افرادی که آنها را دیده و شناخته‌ام اطلاعات تازه‌ای کسب کرده و یا با زندگی و شخصیت و انسانهائی آشنا شده‌ام که در عصر مشروطیت در ایران سمت و مقامی داشته‌اند.

با صراحت باید بگویم در این ایام دوری از وطن خیلی مطلب فراگرفته و از جزئیات زندگی خیلی از سیاستمداران معاصر کشور خود آگاه شده‌ام که هنگام اقامت در وطن بکلی از آن بی اطلاع مانده بودم و کارواشتغال شبانه روزی هم مجال نمیداد که چنین اطلاعاتی را کسب کنم. از این جهت وظیفه خود دانستم حال که این مطالب با کوشش پیگیر و تلاش دائم آماده شده در دسترس همه هموطنان عزیزم قرار گیرد و به تاریخ سپرده شود؛ زیرا چنین اعتقاد دارم:

در مقام حرف بر لب مهر خاموشی زدن

تیغ را زیر سپر در جنگ پنهان کردن است

از نامه های رسیده احساس می کنم که خیلی از خوانندگان نیز مرا تأیید می کنند که از این مطالب آگاهی زیادی نداشته اند و چه خوب شد که آن را در مجموعه ای برای مطالعه آماده ساخته ام.

البته این ایراد و اعتراض به خیلی ها وارد است که مطالب مهم تاریخی را میدانند و خود هم در جریان خیلی از کارها بوده اند ولی بکلی ساکت مانده اند حتی از دادن بیوگرافی و روز شمار زندگی خود و بستگان خویش دریغ دارند به همین جهت ممکن است بعضی از بیوگرافی ها نواقصی داشته باشد که باید گفت انجام چنین کاری احتیاج به کارجمعی و کوشش همگانی دارد.

سکوت این قبیل افراد را شاید بتوان از زبان استاد دکتر خانلری بیان داشت که چنین سروده است:

چند پرسى ز چه لب بسته ام از گفت و شنود

راز دل چون نتوان گفت ز گفتار چه سود

نکته ها دارم زانها که نیاید به بیان

نغمه ها دارم زانها که نگنجد به سرود

شاید نظراستاد اشاره به وضع داخل مملکت ما بوده که نمی توانسته حقایق را بیان کند ولی در خارج از کشور چنین مشکلاتی وجود ندارد و هرکس می تواند حقایق را بگوید و از هیچ مشکلی هم نهراسد. به همین جهت در جای دیگر چنین سروده است:

ای که این چامه بخوانی و بدانی رازم

گر از آنجا خبرت هست زمن بر تو درود

در گفتگوها و مصاحبه هائی که با خیلی از هموطنانم در خارج از کشور دارم با اینکه می دانم برخی از آنان دارای اطلاعات زیادی هستند

درخشان و عمری کهن وطنی نیست که با این قبیل تغییرات در این جهان
پرتحول دچار سرنوشت شومی گردد. امید فراوان به آینده زیاداست و
منتها باید صبر و تحمل پیشه کرد و چنانکه ایرانیان مقیم خارج می گویند:
دوران هجر را گذرانیدیم و زنده ایم

مارا به سخت جانی خود این گمان نبود
در منطقه ای که کشور ما قرار دارد خیلی از کشورهای همسایه
سرنوشتی بدتر از ما دارند و این وضع نتیجه جهل و نادانی و بی خبری و
متأسفانه سازشکاری و خیانت بعضی از افراد می باشد. چنانکه وضع
افغانستان را شاهدیم که به چه روزی افتاده و شاعر فقید افغانی خیلی
نیز چنین سروه است:

سال ذلت، سال لعنت، سال غم، سال فساد

سال اشك و خون و درد و رنج و ادبار وطن
مسئولیت وضع رقت بار کشورهای منطقه علاوه بردخالت خارجی
ها و بی تدبیری رهبران کشورها و بازیگران سیاسی و کسانی که نقشی
در سرنوشت ملتها دارند از يك سو و نادانی و بی خبری و جهل و تعصبات
مذهبی و خرافی بودن اکثریت مردم از طرف دیگر موجب گردیده تا زمام
امور این کشورها به دست کسانی بیفتد که نه تنها صلاحیتی برای اداره
کشور ندارند بلکه از هر جهت با کشور و میهن و مردم سرزمین خود
دشمنی دارند و آلوده به فساد مالی و اخلاقی هم می باشند.
لا هوتی شاعر چپ گرانیز چنین گفته است:

خلق ایران ز اسارت چه شکایت دارد

میوه جهل به جز ذلت و ادبار که نیست
متأسفانه خبرهای روزانه نشان می دهد که جهان ما در چه وضع
تأسف آوری قرار دارد. با وجود سازمان ملل متحد و انسانهای متفکر و
روزنامه ها و نشریات مدافع حقوق مردم و تلاش و کوشش اندیشمندان و

دانش پژوهان و سازمانهای مختلف طرفدار حقوق بشر، بازهم می بینیم که خیلی از کشورها و ملتها دچار ظلم و ستم هستند و ساکنین بیگناه خیلی از سرزمینها دچار رنج و تعب فراوان بوده و زندگی وحشتناک و رقت بار آنها لرزه بر اندام انسان می اندازد و نشان می دهد که هنوز هم سرنوشت مردم مخصوصاً ساکنین کشورهای جهان سوم و عقب افتاده بازیچه دست بازیگران سیاسی و مالی و اقتصادی و پولی است که در جهان ما نقش مهمی دارند. به قول دکتر رعدی آذرخشی:

به هر گوشه از ظلم هنگامه هاست

جهان زیر چنگال خود کامه هاست

متأسفانه این (روزشمار زندگی) در شرایطی تهیه می گردد که خیلی از بازیگران سیاسی تاریخ معاصر ایران یکی بعد از دیگری زندگی را ترك گفته و تعدادی هم که باقی مانده اند یا در داخل کشور وضع نامناسبی دارند و یا در خارج از کشور دچار بیماری و دریدری و پیریشان روزی و جدائی از یستگان خود هستند و هر روز هم تعدادی از آنها دنیا را ترك میگویند. به همین جهت هر روز انسان دچار تأسف شدید از درگذشت این قبیل شخصیت ها و انسان های تاریخ ساز می گردد. به قول توللی شاعر عالیقدر که خود او هم خیلی زود ما را ترك گفت:

هر روز دهندم خبر از مردن یاری

من مانده ام اما به چه کامی؟ به چه کاری

آن با سرطان پنجه درافکند و درافتاد

و آن خیمه به غریت زد و بر شد چو غباری

همین وضع و وظیفه افرادی نظیر نویسنده را سنگین تر می کند تا هرا اندازه ممکن است دانستنی های تاریخ معاصر ایران در مجموعه هائی تدوین گردد تا ازین نرود. تاریخ کشور باید به هر صورت و در هر شرایطی آماده گردد و این روزشمار زندگی می تواند روشنگر وضع زندگی

تعدادی از سیاستمداران و شخصیت‌های تاریخ معاصر ایران باشد.
وقایع تاریخی را نمی‌توان به بوته نسیان و فراموشی سپرد.

به سروده دکتر باستانی پاریزی:

پایه تاریخ را خشت وقایع کرده راست

وین بنای کهنه پی را، منشیان، معمارها

من ندانم راستی ماهیت تاریخ چیست؟

چیست حاصل زین همه تکرارها، تذکارها

یک سرسالم نبردند این سیاسیون به گور

نیزه ها، سرها به گرداندند در بازارها

اکنون که به یاری ایزد توانا جلد دوم بازیگران سیاسی به دست شما
می‌رسد امیدوارم به زودی زود روزنه امید بیش از پیش به روی
همه مردم ایران گشوده شود تا دارای کشوری پیشرو و ملتی سعادتمند
در جامعه جهانی باشیم. حقیقت این است که ملت شریف و عزیز ما
استحقاق وضعی هم‌تراز با مردم متمدن جهان دارد. ما مردم ایران
صمیمانه به کشور آباء و اجدادی و هموطنان شریف خود با تمام
اشکالاتی که در زندگی سیاسی و اجتماعی ما هست عشق می‌ورزیم و
همه با مهدی اخوان ثالث همصدا هستیم که چنین سروده است:

ترا ای گرانمایه، دیرینه ایران ترا ای گرامی گهر، دوست دارم

جهان تاجهان است پیروزباشی برومند و بیدار و بهروز باشی

مصطفی - الموتی

لندن - مهرماه ۱۳۷۴

استقبال فراوان از جلد اول بازیگران سیاسی

بعد از انتشار نخستین جلد (بازیگران سیاسی) نشریات برونفرزی و رسانه های گروهی به نقل مطالبی از این جلد از کتاب پرداخته و با ابراز لطف و محبت نسبت به نویسنده بیش از پیش در صدد تشویق و تأیید برآمده اند. مؤسسه (یوک پرس) که با کمال صداقت و صمیمیت در نشر کتابهای ایران در عصر پهلوی و (بازیگران سیاسی) همت گماشته ضمن دریافت نامه های متعدد از خوانندگان نخستین جلد بازیگران سیاسی برای نمونه خلاصه ای از نوشته های مطبوعات و نامه ها را منتشر می سازد. باتشکر از کسانی که به صورت مختلف از جمله بانوشتن اینگونه نامه های تشویق آمیز ما را در وظیفه تاریخی مهمی که بر عهده گرفته ایم تأیید کرده اند آرزو داریم که با حمایت بیدریغ علاقمندان بتوانیم سایر جلد های کتاب را منتشر ساخته و بموقع در دسترس خوانندگان خود قرار دهیم.

از عضدالملک تاشهبانوفرچ

روزنامه کیهان چاپ لندن با نقل قسمتهائی از کتاب چنین نوشته است:

(نگاهی به جلد اول بازیگران سیاسی نوشته دکتر مصطفی الموتی)

نخستین جلد از کتاب مزبور در لندن انتشار یافت. در این جلد بیوگرافی سه تن نایب السلطنه و زندگی نامه ۴۳ نخست وزیر دوره مشروطیت مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

این بیوگرافی ها که با دقت تهیه گردیده خیلی خوب نشان میدهد که در دوران مشروطیت در ایران چه کسانی خدمت کرده اند و چه افرادی مرتکب خیانت و انحراف شده و یا از خود ضعف و سستی نشان داده اند.

دکتر الموتی پس از انتشار روز شمار زندگی سه نایب السلطنه (عضدالملک قاجار - ناصرالملک قراگوزلو - شهبانو فرح) به سرنوشت نخست وزیران ایران و روابط فامیلی آنان با یکدیگر و مدت حاکمیت هر یک از آنان اشاره کرده و اسامی و مدت دوران حکومت نخست وزیران عصر پهلوی را منتشر ساخته است که قسمتی از آن در کیهان لندن نقل شده است.»

اولین کتاب درباره نایب السلطنه ها
روزنامه نیمروز چاپ لندن که تدریجاً قسمتی از این بیوگرافی ها را منتشر می
سازد چنین نوشته است:

جلداول (بازیگران سیاسی) نوشته و تحقیق دکترالموتی به صورت مجموعه ای
جداگانه انتشار یافت. در این سلسله انتشارات که در کنار ۱۶ جلد کتاب (ایران در عصر
پهلوی) قرار دارد دکتر الموتی کوشیده است بیوگرافی و روزشمار زندگی کسانی را که
از دوشروطیت تا سقوط رژیم سلطنت در ایران شغل و مقام حساس و مهمی داشته اند با
بی طرفی و بی نظری تنظیم کند تا ایرانیان درازوطن خصوصاً نسل جوان که دسترسی
به این قبیل کتابها ندارند و احتمال دارد که از تاریخ معاصر خود چندان آگاه نباشند
اطلاع حاصل کنند که در این مدت چه کسانی بر کشورما حاکمیت داشته اند.

تا به حال هیچگونه کتابی درباره نایب السلطنه ها در ایران انتشار نیافته و این
برای اولین بار است که در کتابی شرح حال این سه تن را که به این مقام رسیده اند خواهید
خواند.

با این که دکترالموتی کوشیده است هرچه می تواند در این کتاب پانصد صفحه ای
مطالب جامعی را برای خوانندگان آماده سازد مع هذا توانسته فقط بیوگرافی سه نایب
السلطنه و ۲۴ نخست وزیر را منتشر سازد.

چون دکتر الموتی در نظر دارد شرح حال رؤسای مجلسین و کسانی را که برای قبول
شغل نخست وزیری دعوت شده اند همچنین وزرای دربار عصر پهلوی و گروهی دیگر
از کسانی را که در این مدت مشاغل مهمی داشته اند منتشر سازد هنوز معلوم نیست
(بازیگران سیاسی) در چند جلد منتشر خواهد شد.

دکترالموتی همچنین توانسته روزشمار زندگی خیلی از مقامات سیاسی و امرای
ارتش و روزنامه نگاران و قضات و هنرمندان و وزرای مشهور و شخصیت های تاریخ
ساز را تهیه کند. به همین جهت انتظار می رود تدریجاً بر تعداد کتابها افزوده شود بنا
بر این لازم است همه نویسندگان و پژوهشگران دکتر الموتی را یاری کنند تا این مجموعه
هرچه ممکن است کامل تر و جامع تر گردد.

روزنامه نیمروز ضمن نقل قسمتی از پیشگفتار و نکاتی از جلد اول بازیگران
سیاسی چنین می نویسد:

روزنامه نیمروز موفقیت همکار گرامی خود دکتر الموتی را در تهیه و تنظیم
کتاب های تحقیقی و تاریخی آرزو می کند و امیدوار است آثار این همکار ارجمند نقش
شایسته ای در آگاهی نسل جوان مملکت داشته باشد.

بازیگران سیاسی تاریخ معاصر ایران

مجله پژوهاک ایران چاپ هلند می نویسد:
دانشمند و محقق سرشناس معاصر، آقای دکتر مصطفی الموتی، پس از پایان کتاب تحقیقی «ایران در عصر پهلوی» که در ۱۶ جلد به اتمام رسانده اقدام به انتشار کتابهایی تحت عنوان «بازیگران سیاسی از مشروطیت تا سال ۱۳۵۷» نموده است.
آقای دکترالموتی در این کتابها - که جلد اول آن از مشیرالدوله تا منصورالملک را دربر می گیرد- همچون گذشته با وسواس کامل و بدون اظهارنظر و خواست شخصی به بررسی کارهای بازیگران سیاسی این دوره پرداخته و داستانها و خاطراتی از بازیگران سیاسی معاصر در این کتاب آورده شده که آن را دوچندان خواندنی نموده است. ضمن توفیق و آرزوی سلامت برای پژوهشگر دانشمند معاصر، آقای دکتر مصطفی الموتی، خواندن این کتاب را به علاقمندان تاریخ توصیه می نمائیم.

گنجینه ای از ذخایر فرهنگی وتاریخی

دوست دانشمند و بزرگوارم
با تقدیم سلام و درود فراوان جلد اول (بازیگران سیاسی) را با دقت مطالعه کردم و مانند همه نوشته ها و پژوهشگری های آن دوست دانشمند و گرانمایه بسیارمفید و برکنار از هرگونه غرض و دگرگون نویسی به آرایش درآمده بود و بنده با شوق بسیار خواندم و بهره فراوان بردم.
آن دوست فرزانه ودانشمند آثاری از خود برجای گذاشته اید که در گنجینه ذخایر علمی و فرهنگی وتاریخی کشورمان جای والای خود را خواهدداشت وخوشبختانه همچنان نیزدنبال می فرمائید. توفیق روزافزون تان را آرزومندم.
باتقدیم بهترین آرزوها - دوستدارتان - احمدمدنی

همت و پشتکار و کارآئی

دکترالموتی عزیزم دوست صاحب فضیلت خستگی ناپذیر
جلد اول بازیگران سیاسی چشم و دلم را روشن ساخت.
راستی که این همه همت و پشتکار، ازهرکسی ساخته نیست. شما نشان داده اید که لحظه ای در این شانزده سال مهاجرت بیکارننشسته اید و ثابت کرده اید که کارآئی وشایستگی، وطن و دورازوطن نمی شناسد و انسان لایق، درهرشرایطی، جوهروجودی

خود را نشان می دهد.

برایتان تندرستی آرزو می کنم تا بتوانید سالهای دراز دیگر نیز به این خدمات گرانها ادامه دهید و یادگارهایی چنین مفید برای آگاهی و عبرت آیندگان باقی بگذارید. با سپاس و اخلاص قلبی و امید و دیدار روی عزیزتان را می بوسم. محمد عاصمی

تلاش ستایش آمیز پژوهشگرانه

به نام ایران، سرزمین مهر واهورا

به ساله بهرام شید دوم خرداد ماه ۲۷۰۳

دوست گرانمایه و دانشمندم کدبان دکتر مصطفی الموتی

بایبهرترین دروهای پاکدلانه و خرمی آفرین بهاری و آرزوی بهروزی و شادکامی و پیروزمندی درتلاشهای ستایش آمیز پژوهشگرانه، مهر بزرگی را که به من ارزانی داشته و بایزرگواری نوشته ارزشمندت را برایم فرستاده بودی، سپاسهای فراوان دارم. امیدوارم خامه ات همچنان توانا، اندیشه ات پر بار و نیروی ستودنی پژوهشیت پایدار بماند که در جهان بی انگاریهای هم میهنان بروغمرزی و ایرانیان ایران از یاد رفته که خون دردل آدم می کنند، گرانمایگان کوشنده و پر نیروئی چون تو که چنین خستگی ناپذیرکاری می خویشکاریشان را به تاریخ و کشور و فرهنگ خویش از یاد نمیبرند و ازاین همه بی انگاریها دچارافسردگی نمی شوند به راستی به کارگیری واژه «ارزنده وارزشمند» برایشان کم است. زیرا چنین کاروکوشش پژوهشگرانه شبانه روزی و نوشتن این نوشتارهای گرانبهای تاریخی، واژه هایی بیش از «ستایش» و «شایستگی» راخواهانند که باید برای نویسنده ای چون تو به کارگرفت. به راستی دست مریزاد که دیدن این همه نیروی کوشندگی و پژوهشگری هم مرا باهمه جان و دل به ستایش و امیدارند و هم رشک درمن می آفرینند که ای کاش من هم توان کمی ازاین دانایی و توانایی را داشتم تا بتوان خویشکاریم را به میهن و فرهنگش به انجام برسانم.

می اندیشم درباره نویسنده فرزانه ای چون تو هرچه گفته شود کم است. دادار ایران زمین چنین فرزندان برومندی را هماره پرتوان و پایدار بدارد که سرمایه های ارزنده کشورند که ارجشان را نشناختند و به آنان نك شناسیها کردند که همین نك شناسان به همین نك شناسی خود دچارشدند و اکنون باید چراغ بردست گیرند و زمین و زمان را بچرخند تا آنهایی را که برایشان ارج و آبرو خریدند و بزرگشان کردند و منش آفریدند،

بیابند که دیگر نخواهند یافت. نگاهی کوتاه و گذرا به خوبی نشان می دهد که چه رنجی برای این دفترها کشیده ای و می کشی و با پایداری ستودنی، همچنان این آرمان والا را دنبال می کنی.

از مهری که به من داشته ای و داری، سپاسهای فراوان دارم. آرزو مندم که فرو فروغ هستی همواره بر تارک کاشانه پرمهر و ایران پرستانه ات همیشه فروزان و تابناک باشد. به بانوی فرزانه، درودهای فراوان دارم.

همیشه پیروز، همواره سر بلند، و پیوسته کامکار و کامروا باشی،
دوستدارت - دکتر کورش آریامنش

جنون عاشقانه

دوست و مرشد فاضل و دانشمند جناب دکتر مصطفی الموتی

بادرود و سپاس فراوان و بوسه بسیار، رسیدن «بازیگران سیاسی» را به آگاهی آن عزیز می رسانم و حتی پیش از آنکه سپاسی عرضه کنم، مبارکبادی صادقانه بر زبان و قلم دارم که زمان ابرازش هم اینک است. گمان می کردم پس از آن همت و غیرت والا دربارۀ مجموعه کتاب های ماندنی «ایران در عصر پهلوی»، چندی را به استراحت خواهید گذرانید. اما میبینم که باید بادوست مشترکمان «دکترهما یونفر» همراي شد که آنچه ما می کنیم، نشأت از يك جنون عاشقانه می گیرد و درمانی هم برای آن پیدا نشده است. والبتۀ این جنون هم مبارکباد!

در این روزهای دوزخی غربت بسیار شنیده و خوانده ایم که شریعتمداران تهران به جان و دل می زنند تا «مبکی» اتمی بسازند. شاید راست باشد، شاید هم دروغ. اما به هر حال، حتی اگر شیخکان برمسند نشستۀ بتوانند از تکنولوژی «مهر و تسبیح» تا عرصه اتم پیش بروند و ناممکنی را ممکن سازند «کتابخوان» کردن نوادگان کورش و داریوش به آن سادگیها نخواهد بود. این «شوره زار»ی است که «سنبل» برنیارود و تا این توهم باقی است که به «غمزه» می توان مسأله آموزش مدرس شد، بی آنکه به مکتبی پا گذاشته شود. آنچه شما و من و دیگران می کنیم، جز در چهارچوب همان نظر هما یونفر قابل تعریف نیست.

خدا قوت می گویم، صمیمانه چشم انتظار درخشش این کار سترگ هستم و دیدی هست که تداومش تا لحظه رهایی آن خاک خوب خدا.

می بوسمتان و بسیار. حضور سرکار خانم ارادت بسیار را یاد آور شوید.

با تجدید احترام و ارادت: سیاوش بشیری

درانتظارجلدهای بعدی

شرکت بوك پرس

باانتشار ۱۶جلد کتابهای «ایران درعصر پهلوی» آقای دکتر الموتی کار بسیار سنگینی را به پایان رساندند. خیلیها تصور نمی کردند که ایشان بتوانند این کار را به آخر برسانند ولی پشتکار و علاقه به زنده نگاهداشتن تاریخ معاصر ایران ایشان را موفق کرد که کار را به آخر برسانند. ضمناً ازانتشار وارسال کتاب بازیرگان سیاسی نوشته و تحقیق استاد بزرگوار آقای دکتر الموتی متشکرم. ضمن تقدیم بهای آن درانتظار دریافت جلدهای بعدی هستم. امیدوارم دکترالموتی درانتشار این نوع نوشته ها وتحقیقات موفق باشد. برای ایشان سلامتی و توفیق آرزومندم

با سپاس فراوان - دکتر ناصرمانی - لندن

زنده نگه داشتن میراث ملت بزرگ ایران

دکتر پرویز قدیریان دانشمند گرافایه ایرانی که درراه کشف داروی مؤثر (ایدز) کوشش فراوان نموده چنین نوشته است:

استاد بسیار عزیز جناب دکترالموتی

پس از عرض سلام و آرزوی موفقیت ازاینکه درلندن سعادت زیارت شمارا پیدا کردم بی اندازه خوشحالم. زحمات و فداکاریهای شما در زنده نگهداشتن میراث ملت بزرگ ایران و ثبت تاریخ دوره فراموش نشده ایران عزیزتا ابد در قلوب فرد فرد مردم کشور عزیزمان باقی خواهد بود و به آن قدر خواهند نهاد. ادامه این تحقیق بی سابقه و ثبت تاریخ اخیر را با یکدنیا موفقیت برایتان آرزومندم

ارادتمند - پرویز قدیریان

فرهنگنامه

جناب آقای دکتر مصطفی الموتی

کتاب بازیرگان سیاسی (از مشروطیت تا سال ۵۷) زیارت شد. با تقریظ هائی که اربابان ادب و هنر مانند دکترهمايونفر نوشته اند چگونه می توانم عرض اندام کنم. بیشتر اوقات را در منزل به مطالعه می گذرانم. کتاب جنابعالی کار يك فرهنگ نامه را برابم انجام می دهد. همواره از خداوند متعال ادامه اینگونه خدمات تاریخی وادبی به ایران را خواهانم و برای تهیه کنندگان آن سعادت و سلامت وموفقیت آرزو دارم.

با عرض ادب و سلام- ارادتمند - علی مشیری - لندن

همه باید درباره نشر و توزیع کتاب و نشریه ها همکاری کنیم

مؤسسه محترم بوك پرس - لندن

با تشکر از مدیران مؤسسه که طبق درخواست قبلی ام با دریافت وجه نوشته های پرارزش نویسنده گرامی آقای دکتر الموتی را مرتباً برایم می فرستید خواستم بگویم به علت علاقه ای که به این قبیل نوشته های مستند تاریخی پیدا کرده ام که در نهایت بی غرضی و در کمال بی طرفی تهیه می گردد تعدادی از این کتابها را به رسم یادبود برای دوستان و بستگان خود می فرستم و دریافت کنندگان که همه از عزیزان من هستند کمال تشکر و امتنان را دارند و این کتابها را بهترین ارمغان می دانند و زینت بخش کتابخانه های خود نموده اند.

ای کاش ما ایرانیها عادت کنیم نظیر خیلی از خارجی ها وقتی به خانه دوستان و بستگان خود می رویم به جای شکلات و شیرینی و یا مشروبات الکلی همراه خود کتاب و یا نشریه ای ببریم که به نظر من بهترین (کادو) برای میزبان می باشد. بنده از مدت‌ها قبل این کار را انجام میدهم و می خواستم از هموطنان گرامی خود هم بخواهم که با اقدام به این کار خدمتی به فرهنگ کشور و تاریخ ایران انجام دهند. زیرا برای نسل جوان ما که از کشور و ملت خود دور مانده اند این قبیل کتابها و نشریه ها بهترین وسیله آگاهی از تاریخ معاصر ایران می باشد.

من چون سلسله انتشارات «ایران در عصر پهلوی» و «بازیگران سیاسی» را که کامل ترین مجموعه تاریخ معاصر ایران می دانم با کمال افتخار تعدادی از این کتابها را به دورترین نقاط دنیا برای بستگانم می فرستم و آنها که از وطن خود فاصله فراوان دارند آن را بهترین هدیه میدانند و از این کار فوق العاده تشکر دارند و من هم خوشوقت هستم که خدمتی به تاریخ و وطن انجام داده ام.

چند شب قبل در مجلس ضیافتی در یکی از شهرهای آلمان شرکت داشتم که گروهی پزشک و بازرگان و هنرمند و عده ای نیز از مقامات سابق حضور داشتند. نخستین جلد کتاب بازیگران سیاسی را به عنوان ارمغان با خود برده بودم. اکثر حضار از دیدن این کتاب شادمان شدند و از نشر آن اظهار بی اطلاعی میکردند. وقتی بحث درباره بیوگرافی ها و روز شمار زندگی نخست وزیران آغاز شد اکثر حضار خواستار آن بودند که این بیوگرافی نویسی به نایب السلطنه ها و نخست وزیران و رؤسای مجلسین و گروهی از سیاستمداران منحصر نگردد بلکه کوشش به عمل آید تا از کلیه کسانی که در دوران مشروطیت سمت و مقام مهمی داشته و حتی در بخشهای خصوصی و هنری و فرهنگی نیز تلاش و فعالیت داشته اند مطالبی تهیه گردد تا روز شمار کاملی از زندگی همه انسانها و شخصیت های ایران در تاریخ معاصر در معرض مطالعه و قضاوت همگان قرار

داده شود و روشن گردد که طی قرن اخیر در کشور ما چه کسانی در راه خدمت به این کشور کوشیده و چه کارهای مفید و سازنده ای انجام داده و یا چه اشتباهاتی کرده اند که قضاوت و داوری درباره همه سهل و آسان باشد.

موضوع دیگر که در همین جلسه مطرح بود چندتن می گفتند بهتراست دکترالموتی نویسنده تاریخ معاصر ایران از سایر کسانی که در عصر پهلوی صاحب مقاماتی بوده اند بخواهد تا خاطرات خود را تنظیم کرده برای ایشان ارسال دارند و تدریجاً طبق سلیقه ایشان به همین صورت نشر یابد. ضمناً خود دکتر الموتی که از سالهای بعد از شهریور ۲۰ تا بهمن ۱۳۵۷ در سمت های مطبوعاتی و پارلمانی و دولتی قرار داشته خاطرات خود را به صورت جداگانه ای تنظیم کرده و در یک جلد در دسترس عموم بگذارد. گرچه در جلدهای مختلف «ایران در عصر پهلوی» گاهگاهی خاطراتی از خود را منتشر ساخته ولی این کافی به نظر نمی رسد و اگر در یک جلد تنظیم و منتشر شود، بهتر خواهد بود.

دیگر اینکه موضوعی مورد اعتراض اکثر حضار در این جلسه بود که باید بنویسم. آنها گلایه داشتند که چرا کتابها در کشورهای مختلف در دسترس ایرانیان قرار نگرفته است. زیرا خیلی از ایرانیان از نشر چنین مطالب مهمی آگاه نیستند و نمی دانند چگونه می توان چنین کتابی را تهیه کرد. همه حوصله مکاتبه برای خرید کتاب را ندارند و محل فروش کتابهای فارسی را هم نمیدانند و از این جهت لازم است ناشر و نویسنده راه های سهل تر و آسان تر پیدا کنند تا همه ایرانیان به سهولت بتوانند کتابها را خریداری نمایند. چون حیف است چنین گنجینه گرانبهائی در باره تاریخ معاصر ایران تهیه شده ولی خیلیها از آن بی اطلاع مانده باشند.

در خاتمه وظیفه خود میدانم ضمن تشکر از آقای دکتر الموتی نویسنده پرکار و پرتلاش به علت نشر این کتابها از آقای ستارلقائی مدیر مؤسسه بک پرس (که تاکنون توفیق دیدار و آشنائی شان را نداشته ام) تشکر کنم که کار چاپ و نشر و توزیع این کتابها را برعهده دارد و با نظم و ترتیب و دلسوزی خاصی این کار مهم فرهنگی را اداره می کند. از آغاز انتشار کتابهای «ایران در عصر پهلوی» به صورت مکاتبه با ایشان در ارتباط بوده ام و همیشه کتابها را بموقع مثل يك ناشر حرفه ای در اروپا برایم فرستاده اند و هرگونه تقاضایم را سریعاً پاسخ داده اند.

در پایان امیدوارم که این کار مهم فرهنگی و تاریخی ادامه داشته باشد. اعتقاد دارم کار نیک شما در تاریخ با خطوط زرینی ثبت خواهد شد.

با تقدیم احترام - دکتر رضا طارمی

پاسخ به نکات فوق:

درباره نشر خاطرات سایر شخصیت ها و مقامات دوران مشروطیت این بستگی به همت آنها دارد. به گفته دکترالموتی با خیلی از کسانی که هنوز زنده هستند مذاکره شده است، برخی به کلی علاقه ای به انتشار خاطرات خود ندارند و بعضی نیز مایل نیستند تا زمانی که حیات دارند خاطراتشان منتشر گردد، چون از درگیری با خانواده ها و کسانی که از نشر خاطراتشان ناراحت خواهند شد پرهیز دارند. بعضی از خاطرات بقدری جنبه شخصی و خصوصی دارد که توأم با خودخواهی های فردی می باشد که خوانندگان علاقه ای به تهیه و خرید این قبیل کتابها ندارند و نظیر خاطراتی است که با هزینه های سنگینی هم نشر یافته ولی در آنها باقی مانده و گرد و خاک می خورد و اصولاً ناشری هم برای این قبیل خاطرات وجود ندارد.

آخرین مطلب مورد اشاره (خاطرات دکترالموتی) است که نویسنده معتقد است قسمتی از آن در کتابهای ایران در عصر پهلوی نشر یافته و در صورتی که سلسله انتشارات (بازیگران سیاسی) تکمیل گشته و پایان یابد در فرصت مناسب ممکن است اقدام به اینکار بشود ولی از آن مهتر اطلاع دقیق و صحیح از تاریخ معاصر ایران و روزشمار زندگی کسانی است که در عصر مشروطیت نقش مهمی به صورت مثبت و یا منفی در دگرگونی وضع ایران و مردم شریف وطن ما داشته اند.

حال که چنین مطلبی عنوان شد باید از ناشران و کلیه کسانی که ما را به صور مختلف یاری کرده اند خصوصاً آنهاست که تعدادی از کتابها را خریداری نموده و به دورترین نقاط جهان فرستاده اند تشکر شود زیرا بخش مهمی از موفقیت خویش را در ادامه نشر کتابهای مزبور همین همکاری صمیمانه و صادقانه می دانیم که نمودار کاملی از همبستگی مردم شریف وطن ما با یکدیگر می باشد و موجب گردیده در یک کار مهم فرهنگی و تاریخی به چنین موفقیتی نایل شویم.

اما درباره تهیه کتاب آنهم تصوری کنم خالی از اشکال است. علاوه بر تهیه آن از کتابفروشی های معتبر کتاب فارسی در کشورهای مختلف جهان هر کس میتواند با ارسال بهای کتاب برای موسسه بک پرس که آدرس آن پشت جلد کتاب می باشد به سهولت دوره کامل و یا هر جلد از کتاب را با مکاتبه به فارسی تهیه کند. راه حل دیگری به نظر ما نمی رسد. اگر شما راهی به نظرتان میرسد ما را راهنمایی کنید بسیار متشکر خواهیم شد.

رفع سوء تفاهم از يك افسر نیروی هوایی

سیاستمدار و مورخ گرامی جناب دکتر الموتی

مخلص یکی از خوانندگان و دارندگان مجموعه ی ۱۶ جلدی کتاب تألیفی

ظ

جنابعالی هستم، و به عنوان يك ایرانی از قبول زحمت و صرف وقت و انرژی که برای تهیه چنین اثری بکار بردید سپاسگذارم. خداوند به شما عمر طولانی بدهد و پاداش بپردازد. آقای سرهنگ هوانی ستاد مصطفی موسوی نامه ای برایم فرستاده اند با کپی صفحه ۳۶۵ جلد دهم کتاب تألیفی جنابعالی که در آن نسبت توده ای بودن به ایشان داده شده است که نادرست میباشد.

علت رجوع به مخلص از این جهت است که در آن موقع رکن سوم ستاد نیروی هوانی که مسئولیت آن را برعهده داشتم مسئول تمام امور تعلیمات و پرواز نیروی هوانی و متجمله پیشنهادکننده ی فرماندهان واحدهای هوانی بود. زیرا ستاد ارتش وحشت داشت که از واحدها بعضی خلبانها با هواپیما به سوی مناطق زیر نفوذ شوروی فرار کنند و رکن سوم با توجه به تمام جهات سرهنگ موسوی را به این سمت پیشنهاد کرد و فرماندهی ایشان به اندازه ای موفقیت آمیز بود که همان سال ارتقاء رتبه حاصل کردند. ایشان مسلماً از افسران لایق و شریف ایران میباشند. نوشته جنابعالی مأخوذ از کتاب منتسب به ارشد فردوست میباشد که تماماً مخدوش میباشد و ویراستار (دکتر ابوترابیان) در ذیل صفحه توده ای بودن سرهنگ موسوی را مردود شمرده چون بالیست توده ای تطبیق نمیکرد. (فردوست نوشته که هنگام بازدید شاه از سد کوه رنگ من سرگرد هوانی موسوی را که در دانشکده افسری با من همکلاس بود و به توده ای بودن شهرت داشت با سمت فرماندهی هوانی اصفهان دیدم و ناراحت شدم که چگونه توانسته چنین شغلی داشته باشد و...)

از شما چه پنهان که وقتی پس از پایان تحصیلات و تعلیمات از فرانسه به ایران باز گشتم سپهبد رزم آرا که از دانشگاه جنگ مرا می شناخت گفت تورا رئیس رکن سوم نیروی هوانی میکنم و فرمانده نیروی هوانی را بانظر خودت انتخاب میکنم به شرطی که سیصد خلبان و سه هزار مکانیسین تحویل بدهی و کسی به شمال فرار نکند. پس واضح است تا چه اندازه در انتخاب فرماندهان دقت بعمل میآمد.

مخلص خود چند کتاب نوشته ام که در مندرجات کتابهای جنابعالی هم به آن اشاره شده بنابراین تعجبی ندارد اگر در ۱۶ جلد اشتباهی وجود داشته باشد. اگر بر رفع این اشتباه مسلم اقدامی بفرمائید به ارزش مجموعه ۱۶ جلدی خود افزوده آید و رفع سوء تفاهم درباره يك افسری که جزملی گرای نبوده بعمل خواهد آمد.

غلامرضا مصور رحمانی

سرهنگ بازنشسته هوانی و استاد سابق سازمانی و دانشگاه جنگ

۱۱ سپتامبر ۱۹۹۵

روزشمار زندگی علی سهیلی

- ۱- علی سهیلی در سال ۱۲۷۵ شمسی در تبریز متولد شد. او فرزند میرزاغلامعلی تبریزی از مردان خودساخته ای بود که کار اداری را در وزات خارجه شروع کرد و با طی سلسله مراتب وزیر امور خارجه و نخست وزیر شد.
- ۲- در زمان رضاشاه هنگامیکه معاون وزارت راه بود در جلسات هیئت دولت شرکت می کرد و طرز رفتار و اطلاعاتش توجه رضاشاه را جلب نمود و تیمورتاش و تقی زاده و باقر کاظمی و فروغی در پیشرفت او اثر بسزائی داشتند تا به وزارت رسید.
- ۳- وقتی فروغی از نخست وزیری کناره گرفت او را که وزیر خارجه اش بود پیش از دیگران در آن شرایط برای نخست وزیری مناسب می دانست.
- ۴- در زمان نخست وزیری او در حالیکه ایران در اشغال نیروی متفقین بود، استالین و چرچیل و روزولت به ایران آمدند. او توانست سند مهمی را در راه تحکیم استقلال و حفظ تمامیت ارضی ایران به امضای سران سه کشور بزرگ جهان برساند و خدمت ایران را به متفقین در جنگ دوم جهانی روی کاغذ بیاورد که از اسناد مهم تاریخی است.

۵- بعد از انجام انتخابات دوره چهاردهم چند اعلام جرم علیه او شد که کارش به داد گستری کشید و دردیوان کشور محاکمه گردید و برائت حاصل نمود. هنگام دفاع از خود در دادگاه در حضور قضات دیوانعالی کشور اشک از چشمانش جاری شد.

۶- سهیلی سال ها سفیر ایران در افغانستان و انگلستان بود و سرانجام در سال ۱۳۳۷ در سن ۶۲ سالگی درگذشت که از او تشییع جنازه رسمی شد.

۷- با این که سال ها نخست وزیر و وزیر امور خارجه و استاندار کرمان بود و همیشه شغل مهمی داشت ولی هنگام فوت ثروتی به جای نگذاشت و آخرین روزهای عمر را در تنگدستی گذرانید. وضع داخلی و شخصی او مورد ایراداتی بود.

هیئت دولت علی سهیلی در دوکابینه

وزیر خارجه : محمد ساعد

وزیر دارائی: محمود بدر - اللهیار صالح

وزیر جنگ: سپهبد امان الله میرزا جهانبانی - سپهبد امیراحمدی

وزیر فرهنگ: مصطفی عدل (منصور السلطنه) - دکتر علی اکبر

سیاسی

وزیر راه: یدالله عضدی - عبدالحسین هژیر

وزیر بازرگانی و پیشه و هنر: محمود بدر

وزیر کشاورزی: احمد حسین عدل - احمد اعتبار (اعتبارالدوله)

وزیر پست و تلگراف: فضل الله بهرامی - نصرالله انتظام

وزیر کشور: مهدی فرخ (معتصم السلطنه) - محمد تدین - ادیب

السلطنه سمیعی

وزیر خواربار: مهدی فرخ - محمد تدرین
 وزیر دادگستری: مجید آهی - محسن صدر (صدرالاشراف) -
 علی اصغر حکمت
 وزیر بهداری: علی اصغر حکمت - امان اله اردلان (حاج
 عزالمالك)
 وزیر مشاور: محمدتدرین - حسین سمیع (ادیب السلطنه) -
 خلیل فهیمی (فهیم الملك)
 معاون نخست وزیر: علی معتمدی - زین العابدین رهنما



علی سهیلی میزبان استالین - روزولت - چرچیل در کنفرانس تهران



علی سهیلی تنها نخست وزیری است که در دیوانعالی کشور محاکمه شد ولی
از اتهامات منتسبه برائت حاصل نمود.

نخست وزیر میزبان استالین و چرچیل و روزولت هنگام محاکمه در دادگاه به گریه افتاد

علی سهیلی از جمله نخست وزیرانی بود که در کوتاه مدت توانست خود را از وزارت امور خارجه به کاخ صدارت برساند. او در کارهای سیاست خارجی تبحر داشت و توانست توجه محمدعلی فروغی را در دوران تغییر سلطنت از پهلوی اول به پهلوی دوم جلب کند و دولت فروغی را در روزهای سخت پس از شهریور ۲۰ و هنگام اشغال ایران از خیلی از مشکلات خارجی رها سازد. وقتی در اسفندماه سال ۱۳۲۵ از ۱۱۲ نفر نمایندگان مجلس ۶۵ نفر به فروغی برای نخست وزیری ابراز تمایل کردند و اوتعداد رأی را کافی ندانسته و حاضر نشد به کار ادامه دهد به همین جهت در جلسه خصوصی مجلس برای نخست وزیر جدید اخذ رأی به عمل آمد باوجود استعفای فروغی ۴۷ نفر به او و ۳۹ نفر به احمد قوام رأی دادند، سهیلی فقط ۴ رأی داشت. چون فروغی تأکید نمود نخست وزیری را نمی پذیرد، به نمایندگان مجلس توصیه کرد که در آن شرایط علی سهیلی از هرکس مناسب تر است. در نتیجه اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان به نخست وزیری سهیلی ابراز تمایل کردند که اعضای کابینه او اکثراً همان وزرای کابینه فروغی بودند. وقتی که برنامه دولت سهیلی مطرح شد از ۱۰۴ نفر عده حاضر در مجلس ۱۰۱ نفر به او رأی موافق

دادند و با این اکثریت پارلمانی سهیلی توانست زمام امور کشور را که با مشکلات فراوان روبرو بود به دست گیرد.

با این طرز سهیلی خود را به کرسی نخست وزیری رسانید. گرچه مدت نخست وزیری اول او کوتاه بود ولی چنان توانسته بود نظر نمایندگان را جلب کند که بعد از استعفای قوام السلطنه از نخست وزیری برای بار دوم به کاخ ابیض رفت. در حالیکه فروغی هم فوت کرده و آن پشتمانه بزرگ سیاسی را هم از دست داده بود. سهیلی این بار توانست میزبان استالین و چرچیل و روزولت در کنفرانس تهران باشد و با بازیهای سیاسی خود اعلامیه ای را به امضاء برساند که سران سه کشور بزرگ دنیا تمامیت ارضی و حاکمیت ایران را تأیید نموده و مساعی ایران را در جنگ دوم جهانی مورد قدردانی قرار دهند.

انتخابات دوره چهاردهم که از آزادترین انتخابات دوران مشروطیت بود در زمان نخست وزیری علی سهیلی صورت گرفت ولی بعد از افتتاح مجلس اعلام جرمهائی شد و اسنادی دال بر مداخلات دولت در امر انتخابات انتشار یافت و کار به محاکمه سهیلی و تدین کشیده شد که هردو تن در دیوانعالی کشور برائت حاصل نمودند.

مشکل مهمی که سهیلی در زمان نخست وزیری خود با آن روبرو گردید بازداشت عده ای از رجال و شخصیت های ایرانی از طرف متفقین به اتهام همکاری با آلمانیها بود که کوشش دولت به جانی نرسید و شاید هم سهیلی مصلحت را در آن می دید که با متفقین بماشات کند و سرانجام این عده حدود دوسال در اسارت متفقین بودند که سال ها بعد چند تن از آنان به نخست وزیری رسیدند و عده ای هم صاحب مقامات مهم شدند و از این سستی سهیلی در مقابل متفقین گله مند بودند.

علی سهیلی خدمات دولتی را در وزارت طرق و شوارع (راه) شروع کرد و به مقام معاونت وزارت رسید و بعد در شرکت شیلات رئیس هیئت مدیره شد. در وزارت خارجه به وزارت رسید و سرانجام نخست وزیر

ایران شد. مدتی هم سمت استانداری کرمان را عهده دار بود. در سفارت ایران در لندن زمانی طولانی به خدمت اشتغال داشت.

مهدی بامداد می نویسد: علی سهیلی فرزند میرزا غلامعلی تبریزی معروف به گوش بریده بود. می گفتند علت اینکه گوش او را بریده اند این بود که با حسن آقا قزاق نزاع کرده بود و حسن آقا هم گوش او را برید. علی سهیلی برای سومین بار که سفیر ایران در لندن شد به بیماری سرطان درگذشت.

سهیلی از شخصیت‌هایی بود که توانست پس از شهریور ۱۳۲۰ در سخت ترین ایام تاریخ ایران در مقام وزارت خارجه خدماتی انجام دهد. او همکار خوبی برای ذکاء الملک فروغی به شمار می رفت ولی در زمان نخست وزیری خود نتوانست جانشین خوبی برای فروغی باشد.

علی سهیلی مرد خودساخته ای بود که چون روحیه اجتماعی نداشت روابطش با مطبوعات و طبقات مختلف مردم حسنه نبود و سرانجام هم دکتر مصدق و فرخ علیه او اعلام جرم کردند و مورد اتهام قرار گرفت که در کار انتخابات دخالت کرده و از لوازم ساختمانی وزارت امور خارجه سوء استفاده نموده است. بعد از برائت بار دیگر به عنوان سفیر به خارج از کشور فرستاده شد و در آخرین روزهای عمر از نظر مالی وضع بدی داشت.

باقیام خدماتی که در زمان جنگ انجام داد به علت وضع داخلی خود و معاشرت‌های خانوادگی از او به خوشنامی یاد نمی شود.

ابراهیم خواجه نوری درباره سهیلی چنین می نویسد:
وقتی کاظمی وزیر راه بود، سهیلی را به معاونت وزارت راه منصوب

کرد. تصادفاً کاظمی مریض شد و او باید در جلسه هیئت دولت شرکت می کرد. به محض این که پایش به هیئت دولت باز شد سعی نمود خود را به رضاشاه نزدیک کند. همانطور که توانسته بود مشاورالممالك - تیمورتاش و خود کاظمی را جلب کند، تقی زاده مشکل پسند را همچنان تحت تأثیر قرار داد که پس از بازگشت از سفر مسکو همواره از او تمجید می کرد. او می دانست در هرکاری جلب محبت باحرف زدن و حقایق را حلاجی کردن و هوش خود را آشکار ساختن و از روی صمیمیت مانع خطاهای رئیس شدن، شرط اصلی موفقیت است، او چون فن (رجل شناسی) را خوب می دانست مطمئن بود که اگر به جلب نظر شاه موفق گردد به همه آرزوهایش خواهد رسید. تصادفاً در حضور رضاشا چند موضوع مربوط به وزارت راه مطرح شد، سهیلی هم با چنان دقت نظر و پشتکار آن را تعقیب کرد که کارش مورد توجه رضاشاه قرار گرفت. از بخت بد او کاظمی عوض شد و رضا افشار وزیر راه شد. اوهرگز افسارش را به دست معاونش نمی داد. سهیلی نزد تیمورتاش رفت وخواست که اورابه کار دیگری بگمارند که اتفاقاً ریاست هیئت مدیره شیلات خالی شد که سهیلی به کار جدید منصوب گردید. پس ازیک سال کاظمی وزیر خارجه شد و قبل از هر چیز سهیلی رابه معاونت انتخاب نمود. پس ازمدتى کاظمی حس کرد که آیرم پاپوش خطرناکی برای اوساخته است. مثل همه پاکان، کاظمی مغرور بود و به آیرم باج نمی داد واشتباهاً خود را به شاه نزدیکتر از آیرم می دانست. ولی آیرم بامهارت به شیطانی کردن علیه کاظمی ادامه می داد. باشقاوت هرچه قیامت می خواست گردن شق کاظمی راخورد کند. وقتی تقی زاده نماینده ایران در پاریس بود روزنامه ها به شاه و اطرافیان او حمله کردند. شاه به تقی زاده ظنین شد و به فکر انتقام از او افتاد. کاظمی خطراً حس کرد و دید تقی زاده هم دارد مورد توجه عزرائیل قرار می گیرد. سهیلی را خواست ورمز مخصوص تقی زاده را به او داد و او هم تقی زاده را ازمطلب آگاه

ساخت که هرگز پایش را به ایران نگذارد. جاسوسان بخصوص آیرم به صور مختلف مطلب را به شاه رسانیدند.

رضاشاه سهیلی راخواست و جریان را پرسید؟ او بکلی منکر شد. این هنر ازهرکسی درمقابل فرمانده مقتدری مثل رضاشاه ساخته نیست ولی سهیلی این استعداد را داشت که باعث ترقی اوگردید. اوبه هیچکس جواب رد نمی داد. ازدادن وعده تحاشی نمی نمود. سفته معاملات خودرا با ربح بیشتر تجدید و تمدید می کرد. فاقد حس تکبر بود، با اینکه اصلاً آذربایجانی است به (منیت) و یکدنگی دهنه محکمی زده و خود را مهارکرده بود. درکنار اطرافیان خودخواه و غرورفروش وجاه طلب شاه وجود يك سهیلی خوش برخورد لازم به نظر می رسید. حتی آیرم و هیچکس دیگر درصدد پاپوش دوزی برای او برنیامدند. وقتی موضوع تغییر لباس پیش آمد به طوری لباس پوشیدن او توجه رضاشاه را جلب کرده بود که گفت: «امروزسهیلی و دوخارجی را ازپشت پنجره نگاه کردم نتوانستم تشخیص بدهم کدام فرنگی و کدام ایرانی است، بسیار خوشم آمد.» همین تعارف شاه ممکن است در سرنوشت يك رجل سیاسی تأثیر زیادی داشته باشد.

وقتی سهیلی به لندن رفت روزنامه ها به شاه حمله کردند. او به طوری از ایدن وزیر خارجه کمک گرفت که مدیر روزنامه بدیدن سهیلی آمد و معذرت خواست. وقتی ادیب السلطنه گزارش را به رضاشاه داد به یاد حرف شاه افتاد که به وزیر خارجه گفته بود «تو يك معاون خوب را از دست می دهی ولی پست لندن خیلی مهم است» همین حسن خدمت سهیلی او را به صندلی وزارت امورخارجه نزدیک کرد.

سهیلی مدتی خانه نشین شد. ولی بعدها استاندار کرمان و سفیر ایران در افغانستان و وزیر کشور گردید.

وقتی مجلس به فروغی بیش از ۶۵ رأی نداد فروغی که شهوت مقام و طاقت فحش خوردن را نداشت از نخست وزیری استعفا داد. روز

بعد سهیلی از طرف شاه احضار شد و زمامداری کشور شاهنشاهی بنا به تمایل مجلس به او تکلیف شد. خود او به شاه گفت فروغی مناسب تر است. به هر صورت اولین فرمان نخست وزیری اش در اسفند ۱۳۲۰ صادر شد. از تصادف این که عواملی که موجب روی کار آمدن سهیلی شد از قبیل حسن سلوک، بی افادگی، خضوع و خشوع و شیره مالی، وقتی به قدرت رسید دیگر به دردش نخورد و موجب تضعیف او گردید. او می خواست با قانون منع احتکار علاج دردها را بکند و لایحه شدیدی به مجلس برد که تصویب شد. تنها نتیجه اش اخذ رشوه مأمورین عجول دولت بود. بعد از سه ماه همان وکلای که تقریباً به اتفاق آراء به او رأی دادند مخالفش شدند و او هم از نخست وزیری استعفا کرد و باز خانه نشین شد.

محمود طلوعی می نویسد: علی سهیلی در سال ۱۲۷۵ شمسی در خانواده فقیری در تبریز به دنیا آمد و در سن جوانی همراه خانواده اش عازم تهران گردید. مدتی در بازار تهران در حجره ای کار می کرد و وارد مدرسه روسی قزاقخانه گردید. با استعدادی که در تحصیل از خود نشان داد در مدرسه علوم سیاسی پذیرفته شد و از آنجا به خدمت در وزارت امور خارجه درآمد. سهیلی ضمن خدمت در وزارت امور خارجه زبان های فرانسه و انگلیسی را هم فرا گرفت و اولین پست مهم او ریاست اداره شرق و امور مربوط به شوروی بود. سهیلی در آغاز خدمت به عنوان منشی مترجم هیئت نمایندگی ایران برای مذاکره در امور تجاری به مسکو رفت که ریاست هیئت با تقی زاده بود و این آشنائی موجبات ترقی او را فراهم ساخت. مدتی معاون وزارت راه گردید و بعدها رئیس شیلات و معاون وزارت خارجه و وزیر مختار ایران در لندن شد. در سال ۱۳۱۷ پس از فوت عنایت الله سمیعی وزیر خارجه وقت، جانشین او شد و سپس استاندار کرمان و وزیر کشور گردید. بعد از شهریور ۲۰ در مذاکره با

سفرای شوروی و انگلیس نقش مهمی داشت. پس از متزلزل شدن کابینه فروغی سریدربولارد وزیر مختار انگلیس در تهران، بهترین جانشین برای فروغی، تقی زاده را می دانست، ولی تقی زاده از قبول پست نخست وزیری سرباز زد و سهیلی را پیشنهاد کرد و بعد از تشکیل کابینه او، بولارد دولت سهیلی را (مجموعه ای از معقول ایرانیان درستکار) نامید.

سهیلی که در سال ۱۳۳۷ در ۶۲ سالگی درگذشت برخلاف شهرت های ناروا ارثیه ای قابل توجه برای فرزندانش نگذاشت.

فخرالدین عظیمی با توجه به اسناد و مدارك وزات خارجه انگلیس چنین می نویسد: انتخاب مجدد سهیلی به نخست وزیری بیشتر از این جهت بود که نمایندگان مجلس بتوانند از همراهی و كمك اودر انتخاب بعدی بهره مند شوند. سفارت انگلستان براین موافقت داشت كه نامزدهای حزب توده و سایر اصلاح طلبان مورد تشویق و حمایت قرار گیرند و یا لاقلاً با آنها مخالفت نشود، زیرا این امر به بهبود دستگاه اداری كمك می کرد و تهدیدهای افراط گرایانه درنطفه خفه می شد. ضمناً مقامات انگلیسی می کوشیدند تا (انگ) همراهی بامرتجعان را از خود بزدایند. درحالی اکثریت ایرانیان معتقد بودند كه انگلیسها فقط نفع خود را در نظر دارند و این توصیه اصلاح طلبانه مورد سوء ظن قرار داشت و یا غالباً بی محتوی بود. در حالی كه دولت سهیلی دچار ضعف مالی بود مقامات انگلیس (طبق گزارش سر ریدربولارد) از طریق يك منبع كاملاً موثق اطلاع یافته بودند كه شاه يك میلیون دلار درآمریکا دارد و در جستجوی سرمایه گذاری امنی می باشد تا اگر روزی بركنارشود با آن زندگی خود و خانواده اش را تأمین كند. بولارد یادآور شد كه به شاه ارث كلاتی رسیده و به تازگی مقادیر زیادی ارز خریده است.

سهیلی پس از پایان انتخابات دوره چهاردهم که در آن مبارزات انتخاباتی به صورت آشکاری برگزار شده بود مجدداً مأمور تشکیل دولت شد و کمتر از سه هفته پس از افتتاح مجلس از کارکناره گرفت و سپس به اتهام دخالت در امر انتخابات تحت پیگرد واقع شد. گرچه برائت حاصل نمود ولی این اتهام سهیلی را برای همیشه از صحنه سیاست خارج ساخت و هیچگاه دیگر نام او در میان اسامی نامزدهای نخست وزیران دیده نشد.

روزی که سهیلی گریه کرد

ابراهیم صفائی می نویسد: در دوره چهاردهم مجلس مهدی فرخ علیه سهیلی نخست وزیر و تدین وزیر کشور به اتهام اعمال نفوذ در انتخابات آذربایجان، شهرضا، بندرعباس، آباده و جهرم اعلام جرم کرد که در تاریخ ۲۲ مهرماه ۱۳۲۲ در مجلس مطرح گردید.

در هشتم فروردین ۱۳۲۳ علی سهیلی نخست وزیر سابق طی نامه ای به روزنامه ها چنین نوشت: اتهامات وارده به خود را درباره توقیف جراید، سوء استفاده در امر انتخابات، باز شدن جامه دان محتوی جواهرات در مصر و ارسال هشتصد هزار دلار وجه از طریق بانک ملی ایران به خارج تکذیب می کنم. ولی جرائم منتسبه مورد تأیید مجلس قرار گرفت و پرونده در اواخر سال ۱۳۲۵ از مجلس به دیوان کشور فرستاده شد تا طبق قانون محاکمه وزراء مورد تعقیب قرار گیرد. سهیلی که به نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد منصوب شده بود به تهران بازگشت و با مشاوره با جلال عبده و جواد عامری دوتن از وکلای دادگستری دکتر محمدعلی هدایتی و احمد جدلی را به وکالت برگزید. روز ۲۷ بهمن ۱۳۲۶ رسیدگی به پرونده در دیوان کشور زیر نظر محمدشفیع جهانشاهی رئیس دیوانعالی کشور و پانزده قاضی از پنج شعبه دیوان کشور آغاز شد.

وقتی سهیلی با رنگ پریده وارد سالن دادگاه شد حالت اضطراب داشت. هنگام دفاع و تشریح مشکلات زمان جنگ و دشواری های

زمامداریش به قدری متأثر گردید که اشك از چشمانش جاری شد و طی آن اشاره به غرض ورزی فرخ کرد که دادگاه رأی به برائت سهیلی داد. اتهامات دیگری هم به سهیلی زده شده بود که قسمتی از ابزار ساختمانی وزارت خارجه را به مبلغ ۲۷ هزارریال برده و یا نسبت به توقیف جراید اقدام کرده و در اجرای مقررات حکومت نظامی تندرویهائی نموده که دیوانعالی کشور اتهامات را وارد ندانست. وقتی سهیلی تبرئه شد از طرف تماشاچیان ابراز احساسات شد و سهیلی به سرعت به مأموریت خود در خارج از کشور رفت.

هیئت دادرسان عبارت بودند از: محمد شفیع جهانشاهی - علی حائری - حسین نقوی - عبدالعلی لطفی - صفی نیا - پویان - جوادقاضی - محمد صدر - جمال الدین اخوی - محمودعرفان - عماد میرمطهری - لواسانی - محمودهدایت - مرتضی ویشگاهی - گرکانی.

مجله آینده نامه ای را از علی سهیلی در تاریخ ۳۰ دیماه ۱۳۲۱ پس از برکناری از نخست وزیری منتشر ساخت که به تقی زاده سفیر ایران در لندن چنین نوشته است:

... راست است که بیکارم و تکلیف من هنوز معلوم نیست و کی سپری شود ولی در گوشه و کنار تهران هم دوستانی هستند که با دادن قرض نمی گذارند چرخ زندگی بنده که به حداقل قناعت رسیده است لنگ بشود، البته اگر احتیاجی پیدا کردم به حضرتعالی هم بی ریایی رودریاستی مراجعه خواهم کرد. پس از استعفا از مقام نخست وزیری که ناچار بودم با داشتن اکثریت در مجلس و خاتمه دادن به انتریکها و دادن میدان به اشخاصی که بیشتر ولع و حرص مقام دارند تا به حال بیکارم به این معنی که ابتدا تکلیف مأموریت و اشنگتن را کردند خودم هم بی میل نبودم ولی بعد چون خواستند بیچاره فروغی را دست بسر کنند به ایشان

دادند. آن مردهم که حقیقتاً می توان گفت از فوتش فوق العاده متأثرم و یکی از ذخایر ایران بود به مقصود نرسید. بعدگفتند وثوق الدوله به آنجا رفتنی هستند و به بنده تکلیف آنکارا کردند به این مأموریت هم بی میل نیستم ولی نمی دانم به عهد خود وفا خواهند کرد یا نه؟ تکلیف وزارت هم کردند رد کردم. نمی دانم با این که درنامه های خود مرقوم فرموده بودید انگلیسها از طرزکار من ناراضی نیستند و حتی ایدن وزیر خارجه به جنابعالی تمجید کرده چه شد که مثل اینکه یکباره از بنده چشم پوشیدند. هرچند بنده اهمیتی نمی دهم. اگر خدمتی می کنم برای وطن و کشور خودم است نه برای خوش آیند بیگانگان. ولی بنده که عاقد قرارداد اتحاد بودم و تشخیص داده بودم دولت ایران بالاخره باید با متفقین کنار بیاید و همکاری کند چه شد بعد از رسیدن به مقصود و سوار شدن به خر خودشان اهمیتی نه به من و نه به فروغی بیچاره داده اند و آن سیاست کهنه و رویه ای را که سال ها در ایران تعقیب می کردند و قطعاً هم مضر بود بازهم تجدید می کنند.

تذکر این مطلب فقط درد دل بود. زندگی در داخل ایران فوق العاده گران و حقیقتاً طاقت فرساست.

وصیتنامه و فوت سهیلی درلندن

علی سهیلی با وجود این که مقامات سیاسی را خیلی سریع طی کرد ولی همواره با مشکلات فراوان روبرو بود. نامه های متعددی از او نشر یافته است.

نامه ای از علی سهیلی که بصورت وصیتنامه تلقی گردیده چنین است؛ لندن ... اگر حالا مختصر نفسی باقی مانده جز خواست خداوند چیز دیگری نیست. تنها وصیت من این است که اگر در این جا مردم با سایر دوستانم همکاری کنید و در ایران در مقبره ناصرالدین شاه برای آرامگاه من جایی تهیه نمائید. از ختم گذاردن و غیره بکلی صرف نظر کنید.

فقط مایل هستم درجائی سر به سنگ ابدی بگذارم که دوستان درموقع عبور یادی ازمن بکنند وطلب رحمتی بنمایند. در دوره زندگانی پاك آمده و پاك می روم. درمقابل خدمت به کشور آنچه ازمن ساخته بود خودداری نکردم و ازاین بابت دینی به وطن خود ندارم بلکه وطن مدیون من است. همیشه جیبم خالی بوده و حالا هم همان است که بوده. همین امروز يك صورتحساب از دکتربی انصاف که چندجلسه فقط به مریضخانه آمده و عیادتی کرده بود رسید مبلغ یکصد لیره. نظایر آن زیاد است که به این ترتیب چندشاهی هم که موجود بود رفت ومعلوم نیست بالاخره به صورت اول برخوام گشت یانه؟ دیگر خسته شده ام و بیشتر نمی توانم بنویسم.

علی سهیلی هنگام تصدی سفارت ایران درلندن دراردیبهشت ماه ۱۳۳۷ درسن ۶۲ سالگی با بیماری سرطان درگذشت. با این که وصیت کرده بود ازتشریفات صرفنظر شود ولی مقامات ایران و انگلیس از او تشییع جنازه مفصلی کردند. درسفارت ایران درلندن ترتیباتی داده شد و جنازه اش با هواپیمای نظامی به تهران حمل و با مراسم رسمی به خاک سپرده شد.

مطلعی که از وضع زندگی سهیلی آگاه بود می گفت کل پولی که سهیلی در خارج از کشور داشت ۵ هزار پوند بود که از حقوق ماهیانه اش صرفه جوئی کرده بود.

وضع خانوادگی علی سهیلی

علی سهیلی دوبار ازدواج کرد. از همسر اولش دو پسر داشت که پس از پایان تحصیلات عضو وزارت خارجه شدند. همسر دوم او روسی الاصل بود که از او هم يك پسر داشت که گویا در خارج از کشور به سر می برد. فرزندان علی سهیلی هیچگونه نقش مهمی در سیاست و وزارت امور خارجه نداشتند.

روزشمار زندگی محمدساعد (ساعداالوزاره)

- ۱- محمدساعد در سال ۱۲۵۹ شمسی متولد شد. پدرش ساکن مراغه و رضائیه بوده و سابقه قضاوت داشته است.
- ۲- محمد ساعد درسویس و روسیه تحصیل کرده و زبان های روسی و فرانسه و آلمانی و ترکی اسلامی را فراگرفت و با عضویت محلی در کنسولگری بادکوبه توانست مقامات وزارت خارجه را طی کند. سال ها وزیر خارجه و سفیر ایران در مسکو بود. بعد از استعفای رضاشاه روسها می خواستند او را به عنوان ریاست موقت کشور انتخاب کنند که قبول نکرد. معتقد بود که سلطنت باید درخاندان پهلوی ادامه یابد.
- ۳- ساعد به علت مخالفت با واگذاری امتیاز نفت شمال به روس هامورد حملات شدید چپی ها و حزب توده قرار گرفت که با فریاد (مرگ برساعد) یا (مرگ برساعت) علیه او تظاهرات می کردند.
- ۴- از جمله وقایعی که در دولت ساعد روی داد تیراندازی به شاه در روز ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ در دانشگاه تهران بود که خوشبختانه شاه جان به سلامت برد. بلافاصله لایحه غیرقانونی کردن حزب توده توسط دکتر اقبال وزیر کشور به مجلس تقدیم گردید و سرلشکر احمد خسروانی فرماندار نظامی تهران شد و عده ای را بازداشت نمود.
- ۵- لطیفه های زیادی به ساعد منتسب شده که در محافل سیاسی همواره مورد گفتگو می باشد.

- ۶- ساعد تا آخرین روزهای عمر سناتور انتصابی بود و از رجال شریف شناخته شد.
- ۷- ساعد تازنده بود همه او را به درستکاری و امانت می شناختند ولی با انتشار کتابی از طرف يك اسرائیلی در آمریکا به او اتهام زده شد که برای شناسائی اسرائیل به صورت دوافکتو مبلغی رشوه گرفته است که در این باره مطالبی در نشریات خارجی انتشار یافته است.
- ۸- نام فامیلی ساعد قبلا (قاضی) بود که در مأموریت ترکیه به علل سیاسی آن را مبدل به (ساعد) کرده است.
- ۹- ساعد در سال ۱۳۵۲ شمسی در ۹۳ سالگی در تهران درگذشت. او بیش از ۶۰ سال سابقه کار سیاسی داشت.
- ۱۰- يك دختر ساعد همسر دکتر امیر اعلان افشار قاسملو و دختر دیگرش همسر يك فرد خارجی می باشد، ساعد پسر نداشت.

هیئت دولت ساعد مراغه ای در دوبار نخست زیری

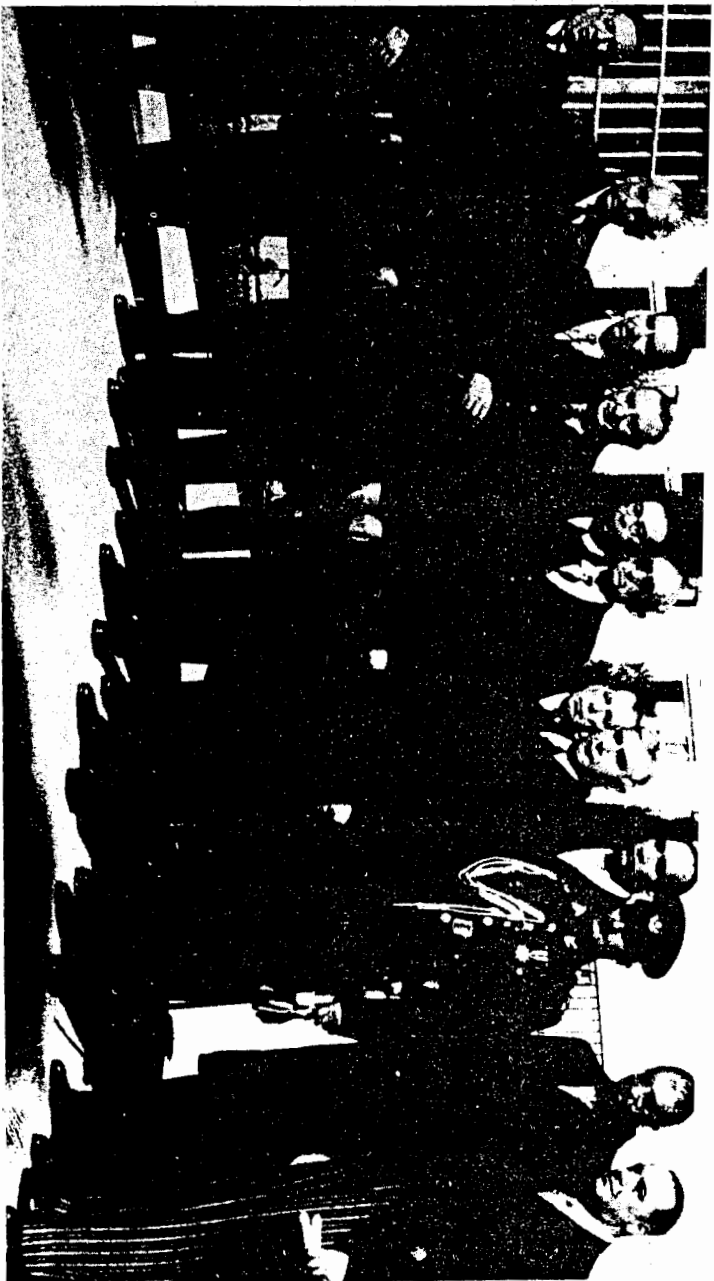
- وزیر خارجه: علی اصغر حکمت - حسین علاء
 وزیر جنگ: ابراهیم زند - سپهبد امیراحمدی - سرلشگر محمد حسین فیروز - سپهبد یزدان پناه
 وزیر راه: حمید سیاح - محمود نریمان - دکتر محمد سجادی -
 نادر آراسته - سپهبد مرتضی یزدان پناه - دکتر منوچهر اقبال
 وزیر بازرگانی و پیشه و هنر: امان الله اردلان - دکتر محمدنخعی
 وزیر اقتصاد ملی: آقاخان اشرفی - دکتر تقی نصر
 وزیر دادگستری: اسدالله ممقانی - اللهیار صالح - محسن صدر -
 دکتر سجادی
 وزیر کشور: عبدالحسین هژیر - محمد سروری - دکتر منوچهر اقبال -
 ابراهیم زند

وزیر پست و تلگراف و تلفن: ابوالقاسم فروهر - یوسف مشار -
 نادر آراسته - جواد گنجه ای - حمید سیاح - سیدجلال تهرانی
 وزیرکار: غلامحسین فروهر - دکتر محمدنخعی
 وزیر بهداشت: دکتر قاسم غنی - دکتر سعید مالک - دکتر منوچهر
 اقبال - دکتر امیراعلم - دکتر عباس ادهم
 وزیر فرهنگ: سرلشکر علی ریاضی - دکتر قاسم غنی - باقر
 کاظمی - دکتر محمد سجادی - دکتر عبدالحمید زنگنه
 وزیرداری: محمود نریمان - ابوالقاسم فروهر - علی اصغر زرین
 کفش - عباسقلی گلشائیان
 وزیر کشاورزی: محمود فاتح - ناصر اعتمادی (نصرالدوله) -
 دکتر احمد مقبل
 وزیر مشاور - مرتضی قلی بیات - مصطفی عدل - خلیل فهیمی -
 جمال امامی - دکتر طاهری یزدی - مصطفی عدل
 معاونین نخست وزیر: دکتر محمد نخعی - آقاخان اشرفی -
 محمدعلی کشاورز صدر.





ساعد به میان تظاهر کنندگان می رفت که علیه او شعار می دادند. در مجلس
گفت من آنقدر معروف نیستم که مردم مرا بشناسند. اگر باماشین نخست وزیری
بروم سنگسارم می کنند.



هیئت وزیران ساعد به ترتیب از راست به چپ:
 دکتر مقبل، گلشانیان، سپهبدامیر احمدی، جمال امامی، ساعد، نادر آراسته، دکتر امیراعلم، دکتر سجادی، حکمت، دکتر اقبال، اشرفی، دکتر طاهری

نخست وزیری که به او پیشنهاد شد رئیس جمهور شود

محمد ساعد مراغه ای (ساعدالوزاره) فرزند محمدکاظم قاضی است که جدش شیخ احمد مراغه ای از روحانیون بود. پدر و جدش از قضات عالیرتبه آذربایجان به شمار می رفتند. به همین جهت نام خانوادگی (قاضی) را انتخاب کرده اند. مادر ساعد کرد و خیلی باسواد بود که گفته می شود معلم خانگی خانواده ارفع الدوله بوده است. خانواده پدری ساعد در قفقاز زندگی می کردند. پدر ساعد یکبار برای دیدار خواهرش به قفقاز رفت. این که گفته اند پدرش در تفلیس باغبان بوده صحت ندارد زیرا اساسا در آنجا اقامتی نداشته که باغبانی کرده باشد. ساعد چون در جوانی به سل مبتلا شده بود برای معالجه به (لیزن) سویس فرستاده شد که در همانجا به تحصیل در رشته مهندسی پرداخت، زبان های فرانسه و آلمانی را فرا گرفت. با انوشیروان سپهبدی وزیر خارجه بعدی ایران همدرس و هم اتاق بود. ساعد برای تحصیل دانشگاهی عازم (سن پترزبورگ) در روسیه شد. علت سفر به روسیه در اثر ارتباطی بود که با خانواده ارفع الدوله داشت و ارفع الدوله سفیر ایران در پترزبورگ در سفر به سویس او را به روسیه آورد و به عنوان عضومحلی استخدام

کرد و باتکمیل زبان روسی تدریجا از کارمندی سفارت به مقاماتی از قبیل کنسول ایران در بادکوبه رسید. هنگام سفراحمدشاه به اروپا از راه باکو لقب (ساعداالوزاره) به اوداده شد.

ساعد تدریجا به مقام سفارت ایران درشوروی و واتیکان رسید. دو بار نخست وزیرشد. ساعد درزمان انقلاب روسیه سرکنسول ایران درباکو بود وازسال ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۵ امورکنسولگری را اداره می کرد.

ساعد درمراجعت به ایران درانتخابات مجلس موسسان شرکت کرد وازمراغه انتخاب شد و به خلع قاجارواستقرار سلطنت پهلوی رأی موافق داد. هنگام سفارت سیدمحمدصادق طباطبائی و ذکاء الملک فروغی در ترکیه مقام مستشاری سفارت را داشت.

ساعد بعداز نخست وزیری یکبار ازطرف مردم رضائیه به نمایندگی مجلس انتخاب شد و هنگامی که نماینده مجلس بود برای بار دیگر فرمان صدارت گرفت.

دکترعاقلی درکتابی با عنوان (خاطرات محمدساعد مراغه ای) چنین می نویسد:

محمدساعدمراغه ای درسال ۱۲۵۹ شمسی متولد شد. پدرش احمد قاضی زاده دربخش خصوصی هم فعالیت داشت وکارهای ساختمانی می کرد. محمدساعد از ۵ سالگی تحصیلات خودرا آغاز کرد و تدریجا به علوم و ریاضیات و شیمی علاقمند شد و می خواست پزشک شود. میرزا ارفع الدوله سرکنسول ایران درباکو چون خانواده ساعد را می شناخت، محمد را برای تعلیم فرزندانش (حسن و ابراهیم - امرای بعدی ارتش) انتخاب کرد و پس ازسفر به اروپا رشته حقوق و علوم سیاسی را انتخاب نمود ولی درپرونده استخدامی او دانشنامه علمی پایان تحصیلات علوم سیاسی دیده نشده است. در قسمت های مختلف کادر وزارت خارجه کار کرده و به مقام وزارت خارجه و بعدا به نخست وزیری رسید.

مهدی مجتهدی نویسنده کتاب رجال آذربایجان از او تجلیل کرده و

نوشته در قفقاز در جنگ بین مسلمانان و آرامنه برای حفظ جان اتباع ایرانی کوشش فراوان کرد. درانقلاب بلشویکی ایرانیان مقیم روسیه و قفقاز جواهرات زیادی به او سپردند که همه را به ایران فرستاد و به صاحبان آن تسلیم نمود.

ساعد در مدت ۱۸ سال خدمت در قفقاز چندنشان و لقب از قبیل (ساعداالوزاره - ساعد السلطنه) را گرفت و به دستور رضاشاه حاکم ارومیه (رضائیه) گردید. ساعد در سال ۱۳۱۷ سفير ایران در مسکو شد. با مولوتوف که در آن روزها نخست وزیر بود ملاقات کرد و او ساعد را به دیدار استالین دبیرکل حزب کمونیست در کاخ کرملین برد و رابطه نزدیکی با استالین پیدا کرد. (مولوتوف سالیان دراز وزیر خارجه شوروی بود و مدت کوتاهی نخست وزیر شد) بعد از اشغال ایران توسط متفقین مولوتوف به ساعد گفت ما و انگلیسها تصمیم گرفته ایم ایران را از مشروطه سلطنتی به جمهوری تبدیل کنیم و میل داریم شما رئیس جمهور شوید. چون فروغی با این کار روی موافق نشان نمی داد، ساعد نیز به محض شنیدن موضوع مخالفت کرد و جمهوری را برای ایران مضر تشخیص داد.

ساعد با این که قبلا چند بار در مقابل مولوتوف ایستادگی کرده بود مع هذا مورد احترام روسها بود. استالین که بعداً نخست وزیر شوروی شد و به ایران آمد، در دیدار با شاه، وظیفه مترجمی بین شاه و استالین برعهده او بود که از مولوتوف وزیر خارجه شوروی خواست مطالبی درباره تضمین استقلال در اعلامیه سران گنجائیده شود که مولوتوف پذیرفت و ساعد آن را نوشت و در اختیار مولوتوف گذاشت.

ساعد وقتی نخست وزیر شد برای انتخاب وزرایش با گروههای مختلف صحبت می کرد که افراد خوشنام انتخاب شوند. پس از تعیین وزراء گروهی از نمایندگان مجلس با وزرایش مخالفت کردند که ناچار شد چندن را تغییر دهد. در مورد واگذاری نفت شمال به روسها و همچنین

در برابر کارهای میلیسپو مخالفت شدید می کرد و با حزب توده و کمونیستها به شدت مبارزه می نمود.

ساعد وقتی از نخست وزیری کناره گیری کرد مدتی با احد وهاب زاده دوست نزدیک خود به تجارت کوچکی برای گذراندن زندگی پرداخت تا این که در انتخابات دوره پانزدهم از رضائیه به نمایندگی مجلس انتخاب شد.

انتخابات دوره شانزدهم و انتخابات نخستین مجلس سنا در زمان نخست وزیری ساعد انجام گرفت و در مجلس علیه او چند اعلام جرم شد. حائری زاده و حسین مکی و دکتر بقائی علیه او در مجلس نطق های تند می کردند. ساعد بعد از وقایع ۲۸ مرداد از رضائیه سناتور گردید و تا آخر عمر این سمت را داشت (۵ دوره). ساعد در سال ۱۳۵۲ در سن ۹۳ سالگی در تهران درگذشت و طبق وصیت او در گورستان عمومی دفن گردید.

ساعد مراغه ای دیپلماتی ورزیده و با هوش بود ولی تظاهراتی می کرد که به ساده لوحی اوتعبیر می شد. به جمع آوری مال و تجمل علاقه ای نداشت و زندگی را به سادگی برگزار می کرد. همیشه با حقوق اداری و پس انداز آن زندگی می کرد. خوب چیز می نوشت ولی در سخن گفتن توانا نبود. به آذربایجان و زبان ترکی علاقه خاصی داشت، با اینکه چند زبان خارجی می دانست و همکاران دیپلمات او هم زبان خارجی خوب می دانستند با ترك زبان ها ترجیح می داد که به ترکی صحبت کند.

وقتی ساعد پیشنهاد نفت شورویها را رد کرد کافتارادزه معاون مولوتوف در مصاحبه مطبوعاتی در تهران گفت تادولت ساعد بر سر کار است کاری نمی توان انجام داد.

منوچهر ریاحی درباره دیداری که با ساعد داشت چنین می نویسد:
وقتی ساعد نخست وزیر بود کافتارادزه معاون کمیساریای امور

خارجہ شوروی در رأس هیئتی به منظور کسب امتیاز نفت مناطق شمالی ایران به تهران آمد و همراه ماکسیموف سفیر شوروی از ساعد در کاخ ابیض دیدن کرد و پیش نویس امتیاز نفت را تسلیم ساعد نمود و به طور آمرانه ای اظهار می دارد که خواهان تصویب آن از طرف دولت و مجلس ایران می باشد.

ساعد می گوید: پیش نویس قرارداد نفت را روی میز پرت کردم و گفتم شایسته دولت شوروی نیست مأمورینی به کشور ما اعزام دارد که در مکتب روابط بین المللی از ابتدائی ترین تعلیمات سیاسی و تشریفاتی و از همه مهمتر آداب و رسوم اخلاقی و انسانی بی اطلاع باشند. این طرز برخورد موجب شد که روابط دو کشور بهم بخورد. به همین جهت کافتارادزه در مصاحبه ای گفت عدم موافقت دولت ایران با اعطای امتیاز نفت به شوروی موجب تیرگی روابط دو کشور شده است.

روابط ساعد و سیدضیاء الدین طباطبائی

بین ساعد و سیدضیاء روابط صمیمانه ای وجود داشت که سیدضیاء الدین طباطبائی در تاریخ ۲۷ آذر ۱۳۲۳ چنین اعلام داشت:

«آقای کافتارادزه معاون وزارت خارجہ شوروی تصویب لایحه منع مذاکرات در مورد امتیاز نفت را نتیجه فشار دشمنان شوروی از قبیل ساعد و سیدضیاء دانسته و آن را یک خطای سیاسی اعلام داشته است.»

بہانہ این گفته نمایندہ شوروی عدم نزاکت ساعد نخست وزیر ایران عنوان شدہ در حالی کہ ساعد فرزند غیور آذربایجان بودہ و در چنین شرایطی خدا خواست کہ یک آذربایجانی زمامدار کشور باشد. ساعد ۳۰ سال در ممالک ہمسایہ شمالی ما زندگی کردہ و ۷ سال سفیر ایران در مسکو بودہ و سہ سال وزیر خارجہ و اکنون رئیس الوزرای ایران است کہ ہموارہ با

دولت شوروی روابط حسنه داشته است. او نه تنها بی نزاکتی نکرده بلکه خون پاک آذربایجانی و ایرانی به او اجازه نداده که برخلاف عقیده خود و مصالح ایران وعده کتبی یا شفاهی درمقابل تقاضای نماینده قوی ترین دولت ها بدهد. ساعد به وعده های لندن و امضای چرچیل و روزولت و استالین مغرور بود. ساعد و اکثریت مجلس معنی و مفهوم اعلامیه سه گانه را به خاطر سپرده اند. ذرات نامرئی آسمان تهران بیانات روزولت و استالین و چرچیل را ضبط کرده و وعده بزرگترین نیروهای بشری راجع به استقلال و حاکمیت ملی ایران هنوز به گوش عالمیان می رسد. اگر این خاطره ها نبود شاید ساعد خود را از صندلی نخست وزیری کنار می کشید تا امروز عنوان فاشیستی از مسکو برای او صادر نگردد.

روزنامه اطلاعات در آخرین سالهای عمر ساعد درباره او چنین نوشته است: ساعد که اکنون نودمین سال عمرش را می گذراند بیش از شصت سال آن را در خدمت به مملکت بوده است. او که در مقام سناتوری قرارداد می گفت وقتی من نخست وزیر بودم لایحه بودجه به صورت يك دوازدهم تصویب می شد زیرا همیشه وکلای خواستند ریش دولت را دردست داشته باشند. قدر این روزها را باید دانست که بودجه مملکت یکبار در سال تصویب می شود تا کارها سریعاً انجام گردد. این کارهایی که حالا در کشور ما صورت می گیرد ما به خواب هم نمی دیدیم. من موقع انقلاب شوروی سرکنسول ایران در یادکویه بودم، شهر خیلی شلوغ بود و مردم به جان یکدیگر افتاده بودند، یکبار عده ای از آشوبگران به کنسولگری آمدند و با تیراندازی دونفر را کشتند. يك نفر به من گفت تو را هم خواهند کشت فرار کن... گفتم اگر فرار کنم آنها مرا از پشت می زنند، اگر می خواهند مرا هم بکشند بگذار از روبرو بزنند تا نگویند فرار کرد. من ایستادم و آنها هم جرئت نکردند مرا بزنند.

ساعد در مصاحبه ای به روزنامه کشور چنین گفت:

یکی از کارهای مهمی که در کشور صورت گرفته و فروغی نخست وزیر و سهیلی وزیر خارجه نقش مهمی در آن داشتند انعقاد پیمان سه گانه در زمان جنگ می باشد که من هم با عنوان سفیر اقداماتی کردم. تصویب این پیمان یکی از شاهکارهای فروغی بود ولی من در آن موقع سفیر بودم که به فکر افتادم در تحکیم مناسبات ایران با شوروی و انگلستان اقدام کنم. به همین جهت با (دکانوزوف) جانشین کمیساریای خارجه شوروی ملاقات رسمی کرده و پیشنهاد کردم قراردادی بین سه کشور امضاء گردد که علاوه بر جنبه سیاسی، جنبه نظامی هم داشته باشد. از من سؤال کرد از طرف دولت متبوع خود هم دستوری دارید؟ گفتم این نظر خود من است اگر تصویب کردید اقدام میکنم. بلافاصله با سراسشافورد کریس سفیر بریتانیا در مسکو مذاکره و همان پیشنهاد را کردم. به او هم گفتم این نظر خود من است و اگر موافقت کنید می توانم موافقت مقامات کشور خود را بگیرم. آنها به مقامات عالی کشور خود گزارش دادند که پیشنهاد با حسن قبول تلقی شد و مراتب را به تهران اطلاع دادم و با جدیت فروغی و سهیلی این کار به ثمر رسید و معتقدم که عاقدین این پیمان بزرگترین خدمت را به ایران نموده اند.

دکتر اصلان افشار داماد ساعد که خود دیپلمات برجسته ایست می گفت: ساعد که شورویها را خوب می شناخت در برخورد با آنها روش مخصوصی داشت. می گفت مذاکرات با شوروی ها را نباید در کنار میز انجام داد بلکه با صرف غذا و مشروب فراوان می توان با آنها صحبت کرد. می گفت وقتی تازه نخست وزیر شده بودم روابط خوبی با روسها داشتم. يك روز سفیر شوروی نزد من آمد و گفت ما که باشمادارای چنین روابط حسنه ای هستیم دستور بفرمائید این کیوسك مقابل سفارت را

جمع کنند چون ما می دانیم که در این کیوسک فقط روزی چندتا لیموناد فروخته می شود و اشخاصی که در آنجا هستند فقط برای جاسوسی است و این کار صورت خوبی ندارد و شما هم می دانید که از آنها کاری ساخته نیست. ساعد خنده ای کرد و گفت من هم می دانم که از آنها کاری ساخته نیست و روابط ما به قدری حسنه است که احتیاج به این قبیل کارها نمی باشد اما مامثل شما بلد نیستیم که این قبیل کارها را به صورت محرمانه انجام بدهیم بنابراین با ناشیگری این کارها انجام می شود. جمع کردن آن هم اثری ندارد. بودن آن هم ضرری به شما نمی زند. بهتر است دروضع تغییری داده نشود. سفیر شوروی خنده کنان ازما چرا گذشت.

یکبار دیگر هنگامی که ساعد دررأس هیأت پارلمانی به مسکو رفته بود درسر میز شام بین او و خروشچف گفتگو درگرفت. خروشچف گفت این (پیمان بغداد) چه فایده ای دارد؟ روابط ایران و شوروی به حدی خوب است که احتیاج به این قبیل پیمان ها نیست، ساعد گفت این پیمان مثل يك قرارداد بیمه است که اگر ما دچار آتش سوزی شدیم آنها بیايند کمک کنند و مقداری آب بروی آتش بریزند و یا اگر آنها دچار واقعه ای شدند ما به سرعت به کمک آنها بشتابیم. پیمان مهم و قابل اهمیتی نیست. خروشچف گفت اگر اینطور است چرا با ما پیمان نمی بندید؟ ساعد گفت اولاً ما و شما هم قوه نیستیم. زور شما خیلی زیاد تراست، ثانياً اعتمادی بین ما و شما درمیان نیست. پیمان بین کسانی بسته می شود که اعتمادی هم بین آنها وجود داشته باشد. شما زمان استالین را به یاد بیاورید که روابط ما و شما چگونه بود که اکنون شما هم از آن وضع انتقاد می کنید. آیا بین دوکشور که اینقدر سیاستها تغییر می کند، می شود پیمان بست؟ خروشچف وقتی این پاسخ را شنید دیگر حرفی نزد و به مطالب دیگر پرداخت.

مجله آینده نامه محرمانه ای را در تاریخ ۲۹ تیرماه ۱۳۲۲ از ساعد

وزیر خارجه ایران به تقی زاده چاپ می کند که قسمتی از آن چنین است:
وقتی جناب سهیلی بنده را به وزارت خارجه تعیین نمود و به تهران
وارد شدم ابتدای کار به مشکلی برخورددم. بولارد وزیرمختارانگلیس
تقاضای توقیف ۱۸ نفر از اشخاص مختلف از جمله دکتر متین دفتری را
نمود و اظهار داشت که اینها با سیاست محور همراه بوده و برخلاف ما
هستند و باید توقیف و تسلیم شوند. با تقاضای ایشان جداً مخالفت کردم
به طوری که کار به مشاجره کشید ضمناً دیدم قبل از ورود من دولت
برطبق تقاضای انگلیسها عده ای را توقیف و تسلیم نموده است. به وزیر
مختار انگلیس گفتم چنانچه این رویه را ادامه دهید ممکن است همین که
این کابینه سقوط کند فردا علیه من هم همین اظهارات را کرده تسلیم مرا
هم بخواهید، یقین دارم افرادی را که شما خواسته اید به هیچوجه با دول
محور همکاری نکرده بلکه نظرات سیاسی آنها مبنی بر وطن پرستی و
حفظ استقلال ایران است و ممکن است در طرز اجرای آن با جنابعالی هم
رویه نباشند.

دراین بین کابینه سهیلی سقوط کرد و قوام نخست وزیر شد. وزیر
مختار قبل از تشکیل کابینه به سراغ قوام رفته اظهار داشته بود برای
حفظ آرامش کشور لازم است قریب ۴۰ تن از ایرانیان بازداشت و به ما
تسلیم شوند. قوام به ملاحظاتی اقدام به این عمل نمود ولی همین که بنده
را برای تصدی وزات خارجه خواستند و قبول کردم فوراً نظر خود را نسبت
به این موضوع به ایشان گفتم. قوام به وزیرمختار گفت باید کار دروزارت
خارجه حل و فصل گردد. سپس بنده با وزیرمختار مذاکره و موافقت نامه
ای امضاء شد. درنتیجه پافشاری موفق شدم که نگذارم ایرانیها بدون
رعایت مقررات کشوری توقیف و حبس شوند و از ۵۶ نفری که بازداشت
و به اراک اعزام شده بودند فقط پنج یا شش نفر توقیف و تحت نظر
هستند.

درجلسه دیگری که با حضور قوام نخست وزیر و بنده و ابتهاج

رئیس بانک ملی و وزیر مختار انگلیس تشکیل شد ایللیف مستشار اقتصادی سفارت انگلیس صحبت های زننده ای نسبت به دولت و ملت ایران نمود که بنده نتوانستم از جواب خودداری کنم و حتی به او پرخاش کردم. بعد از خاتمه جلسه از بنده عذرخواهی نمود. او در این جلسه به وکلاء توهین می کرد و می گفت اینها وکیل ملت نیستند و افراد صحیح العمل و وطن خواهی نمی باشند.

بنده گفتم شما حق ندارید به وکلای ما توهین کنید، شما مأمور هستید بین ایران و انگلیس حسن تفاهم برقرار کنید. او می گفت ایرانی ها ما را دشمن خونی خود می دانند، به او گفتم اگر شما هم ایرانی بودید وعهدنامه ۱۹۰۷ نسبت به کشور شما منعقد می شد همین نظر را نسبت به عاقدین قرارداد پیدا می کردید. بنا بر این جای گله گذاری نیست.

از آن به بعد سعی داشتند که با نخست وزیر مذاکره مستقیم داشته باشند. بنده هرچه سعی کردم که کارهای مربوط در وزارت خارجه متمرکز بشود موفق نمی شدم. به طور کلی مملکت ما تحت اشغال روس و انگلیس بود. روسها در شمال فعال مایشاء بودند و دولت هیچ اختیاری در شمال نداشت. انگلیس ها هم می کوشیدند که روز به روز نفوذ خود را در جنوب توسعه بدهند. از ایلات و عشایر و بازماندگان خزعل حمایت می کردند ولی نسبت به ایل قشقائی نظر خوبی نداشتند.

امنیتی که بیست سال در ایران وجود داشت به کلی رخت پرسته بود و حتی در تهران هیچکس در خانه خود امنیت نداشت. یگانه دولتی که در این هیاهو و بدبختی به ما کمک می کرد آمریکا بود. می خواهیم به اعلامیه ملل ملحق شویم تا از این وضع بد رهایی یابیم. اگر دولت انگلستان تغییری در نماینده سیاسی خود در تهران بدهد شاید وضعیت ما بهتر از این گردد.

گفتگوی تند ساعد و مولوتوف

يك سند مهم سياسى از گفتگوی ساعد با مولوتوف وزير خارجه شوروى درباره حادثه شهريور ۱۳۲۰ در ايران:
شماره ۳۲۵ تاريخ ۳ شهريور ۱۳۲۰
وزات امور خارجه

ساعت يك بعداز نصف شب سوم شهريور آقاى مولوتوف به عمارت بيلاقى سفارت كبراي شاهنشاهى تلفن واز اين جانب براى مذاكراتى به مسكودعوت به عمل آمد. با آنكه باران به شدت مى باريد و به مناسبت مقررات جنگى تمام چراغهاى شهر خاموش و مى بايستى با اتومبيل بى چراغ حركت كرد به زحمت زياد وفوق العاده به سختى از ميان عده بيشمارى كاميون هاى نظامى كه على التوالى در حركت بودند ساعت سه و ربع كم صبح به مسكو رسيدم و همراه آقاى اعتصامى مستشار سفارت كبرا به قصر كرملين به عمارتى كه سابقا دادسراى استان مسكو بود و حالا محل كار آقاى مولوتوف و كميسر هاى ديگر است رفتم. پس از يك ربع انتظار آقاى مولوتوف آمد. پس از تعارفات اظهار داشت نظر به اين كه تعداد بسيار زيادى از عمال آلمانى به عناوين مختلفه در ايران بر عليه دولت شوروى و متحدش انگلستان مشغول دسيسه و تحريكات مى باشند، دولت تا كنون به يادداشت هاى دولتين انگليس و شوروى وقعى نگذاشته است، و چنانكه تقاضا شده بود اقدامى در اخراج آنان از خاك ايران به عمل نياورده و بلكه رويه خصمانه اى هم نسبت به ما و انگليسها اتخاذ نموده است، دولت شوروى طبق ماده شش قرارداد مودت ۱۹۲۱ به ارتش سرخ امر داده است كه وارد خاك ايران شوند. مخصوصا خاطرنشان مى نمايم كه اين اقدام دولت شوروى به هيچوجه بر عليه ملت ايران نبوده و به محض اينكه عللى كه اين اقدام را ايجاد نموده اند از ميان برداشته شود ارتش شوروى فوراً ايران را تخليه خواهد كرد. تمام اين قضاييا ضمن

یادداشتی که الان به شما تسلیم می کنم درج است.

من جواب دادم: اولاً به عنوان سفیر کبیردولت شاهنشاهی، به نام دولت ایران و به عنوان يك فرد ایرانی، یعنی به نام ملت ایران برعلیه این اقدام دولت شوروی و نقض مصونیت ایران جداً اعتراض می کنم. ثانیاً علتی که برای این اقدام غیرمحقانه خودایراد کردید باعث تعجب است، زیرا چنانکه می دانید دولت شاهنشاهی از همان روز اول شروع این مذاکرات خواش دولتین شوروی و انگلیس را حسن استقبال کرد و عده معتناهی از آلمانیها را در همان روزهای اول از ایران اخراج کرده است. اختلاف نظر در طرز طرح قضیه بود. زیرا طرز انشاء یادداشت های مزبور برخلاف حق حاکمیت و استقلال ایران، و صورت يك یادداشت غیرقابل قبولی را داشت و تقاضای دولت ایران هم این بود که طرز انشاء و نگارش آن اصلاح گردد و چنانکه در تهران و مسکو و لندن مکرراً وعده داده شده بود مقامات ایران در اعزام قسمت اعظم آلمانیهای مقیم ایران موافق بودند. به علاوه باید یکبار دیگر خاطرنشان کنم که عده آلمانیها در ایران خیلی محدود و بیش از هفتصد نفر نیست و این که مقامات انگلیس و شوروی عده آنها را برچند هزار تخمین می زنند صحیح نمی باشد. تمام خارجیان در ایران تحت کنترل مخصوصی بوده، صدور روادید و ورود آنان تابع مقررات بسیار سختی است و هیچ خارجی نمی تواند خاک ایران را محل دسیسه و عملیات سیاسی نماید. موجب تأسف است که ماده شش قرارداد مودت ۱۹۲۱ را دست آویز قشون کشی به ایران می نمائید. البته می دانید این ماده موقعی نوشته شده است که ارتش انگلیس ایران را تصرف نموده به قفقاز هم آمده بود. به اصطلاح این ماده برعلیه تجاوز قشون انگلیس به ایران در عهدنامه گنجانده شده است. حقیقتاً موجب بسی حیرت است که دولت شوروی ماده ای را که به عنوان حمایت از تمامیت و حاکمیت و استقلال ایران در عهد نامه گنجانده بود امروز برعلیه تمامیت و حاکمیت استقلال ایران به کار می برد. بعلاوه در ماده شش ذکر

شده در صورتی که قشون دیگری به ایران دست اندازی نماید، که امروز به هیچوجه چنین قضیه ای وجود ندارد و به همین جهت هم هیچ دلیلی این اقدام دولت شوروی را نمی تواند تبرئه نماید. بفرمائید که از ورود قشون به ایران جلوگیری شود تا بتوانم تمام اقدامات لازم را برای تأمین نظریات شما به عمل آورم.

آقای مولوتوف اظهارداشت: تعداد آلمانیها در ایران طبق اطلاعاتی که داریم بیش از آنست که مقامات وابسته قلمداد می نمایند، و اینکه می گوئید دولت ایران اقدام به اخراج آلمانیها نموده و عده ای هم خارج شده اند نظرم را تأمین نمی کند. استدلال در مفهوم ماده شش هم صحیح نیست زیرا علاوه بر اینکه قشون انگلیس هم وارد ایران می شود با وجود تعداد زیادی آلمانی در ایران، ما در قشون کشتی به ایران محق هستیم و چون تصمیم قطعی گرفته شده است متأسفانه نمی توانم از ورود قشون به ایران جلوگیری کنم. از شخص شما خواهشمندم اقدامات لازم بفرمائید که این قضیه به طور مسالمت آمیزی انجام یابد.

پاسخ دادم:

پاسخ های جنابعالی به هیچوجه مقنع نبوده و باید با نهایت تأسف اظهار دارم برخلاف آنچه که تاکنون دولت شوروی همیشه اظهار میداشت که سیاست مستقلی را داراست، در این عمل حق شکنانه، دولت شوروی کاملاً تابع نظریات و سیاست دیگران شده است.

آقای مولوتوف با لحن مخصوصی اظهارداشت:

هرگز چنین چیزی نیست ما همیشه سیاست مستقل مخصوص خود را

داریم.

جواب دادم: متأسفانه در این رفتار دولت شوروی کاملاً از سیاست

دیگران متابعت کرده است.

آقای مولوتوف منتظر که این جواب صریح دندان شکن نبود با

عصبانیت اظهارداشت:

ما در تمام عملیات خود مستقل بوده و مطمئن باشید که ما آلمانیهارا هم شکست خواهیم داد.

این جانب در مقابل این اظهار سکوت نمودم. نامبرده که شاید انتظار داشت این جانب نظریه او را تأیید نمایم با حرکت عصبانی سیگاری برداشته آتش زد و يك بار دیگر گفت:

بلی مطمئن باشید ما این دشمن را درهم خواهیم شکست.
باز از طرف من جز سکوت چیزی نشنید و ملاقات در ساعت سه و نیم بعد از نصف شب به پایان رسید.

ساعد و شناسائی اسرائیل

تاروژی که در ایران بودم در محافل سیاسی صحبت از درستی و پاکی ساعد بود. عیوب دیگری داشت ولی هیچکس نسبت رشوه خواری به ساعد نمی داد. ولی چند سال قبل يك مأمور اسرائیلی در آمریکا کتابی منتشر ساخت و مدعی شد که در دولت ساعد که زمینه شناسائی اسرائیل به طور (دوفاکتو) از طرف دولت ایران فراهم شد چهارصد هزار دلار رشوه پرداخت شده است. ویلیام شاکراس نویسنده انگلیسی نیز در کتاب خود این مطلب را نقل کرد و احمد احرار در مجله روزگارانو چنین نوشت «اگر این مطلب راست باشد ما را مجبور می کند که در باورهایمان تجدید نظر کنیم. دربار ساعد همه چیز شنیده بودیم غیر از زد و بند مالی...»

به هرحال در نشریات مختلف پای احد وهاب زاده پیش کشیده شد که ازدوستان نزدیک ساعد بود و او را واسطه این کار می دانستند. سرانجام خانم کامیلیا ساعد دختر ساعد به مجله روزگارانو چنین نوشت:

ساعد در طول زندگانی پرنشیب و فراز خود، چه به صورت کارمند ساده و چه در مناصب برجسته همواره در کمال پاکی و درستی انجام وظیفه کرده و تاروژی که جان به جان آفرین تسلیم داشته پاک زیسته و بی اندوخته و ثروت از جهان رفته است. اطلاعات جمع آوری شده ما،

برای پاسخ دادن به ادعاهای شاکراس، حکایت ازاین دارد که متعاقب تشکیل دولت اسرائیل چون جو حاکم درکشورهای عربی ازآن پس برای یهودیان مقیم این کشورها، به خصوص یهودیان عراق، مساعد نبوده عده ای ازاین یهودیان به ایران رو آورده اند و بعضی از طریق ایران به اسرائیل رفته اند و ازآنجا که اقامت اینها درایران مستلزم مخارج گزافی بوده که تأمین اعتبارات دولتی امکان نداشته است چنین قرار شده بود که اسرائیل خود عهده دار مخارج آنها بشود و دولت شاهنشاهی فقط هزینه های ارزی ازجمله مخارج مربوط به صدورگذرنامه را برعهده بگیرد...

ساعد و هزاران داستان ولطیفه

ساعد ازنخست وزیران عصرپهلوی است که ازطرزکارش وگفته ها ورفتارش هزاران داستان و لطیفه نقل می کنند که همیشه درمحافل سیاسی موردگفتگو بوده است.

ساعد با اینکه درشهریور ۱۳۲۰ سفیرایران درمسکو بود وروسها پیشنهاد کرده بودند که او سرپرست موقت ایران گردد که موردقبول او قرارنگرفت، هنگام تقاضای روسها درباره امتیاز نفت شمال چنان مخالفت کرد که فریاد (مرگ برساعد) فضای ایران را ازطرف چپی ها و حزب توده ایران پرکرد.

چند نمونه از داستانهای که درباره ساعد نقل می کنند چنین است: وقتی سفیرایران درواتیکان بود وشاه ازپاپ دیدن کرد ومی خواست رم راترك کند پای پلکان هواپیما شاه از ساعد می پرسد دیگر بامن کاری ندارید؟ ساعد می گوید چرا يك تقاضا از پیشگاه مبارك دارم و آن این است که درمدت ۴ سال اقامت در واتیکان سعی کرده ام که پاپ را مسلمان کنم. اگر یکسال دیگر اینجا بمانم او را شیعه اثنی عشری خواهم کرد. شاه ازاین شوخی ساعد به خنده افتاده می گوید به وزارت

خارجہ دستور می دہم کہ يك سال دیگر دروایتیکان بمانید. بالین طرز ساعد می خواست دورہ مأموریت خود را برای يك سال دیگر تمدید کند کہ بہ این شوخی متوسل شد.

همچنین گفته می شود وقتی شاه ساعد را مأمور تشکیل کابینہ می کند می گوید: هنگام تعیین وزراء علم را بہ سمت وزیرکشور معرفی کنید. ساعد اصلا علم را نمی شناخت. ازدوستان و آشنایان می پرسد علم را می شناسید؟ می گویند از محارم شاه است و فرزند شوکت الملك علم می باشد کہ در رشته کشاورزی تحصیل کرده و حدود ۲۹ سال دارد. ساعد نزد شاه رفتہ می گوید درباره وزارت علم کہ فرمودہ اید (شوکت الملك علم کہ قبلا وزیر پست و تلگراف بودہ فوت کردہ است) شاه کہ می فہمد ساعد با بیان این جملہ می خواستہ مخالفت خود را با وزارت علم نشان دہد، می گوید آن را می دانم منظور من پسرش امیراسدالله علم می باشد. معہذا هنگام معرفی او را بہ سمت وزیر کشاورزی معرفی می کند کہ می گویند وقتی شاه علت را از او پرسیدہ می گوید چون علم رشتہ کشاورزی را خواندہ تصور کردم منظورتان استفادہ از اطلاعات ایشان در امور کشاورزی است و من کشور و کشاورزی را کہ ہردو (کش) دارد باہم اشتباہ کردہ ام معذرت می خواہم. البتہ علم بعدا وزیر کشور شد.

ہم چنین می گویند وقتی کافتارادزہ از طرف روسہا برای امضای موافقتنامہ نفت شمال بہ تہران آمدہ بود و حزب تودہ شب و روز تلاش می کرد کہ این قرارداد بہ امضاء برسد و ساعد ہم نظر موافق نداشت میتینگ های بزرگی ترتیب دادہ می شد و فریاد (مردہ باد ساعت) بہ جای (مردہ باد ساعد) فضای تہران را پر کردہ بود. يك روز ساعد خبردار می شود کہ در میدان فردوسی تودہ ایہا میتینگ بزرگی علیہ او ترتیب دادہ اند. بدون اطلاع بہ خیابان رفتہ يك ماہی و مقداری مواد غذائی خریدہ و آن را بہ دست می گیرد و از کنار میتینگ دہندگان عبور می کند. فریاد مرگ بر ساعد مرتب بہ گوش او می خورد، نزد اجتماع کنندگان

رفته به زبان ترکی از يك نفر از آنها می پرسد «ساعد کیست که به او فحش می دهند؟»

یکی از تظاهرکنندگان می گوید «نمی دانم، خیال می کنم برادر فرانکو باشد».

ساعد شب در هیأت دولت جریان را نقل می کند. وزراء به او ایراد می گیرند که چرا چنین بی احتیاطی کرده و به وسط جمعیت رفته اید ممکن بود شمارا می شناختند و به قتل می رسیدید. ساعد می گوید حالا می بینید که صحیح و سالم هستم. من آنقدر معروف نیستم که مردم مرا بشناسند.

روزنامه کیهان نوشت: وقتی ساعد نخست وزیر بود یکی از شعار های حزب توده (مرك برساعد) بود. منتها چون خیلی از تظاهر کنندگان از روستاهای آذربایجان و مهاجرین قفقاز بودند می گفتند (مرگ برساعت).

یکی از وکلای آن دوره می گفت روزی ساعد را در خیابان دیدم مشغول خرید میوه بود در حالیکه چند قدم دورتر انبوه تظاهر کنندگان علیه ساعد شعار می دادند. با تعجب پرسیدم اینجا چه می کنید؟ با خونسردی گفت خانه ام به این جا نزدیک است. روزهایی که از مجلس برمی گردم اگر با اتومبیل نخست وزیری بروم سنگسار می کنند و قیافه مرا خواهند شناخت و دیگر نمی توانم به راحتی از خانه خارج شده از اینجا بگذرم. چنانچه اگر تو الان به تظاهر کنندگان بگوئی مرد سپیدموئی که میوه در دست دارد و پیاده عبور می کند نخست وزیر است هیچکس باور نمی کند. بعد برای اینکه مرابیشتر به تعجب اندازد بایکی از تظاهر کنندگان سلام و علیکی نمود و با ترکی شروع به صحبت کرد و پرسید آن شخصی را که اینها می گویند مرده باد کیست؟ او گفت (ساعت رئیس الوزراء) ساعد گفت پدر سوخته هم رئیس الوزراء هست و هم ساعت.

نویت دوم نخست وزیری ساعد مصادف با واقعه ۱۵ بهمن بود که

عده ای توقیف شدند. کسانی که نفوذ کلامی داشتند می کوشیدند دولت را از خشونت بازدارند. وقتی باساعد صحبت کردند گفت حق باشماست و من هم صددرصد بافرمایش شما موافقم ولی دولت هیچ کاره است و همه کارها زیر سررزم آرا رئیس ستاد ارتش می باشد. اگر باد به گوش او برساند که ما هم چنین حرفهائی زده ایم من و شما را خواهد گرفت.

عبدالحسین مسعودانصاری می نویسد: زمانی که ساعد دریکی از نقاط اروپا سفیر بود من از ایشان پرسیدم که آیا از اقامت خود در این کشور راضی هستید؟ به من گفت وقتی در قفقاز در کنسولگری کار می کردم و زمانی که کنسول و سرکنسول شدم حتی فکر نمی کردم که یک روز سفیر شوم حال که سفیر شده ام درست حالت کسی را دارم که زنی را از راه دور به ازدواج خود درآورده باشد و به اندازه ای وصف زیبایی او را شنیده باشد که مجنون وار هر لحظه آرزوی دیدار او را بکند. وقتی بعد از همه شکیبی ها به او برسد ببیند که معشوقه اش پیرزنی بیش نیست. من هم که ازدوره جوانی آرزوی ولایت فارس را داشتم وقتی به مقام استانداری فارس رسیدم در این مقام به یاد حرف ساعد می افتادم.

می گویند ساعد به چند تن از دوستان خود چنین گفته است:

وقتی نخست وزیر شدم مورخ الدوله سپهر اصرار داشت که وارد کابینه شود و من هم نمی خواستم در کابینه من باشد. خیلی ها توصیه او را کرده بودند. شبی که می خواستم دولت را فردای آن روز معرفی کنم مورخ الدوله را خواستم و گفتم شما فردا صبح ژاکت بپوشید و منتظر تلفن من باشید که او با خوشحالی از اتاق من رفت و دیگر اقدامی نکرد. هنوز که هنوز است منتظر تلفن من برای شرکت در کابینه می باشد.

لطیفه دیگری را که روزنامه ها از قول خود او نقل کرده اند این است که ساعد به دوستان خود گفته که بین سهیلی و من در وزارت خارجه درباره شغل رقابت وجود داشت. همیشه سهیلی از من جلوتر بود. هر وقت شغلی می گرفتم به خانه می رفتم و به زنم می گفتم من وزیر

مختار شده ام، می گفت فایده اش چیست سهیلی سفیر است. وقتی می گفتم سفیر شده ام می گفت چه فایده سهیلی وزیر خارجه است. وقتی وزیر خارجه شدم گفتم باز هم چه فایده سهیلی نخست وزیر است. بالاخره من نخست وزیر شدم و وقتی به خانه رفتم گفتم خانم حالا دیگر چه می گوئی من نخست وزیر شده ام؟ گفت چه فایده، خاك بر سر مملكتی كه تونخست وزیر آن باشی.

مطلب معروف دیگر مربوط به (نامجو) است كه وقتی قهرمان وزنه برداری جهان شد او را نزد ساعد نخست وزیر بردند و گفتند «نامجو برای ایران افتخار آفریده و ركورد جهانی راشكسته است». ساعد گفت حالا كه آن را شكسته باید جریمه اش را هم بدهد، بسیار كار بدی كرده است. نامجو و همراهان كه از این حرف به خنده افتاده بودند به تصور این كه نخست وزیر شوخی می كند خواستند توضیح بدهند ولی نخست ویر خود را عصبانی نشان داد كه آنها هم با ناراحتی اتاق را ترك گفتند. نویسنده با گروهی روزنامه نگار وقتی ساعد نماینده مجلس بود هفته ای يك روز در منزلش در خیابان پاریس با او ملاقات می كردیم. اطلاعات عمیق و جالبی داشت كه مرتب در روزنامه ها می نوشتیم و برای نخست وزیری آینده هم با او مصاحبه می كردیم و برنامه های جالبی را عنوان می كرد.

تصادفا كابینه هژیر سقوط كرد و او نخست وزیر شد. با همان گروه روزنامه نگار بدیدارش رفتیم. انگار نه انگار كه ما را می شناسد و به قول معروف خود را (به كوچه علی چپ زده بود) و می گفت تاكنون افتخار نداشتم كه آقایان روزنامه نگاران را اینطور متحد و دسته جمعی ملاقات كنم. هرچه به او توضیح داده شد كه اكثر این آقایان هفته ای يك روز باشما ملاقات داشتند. ساعد گفت بعضی ها را دیده ام ولی همه را نمی شناسم.

وقتی ساعد سناتور بود چند بار در سرسرای مجلس سنا كه برای

تشکیل بعضی کمیسیون های مشترك می رفتم اورا می دیدم. چون وقت زیادی داشتم درباره مطالب مختلفی با او گفتگو می کردم ازجمله راجع به این شوخیها. گفت بعضی ها واقعیت دارد ولی برخی ها از اساس دروغ است. راجع به نامجو صحت دارد چون دیدم آمده اند واز من چیزی می خواهند و وضع مالی دولت هم طوری بود که نمی توانستم کمک بکنم راهی غیر این کار نداشتم. درباره ملاقات دسته جمعی روزنامه نگاران هم وقتی دیدم که همگی به سراغ من آمده اید اینطور فکر کردم که خیال می کردید چون چندمصاحبه بامن کرده اید نخست وزیر شده ام و خود را از من طلبکار می دانید چاره ای غیر از انکار نداشتم که بگویم کمتر شماها را دیده ام تا از شر توقعات روزنامه نگاران آسوده شوم والا همه شما را دقیقا می شناختم و از کارتان هم آگاه بودم.

یکبار هم صنف نانوا نزد ساعد نخست وزیر رفته واز رئیس اداره نان شکایت کردند. ساعد گفت من شنیده ام که با نانواها بدرفتاری می کند ولی چه کنم که موردحمایت جمال امامی وزیرمشاور است که من زورم به او نمی رسد.

نزدیکان ساعد می گویند وقتی دوره سفارت او درواتیکان پایان یافت و به تهران مراجعت نمود درفرودگاه مورد استقبال گروهی ازدوستان قرار گرفت ازجمله عباس مسعودی مدیر روزنامه اطلاعات جزو مستقبیلین بود که وقتی ساعد چشمش به او می افتد می گوید خوشحال هستم که (اطلاعات) درخارج از کشور به طور چشمگیری پیشرفت کرده است. در هر سازمان و فرودگاهی نام (اطلاعات) به زبان های مختلف به چشم می خورد و همه خواهان اطلاعات هستند. مسعودی از این شوخی جالب ساعد بی نهایت خوشحال شد.

عبدالرحمن فرامرزی نقل کرده است که دریکی از تشییع جنازه های رسمی که همه بالباس رسمی شرکت کرده بودند ساعد علاوه بر پوشیدن آن لباس يك نوار سیاه هم به سینه خود نصب کرده بود. جمال

امامی نزد او رفت و گفت دوستان می گویند ساعد عجب نادانی است که روی لباس رسمی نوارسیاه نصب کرده است. ساعد گفت پس ببینید شماها چقدر نادان هستید که سالها به من رأی داده اید که نخست وزیر شما باشم. این نوار سیاه به علت شدت تأثر از فوت متوفی است که هیچکدام از شما چنین کاری نکرده اید.

صادق سرمد چنین نقل کرده است: يك روز به كاخ ابيض رفتم تا از جانب رزم آرا پیامی را به ساعد برسانم. هنگامی که به نخست وزیری رسیدم دیدم ساعد دستش را به نرده گرفته با احتیاط ازپله ها بالا می رفت و به من گفت این پله ها را با پوست خربوزه فرش کرده اند، ماسیویل ها چون با احتیاط راه می رویم اگر پوست خربوزه زیر پایمان برود زمین می خوریم نشیمنگاهمان درد می گیرد، اما نظامیها که عادت دارند تند می دوند اگر پا روی این پله ها بگذارند آن چنان زمین می خورند که ... پاره می شود. معنی این حرف را وقتی فهمیدم که شنیدم رزم آرا را باتیر زدند.

ابراهیم صفائی درباره ساعد چنین می نویسد:

ساعد مردی بی آزار و متواضع و باتقوا بود. اما با همه بی آزاری در دوران صدارتش نسبت به مخالفان دولت سختگیری می کرد و گاهی به توقیف و تبعید آنان دست می زد و درعین حال با تظاهر به سادگی و انجام بازیهای ماهرانه و هم صدائی با شکایت کنندگان خود را در نزد افکار عمومی بی تقصیر معرفی می نمود. چنانکه درآبان ۱۳۲۸ آیت الله کاشانی به دستور او به بیروت تبعید شد. هنگامی که جمعی از دوستان کاشانی نزد وی رفتند و به توقیف کاشانی اعتراض کردند ساعد به تجاehl العارف متوسل شده پرسید:

مگر حاج علینقی کاشانی تبعید شده است؟ دوستان کاشانی گفتند ما آیت الله حاج سیدابوالقاسم کاشانی مجتهد را می گوئیم نه حاج علینقی کاشانی را.

ساعد پرسید مقصودتان همین سید محترم روحانی معروف است؟ گفتند بله. ساعد بی اختیار با صدای بلند شروع به گریستن کرد و پس از چند دقیقه گریه مصنوعی گفت خداوند لعنتشان کند من به سید ارادت دارم، کی این مرد بزرگ را تبعید کرده است؟ خیلی بدکاری کرده اند من تحقیق می کنم.

این تظاهر به گریه و دلسوزی چنان دوستان کاشانی را تحت تأثیر قرار داد که همه به بی تقصیری ساعد یقین حاصل کردند.

درباره انتخابات دوره شانزدهم نیز جمعی از ارباب مطبوعات نزد ساعد رفتند و از اعمال مأموران وزارت کشور و مداخله آنان در کار انتخابات شکایت کردند. ساعد با آنان همصدا شد و گفت: راست می گوئید من هم می دانم قانون انتخابات خوب اجرا نشده است و با این حرف خود شکایت کنندگان را راضی کرد.

در خرداد ماه ۱۳۲۸ وزارت دارائی لیست بدهکاران مجهول المکان را که يك عده از ثروتمندان معروف و متنفذ بودند اعلام کرد. انتشار آگهی از نابسامانی کار سازمان وصول مالیات حکایت می کرد که بدهکاران عمده و سرشناس را رها کرده و افزارکار حلبی ساز و سبزی فروش را برای وصول مالیات حراج می کردند.

در کمیسیون دارائی مجلس از ساعد درباره این موضوع سؤال شد؟ با کمال ساده نمائی گفت: اینها هنوز زنده هستند چگونه اینها را (جنت مکان) معرفی کرده اند؟ نمایندگان گفتند آقا مجهول المکان معرفی کرده اند نه جنت مکان. ساعد گفت بسیار کار بدی کرده اند. خوب بود مرا هم مجهول المکان معرفی نکردند.

ساعد با این ساده نمائی ها و هم آوازی با شکایت کنندگان آنان را آرامش می داد و خود را بی تقصیر معرفی می کرد و کمتر قدمی در راه شکایت برمی داشت و چه بسا که شکایت بیمورد بود اما او برای تسلی و رضایت خاطر شاکی با او همصدا می شد.

ساعد معمولاً ارباب رجوع را می پذیرفت و حرفهایشان را می شنید و وعده مساعدت می داد اما وعده های او کمتر عملی می شد. وی روی این ویژگی های اخلاقی و برخوردهای متواضعانه به «آدم خوب» معروف شد.

ساعد چون بیشتر عمر خود را در مأموریت های سیاسی بسر برده بود با اوضاع و احوال اجتماعی کشور و حدود و مقررات و قوانین کشور کمتر آشنائی داشت، به همین مناسبت گاهی دستورهایی می داد که مخالف قانون بود.

ساعد از يك روحیه آزادگی و وارستگی برخوردار بود و به اصول و مبانی دینی و شعائر مذهبی و ملی احترام می گذارد. گفتارش در لهجه ترکان پارسی گوی و با شوخی های لطیف همراه بود. درباره سادگی او که بیشتر جنبه تظاهر داشت داستانهای شیرین درازدهان مردم هست از جمله گفته اند وقتی در زمان نخست وزیری برای تماشای يك مسابقه فوتبال دعوت شده بود هنگامی که بازی آغاز گردید و بازیکنان به دنبال توپ در تکیاپو افتادند، ساعد پرسید چرا آنها اینهمه می دوند و به همدیگر تنه می زنند؟ به او گفتند می خواهند توپ را بگیرند. ساعد گفت به هر کدام از آنها يك توپ بدهید راحت بشوند و اینهمه مشت و لگد نزنند.

مطلعی می گفت یکبار وقتی ساعد در کاخ نخست وزیری در اتاق خود به انجام کارها مشغول شد بدون اطلاع رئیس دفتر نخست وزیری از اتاق خارج گردید. رئیس شهربانی تلفن کرد که با نخست وزیر کارفوری و مهمی دارد. هرچه رئیس دفتر تلاش کرد نخست وزیر را پیدا نکرد. رئیس شهربانی که می خواست برای تیراندازی به سوی گروهی که در تهران دست به خرابکاری زده بودند از نخست وزیر دستور بگیرد موفق نشد و به ناچار به شخص شاه مراجعه کرد و دستورات کافی داده شد.

وقتی اوضاع آرام می‌گیرد نخست وزیر به اتاق خود بر می‌گردد و به رئیس دفتر می‌گوید خانم دستور داده بودند لوازمی برای منزل خریداری کنم من هم به بازار رفته بودم و خرید خانه را انجام دادم. آن مطلع می‌گفت وقتی ساعد از شلوغ شدن شهر با خبر شده بود چون نمی‌خواست شخصا دستور تیراندازی را بدهد از اتاق خود رفت تا شاه این دستور را صادر نماید.

او می‌گفت یکبار ساعد نزد شریف امامی رفت و از او خواست که چون تقی زاده بیمار است از اعلیحضرت برای معالجه و وسایل استراحت او کمک بگیرند. شریف امامی نزد شاه می‌رود و موافقت می‌شود که در یکی از هتل‌های بنیاد پهلوی بدون پرداخت هزینه آن بسر برد و دارو و پزشک از اعتبارات بنیاد برای معالجه تقی زاده تأمین شود. شریف امامی با خوشوقتی نزد تقی زاده می‌رود و اوامر شاهانه را ابلاغ می‌کند ولی تقی زاده نمی‌پذیرد. شریف امامی با ناراحتی به مجلس سنا آمده و جریان را به ساعد می‌گوید. ساعد اظهار می‌دارد من الان نزد تقی زاده می‌روم و او را راضی می‌کنم. این کار صورت گرفت و پس از يك ساعت ساعد نزد شریف امامی برگشت و گفت تقی زاده را آماده کرده‌ام که پیشنهاد شمارا قبول کند.

شریف امامی می‌پرسد چرا این نظر را از من نپذیرفت و از شما قبول کرد؟ ساعد می‌گوید من با (ترکی) با تقی زاده صحبت کردم او پذیرفت ولی شما با (فارسی) صحبت کردید او قبول نکرد. درباره توصیه شاه به ساعد برای وزارت علم همچنین اینطور گفته شده است:

وقتی ساعد بار دوم فرمان نخست وزیری خود را از شاه دریافت کرد شاه گفت علم را برای عضویت در کابینه دعوت کنید. پس از چند روز مطالعه وقتی صورت وزرای کابینه به اطلاع شاه رسید نام علم نبود. شاه پرسید علم به چه پستی منصوب می‌شود؟ ساعد گفت چند بار به منزل

امیر شوکت الملك علم تلفن کردم که برای کار مهمی مرا ملاقات کند که جوابی نداد تصور کردم مایل به شرکت در کابینه نیست. شاه گفت شوکت الملك فوت کرده منظور من پسرش بود، ساعد گفت نمایندگان او را قبول نمی کنند چون می گویند خیلی جوان است و سنش هم ۲۹ سال می باشد. آنگاه شاه می گوید وزراء را بگوئید بیایند که علم به وزارت کشاورزی معرفی می شود و سرانجام در همین کابینه با سمت وزیرکشور انتخابات را اداره کرد.

وضع خانوادگی ساعد

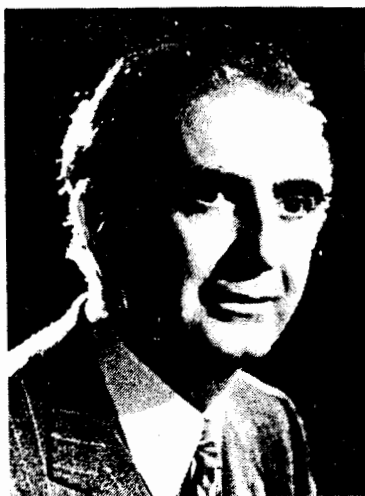
همسر ساعد روسی و اهل (استونی) بود و خواهرش (دکترگوهر ساعد) در رشته پزشکی و مامائی تحصیل کرده و در تهران طبابت می کرد. در اسناد سیاسی وزارت خارجه انگلستان درباره ساعد چنین نوشته شده است:

محمد ساعد در سال ۱۸۸۰ میلادی برابر ۱۲۵۹ شمسی متولد شد. در قفقاز سابقه تحصیل دارد و چند بار نخست وزیر شده است. مردی با شخصیت مطلوب در کارهای سیاسی است. زبان روسی او از زبان فارسی اش بهتر است، اطلاعات کاملی درباره اوضاع قفقاز و حکومت شوروی دارد. همسر ساعد زن زیبایی به نام (ایرماکارکلین) روسی است و هوای ساعد را دارد. ساعد با این که در روسیه تحصیل کرده عقاید و نظریه خوبی درباره شوروی ندارد.

(ساعد دودختر دارد یکی کامیلیا همسر دکتر اصلان افشار که سفیر سابق ایران در آمریکا و آلمان و اتریش و آخرین رئیس تشریفات دربار محمدرضا شاه بود. لیلی دختر دیگرش همسر خارجی دارد.)
دکتر اصلان افشار درباره تغییر نام (پدر همسر خود) چنین می گوید:
زمانی که ساعد دریاکو سرکنسول بود محمدخان قاضی نام داشت.

احمدشاه در راه سفر اروپا به او لقب ساعد الوزاره را اعطا کرد. پس از اینکه القاب منسوخ شد نام او مجددامحمد قاضی شد. وقتی که مأمورسفارت ایران در ترکیه شد، مقامات ترکیه به او گفتند چون نام رهبر ما مصطفی کمال غازی است (که تلفظ آن با قاضی یکی می باشد) اگر ممکن است با نام دیگری به مقامات معرفی شوید. پس از مراجعه به مرکز اعلیحضرت رضاشاه فرمودند: با روابط بسیار حسنه ای که بین ایران و ترکیه موجود است این تقاضا را قبول کنید و اسم خودتان را از (قاضی) به (ساعد) تبدیل نمائید که همین طور هم شد.

گوهر ساعد خواهر او که قابله بود در خیابان ثبت اسناد مطبی داشت و چند بار روزنامه نگاران را برای آشنائی با ساعد به آنجا دعوت کرد که نویسنده هم در آن جلسات شرکت داشتم. خواهر ساعد در قفقاز تحصیل کرده بود. او سرپرستی دوتن از خواهرزاده هایش را عهده دار بود (فیروزه و سبیره) که فیروزه بسیار زیبا بود و در آن روزها او را زیباترین زن تهران می شناختند و صحبت ازدواج او با محمدرضاشاه بود. فیروزه بعدا همسر فریدون جم گردید که از شمس پهلوی جدا شده بود. محمدمساعد در سال ۱۳۵۲ شمسی در سن ۹۳ سالگی در حالیکه سناتور بود در تهران درگذشت. تشییع جنازه او بطور رسمی صورت گرفت و در پارلمان و مطبوعات از او تجلیل شد.



دکتر امیراصلان افشار قاسملو داماد ساعد سال ها سفیر ایران در آمریکا و آلمان و اتریش بود و در سال آخر سلطنت پهلوی دوم ریاست تشریفات دربار را عهده دار شد و با شاه فقید از کشور خارج گردید و همه جا درکنار معظم له قرار داشت.

روزشمار زندگی مرتضی قلی خان بیات (سهام السلطان)

- ۱- مرتضی قلی خان بیات فرزند حاج عباسقلی خان سهم الملك عراقی از ملاکین بزرگ اراک در سال ۱۲۶۶ شمسی متولد گردید.
- ۲- سالیان دراز نماینده ونایب رئیس مجلس بود که به علت تمایل دکتر مصدق (دائی او) در سال ۱۳۲۳ به نخست وزیری رسید.
- ۳- در دولت بیات به دولت ژاپن اعلان جنگ داده شد و دکتر میلیسپو را از کار برکنار ساخت.
- ۴- مدت ۵ ماه نخست وزیر بود که با رأی عدم اعتماد مجلس از کار برکنار گردید.
- ۵- در واقعه آذربایجان با سمت استاندار به آن منطقه رفت ولی نتوانست کاری انجام دهد.
- ۶- در دولت مصدق و پس از ملی شدن صنعت نفت به مدیریت عامل شرکت ملی نفت ایران منصوب گردید.

۷- از رجال متعین کشور بشمار می رفت که اتهامات مالی نداشت. در اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۶ در سن ۷۰ سالگی درگذشت. برادر او مهندس عزت الله بیات داماد دکتر مصدق بود.

اعضای دولت بیات:

وزیر دادگستری: مصطفی عدل (منصورالسلطنه)

وزیر کشور: محمد سروری

وزیر امور خارجه: محسن رئیس - نصرالله انتظام

وزیر دارائی: امان الله اردلان (حاج عزالمالك)

وزیر بازرگانی و پیشه و هنر: حسنعلی کمال هدایت

وزیر فرهنگ: دکتر عیسی صدیق اعلم

وزیر راه: نصرالله انتظام

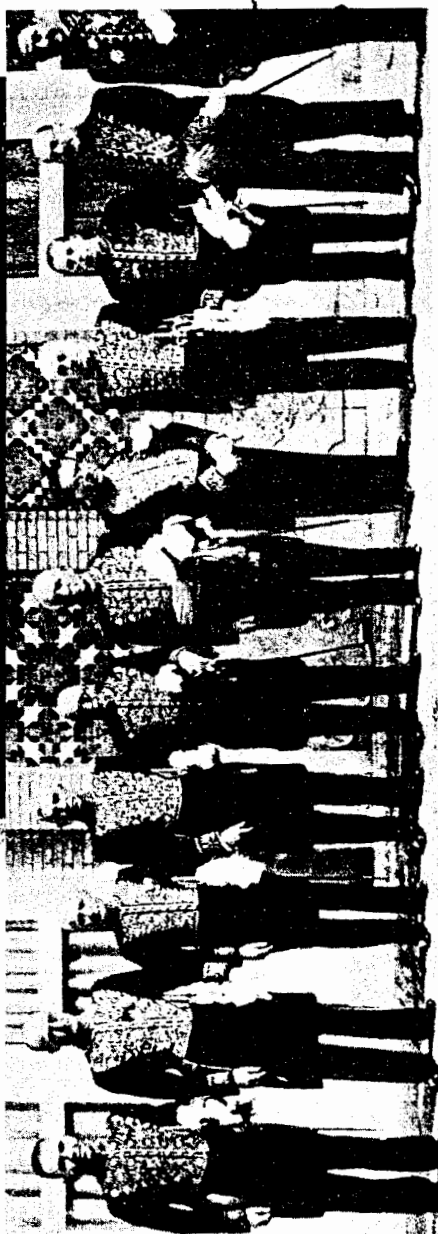
وزیر بهداری: دکتر سعید مالك

وزیر جنگ: ابراهیم زند

وزیر پست و تلگراف: نادر آراسته

وزیر مشاور: خلیل فهیمی - دکتر علی اکبر سیاسی





مرتضی قلی بیات نخست وزیر به اتفاق اعضای هیئت دولت

خواهر زاده دکتر مصدق بر مسند نخست وزیری

یکی از رجالی که سالیان دراز از اراک به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب می شد و از خانواده های ریشه دار و از ملاکین بزرگ غرب بود و به مقام نخست وزیری رسید مرتضی قلی خان بیات (سهام السلطان) است که خواهر زاده دکتر مصدق و مورد توجه خاص او بود. در آبان ماه ۱۳۲۳ که محمدساعد از نخست وزیری کناره گرفت مجلس شورایی به نخست وزیری دکتر مصدق که در مجلس عضویت داشت ابراز تمایل نمود. وقتی دکتر مصدق برای صدور فرمان نخست وزیری به دربار احضار شد شرط نخست وزیری را به این امر موکول کرد که پس از کناره گیری از نخست وزیری بتواند به مجلس باز گردد ولی چون این امر خلاف قانون اساسی و اصل تفکیک قوا بود مورد قبول قرار نگرفت و در نتیجه دکتر مصدق از قبول سمت نخست وزیری عذر خواست.

در جلسه خصوصی مجلس وقتی برای نخست وزیر آینده اظهار نظر می شد با کمک های پنهانی دکتر مصدق و سابقه ممتد نمایندگی و سمت نیابت مجلس، سهام السلطان مورد تمایل برای نخست وزیری قرار گرفت.

در دوره نخست وزیری بیات اختلافات بین دکتر میلیسپو و ابتهاج

شدت یافت و سرانجام دکتر میلیسپو از کار برکنار شد. در زمان نخست وزیری بیات دولت ایران به دولت ژاپن اعلان جنگ داد و در پشتیبانی از دولت از ۹۴ نفر نمایندگان حاضر در مجلس ۹۱ نفر به دولت بیات رای اعتماد دادند.

در همین ایام بود که دکتر مصدق اعلام جرمی علیه تدین وزیر کشور دولت قبلی درباره مداخله در انتخابات نمود و پرونده هارا خواست و چون در اختیار او گذاشته نشد با تعرض گفت (این مجلس دزدگاه) است و از جلسه خارج شد و مصمم گردید که دیگر به مجلس باز نگردد که عده ای از دانشجویان به خانه دکتر مصدق رفتند و او را به میدان بهارستان آوردند و تظاهراتی صورت گرفت که منجر به تیراندازی و کشته شدن رضا خواجه نوری شد.

بعد از این که پیشه وری قیام کرد و نغمه تجزیه طلبی را ساز نمود دولت وقت سهام السلطان بیات را به استانداری آذربایجان منصوب کرد تا شاید بتواند گره گشای مشکل آذربایجان شود که در این کار توفیقی نیافت و در کوتاه مدت استعفا کرد.

بعد از این که صنعت نفت ملی شد دکتر مصدق تصمیم گرفت خواهر زاده خود سهام السلطان را به مدیریت عامل شرکت نفت منصوب کند و مدتی این سمت را عهده دار بود و می خواست در حل مشکل نفت نقشی ایفا نماید که موفقیتی نداشت.

مهندس عزت الله بیات برادر او نیز داماد مصدق بود. نسبت فامیلی مصدق و بیات موجب گردید که سالها این دو خانواده نقش مهمی در سیاست ایران داشته باشند. سهام السلطان بیات هیچگونه اتهامات مالی نداشت. مردی ثروتمند و آبرومند به شمار می رفت و با سلامت میدان سیاست را ترک گفت. املاك زیادی در منطقه اراك داشت.

سهام السلطان بیات با تمام نرمشی که داشت نتوانست در برابر تقاضای نمایندگان مقاومت کند. به همین جهت در اردیبهشت ماه ۱۳۲۴

پس از ۵ ماه نخست وزیری به مجلس آمد و ضمن تشریح مشکلات دولت گفت: (بعضی آقایان گوئی به اصل تفکیک قوا توجهی نداشته و دخالت در کارهای قوه مجریه را مجاز و طبیعی می دانند. رعایت نظریات همه آقایان برای کسی که پای بند اصول و قیودی باشد نه تنها بسیار دشوار است بلکه محال می باشد و خاصه اگر خدای نخواستہ نظریات خصوصی باشد که همیشه با منافع و مصالح عمومی مطابقت نمی کند.) این گفته موجب عصبانیت نمایندگان شد به طوری که مخالفین دولت تقاضای رأی اعتماد کردند که نخست وزیر هم موافق بود و از ۹۱ نفر عده حاضر در مجلس ۴۵ نفر رأی موافق و ۴۳ نفر رأی ممتنع و سه نفر رأی مخالف دادند و در نتیجه دولت بیات سقوط کرد و پس از ۱۵ روز بحران از یکصد نفر عده حاضر در مجلس ۶۴ نفر به نخست وزیری ابراهیم حکیمی (حکیم الملک) ابراز تمایل نمودند.

مهدی بامداد می نویسد: مرتضی قلی خان بیات (سهم السلطان) متولد سال ۱۲۶۶ شمسی بود. پسر حاج عباسقلی خان سهم الملک عراقی است که از متمولین طراز اول ایران به شمار می رفت. اکثراً از اراک به نمایندگی مجلس انتخاب می شد که غالباً نایب رئیس مجلس بود. چندبار وزیر و یک بار نخست وزیر شد و مدت کمی هم استاندار آذربایجان گردید. بعد از نخست وزیری در کابینه احمد قوام وزیدارائی شد. در بیستم اردیبهشت ۱۳۳۶ در سن ۷۰ سالگی درگذشت.

حسن مرسلوند در کتاب (زندگی نامه رجال و مشاهیر ایران) می نویسد: مرتضی قلی خان بیات اراکی از دوره چهارم تا دوره سیزدهم نماینده مردم اراک بود. همچنین در نخستین مجلس مؤسسان که در سال ۱۳۰۴ برای تغییر سلطنت تشکیل گردید عضویت داشت و نایب رئیس مجلس بود.

در واقعه ترور مدرس در جلسه ۱۲ آبان ۱۳۰۵ طی نطقی مسئله سوء قصد را مطرح نمود و اصرار در کشف ماجرا داشت. در مجلس ششم از استیضاح کنندگان دولت مستوفی الممالک بود. با تحصیلات متوسطی که داشت مشاغل مختلفی را به او سپرده اند چون فردی اصلاح طلب و مثبت شناخته شد.

وقتی استاندار آذربایجان شد کمیته فرقه دموکرات در تبریز قدغن کرد که هیچکس نباید بدیدار بیات استاندار برود. پس از این که خود مختاری آذربایجان اعلام شد به تهران باز گشت.

مصطفی قلی بیات (صمصام الملك) برادر او بود که در رشته کشاورزی در فرانسه تحصیل کرده و از پایه گذاران توسعه کشاورزی در ایران به شمار می رفت.

مسعود بهنود می نویسد: سهام السلطان بیات ۱۰ دوره پیاپی نماینده مجلس بود و بیشتر ایام این مالک ومالك زاده اراکی نایب رئیس مجلس بود. کسی هم در این مدت سخنی در مخالفت با قانونی یا دولتی از او نشنیده است. با بهره گیری از ثروت موروثی کمک مالی می کرد و همواره مورد اعتماد بود. اولین بار فروغی او را در نخستین کابینه اش که دولت تاجگذاری رضاشاه بود به وزارت مالیه منصوب نمود. از آن پس گاه و بیگاه در فاصله نمایندگی مجلس به دولتها سری می کشید. نخست وزیری او هم ناشی از ضرورت دیگر بود.

به دنبال رد توأم با خشونت پیشنهاد روسها درباره نفت توسط ساعد، حکومت با تهدیدهای استالین به وحشت افتاد و در پی آن بود که شخص ملایمی که مخالف با امتیازخواهی روسها و مورد حمایت اقلیت مجلس باشد به نخست وزیری منصوب گردد که وقتی مصدق پیشنهاد نخست وزیری را نپذیرفت خواهرزاده اش سهام السلطان بیات را آوردند. بیات در نخستین روزهای حکومتش می خواست پیشنهاد (امتیاز) کافتارادزه را به پیشنهاد (مشارکت) تبدیل کند اما مسکو چنین

تغییری را نپذیرفت و از کافتارادزه خواست که فوراً تهران را ترك کند. مصدق در این موقعیت طرحی دوفوریتی به مجلس تقدیم داشت و دولت را از هرگونه مذاکره ای درباره امتیاز نفت منع کرد ولی در عین حال باب مذاکره با روسها را در مورد مشارکت در نفت شمال باز می گذاشت. این طرح خطر آن را که دولتها زیر فشار نیروهای اشغالگر با تعطیل مجلس امتیازی به آنها بدهند از کشور دور ساخت.

در همان ایام پیشه وری از باکو برگشت و با استفاده از حضور ارتش سرخ فعالیت خود را تشدید نمود. دکتر مصدق هم پرونده دخالت سهیلی و تدین را در انتخابات به میان کشید و وقتی اکثریت مجلس در مقابل او ایستاد فریاد زد: (این مجلس نیست، دزدگاه است) که دنباله آن منجر به تظاهرات در میدان بهارستان و قتل دانشجویی شد و تدریجاً چنان زمینه ای در کشور فراهم گردید که دولت سهام السلطان بیات ساقط گردید و دولت حکیمی روی کار آمد.

فخرالدین عظیمی دریاة دولت بیات چنین می نویسد:
بعد از سقوط کابینه ساعد کارگردانان مجلس به این فکر افتادند که از حسین سمیعی (ادیب السلطنه) بخواهند که نخست وزیری را بپذیرد، مشروط بر این که مرتضی قلی خان بیات و تعدادی از نمایندگان در کابینه او عضویت داشته باشند. وقتی سمیعی از قبول این سمت عذر خواست رهبران فراکسیون های پارلمانی با ۵۰ رأی به سهام السلطان ابراز تمایل کردند. مستشارالدوله صادق ۴۵ رأی داشت.

بیات سیاستمدار سالخورده ای بود و تصور می شد که از نظر مساعد نمایندگان برخوردار باشد. بیات سیاستمداری متنفذ و مالکی بزرگ بود. در شرح احوالی که انگلیسها از رجال ایران تهیه کرده اند او را مردی (بسیار محترم و مودب دانسته اند که هرگز کار عظیم و بزرگ

و هیجان انگیزی از او سرنخواهد زد)

بیات سعی داشت راه حل های مناسبی در روابط با روسها پیدا کند. فراکسیون حزب توده در مجلس نیز منتظر بود تا از روش کابینه بیات بیشتر آگاه گردد و اجرای دقیق قانون اساسی را خواستار بود.

بعدها قوام ضمن گفتگو با (سریدریولارد) پی برد که بیات بدون آگاهی وزیرانش پیشنهاد بهره برداری از نفت شمال را با تأسیس شرکتی به روسها وعده داده بود که ایرانیان ۵۱ درصد و روسها ۴۹ درصد سهام را داشته باشند. تدریجا کابینه بیات دچار تزلزل گردید به نحوی که (بولارد) می گفت این کابینه به قدری بی جان است که حتی توان ساقط شدن را هم ندارد. سرانجام مخالفان بیات تصمیم به عزل او گرفتند و از او خواستند که از مجلس رأی اعتماد بخواهد که در نتیجه از ۹۱ نماینده حاضر در جلسه ۴۵ نفر رأی موافق دادند که کابینه اش ساقط شد.

انور خامه ای در یادداشتهايش چنین نوشته است: « بیلان کابینه بیات از میان تمام نخست وزیران دوران سلطنت پهلوی به استثنای کابینه مصدق از همه مثبت تر بوده است. با شهادت وارد میدان شد، مطابق قانون اساسی حکومت کرد. چند کار برجسته انجام داد. مردانه از خود دفاع نمود تا سقوط کرد. تاریخ از حکومت او به نیکی یاد خواهد کرد» با اینکه حزب توده در اواخر کابینه به جمع موافقان بیات پیوسته بود ولی کوششی برای همکاری با وی به خرج نداد. کوبنده ترین اقدامات علیه بیات از طرف سیدضیاء صورت گرفت که با سیاست بیات نسبت به چپگرایان مخالفت داشت.

محمدعلی سفری می نویسد: سهام السلطان بیات خواهرزاده دکتر مصدق با ۵۰ رأی موافق فرمان نخست وزیری گرفت. اعضای کابینه او در حقیقت برگزیدگان فراکسیونهای پارلمانی از قبیل میهن و اتحادملی بودند که از او پشتیبانی می کردند. در این کابینه مسئله نفت کماکان از

مسائل مهم روز بود ولی به علت قرابت رئیس دولت با دکتر مصدق حملاتی که به ساعد می شد دیگر وجود نداشت و دکتر مصدق توانست طرح معوق خود را که هیچ نخست وزیر و وزیر و مقام مملکتی حق ندارد درباره واگذاری امتیاز نفت با دولتها و شرکت های خارجی مذاکره کند به تصویب برساند و در جلسه علنی خطاب به نخست وزیر یعنی خواهرزاده خود چنین گفت: «اگر قصور کنید شما و هیئت دولت شمارا خادم مملکت نمی دانم - باید برای استخراج نفت به دست خود ما اهمیت بدهید و برای این کار وزارت خاصی تشکیل دهید.

صلاح ما و متفقین دراین است و باید با متفقین دوست باشیم و صلح عالم را تأمین کنیم.»

وکلای حزب توده خصوصاً دکتر کشاورز و ایرج اسکندری کوشیدند که از تصویب طرح جلوگیری کنند ولی با حمایت سایر نمایندگان طرح تصویب گردید. بعد غلامحسین رحیمیان طرح معروف خود را برای الغای امتیاز نفت جنوب داد و از دکتر مصدق خواست که آن را امضا کند ولی قبول ننمود و یادآور شد که مجلس نمی تواند در مورد قرارداد هائی که جنبه بین المللی دارد بدون توجه به ارزش و تعهدات آن بطور ناگهانی و بدون فکر و مطالعه و به دست آوردن راه های قانونی آن را لغو کند.

(بعداً دکتر کشاورز مدعی شد که طرح رحیمیان را اوتیه نموده ولی دکتر کیانوری در خاطراتش نوشت که طرح را حزب توده تهیه کرده و در اختیار رحیمیان توسط دکتر کشاورز گذارده است.)

پس از تصویب طرح دکتر مصدق (کافتارادزه) نماینده شوروی با رنجش فراوان ایران را ترک گفت. دولت بیات که جمعی آن را دولت مصدق می دانستند حدود ۵ ماه در بحران های سیاسی دوام یافت. سرانجام در آستانه سقوط هیتلر و پایان جنگ دوم جهانی از کار برکنار شد.

به هرحال سهام السلطان بیات از رجال نیک نفسی بود که مورد اعتماد همه گروهها و مقامات بود و مزاجی داشت که می توانست با هر

حکومتی همراه و همقدم باشد.

در مراسم تاجگذاری رضاشاه، بیات سمت وزیر مالیه را داشت و درحالی که اکثر رجال شاغل آن روز نقشی در این مراسم داشتند او عکس رضاشاه را حمل می کرد و در این مراسم فروغی تاج کیانی و تیمورتاش تاج پهلوی و سردار اسعد وزیرپست و تلگراف تاج مروارید را در دست داشتند.

بعد از این که بیات از سمت نخست وزیری هم کناره گرفت و برای حل مشکل آذربایجان قوام السلطنه نخست وزیر شد سهام السلطان را با عنوان وزیر مشاور وارد کابینه کرد و در غیاب او در سفرمسکو کفالت نخست وزیری را برعهده او گذاشت.

وقتی هم در سمتهای دولتی کاری برای او نبود و مجلس سنا افتتاح گردید با سمت سناتور وارد مجلس شیوخ شد و در آنجا نیز درکنار رجال معمر در سرسرای مجلس سنا می نشست و با یکدیگر از خاطرات تاریخی خود صحبت می کردند تا این که در سن ۷۰ سالگی جهان را ترك گفت و املاك فراوانی برای وراث خود گذارد و شخصیتی معتبر از خانواده بیات از گردونه خارج شد.

سیدجلال مدنی می نویسد: مرتضی قلی خان بیات خواهر زاده دکتر مصدق که قبل از ۲۸ مرداد در رأس شرکت ملی نفت ایران قرار داشت به علت خدمتی که درحل قضیه نفت با کنسرسیوم انجام داده بود در چهارم آبان ۱۳۳۳ به دریافت نشان درجه اول تاج از شاه نائل شد.

وضع خانوادگی سهام السلطان بیات

سهام السلطان بیات دوبار ازدواج کرد. چند فرزند داشت که محمد بیات فرزند ارشد او به معاونت وزارت کشاورزی رسید. برادرش عزت الله بیات نماینده اراك داماد دکتر مصدق بود که در سن ۹۰ سالگی در سال ۱۳۶۸ در تهران درگذشت و کتابی درباره مشاهیر اراك و خانواده بیات منتشر ساخته است.

روزشمار زندگی ابراهیم حکیمی (حکیم الملک)

- ۱- ابراهیم حکیمی در تبریز متولد شد. پدرش میرزا ابوالحسن حکیم باشی دراصل اصفهانی بود ولی ساکن بروجرد و تبریز شد.
- ۲- ابراهیم حکیمی تحت سرپرستی عمویش قرار داشت و برای تحصیل طب به پاریس فرستاده شد و بعدها لقب عمویش (حکیم الملک) را به او دادند و چندی بعد حکیم باشی مظفرالدین شاه شد ولی به علت اشتباه در دادن دارو به شاه از این سمت معزول گردید.
- ۳- ابراهیم حکیمی چندبار وکیل و وزیر شد و هنگام به توپ بستن مجلس در سفارت فرانسه متحصن گردید و بعد به عضویت هیئت مدیره مجلس عالی درآمد.
- ۴- در سال ۱۳۲۴ در دومین کابینه حکیمی، دولت های انگلستان و آمریکا طرحی به ایران دادند که کمیسیون از آمریکا و بریتانیا و شوروی تشکیل شود و درباره خودمختاری و مسائل دیگر تصمیم بگیرد که مورد اعتراض شدید مجلس و مطبوعات قرار گرفت و منجر به سقوط کابینه حکیمی شد.
- ۵- حکیمی مدتی وزیر دربار و چندی رئیس مجلس سنا شد و در آبان سال ۱۳۳۸ شمسی در ۹۱ سالگی در تهران درگذشت. وی مردی راستگو و درستکار بود که مشاغل مملکتی را بین دوستان خود مخصوصاً از (گروه عامیون) تقسیم می کرد.

وزرای کابینه حکیمی
 وزیر دادگستری: محمد سروری - اللهیار صالح - امان الله
 اردلان
 وزیر کشور: سپهبد آق اولی - سپهبد امیراحمدی - خلیل فہیمی
 - اللهیار صالح
 وزیر اقتصاد ملی: دکتر محمد سجادی
 وزیر راه: علی معتمدی - امان الله اردلان - نادر آراسته -
 سرلشکر محمدحسین فیروز
 وزیر فرهنگ: دکتر علی اکبر سیاسی - غلامحسین رهنما
 وزیر بہداری: دکتر سعید مالک - دکتر اسماعیل مرزبان
 وزیر دارائی: ابوالقاسم نجم - عبدالحسین ہژیر
 وزیر جنگ: سپهبد مرتضی یزدان پناہ - ابراہیم زند - سرلشکر
 علی ریاضی
 وزیر خارجہ : باقر کاظمی - موسی نوری اسفندیاری -
 انوشیروان سپہبدی - ابوالقاسم نجم
 وزیر کشاورزی: باقر شاهرودی - نصرالله خلعت بری - احمد
 حسین عدل
 وزیر پیشہ و ہنر: ہاشم صہبا - ابوالقاسم نجم (نجم الملک)
 وزیر پست و تلگراف: محمود نریمان - محمد علی وارستہ
 وزیران مشاور: علی سہیلی - عبدالحسین ہژیر - خلیل فہیمی -
 نصرالملک ہدایت - اللهیار صالح.



حکیم الملک سه بار نخست وزیر شد. شخصیت خوشنامی بود ولی نخست وزیر
موفق نبود.

طبيب مظفرالدین شاه ونخست وزیر محمد رضا شاه

یکی از رجالی که در دوران سلطنت محمد رضا شاه به نخست وزیری رسید ابراهیم حکیمی می باشد که خود اوازه‌آلی آذربایجان ولی جدش اصفهانی وساکن بروجرد بوده است.

مدت ۹ سال درپاریس به تحصیل در رشته پزشکی پرداخت و پس ازمراجعت به ایران طبیب دربار قاجار شد و همراه مظفرالدین شاه در سفرهای اروپا جزو ملتزمین رکاب بود.

در دوره اول مجلس شورایملى به وکالت انتخاب شد وهنگام توپ بستن مجلس در سفارت فرانسه متحصن گردید.

در دوره دوم مجلس شورایملى ازآذربایجان و تهران انتخاب گردید ولی وکالت آذربایجان را پذیرفت.

درکابینه های مختلف سمت وزیر مالیه و اوقاف و علوم را داشت و در دوره چهارم مجلس شورایملى هم از طرف دموکراتها نامزد نمایندگی مجلس گردید. در زمان سلطنت محمد رضا شاه نخست وزیر و وزیر دربار و رئیس مجلس سنا شد. از رجال خوشنامی بود که هروقت کابینه ای تشکیل می داد تقریبا موقتی بود وخیلی زود از کار کنار می رفت. يك بار که برای اخذ رأى اعتماد به مجلس رفت چون به دولت او رأى

اعتماد داده نشد پیاده از خانه ملت به خانه خود رفت

مهدی با مداد می نویسد: ابراهیم حکیمی (حکیم الملك) در ۱۲۸۸ قمری متولد شد. پسر میرزا ابوالحسن حکیم باشی است. اصل این خانواده اصفهانی بوده که بعدها در بروجرد و پس از آن در تبریز ساکن شده اند. پس از فوت پدرش تحت سرپرستی برادر بزرگ خود نصرت الحکما که حکیم باشی اندرون مظفرالدین شاه بود برای تحصیل طب به پاریس رفت. پس از پایان تحصیل به ایران مراجعت کرد و بعد از فوت عمویش لقب (حکیم الملك) را به او دادند و حکیم باشی مظفرالدین شاه شد. اما به علت خبطی که در دادن مقدار دارو به شاه نمود از سمت طبیب مخصوص شاه عزل شد و دکتر خلیل خان ثقفی (اعلم الدوله) جای او را گرفت.

در نخستین دوره های مجلس چند بار وکیل شد. وقتی مجلس را به توپ بستند در سفارت فرانسه متحصن گردید و بعد عضو هیئت مدیره مجلس عالی شد.

سه بار نخست وزیر و يك بار وزیر دربار و مدتی رئیس مجلس سنا شد. در کابینه دوم خود هنگامی که در سال ۱۳۲۴ قصد داشت همراه وزیر خارجه اش نجم الملك برای مذاکره درباره تخلیه ایران از ارتش شوروی به مسکو برود چون روسها با سفر او موافق نبودند سرانجام به سازمان ملل متحد شکایت کرد ولی نتوانست به کار ادامه دهد و مستعفی گردید.

حکیم الملك مردی درستکار بود. نه رشوه می گرفت و نه به کسی رشوه می داد. هواخواه شاه و سلطنت بود. در سال ۱۳۳۸ شمسی در سن ۹۱ سالگی در تهران درگذشت.

فخرالدین عظیمی می نویسد: حکیم الملك که طبیب دربار قاجار بود حرفه پزشکی را ترك گفته به سیاست پرداخت. در دوران سلطنت رضا

شاه خانه نشینی را ترجیح داد و پس از استعفای او فعالیت سیاسی را از سر گرفت و در کابینه قوام وزیر مشاور شد. حیثیت و اعتبار و شهرت حکیمی در درستی عمدتاً بر کناری او از صحنه سیاست در زمان رضا شاه استوار بود. وی یک شخصیت فرهمند و پویا محسوب نمی شد. از ناشنوائی و ضعف حافظه رنج می برد. ثروتمند بود اما صرفه جو و محافظه کار. به چپگرایان و کسانی که از سیاست مماشات با روسها جانبداری می کردند گرایشی نداشت. همچنین در مقابل خواسته های متولیان مجلس به آسانی سرتسلیم فرو نمی آورد. با این همه توانائی برهمزدن وضع موجود یا درگیری با نمایندگان را بر سر قدرت و امتیازات آنان نداشت. حکیمی سلطنت طلب بود اما در زمره درباریان نوکرمآب و چاپلوس قرار نداشت. حکیمی چون درگزینش وزیرانش توجه کافی به نمایندگان مجلس نداشت یک بار بعد از معرفی دولت پس از سه هفته بحث درباره کابینه اش نمایندگان حزب توده به اورای مخالف دادند و ۶۲ رأی ممتنع داشت که فقط ۲۵ نفر به او رأی موافق دادند. با این ترتیب حکیمی پیش از آن که شروع به کار کند سرنگون شد، زیرا اکثر نمایندگان ترجیح می دادند کابینه ای تشکیل شود که از سیاست محکمی پیروی کند و در عین حال به توصیه های آنان نیز توجه داشته باشد.

هدف نمایندگان از ساقط کردن کابینه این نبود که شاه در حاشیه میدان سیاست قرار گیرد بلکه نشانه ای از عزم نمایندگان بود که الگوی موجود سیاست طایفه ای به عنوان پایه ای برای توزیع متناسب مقامات و مناصب سیاسی برقرار گردد.

در نشریات مختلف درباره سقوط دولت حکیمی چنین نوشته شده است: بعد از سقوط کابینه بیات نمایندگان فراکسیونهای مختلف مجلس بر سر نخست وزیری ابراهیم حکیمی (حکیم الملک) توافق کردند و از عده

حاضر در جلسه ۶۴ تن به زمامداری او ابراز تمایل نمودند. ولی چون حکیمی هنگام تعیین وزرای کابینه از نظر نمایندگان فراکسیونها استفاده نکرد زمینه ادامه حکومتش در مجلس سست شد. در پایان جنگ دوم در تاریخ ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۴ دولت ایران به سفرای دول متفق اعلام داشت که باخاتمه جنگ لازم است هرچه زودتر قشون خود را از خاک ایران خارج کنند.

هنگام بحث در برنامه دولت، نمایندگان فراکسیون ها نخست وزیر را یاری نکردند. سرانجام پس از ۱۲ جلسه بحث در برنامه دولت در جلسه ۲۲ خرداد ۲۵ رأی موافق و ۷ رأی مخالف و ۶۲ رأی ممتنع به دولت داده شد و دولت حکیمی مجبور به استعفا شد و نخست وزیر که با اتومبیل نخست وزیری به مجلس آمده بود دیگر حاضر نشد با همان اتومبیل به خانه خود برود. بلکه پیاده عازم خانه اش شد که نزدیک مجلس قرار داشت و گفت دیگر نخست وزیر نیست که بتواند از اتومبیل نخست وزیری استفاده کند. مجلس سپس به محسن صدر (صدراالاشراف) ابراز تمایل کرد و پس از برکناری آن دولت باردیگر در آبان ماه ۱۳۲۴ نمایندگان مجلس با اکثریت ۷۵ رأی از ۹۴ تن عده حاضر در مجلس به حکیمی رأی تمایل دادند و این بار پس از مذاکره در اطراف برنامه دولت ۸۸ رأی از ۹۴ رأی عده حاضر در مجلس به دولت حکیمی داده شد.

در دیماه سال ۱۳۲۴ بدنبال کنفرانس وزرای خارجه سه دولت متفق برای حل مسائل ناشی از جنگ که درمسکو تشکیل گردید دولت حکیمی تقاضا کرد تا نماینده ایران در این جلسه حضور یابد و از تصمیماتی که گرفته می شود مطلع گردد ولی این پیشنهاد مورد قبول واقع نشد. در همان موقع پیشنهادی از طرف دولت های آمریکا و انگلستان در ۱۱ ماده به دولت ایران داده شد که کمیته ای مرکب از نمایندگان سه دولت (شوروی، آمریکا و انگلستان) در تهران تشکیل گردد تا اوضاع ایران را به طور کلی بررسی کرده و در مورد خودمختاری آذربایجان و زبان های محلی

تصمیماتی اتخاذ کند.

طرح مزبور در جلسه مورخ ۲۲ دی ماه ۱۳۲۴ هیئت دولت مطرح شد که بعضی از وزراء معتقد بودند این طرح به منزله مداخله در امور داخلی ایران و تجزیه قسمتی از خاک کشور می باشد که باید رد شود. اللهیار صالح و محمود نریمان و سرلشکر فیروز به صورت اعتراض از جلسه هیئت دولت خارج شدند و دولت را از تصویب این طرح برحذر داشتند.

موضوع در کمیسیون خارجه مجلس مطرح شد و سرانجام گروهی از نمایندگان مجلس به دولت حکیمی چنین نوشتند:

۱۳۲۴/۱۰/۱۶

جناب آقای حکیمی نخست وزیر

عطف به شایعات منتشره در این چند روز اخیر بدین وسیله امضاء کنندگان زیر صریحاً اعلام می داریم که دولت حق اخذ هیچگونه تصمیمی که کلاً یا جزاً، مستقیم یا غیرمستقیم که دخالت يك یا چند دولت خارجی را در امور داخلی ایران تصریحاً یا تلویحاً ایجاب نماید ندارد و هرگونه موافقتی در این امور بدون تصویب مجلس شورای ملی خارج از اعتبار و خارج از وظایف و اختیارات دولت است.

دکتر فلسفی - صادقی - فرمانفرمایان - ذکائی - مهندس فریور - رحیمیان - صدق قاضی - حبیب الله دری - فرمند - تهرانچی - شهاب فردوس - تیمورتاش - پروین گنابادی - تقی فداکار - گرگانی - دکتر محمد مصدق.

وقتی حکیم الملک موضوع یادداشت را به اطلاع نمایندگان مجلس رسانید با عکس العمل شدید آنها روبرو شد و ناچار به کناره گیری گردید سرانجام روز ۳۰ دی ماه ۱۳۲۴ از مقام نخست وزیری استعفا کرد و قوام السلطنه مورد تمایل مجلس قرار گرفت.

بعد از سقوط دولت قوام مجلس به نخست وزیری سردار فاخر حکمت

رئیس مجلس ابراز تمایل نمود ولی چون اونپذیرفت بار دیگر در دی ماه ۱۳۲۶ مجلس به نخست وزیری حکیمی ابراز تمایل کرد و حکیمی برای سومین مرتبه به کاخ نخست وزیری رفت. این بار برنامه دولت با ۷۶ رأی موافق از ۹۰ نفر عده حاضر در مجلس به تصویب رسید ولی مدت نخست وزیری حکیمی بازهم طولانی نشد و در خرداد ۱۳۲۷ وقتی گزارش کارهای دولت را به مجلس داد از یکصد تن عده حاضر در مجلس ۳۸ رأی موافق و ۴ رأی مخالف و ۵۸ رأی ممتنع داشت، در نتیجه از کار برکنار شد.

از نکات جالب این که در سومین دور نخست وزیری حکیم الملک از طرف دولت عبدالحسین هژیر وزیر مشاور اقدامات دولت را ظرف ۴ ماه به مجلس داد و از مجلس تقاضای رأی اعتماد نمود که در نتیجه دولت حکیمی با رأی ممتنع سقوط کرد.

در جلسه بعدی مجلس برای نخست وزیر جدید ابراز تمایل شد و از ۱۲۰ نفر عده حاضر ۶۶ نفر به نخست وزیری عبدالحسین هژیر رأی دادند.



وقتی سردار فاخر حکمت
مورد تمایل مجلس برای
نخست وزیری قرار گرفت و
این سمت را نپذیرفت برای
سومین بار حکیم الملک
نخست وزیر شد.

روزشمار زندگی سیدمحسن صدر (صدرالاشراف)

- ۱- محسن صدر فرزند سیدحسین صدر از ملایان وملاکین محلات بود که در سال ۱۲۵۰ شمسی در محلات متولد شد.
- ۲- محسن صدر به تحصیل در علوم قدیمه از جمله فقه و اصول و حکمت و ریاضیات ومنطق پرداخت و به دعوت مخبرالسلطنه وارد خدمت قضائی شد. تدریجاً به دادستانی کل و وزارت عدلیه رسید. وقتی محمد علیشاه مجلس را به توپ بست او رامستنطق و مأمور بازجوئی از متهمین کرد. ازاین جهت به (قصاب باغ شاه) معروف شد درحالیکه خود می گوید خیلی ازمتهمین را که از آزادیخواهان بودند ازمرگ نجات داده است.
- ۳- وقتی برای تشکیل عدلیه گیلان به آن منطقه عزیمت کرد با تیمورتاش حاکم گیلان درافتاد و میرزا کوچک خان هم اورابازداشت نمود.
- ۵- محاکمه منصور وزیر طرق درزمان وزارت دادگستری او صورت گرفت و چون رضاشاه از جریان امر ناراضی شد او را برکنار ساخت ومدتی نماینده مردم محلات بود و بعد ازشهریور ۲۰ نخست وزیر گردید ومدتی هم استاندار خراسان و امیرالحاج شد.
- ۶- دوران نخست وزیری صدرالاشراف توأم باسروصدای فراوان شد. خاتمه جنگ دوم جهانی را اعلام داشت. پیشه وری درتبریز قیام کرد و گروهی از افسران خراسان دست به شورش زدند. دکتر مصدق و

نمایندگان مجلس به (ایستروکسیون) متوسل شدند که پس از ۵ ماه مقاومت از نخست وزیری استعفا کرد.

۷- در سال های آخر عمر سناتور و رئیس مجلس سنا شد. املاکی در نیمور محلات داشت که همواره مورد کشمکش بود و سرانجام در سن ۹۱ سالگی در سال ۱۳۴۱ در تهران درگذشت. يك فرزندش دکتر جواد صدرمدتها وزیر و سفیر بود که اکنون در تهران به سر می برد. چون صدرا لاشراف با حزب توده در افتاد چپی ها او را لجن مال کرده و (قصاب باغ شاه) نامیدند. با این که يك قاضی اصولی و منطقی بود از او ذکر خیر نمی شود.

اعضای کابینه صدرا لاشراف

وزیر دادگستری: حسنعلی کمال هدایت - امان الله اردلان

وزیر دارائی: محمود بدر

وزیر بازرگانی و پیشه و هنر: عباسقلی گلشائیان

وزیر جنگ: ابراهیم زند

وزیر بهداری: دکتر سعید مالک

وزیر کشاورزی: دکتر محمد نخعی

وزیر پست و تلگراف: احمد اعتبار (اعتبارالدوله)

وزیر راه: نادر آراسته

وزیر خارجه: انوشیروان سپهبدی

وزیر فرهنگ: غلامحسین رهنما

وزیر مشاور: منصور السلطنه عدل . حسنعلی کمال هدایت

کفیل وزارت کشور: احمد فریدونی



آزادخواهان صدرا لاشراف را (قصاب باغشاه) نامیده اند

مستنطق باغ شاه برکرسی نخست وزیری و ریاست مجلس سنا

از جمله نخست وزیرانی که همیشه مورد حمله آزادیخواهان قرار داشت محسن صدر (صدرالاشراف) بود که به علت قبول مستنطقی باغشاه هرگاه به او شغل و مقامی می دادند مورد حمله قرار می گرفت ولی مرد مقتداری بود که در هر شغلی به شدت مقاومت می کرد و به سهولت از میدان بدر نمی رفت. او هم از جمله نخست وزیرانی است که خاطراتی از خود به یادگار گذارده و با همت فرزندش دکتر جواد صدر به چاپ رسیده است که طی آن چنین می نویسد:

پدرم سید حسین مردی عالم بود ولی دستگاه ملاتی نداشت و تصدی امور شرعیه نمی کرد ولی ریاست محلی داشت. معاش او از ملك و زراعت بود. طرفدار مظلومین بود و با حکومت محل که از طرف ظل السلطان تعیین شده بود مبارزه می کرد که به تحريك او وقایعی در محل اتفاق افتاد که ترك اقامت محلات کرده و مرا که در سال ۱۲۵۰ شمسی متولد شده و ۱۱ ساله بودم با خود به تهران آورد و سالی چند ماه به محلات می رفت ولی به علت دشمنی ظل السلطان شبانه فرار می کرد. تا این که او رامعزول کردند و پدرم از شر ظل السلطان راحت شد و به ملك خود برگشت. در تهران به تحصیل علوم قدیمه از فقه و اصول و حکمت و منطق و ادبیات و ریاضیات پرداختم.

وقتی عدلیه تأسیس شد به دعوت مخبرالسلطنه وزیر عدلیه وقت برای خدمت قضائی دعوت شدم. بعد از ۲۷ سال خدمت قضائی دادستان کل و وزیر عدلیه شدم.

وقتی تیمورتاش حاکم گیلان بود وثوق الدوله مرا مأمور تشکیل عدلیه گیلان نمود که تیمورتاش آن را منحل ساخته بود. میرزا کوچک خان به من پیغام داد که به او ملحق شوم. با او ملاقات کرده او را راضی کردم که تسلیم دولت شود. ولی بعداً خود را رئیس جمهور گیلان کرد و مرا بازداشت نمود که پس از مدتی به من اجازه داد که به تهران باز گردم.

در وزارت دادگستری که دوسه سال عهده دار بودم قوانینی از تصویب مجلس گذشت که جلد دوم و سوم قانون مدنی از آن جمله می باشد. بعد از استعفا از وزارت عدلیه در دوره های ۱۲ و ۱۳ از محلات و کمره به نمایندگی مجلس انتخاب شدم. بعد از شهریور ۲۰ وزیردادگستری و نخست وزیر شدم.

با حزب توده در افتادم، به علاوه دکتر مصدق هم که آن وقت وجاهت تامی در ملت داشت علم مخالفت با من برداشته و نمایندگان مجلس بنای مخالفت را با من گذاشتند و رویه ای پیش گرفتند که تا آن تاریخ در مجلس سابقه نداشت. متوسل به (ابستروکسیون) شده و مرتب جلسات مجلس را از اکثریت می انداختند بهمین جهت هیچ لایحه دولت در مجلس تصویب نمی شد. دولت شوروی مرتب اعتراض می کرد. فرقه دموکرات آذربایجان و پیشه وری هم در تبریز اعلام حکومت کردند و فجایعی مرتکب شدند که در تاریخ ثبت است. در نتیجه از نخست وزیری استعفا کرده يك سال و نیم به عراق و مصر و سوریه و فلسطین سفر کردم.

پس از مراجعت مدتی استاندار خراسان بوده و سپس سناتور شده و در سال ۱۳۳۶ به ریاست مجلس سنا انتخاب گردیدم.

در این موقع که سن من به ۸۰ رسیده است و مدت زیادی از عمر من باقی نمانده مصمم شدم تاریخچه زندگی خود را بنویسم تا اعقاب من از رویه های خوب من پیروی نموده و از اشتباهات و خطاهائی که مرتکب شده ام پند بگیرند. سعی دارم که آنچه می نویسم راست باشد. گرچه مثل هر انسانی حالت خود پسندی دارم لکن کوشش دارم حقیقت را بنویسم اعم از این که مستلزم مدح باشد یا ذم.

من مسلمان شیعی مذهب هستم و تحصیلات مذهبی دارم. از ابتدا وارد خدمت قضائی شدم و هر خدمتی به من واگذار شد برحسب دعوت بود نه درخواست من. در من سخاوت به حد اعتدال هست ولی در من جسارت نیست.

اما برحسب مسئولیت از مهلکه روگردان نیستم. زیاده از حد سهل القبول هستم. اگر کسی از من خواهشی بکند مانند کسی که او را به زنجیر بسته باشند قدرت جواب منفی ندارم. چه بسا وقتی نمی توانم حاجتی را برآورم مجبور بگفتن دروغ می شوم، با این که کمتر دروغ می گویم.

۲۷ سال خدمت قضائی کرده ام، چند بار وزیر دادگستری و دادستان کل و سرانجام نخست وزیر شدم، امیرالحاج و استاندار خراسان بوده ام. در سال ۱۳۳۲ به انتصاب شاه عضو مجلس سنا شده و در فروردین ماه ۱۳۳۶ به ریاست مجلس سنا انتخاب شدم.

بعد از مباران مجلس و کشتن ملك المتكلمين نامه ای از مشیرالسلطنه صدراعظم رسید که محبوسین و مقصرین را که در باغ شاه هستند استنطاق کنم. بدو عذر خواستم ولی گفت لازم است قبول کنید. گفتم مقصود از تحقیق چیست؟ اگر مشروطه طلبی است که اکثریت مردم مشروطه خواه هستند، گفت مقصرین به مجازات خود رسیده اند ولی نسبت به اشخاصی که محبوس هستند باید اغماض کرد و من شما را در نظر گرفته ام که مردم بی تقصیر را نجات دهید.

در روزهای اول دسته دسته اشخاص را می آوردند که خلاص می شدند. ثانویت به معاریف رسید که به نظر دربارمقصر بودند. سید یعقوب انوار را آوردند. از ناطقین فحاش به شاه بود که نسبت به او کینه داشتند. وقتی او را آوردند عمامه بر سر و زنجیر برگردن داشت. به حاجب الدوله نهیب زدم که چرا او را با زنجیر آورده ای؟ گفت میفرمائید شتر جلوی پایش قربانی کنیم. عصبانی شده و گفتم درجائی که شبیه مجلس یزید است نمی نشینم. تا چند روز نرفتم پس از اینکه حاجب الدوله عذر خواست رفتم. سید یعقوب را بعداً خواستم که تقاضای عفو کرد و او را آزاد کردم. یحیی میرزا پدر ایرج اسکندری را آوردند، درباریان با او بد بودند. راپرت مساعدی برای شاه تهیه کردم و به زحمت موافقت شاه را گرفتم به شرط آن که در تهران نماند و به مازندران برود. آن وقت ایرج اسکندری در مجلس گفت فلانی قاتل پدر من است در حالیکه یکی دو سال بعد پدرش به مرض طبیعی فوت کرد. یکی دیگر از توده ایها گفت من قاتل ملك المتكلمين هستم و مرا دژخیم باغ شاه خواند. همچنین مشیرالدوله و مؤتمن الملك را که از وزارت استعفا کرده بودند خواستند محاکمه کنند. سرهنگی که سابقاً نوکر پدر آنها بود ادعا کرد از پدر آنها ۸ هزار تومان طلبکار است و آنها نمی دهند. وقتی درباغشاه به محاکمه پرداختم سرهنگ تعدادی سند ارائه داد که معلوم شد جعلی است. گفتم باید دست این سرهنگ را برید که دیگر سند برای دو وزیر مملکت جعل نکند. امیربهادر با غیظ سند را پاره کرد و در آب ریخت و به سرهنگ هم گفت دور شو. و گفت گمانم این سرهنگ بی چیز شده که این جسارت را کرده و باید به او کمکی کرد. به او هزار تومان دادند و هر دو وزیر از وزارت استعفا کردند.

با محمدعلیشاه ملاقات کردم و گفتم مردم مشروطه می خواهند. گفت شیخ فضل الله نوری و بعضی از علمای نجف مشروطه را حرام

می دانند. گفتم ولی اکثریت مشروطه خواه هستند. شاه گفت چه باید کرد؟ گفتم یا مجلس شورای ملی را تشکیل دهید یا از وجوه علماء و طبقات مختلف دعوت کنید و کتباً رأی بگیرید. شاه گفت نظر خوبی است و اظهار امتنان کرد.

مسعود بهنود می نویسد: مجلسی که به حکیم الملک مشروطه خواه و ضداستبداد محمدعلیشاهی رأی نداد به صدرااشراف قاضی باغ شاه ابراز تمایل نمود. از میان رجال کهنسال حاضر در صحنه او تنها کسی بود که از محمدعلیشاه لقب گرفت.

تشکیل دولت او همزمان با اعلام تسلیم آلمان و خودکشی هیتلر و دار زدن موسولینی و شکست چرچیل در انتخابات بود. او خبر پیروزی متفقین را که ایران هم جزو آن بود با شادمانی در مجلس اعلام داشت. گروهی قدرتمند از قبیل حسین علاء وزیر دربار و سردار فاخر حکمت کوشیدند که قوام السلطنه را سر کار بیاورند.

پیشه وری با اعلام تشکیل دولت فرقه دموکرات در آذربایجان عملاً ارتباط خود را با تهران برید و با پیوستن ۶۰ هزار عضو حزب توده در آذربایجان به فرقه دموکرات وحشت تهران را فرا گرفت. درچنین وضع آشفته ای وساطت دوپیرمردکابینه (نصرالملک هدایت - امین الملک مرزبان) به نتیجه رسید و صدرااشراف پس از ۵ ماه مقاومت دربرابر مجلس به استعفا رضایت داد.

فخرالدین عظیمی می نویسد:

وقتی ۶۸ تن از نمایندگان مجلس به نخست وزیری صدرااشراف رأی دادند سی تن از نمایندگان مجلس به رهبری دکتر مصدق برای مقابله باحکومت صدر به (ابستروکسیون) پرداختند و به گونه ای سازش ناپذیر به عدم حضور در مجلس ادامه دادند تا مانع حصول اکثریت در مجلس

گردیده و کابینه مجبور به کناره گیری شود. به اعتقاد نمایندگان اقلیت کابینه صدر زائیده تعهد او در مورد برگذاری انتخابات دوره پانزدهم طبق خواسته های رهبران اکثریت بود. نمایندگان اقلیت صدرا لاشراف را مردی سالخورده و بی اطلاع از سیاست روز و جامعه ایرانی می دانستند. می گفتند او خدمتگذار بی قید و شرط دربار (چه دربار قاجار و چه دربار پهلوی) می باشد و او را همداستان با انگلیسها می دانستند درحالیکه طرفداران صدر می گفتند او تنها کسی است که می تواند رشد چپگرایی را مهار کند و به علت روابط نزدیک با غرب می تواند در مقابل فشار روسها مقاومت نماید.

صدرمردی محافظه کار و مذهبی و درسلك روحانیون بود معهذا در تطبیق خود با آداب و رسوم دوره رضا شاه درنگ نکرد. مصدق عدم مقاومت او را در برابر کشف حجاب و به سر گذاردن کلاه پهلوی نشانه ای از عدم پای بندی او به اصول قلمداد کرد. درحالیکه صدر می گفت کلاه پهلوی را موقعی بر سر گذاشت که مجلس آن را به صورت قانون درآورد و در مقام وزارت دادگستری از خودسری رضا شاه جلوگیری می کرد که منجر به استعفای او شد.

مخالفین صدر با ابستروکسیون مدت سه ماه ونیم دستیابی او را به رأی اعتماد غیر ممکن ساختند.

با وضعی که درآذربایجان و کردستان پیش آمد و اعتراض صدر به روسها در وقایع داخلی ایران و تشنجی که سراسر کشور را فرا گرفت دولت صدر از کار کناره گرفت و دولت حکیمی مصدرکار شد. با این که اکثریت نمایندگان مجلس به حکیمی رأی موافق دادند فقط ۶ نماینده حزب توده بارأی مخالف در مقابل دولت قرار گرفتند. معهذا خیلی زود جای خود را به قوام السلطنه داد که به توانائی او درمقابله با بحران امید زیادی وجود داشت که پشتوانه اصلی آن چیزی جز بهره مندی از اعتماد

مهدی بامداد می نویسد: سید محسن محلاتی (صدرالاشراف) پسر سید حسین صدر (فخرالذاکرین) می باشد. ضمن درس خواندن برای امرار معاش روضه خوانی هم می کرد. بعد خود را به دربار وارد کرده معلم یکی از پسرهای ۱۶ ساله ناصرالدین شاه (ناصرالدین میرزا - سالارالسلطنه) شد و بعد وارد خدمت دادگستری گردید.

وقتی محمدعلیشاه مجلس را به توپ بست باز پرس مشروطه خواهان زندانی در باغ شاه گردید و در این مورد خیلی سخت می گرفت که بعد از استقرار مجدد مشروطیت خود را با اعیان و اشراف متنفذ نزدیک ساخت و در دادگستری ترقی کرد تا اینکه رئیس شعبه دیوان کشور - دادستان کل و همچنین پنج بار وزیر دادگستری و یک بار نخست وزیر و یک بار استاندار خراسان و دوبار رئیس مجلس سنا گردید.

در زمان سلطنت رضاشاه خود را به دربار نزدیک کرد و در مورد تصرف اموال سردار جلیل کلبادی مازندرانی اقداماتی کرد. قرار بازداشت بتول وزیری همسر سردار جلیل را صادر کرد تا از نقدینه ها و جواهرات سردار جلیل آگاه گردد ولی این زن شجاع سختی ها را تحمل کرد و در مقابل او ایستادگی نمود. مردم به شهر می گفتند اگر ما بتول وزیری را به وکالت انتخاب بکنیم بهتر از مردها می باشد.

لطفعلی خان کلبادی از زمان سلطنت ناصرالدین شاه یکی از سرکردگان دسته سوار مازندران بود که به اتکای افراد نظامی خود املاک زیادی به دست آورد و یادادن پیشکش به مظفرالدین شاه این لقب (سردار جلیل) به او داده شد (او پدر بزرگ منوچهر کلبادی است که در زمان قوام السلطنه ازساری وکیل شد و مردی بخشنده بود که خانه اش مرکز رفت و آمد سیاست بازان و هنرمندان گردید و به علت اعتیاد به تریاک

آخرین روزهای زندگی را به سختی گذرانید).
صدراالاشراف درمحلات املاکی داشت و دارای قریه ای بود به نام
(نیمور) که آب رودخانه لعل بارقم را به طرف قریه خود برده بود که
موجب زدوخورد زارعین و ژاندارم ها گردید و چندتن کشته شدند.
صدراالاشراف درسال ۱۳۴۱ درسن ۹۱ سالگی درتهران درگذشت.



دکترجوادصدر فرزند صدراالاشراف مدتها وزیر کشور ووزیر دادگستری بود وچون سابقه کار
دروزارت امورخارجه داشت مدتها سفیر ایران درژاپن گردید. بعدازتغییر رژیم به زندان افتاد
و با او بدرفتاری شد و اکنون باهمسرخارجی خود درتهران بسر میبرد و کاری به سیاست ندارد.

روزشمار زندگی عبدالحسین هژیر

- ۱- عبدالحسین هژیر فرزند محمد (وثوق خلوت یا وثوق همایون) در سال ۱۲۷۴ شمسی در تهران متولد شد و پس از خاتمه تحصیلات مقدماتی و طی دوره مدرسه علوم سیاسی کارمند وزارت خارجه شد و چون زبان روسی هم می دانست به استخدام سفارت شوروی درآمد.
- ۲- مدتی در وزارت دارائی و وزارت راه به کار پرداخت و بازرس دولت در بانک ملی ایران شد که مدتها امضای او روی اسکناسها دیده میشد.
- ۳- در چند کابینه وزیر و سرانجام نخست وزیر گردید و پس از برکناری به وزارت دربار منصوب شد.
- ۴- وقتی حسین امامی از فدائیان اسلام کسروی را ترور کرد، هژیر در جلسه هیئت دولت از قوام السلطنه خواست که او را از زندان آزاد کند. بعد همان شخص در مسجد سپهسالار هژیر را با گلوله به قتل رسانید.
- ۵- خیلی ها هژیر را منصوب والاحضرت اشرف می دانستند و در دوران نخست وزیری مخالفین سرسختی داشت که مرتب در مجلس به او حمله کرده و علیه دولتش اعلام جرم می کردند.
- ۶- هژیر از نخست وزیرانی بود که چند زبان خارجی می دانست و خیلی پرکار و فعال بود. درباره استیفای حقوق ایران در نفت جنوب

هنگام تصدی وزارت دارائی نامه بسیار مستدلی به شرکت نفت نوشت که اهمیت بسزائی دارد ولی مخالفینش او را از ایادی انگلیسها می دانستند و می گفتند (میس لمبتون) و مقامات انگلیسی طرفدار او هستند.

۷- هژیر روز ۱۳ آبان ۱۳۲۸ هنگامی که با سمت وزیر دربار در مراسم عزاداری دربار در مسجد سپهسالار شرکت کرده بود از طرف فدائیان اسلام به قتل رسید و هنگام فوت ۵۴ سال داشت.

۸- هژیر هرگز ازدواج نکرد و فرزندی نداشت و ثروتی هم از خود بجای نگذاشت.

وزرای کابینه هژیر:

وزیر دادگستری: محمدعلی نظام مافی (نظام السلطنه) - عباسقلی گلشانیان

وزیر کشور: خلیل فهیمی

وزیر دارائی: امان الله اردلان - محمدعلی وارسته

وزیر خارجه: موسی نوری اسفندیاری

وزیر پست و تلگراف: نادر آراسته

وزیر فرهنگ: دکتر منوچهر اقبال

وزیر کشاورزی: جواد بوشهری (امیرهمایون) - دکتر فخرالدین

شادمان

وزیر بهداری: دکتر عباس ادهم

وزیر جنگ: سپهبد امیر احمدی

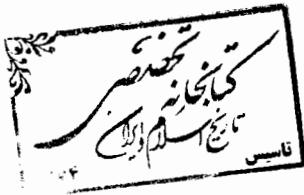
وزیر اقتصاد ملی: دکتر فخرالدین شادمان - آقاخان اشرفی

وزیر مشاور: جمال امامی - مصطفی عدل (منصور السلطنه)

معاونین نخست وزیر: لطفعلی معدل - جهانگیر تفضلی



هژیر خیلی سریع و زود ترقی کرد ولی فدائیان اسلام چراغ عمرش را
خاموش کردند.



عبدالحسین هژیر مرد سخت کوشی بود که درسیاست خوب درخشید

یکی از افرادی که پس از شهریور ۲۰ در سیاست ایران خیلی زود درخشید و به مقامات بالا رسید عبدالحسین هژیر بود. هژیر از تحصیل کرده های مدرسه علوم سیاسی بود که پس از پایان تحصیلات خود وارد کادر وزارت خارجه شد. چون زبان روسی را خیلی خوب می دانست به عنوان منشی سفارت شوروی استخدام گردید. پدرش در سال ۱۳۰۲ امتیاز روزنامه «پیکان» را گرفت و مدت دو سال آن را منتشر ساخت ولی روزنامه نگار موفق نبود و به کار اداری پرداخت و مدتی رئیس املاک مازندران شد. هژیر مدتی بازرس دولت در بانک ملی بود که امضایش روی اسکناس ها دیده می شد. به تدریج مورد توجه دربار قرار گرفت و مقامات وزارت و نخست وزیری و وزارت دربار را یکی پس از دیگری به دست آورد. در محافل سیاسی گفته می شد که والا حضرت اشرف از او خیلی حمایت می کند و مدتی هم که از شوهر خود جدا شده بود چون هژیر هم ازدواج نکرده بود شایع شد که قرار است با خواهر شاه ازدواج کند ولی مثل این که شایعه ای بیش نبود.

وقتی هژیر وزیر دارائی بود علیه شرکت نفت نامه مستدلی تهیه کرد و ادعاهای ایران و مطالبات دولت را از شرکت نفت ایران و انگلیس با دقت مورد بررسی قرار داد. می‌گویند نامه او کمک بزرگی کرد که مقامات ایرانی بتوانند دراستیفای حقوق ایران اقدام کنند. اهل شعر و ادب و مقاله نویسی هم بود. با این که اتهامات مالی نداشت ولی در محافل سیاسی مورد احترام خاصی نبود و از افراد بند و بست چپی به شمار می‌رفت که توانسته بود مقامات مهم سیاسی را در کوتاه مدت طی کند. درباره ترور وی کسانی که آن روز در هیئت دولت با او همکاری داشته اند مطالبی گفته و نوشته اند که چنین است:

ایرج اسکندری وزیر کابینه ائتلافی قوام چنین گفته است: شبی در جلسه هیئت دولت، قوام السلطنه گفت علماء نامه نوشته اند که حسین امامی از زندان آزاد گردد و عقیده وزراء را پرسید. بلافاصله هژیر گفت: به عقیده من باید موافقت کرد که این شخص از زندان آزاد گردد. من گفتم روز روشن در دادگاه با حضور قاضی یک نفر مرتکب قتل شده حالا که حکم توقیف را قاضی صادر کرده من نمی‌فهمم چگونه ما هیئت وزیران می‌توانیم در این کار دخالت کنیم. باید یا قرار منع تعقیب صادر یا متهم در دادگاه تبرئه گردد که از زندان آزاد شود. از اللهیار صالح وزیر دادگستری پرسیدم مگر شما حق دارید قرار مستنطق یا تصمیم قاضی را لغو کنید و رأساً اجازه بدهید که او را از زندان مرخص کنند؟ وزیر دادگستری گفت خیر من همچو حقی ندارم. گفتم پس چرا چنین مطلبی در هیئت دولت مطرح می‌شود. هژیر گفت من عقیده دارم که کسروی مهدورالدم بوده و اگر او را کشته اند کار صحیحی کرده اند. من با عصبانیت گفتم مهدورالدم یعنی چه؟ تازه تشخیص آن با کیست؟ هژیر گفت با شخص من. گفتم پس اگر این طور است منم تشخیص می‌دهم شما مهدورالدم هستید و همین حال شکم شما را سفره می‌کنم.

قوام زد زیرخنده، گفتم این که قانون نشد. شما يك فرد تحصیل کرده هستید و بعید است که در قرن بیستم يك همچو حرفی بزنید. مهدورالدم یعنی چه ؟ ما قانون جزا و قانون مجازات داریم برای اینکه دیگر از این حرفها نزنیم.

قوام گفت خیلی خوب، و قضیه را مسکوت گذاشت. بعداً قاتل آزاد شد. هنگامی که در فرانسه بودم خبر رسید که همان سیدحسین امامی هژیر را کشته است. پیش خود فکر می کردم اگر يك فرد مذهبی بودم می گفتم دیدی چگونه هژیر خون سید اولاد پیغمبر را لوٹ کرد و خداوند همان امامی را مأمور کرد که او را بکشد.

مهندس کیوان از قول اللهیار صالح این مطلب را در مجله آینده نقل کرده است: در یکی از سفرها در بین راه شنیدیم که شخصی به نام امامی هژیر وزیر دربار را ترور کرده است. صالح به محض شنیدن این خبر گفت «سبحان اله»، دلیلش را پرسیدم گفت: در کابینه قوام من وزیر دادگستری بودم و هژیر وزیر دارایی. در یکی از جلسات دولت، قوام نامه ای را ارائه داد که در آن آیت الله بهبهانی آزادی امامی قاتل کسروی را خواستار شده بود. من گفتم قضیه در دادگاه نظامی مطرح است و ربطی به دادگستری ندارد. هژیر گفت اجرای حکم آیت الله واجب شرعی است و مدتی دربارۀ آزادی امامی صحبت کرد که همه دانستند منظور هژیر بیشتر جلب نظر آیت الله می باشد. امامی بعداً آزاد شد. با نهایت تعجب امروز مشاهده می کنیم که همان امامی مورد حمایت هژیر قاتل شخص او شده است.

دکتر غنی در خاطراتش می نویسد: سیدحسین امامی در دادگستری سیداحمد کسروی را می کشد، به جرم این که مقالاتی تحت عنوان «شیعی گری» نوشته و به معصومین اهانت کرده است. چون به حبس

افتاد مؤمنین قیام کردند. عبدالحسین هژیر که هنگام ریاست وزرایش تکفیر شد برای حسن خدمت و تبرئه خود در همان ایام ریاست وزرائی اعمال نفوذ کرد تا او را با ضمانت هشتاد هزار تومان آزاد نمودند. بعد او هژیر را کشت و عده ای برای ترور هژیر شادمانی کردند.

اعدام امامی کسی را مرعوب نکرد. احترامی که افکار عمومی نسبت به قاتل هژیر ابراز نمود، جوانی را تشویق کرد که ماشه سلاح خود را در پهلوی نخست وزیر بچکاند و مغز رزم آرا را که مورد تنفر افکار عمومی بود متلاشی سازد.

روزنامه اطلاعات در دیماه ۱۳۶۲ پس از سقوط رژیم نوشت یکی از اعضای فدائیان اسلام حاج مهدی عراقی بود که هنگام اقامت خمینی در پاریس نزد او رفت و در مصاحبه ای چنین گفت:

حکم اعدام هژیر از طرف نواب صفوی صادر و اجرای آن به عهده امامی گذارده شد. او در شبستان مسجد سپهسالار در ۱۲ محرم اولین گلوله را به سمت هژیر شلیک کرد. لامپ چراغ ترکید و خاموش شد. امامی چون فکر کرد او کشته نشده با تیپانچه به مغز هژیر کوبید بطوریکه خون استفراغ کرد. به دنبال این ترور انتخابات تهران باطل شد و سپس اعضای جبهه ملی انتخاب گردیدند. وقتی رزم آرا روی کار آمد اعضای جبهه ملی به وحشت می افتند و در ملاقاتی که بانواب داشته اند می گویند اگر بتوانید رزم آرا را از میان بردارید ما حکومت اسلامی اعلام می کنیم. در نتیجه رزم آرا و دکتر زنگنه توسط خلیل طهماسبی و نصرت الله قمی به قتل می رسند. نواب صفوی در سال ۳۱ به کنفرانس سران عرب در مسجد الاقصی می رود و با یاسر عرفات ملاقات و در مصر با عبدالناصر و سید قطب رهبر اخوان المسلمین دیدار می نماید و وقتی حسین علاء از ترور جان به سلامت می برد نواب به عبدالحسین واحدی و یک نفر دیگر از فدائیان اسلام به نام خطیبی مأموریت می دهد که از

اهواز به عراق بروند تا علاء را در بغداد به قتل برسانند.

ابراهیم صفائی درباره وثوق خلوت پدر هژیر چنین می نویسد:
محمد هژیر (وثوق خلوت) پدر هژیر از پیشخدمت های دربار مظفرالدین شاه بود. وقتی ناصرالملک وزیر مالیه شد او را به کارمندی دارائی در آورد ولی کار مهمی نداشت تا اینکه فرزند تیزهوش و پرتوان او عبدالحسین هژیر به وزارت رسید. به همین جهت مدتی به ریاست اداره املاك واگذاری منصوب گردید و در ساری اقامت داشت. در آن سال ها اشخاص سودجو می خواستند قسمتی از املاك را با دسته بندی تصرف کنند ولی وثوق خلوت خیلی به این کارها توجه نداشت چون پسرش صاحب مقام بود و به او احترام می گذاشتند حتی حاضرنبود لیست حقوق کارمندان را امضاء کند و می گفت نمی دانم حقوقی را که کارمندان می گیرند اسحقاق دارند یا خیر؟ من فقط درباره حقوق خودم اطمینان دارم.

وقتی عبدالحسین هژیر مورد سوء قصد قرار گرفت پدرش دچار بیماری روانی شد و سه سال بعد از ترور فرزندش در گذشت. چند ماه بعد از در گذشت عبدالحسین هژیر پدرش را دیدم که حالت روحی او رقت بار بود. او از کتابی که عبدالحسین هژیر تألیف و ترجمه کرده بود صحبت کرد و گفت پسرم کتابها و یادداشتها و اسناد با ارزشی داشت که مستخدم او به نام (حسین باستانی راد) که هژیر او را در وزارت دارائی استخدام کرده بود با خود برد.

دکتر سنجابی ضمن خاطرات خود درباره هژیر چنین می گوید:
عبدالحسین هژیرمدتی درسفارت شوروی مترجم بود. پدرش درزمان رضاشاه يك روزنامه متمایل به کمونیستی را اداره می کرد و تمایل چپی آشکار داشت. شهرت داشت که عبدالحسین هژیر درسفارت شوروی اخبار

و اطلاعاتی را مرتباً به دستگاه دولت می‌داده است. در آن زمان سفیر شوروی «شومیاتسکی» با رضاشاه نظر موافق داشت و گزارش می‌داده که او از میان توده ملت برخاسته و اصلاح طلب و انقلابی می‌باشد. بعد شنیدم که این شخص در دوره استالین اعدام شده است.

به هر حال هژیر وقتی وارد خدمات دولتی شد به مقامات عالی رسید. در سالهای جنگ که ایران وسیله متفقین اشغال شده بود او از کارگردان های سیاسی درجه اول شد و مشهور به ارتباط نزدیک با انگلیس ها بود. وقتی ما در حزب ایران فعالیت داشتیم وسیله یکی از دوستان مشترک تقاضای ملاقات با من را کرد و به منزل من آمد و منظورش این بود از ما که فعالیت حاد سیاسی داشتیم و کم و بیش در میان مردم شناخته شده بودیم برای همکاری با خود استفاده کند. همچنین رزم آرا هم بدیدن من آمد و می‌خواست مرا در صف همراهان خود وارد کند ولی به هیچ وجه حاضر به همکاری نشدم.

وقتی هژیر وزیر دربار شد کم و بیش نظیر وزارت دربار تیمورتاش بود. یعنی وزیر درباری که بر تمام دستگاه های دولت حکومت می‌کرد و وزرای وقت از هر جهت تابع او بودند. هنگام تحصن دکتر مصدق او بود که تحصن را به ناکامی رساند و باعث شد که انتخابات به آن صورت دربیاید که آرای مصدق و طرفداران او را ازین ببرند که سرانجام به تیر بلا گرفتار شد و به قتل رسید.

هژیر در دوران نخست وزیری اش غیرموفق بود. مرتب مورد حمله نمایندگان مجلس قرار داشت و هر روز که پایش به مجلس می‌رسید بانطق های تند و اعلام جرم با وکلای مخالف روبرو می‌شد که نمونه آن چنین است:

اعلام جرم علیه عبدالحسین هژیر نخست وزیر
ریاست محترم مجلس شورایملی، نسبت به عملیات چند روزه
تصدی آقای هژیر و تیرباران کردن افراد غیرمسلح حامل قرآن مجید در
روز پنجشنبه بیست و هفتم خرداد اعلام جرم نموده توقع داریم مقررشود
چند نفر برای حفظ آثار جرم از طرف مجلس انتخاب شوند.
حائری زاده - حسین مکی - رحیمیان - آشتیانی زاده - عبدالقدیر آزاد.

* * *

مهدی بامداد می نویسد: عبدالحسین هژیر فرزند محمد وثوق خلوت
بود که پس از خاتمه تحصیلات در مدرسه علوم سیاسی به کارمندی وزارت
خارجہ درآمد. سفارت شوروی در اوایل تأسیس خود احتیاج به یک نفر
منشی داشت. از وزارت خارجہ خواست که هژیر داوطلب گردد. مدتها
در شغل منشیگری سفارت شوروی قرار داشت. بعد به وزارت راه رفت
تا این که تقی زاده در سال ۱۳۱۲ او را به وزارت دارائی منتقل ساخت.
سمت های مختلف یافت و از جمله بازرس دولت در بانک ملی ایران شد.
بعدها در چند کابینه وزیر شد تا سرانجام به نخست وزیری رسید. بسیار
جاه طلب، بلند پرواز، مثبت و پشت هم انداز بود. بین عامه وجهه زیادی
نداشت.

مخبرالسلطنه هم نوشته: یکی از مدارس سیاسی ما سفارتخانه ها
می باشد. (جم در سفارت فرانسه، هژیر در سفارت شوروی، متین دفتری
در سفارت آلمان)

هژیر در ۱۳ آبان سال ۱۳۲۸ هنگامی که سمت وزیر دربار را داشت
در مسجد سپهسالار در مراسم روضه خوانی دربار توسط فدائیان اسلام
به قتل رسید. هژیر بسیار پرکار و نویسنده و ناطق زبردستی بود و به
چهار زبان خارجی آشنائی داشت، واحدالعین بود.

یکی از وزرای قوام السلطنه که مرد درستکاری است برایم چنین نقل کرد: روزی همراه عبدالحسین هژیر که او هم وزیر بود برای دیدن قوام السلطنه رفتیم، من با قوام دست دادم ولی او دست قوام را بوسید. هنگامی که از خانه قوام خارج شدیم من او را ملامت کردم و گفتم این چه کاری بود که کردی؟ دست بوسیدن یعنی چه؟ هژیر گفت من و موسوی زاده که وزیر دادگستری بود يك روز نزد قوام السلطنه رفتیم. او افتاد پای قوام را بوسید. من که چنین حرکتی را دیدم پیش خود گفتم اگر پای قوام را نمی بوسم لااقل دست او را ببوسم. از آن روز تا به حال هروقت قوام السلطنه را می بینم دستش را می بوسم.

معروف است که سیدفخرالدین شادمان وزیر پیشه و هنر کابینه هژیر که مرد دانشمندی بود حتی مینوت کاغذهای خودرا شخصا می نوشت تا غلطی نداشته باشد. روزی کلهر رئیس دفترش کاغذ او را که ماشین کرده بود آورد. شادمان از او پرسید به نظر شما این نامه خوب است؟ کلهر گفت خیلی خوب است ولی فقط يك غلط دارد و آنهم این است که شما (هژیر) را با (ه) دو چشم نوشته اید در حالیکه همه می دانند هژیر فقط يك چشم دارد.

فخرالدین عظیمی می نویسد: بی تردید عبدالحسین هژیر نامزد نخست وزیری از طرف دربار بود که اشرف پهلوی و عواملش خیلی برای او فعالیت می کردند. با وجود تمام این تلاشها درخرداد ۱۳۲۷ تنها ۶۶ تن از ۱۲۰ تن نماینده حاضر در مجلس به او رأی تمایل دادند. با وجود تظاهرات خیابانی که از طرف سیدابوالقاسم کاشانی ترتیب داده شده بود از طرف شاه فرمان نخست وزیری هژیر صادر گردید.

پدر هژیر از خدمتگزاران دربار مظفرالدین شاه بود. هژیر در خدمت

به دولت توانست نظر داور و تقی زاده را جلب کند. مدت‌ها مدیرکل وزارت دارائی بود و ریاست بانک کشاورزی را برعهده داشت.

هژیر مردی باهوش، فاضل، سخت کوش بود که با برخورداری از توان خود و کاردانی و علاقه وافری که به تاریخ و ادبیات داشت و حافظه کم مانندش موجب گردید که به زبان های روسی و فرانسه تسلط کامل یابد. با وجوداین او نه درمیان مردم محبوب بود و نه درین سیاستمداران مسن و جا افتاده... وی به عنوان عضوی از نسل جوان و نخبگان حاکم، يك وزیر دارائی لایق، هوادار عقاید اصلاح طلبانه و بالاتر از همه يك سلطنت طلب مطیع و وفادار توجه دربار را جلب کرده بود. مکانی که اودرآن پایگاه امنی برای تحقق بلند پروازی های شخصی خود می جست. مخبرالسلطنه از نخست وزیران پیشین، کابینه هژیر را چنین توصیف کرده است «برنامه هژیر سنگین و رنگین است و نمک بسیار دارد اگر فلفل استیضاح بگذارد».

هژیر غالباً به سفارت انگلیس درباره دسیسه های سیدضیاء و فعالیت های کاشانی و حرکات قوام شکایت می برد. کاشانی را به ارتباط با روسها متهم می کرد و از حسن نظر آمریکائیان نسبت به قوام بد گمان بود.

اقدام هژیر در محدود کردن مطبوعات و منع کارمندان دولت از داشتن روزنامه که ضربه ای بر آزادی مطبوعات بود به دولت او لطمه فراوان زد و موجب استیضاح عبدالقدیر آزاد شد.

شاه درمراجعت از سفرانگلستان به فکر تجدید نظر درقانون اساسی افتاد و به نمایندگان پیغام داده بود که اگر موافقت نکنند از سلطنت کناره گیری خواهد کرد. وقتی هم ژنرال شوارتسکف آمریکائی ازفرماندهی ژاندارمری برکنارگردید این امر به مخالفت هژیربا آمریکائیه و وفادارش به انگلیس ها تلقی گردید.

اظهارات موسی اسفندیاری وزیر خارجه کابینه هژیر به خبرنگار بی بی سی که با بوین وزیر خارجه انگلستان در مورد تجدید نظر در قانون اساسی مذاکره کرده بحرانی در دولت به وجود آورد و سرانجام درآبان ۱۳۲۷ هژیرناچار به استعفاشد و به دنبال آن شاه نمایندگان فراکسیون های مختلف مجلس را خواست و بدون رعایت ابراز تمایل برای نخست وزیر از طرف مجلس محمدساعد را مأمور تشکیل کابینه کرد.

نخست وزیر آوازه خوان

تقی زاده درخاطراتش چنین می نویسد: وقتی من در لندن سفیر بودم و سهیلی رئیس الوزراء تلگراف کرد راجع به کشمکش حساب راه (محاسبات حمل و نقل زمان جنگ) که داشتند متفقین اذیت می کردند و حق ایران را نمی دادند. آخرش کارشان به جایی رسید که گفتند می خواهیم یکی از وزراء را بفرستیم به آنجا بیاید بحث وصحبت بکند. بعد گفت من خیال کرده ام هژیر را بفرستم. من هم جواب دادم خوب است. من هژیر را دوست داشتم. او تابع من بود و هر چه می گفتم قبول می کرد. هژیر آمد به لندن. شاه هم کاغذ داده بود خطاب به چرچیل. وقت رفتن به هژیر هم گوشه زده بود که رئیس جمهور آینده را ببینید و او را مهیا کنید بیاید (منظور من بودم) او هم خیلی ناراحت شد و قهر کرد بعد به هزار زحمت او را حاضر کردند.

من از چرچیل وقت گرفتم که هژیر را ببرم آنجا، وقت داد و با هژیر رفتیم و هژیر را معرفی کردم، کاغذ شاه را به چرچیل داد. چرچیل گفت من فرانسه ام اینقدر روان نیست، اما می فهمم. هژیر انگلیسی نمیدانست. چرچیل اظهار خوشحالی کرد که شاه به او نامه نوشته و گفت من این کاغذ را نگه می دارم و به خانواده ام می سپارم آن را محفوظ دارند که افتخار ابدی است. خیلی به شاه تعلق گفت. چون می خواستند او

را جلب کنند.

هژیر آدم خوبی بود. از وثوق الدوله هم قابلتر بود. زورخانه میرفت. زور بازو داشت. صدای بلند داشت و آواز می خواند، باشادمان رفیق بود. يك روز او را مجبور کرد با صدای فوق العاده خوبی که داشت برای ما خواند.

تمام صفات خوب در او جمع بود. حافظه خارق العاده ای داشت. تمام تاریخ را از دو بیست سال به این طرف و از قاجاریه اسم تمام اعضاء خانواده سلطنتی حتی دخترهاشان را می دانست. عیبی پیدا کرد و به واسطه قابلیت زیاد می خواست بالا برود. بالا هم رفت. آخرش رئیس الوزراء و وزیر دربار شد. سه چهار هفته ای که من آمدم تهران يك روز مرا در نیاوران به منزلش ناهار دعوت کرد. همان وقت شاه او را خواست و اصرار هم داشت نرفت. گفت از من چه می خواهد؟ خیلی آدم جان نثاری بود.

سیاوش بشیری می نویسد:

دکتر بقائی دوست صمیمی هژیر وزیر دربار بود، هژیر با سپهبد رزم آرا کینه و دشمنی داشت و دکتر بقائی هر وقت فرصت می یافت به طرفداری از دوستش هژیر به رزم آرا حمله می کرد. میان هژیر و رزم آرا برای گذراندن لایحه نفت رقابت وجود داشت و هر کدام که توفیق داشتند می توانستند کرسی نخست وزیری را در اختیار داشته باشند. جلسات نفت در منزل هژیر با حضور (کلنل ویلر و نورث گرافت) تشکیل می شد. ولی رزم آرا ارتش را داشت و گروه زیادی دوست صمیمی و در آخر دوره پانزدهم مکی و حائری زاده و آزاد مطالبی درباره نفت گفتند که مهندس مستوفی در تهیه نطقها آنها را یاری می کرد.

سردار فاخر رئیس مجلس نقش مهمی ایفا کرد که دوره مجلس پایان یابد و قرارداد نفت به تصویب نرسد.

در جریان انتخابات دوره شانزدهم حسین امامی هژیر را ترور کرد و گفت هژیر خیانت کرده و من او را کشتم. فرماندار نظامی بقائی - مکی - حائری زاده - مصطفی کاشانی و سید محمد باقر حجازی را توقیف کرد. سه روز بعد از واقعه شاه به آمریکا سفر کرد. مقامات واشنگتن از شاه تقاضا کردند که دستگیر شدگان آزاد گردند و شاه هم از آمریکا دستور آزادی آنان را صادر کرد. به دنبال آن هم با ابطال انتخابات توسط سید محمد صادق طباطبائی رئیس انجمن بار دیگر انتخابات تهران تجدید شد و اعضای جبهه ملی از تهران به نمایندگی مجلس انتخاب گردیدند. بعد از زم آرانخست وزیر شد که او هم وسیله فدائیان اسلام به قتل رسید.

جعفر مهدی نیا در کتاب زندگی سیاسی هژیر می نویسد: عبدالحسین هژیر با این که متجدد بود به نحوست عدد ۱۳ اعتقاد داشت. روز سیزدهم ماه متولد شد. روز ۱۳ آبان گلوله خورد. روز ۱۳ محرم در بیمارستان درگذشت. ۱۳ بار وزیر شد. روزی که از انگلستان مراجعت کرد و روزی که استعفا داد هردو ۱۳ بود. ترقی او از سال ۱۳۱۳ شروع شد. اتفاقاً دوستان نزدیک هژیر هم ۱۳ نفر بودند (عبدالحسین هژیر) هم از ۱۳ حرف تشکیل می شد.

روز قبل از مرگ هژیر هواپیمای مخصوص رئیس جمهور آمریکا وارد تهران شد تا سفر شاه به آمریکا با آن صورت گیرد. وقتی هژیر کشته شد شاه پرسید: پس برنامه سفر ما به آمریکا چه خواهد شد؟ شاه می ترسید که در غیاب او رزم آرا دست به کودتا بزند. شاه به دنبال سرلشکر زاهدی فرستاد که خانه نشین بود و ریاست کانون افسران بازنشسته را برعهده داشت. چند ساعت قبل از سفر به آمریکا سرلشکر زاهدی را به ریاست شهربانی منصوب کرد و به رئیس کل ژاندارمری هم دستور داد که زیر نظر زاهدی انجام وظیفه کند. با این طرز بارفع نگرانی

عازم آمریکا شد. در مراسم روضه خوانی دربار سیدحسین امامی در مسجد سپهسالار روی روی هژیر نشسته و منتظر فرصت بود. ناگهان لامپ ترکید. امامی بپا خواست و سینه هژیر را آماج گلوله قرارداد. اولین گلوله به شکم هژیر خورد و دومین گلوله در لوله گیر کرد ولی با شلیک اول وضع مسجد بهم خورد. ظهیرالاسلام غش کرد. سفرا و وزراء وحشت زده می گریختند. امامی از شلیک دوم مأیوس شد و با اسلحه به سر او کوفت. بلافاصله امامی دستگیر شد و او را به دژبان بردند، در پاسخ سرتیپ دفتری رئیس دژبان گفت «هژیر را من کشتم و هیچکس دیگر در این کار دخالت نداشته است» از طرف فدائیان اسلام اعلامیه ای منتشر و از شخصیت سیدحسین امامی تجلیل شد. وقتی حکم اعدام امامی صادر شد عده ای می خواستند او را هنگام اجرای حکم اعدام بریانند به همین جهت میدان سپه تحت مراقبت قرار گرفت. امامی خونسرد و آرام پای چوبه دار رفت. برادر امامی اعلام کرد برادرم هیچ وابستگی به فدائیان اسلام نداشته بلکه با نواب صفوی روابط دوستانه داشته است.

تقی زاده می نویسد: هژیر آدم خوبی بود ولی عباس اسکندری او را اذیت می کرد. در مجلس گفت هژیر در سفارت روس کار می کرده است. هژیر آدم رشیدی بود، بلند شد و گفت بلی من در سفارت روس کار می کردم و هر روز از در بزرگ سفارت می رفتم ولی بعضیها شب ها می آمدند آن هم از در عقب. اشاره به اسکندری بود. آن وقت تهمت زدن آسان بود به هرکسی می گفتند که با انگلیس ها ارتباط دارد.

محمود طلوعی می نویسد:

عبدالحسین هژیر در کودکی هنگام ترقه بازی يك چشم خود را از دست داد و برای پوشاندن منظره بد چشم خود همیشه عینك سیاهی بر

چشم داشت. هژیر برای جبران این نقص عضو در تحصیل جدیت زیادی به خرج داد و زبان های فرانسه و روسی را در هیجده سالگی فرا گرفت. ترقیات هژیر به واسطه توجه تقی زاده بود که او را به وزارت دارائی برد و تدریجاً به مقام وزارت دارائی رسید.

هژیر پس از برکناری از وزارت در ۳۰ شهریور ۱۳۲۳ نامه مفصلی به تقی زاده نوشته که چند جمله آن چنین است: «در ایران هر روز نغمه ای برای انسان ساز می کنند که مخلص نه تنها از کار دولت بیزار شده ام بلکه از عمرم هم سیر شده ام. مغرضین بنده را مرموز می خوانند و می گویند فلانی از مسکو شروع کرده و از لندن سر درآورده است. یکی مرا مأمور دربار می خواند و دیگری مرا مجری نقشه سیدضیاء می داند. اخیراً هم یکی از جراید نوشت چون کسی که از فلسطین آمد نتوانست سیاست انگلیس را اجرا کند، تصمیم گرفتند که تقی زاده را که امتیاز نفت را درست کرده مأمور کنند.

انسان درد دنیا به چیز زنده است؟ یا به مال و دولت و یا به زن و فرزند و یا به سلامت مزاج و یا به جاه و مقام و یا به حیثیت و آبرو و یا به تن آسائی و آسایش خیال و راحت روح. اگر آنچه را که در دنیای ایران خوب دانستند بنده رعایت کرده باشم ظرف چهل و سه سال زندگی ترك اولی نکرده باشم و در مقام عمر مانند طلبه متدین زندگی را گذرانیده باشم و اکنون بقدر میرزای يك بچه تاجر از مال دنیا چیزی نداشته باشم و به زن و فرزند هم دلخوش نباشم با این همه هر روز مورد طعن و لعن و دشنام و ناسزا باشم نباید گفت که ایران دچار وضعی شده که سنگ روی سنگ بند نمی شود. وقتی این حال ما باشد و آن استقبال ما دیگر به چه امید در این شهر توان بود؟

وقتی هژیر نخست وزیر شد روحانیون علیه او تظاهراتی در میدان بهارستان ترتیب دادند که در رأس آنها نواب صفوی قرار داشت و هنگامی که قصد ورود به مجلس را داشتند به طرف آنها آتش کشوده شد که چند تن زخمی شدند. در لژ تماشاچیان مجلس نیز علیه او تظاهراتی شد. هژیر در سال ۱۳۲۷ به عضویت مجلس مؤسسان نیز انتخاب گردید و متعاقب آن وزیر دربار شد. در دوران وزارت دربار با قدرتی بیش از زمان نخست وزیری عمل می کرد و وزیران کابینه از او حساب می بردند. هژیر که هنگام ترور ۵۴ سال داشت نه مالی داشت، نه همسری و نه فرزندی.

سعید نفیسی درباره هژیر چنین می نویسد:

یکی از مدارس خوب قبل از کودتای ۱۲۹۹ مدرسه اقدسیه بود که من در آنجا فرانسه درس می دادم. یکی از شاگردان من عبدالحسین هژیر نام داشت که چشم چپش لوچ بود. از همه شاگردان ساکت تر بود که خیلی خوب درس می خواند و تکالیف خود را به دقت انجام می داد و جزوه هایش بسیار پاکیزه و تمیز بود. خط فارسی او بهتر از دیگران و خط فرانسه اش هم بد نبود. همیشه جزوه های ارزان قیمت داشت. او چندسال قبل به مدرسه روسی رفته و زبان روسی را هم فرا گرفته بود. او پسر یکی از درباریان زمان مظفرالدین شاه بود که وثوق همایون لقب داشت و پس از مرگ ناصرالدین شاه با یکی از زنان او (حاجیه فاطمه خانم) ازدواج کرد و عبدالحسین فرزند آنان می باشد. از جوانی ذوق سیاسی داشت ولی خیلی با احتیاط قدم بر می داشت. پدرش روزنامه پیکان را منتشر می ساخت که معلوم بود اهل نویسندگی نیست ولی مقالات آن به امضای کسی است که بعدها پای اسکناس هارا هم امضاء می کرد.

هژیر به علت نقص چشم عینک سیاه می زد و شاید برای این بود که دنیا را سیاه تر از من و شما ببیند.

به طور ناگهانی در وزارت خانه های راه و دارائی مصدر کار شد. در همان ایام کسانی که عشق به ادبیات داشتند دورهم جمع می شدند از قبیل: رشیدیاسمی - شهرزاد - عباس اقبال - نصرالله فلسفی - محمود عرفان - محمد سعیدی - رضا هنری که عبدالحسین هژیر هم جزو آنها بود و گاهی هم به منزل علامه دهخدا و سید عبدالرحیم خلخالی می رفتیم و گاهی در منزل من بودند. هژیر از ما خاموشتر بود، وقتی هم سخن می گفت نشان می داد که حافظه عجیبی دارد، معلومات سرشاری داشت، منطق و استدلال او بسیار قوی بود. در همین زمان کتاب (حافظ تشریح) را نوشت، بعضی کتابها را از روسی به فارسی ترجمه کرد که بسیار خوب بود، وقتی از طرف وزارت دارائی بازرس دولت در بانک ملی شد تا چند سال امضای او پای اسکناس ها دیده می شد. نامه خود را با (ه) دوچشم می نوشت. رندان برایش ساخته بودند که چون يك چشمش ناقص است نام خود را با (ه) دوچشم می نویسد تا به این نقص مادر زادی اعتراف نکند.

بعد از شهریور بیست و شتابان وارد سیاست شد. به سرعت به وزارت رسید، وقتی وزیر راه بود برای خرید لوازم راه آهن به اروپا رفت. پیش از جنگ هم به آلمان رفته شیفته جوانان هیتلری شده بود. در سفر لندن کتابی با خط تحریری بسیار خوب و روی کاغذ اعلا با عنوان (با پترزبورگ یا قسطنطنیه) چاپ کرد که نسخه ای از آن را هم به من داد. وقتی وزیردارائی شد حکمی برای من آورد و مرا عضو شورای عالی برنامه نمود. شایعه سازان می گفتند بامیس لمبتون رئیس اداره اطلاعات سفارت انگلستان رابطه نزدیکی دارد و خانه ای نزدیک خانه او اجاره کرده که باهم نزدیک باشند.

وقتی هژیر از نخست وزیری کنار رفت به خانه من آمد و گفت می خواهد کتابی درباره تاریخ اقتصاد ایران بنویسد و از من راهنمایی خواست. هنگامی که وزیر دربار بود در يك مهمانی او را دیدم. وی مصلحت خود را در این دید که به من نزدیک نشود و من هم مصلحت خود را در این دانستم و بیگانه وار از کنار هم عبور کردیم.

ما مجنون همسفر بودیم در دشت جنون

او به منزل ها رسید و ما هنوز آواره ایم

آخرین بار که او را دیدم چهل پنجاه روز قبل از کشته شدنش بود. وزیر دربار وقتی وارد شد همه به احترام او برخاستند. می گفت باید وزیر دربار مقتدری باشم. به او گفتم اگر این روزها وقت دارید سری هم به امام زاده عبدالله بزنید تا در آنجا وزیر دربار مقتدرتر از خود را هم ببینید. گفت خدا عمر بدهد فلانی را هر چه دلش می خواهد می گوید. گفتم حالا که این طور شد آخرین حرفم را بشنوید زیرا دیگر به هم نخواهیم رسید.

این دستگاه عبدالحسین ها نحس است. عبدالحسین تیمورتاش - عبدالحسین دیبا و سومین عبدالحسین هم شما هستید. حساب کار خود را بکنید. چون شاگرد من بوده اید وظیفه داشتم این را به شما بگویم. شبی که در مسجد سپهسالار او را با گلوله زدند عازم سفر هندوستان به دعوت دانشگاه آن کشور بودم. خاطرات مدرسه اقدسیه و ایام قدرت و کتابهای او را به یاد دارم. آنچه نام را زنده نگه می دارد همان کتابهاست که من هم از هژیر دو کتاب با پشت نویسی دارم.

مهدی نیا در کتاب زندگی عبدالحسین هژیر می نویسد:
هژیر با معرفی امیر خسروی رئیس بانک ملی مورد توجه رضاشاه

قرار گرفت و شاه در اواخر سلطنت خود درآمد سرشاری از املاک اختصاصی داشت که مقداری از آن را دربانك های خارجی نگه می داشت. در آن ایام تنها کسی که از حساب رضاشاه دربانك های خارجی اطلاع داشت، هژیر بود. در سال ۱۳۱۶ به بهانه رسیدگی و تسویه حساب تهاتری ایران به آلمان اعزام شد لیکن مأموریت اصلی او رسیدگی به موجودی های رضاشاه در خارج از کشور بود.

هژیر چون متهم شده بود بهائی است در اولین جلسات هیئت دولت تصویبنامه ای تهیه کرد که فروش مشروبات الکلی در شهرهای مشهد و قم و ری ممنوع است و همچنین سفر به مکه را که بعد از کشته شدن ابوطالب یزدی ممنوع شده بود آزاد ساخت. با وجود این تظاهرات هژیر به این که مسلمان دینداری است معهذا شهریانی همان ایام گزارش داده بود که کلیسای ارامنه واقع در خیابان قوام السلطنه قریباً سندی منتشر خواهد کرد که هژیر مسیحی شده و در ۱۸ سالگی غسل تعمید کرده است.

هژیر قبل از این که نخست وزیر شود يك ستاد همکاری تشکیل داد که مرکب بود از: احمد دهقان - جهانگیر تفضلی - خسرو هدایت - لطفعلی معدل.

وقتی هم که نخست وزیر شد یکی از مخالفین او حائری زاده یزدی بود که ضمن اعلام جرمی گفت من در منزل مدرس دیدم که هژیر به عنوان قاصد سفیر روسیه نزد مدرس آمد و ایشان طرف اعتماد روس ها بودند. همچنین ایشان مقدار زیادی ارز مملکت را خارج کرده و به حساب شاه سابق ریخته است و چون ایشان دستور داده اند که به سوی مردم تیراندازی شود علیه ایشان اعلام جرم کردم.

هژیر در پاسخ گفت شایعه انتقال پول به حساب شاه سابق بکلی دروغ است. اسناد بانکملی موجود است مراجعه کنید تا معلوم شود

صحت ندارد.

عباس اسکندری هم وقتی هژیر را استیضاح کرد چنین گفت:
ای هژیری که از خزانه عیب تیرها در کمان خود داری
نفت و بحرین راتو سنبل کن چون که با انگلستان نظرداری
هژیر هم که در ادبیات ید طولانی داشت گفت: اگر بخواهید جلسه
خصوصی تشکیل دهید تا من هم با شعر و ادبیات پاسخ بدهم. ضمن
پاسخ مطالب در آخر از قول سعدی چنین خواند:
این سیل اختلال کند روزی این درخت
وین باد مختلف بکشد روزی این چراغ
گر بشنوی نصیحت و گر بشنوی به صدق
گفتیم و بر رسول نباشد به جز بلاغ

جهانگیر تفضلی در خاطرات خود می نویسد:
وسیله محمود برادرم با والاحضرت اشرف آشناشدم. آینه ای که از
عاج و قدیمی بود به شاهدخت تقدیم کردم. از آشنایان والاحضرت تنها
عبدالحسین هژیر و خسرو هدایت مورد لطف مخصوص بودند. وسیله
آشنائی من با هژیر هم جلال شادمان بود. هژیر مرا به بازرسی دولت در
بانك صنعتی منصوب نمود. همین آشنائی موجب شد که بعدها در دولت
هژیر معاون سیاسی او باشم. باید بگویم موجب اصلی و باطنی این کار
والاحضرت اشرف بود. همین امر موجب تعطیل روزنامه یومیه ایران ما
شد.

يك روز والاحضرت از من خواست که چون با قوام السلطنه نزديك
بودم به او بگویم اگر خودش استعفا کند مانظير چرچیل در انگلستان از
او قدردانی می کنیم ولی اگر نکند با تمام نیروئی که داریم او را برکنار

خواهیم کرد. من گفتم متأسفم که این کار را نمی‌کنم بلکه با تمام قوا از قوام السلطنه حمایت می‌کنم. با این طرز مخالفین قوام را مورد حمله در روزنامه قرار دادم. سرانجام يك روز هاید قلعہ بیگی از من خواست که با والاحضرت اشرف ملاقات کنم، گفتم به علت حمایت از قوام از او خجالت می‌کشم. گفت اشکالی ندارد. وقتی بیدارش رفتم گفتم از حقشناسی شما نسبت به قوام خوشم آمد و همین امر موجب شد که وقتی در مجلس اکثریتی برای نخست وزیری هژیر فراهم شد شما را به کاخ احضار کردم. معدل شیرازی هم آنجا بود. از ما درباره معاونین وزارتخانه ها نظر خواست. چون وزراء را تعیین کرده بودند من جلال شادمان و حسین خواجه نوری را برای معاونت وزارت دارائی پیشنهاد کردم. والاحضرت گفت شما معاون سیاسی و معدل معاون اداری نخست وزیر خواهید بود. گفتم این کار نه به نفع من است و نه به نفع هژیر که معدل نظر مرا تأیید کرد. دلایل عدم قبول خود را برای هژیر نقل کردم. گفت اعلیحضرت ناراحت خواهد شد. زیرا مراتب به اعلیحضرت گفته شده و اگر قبول نکنید برای شما ضرر خواهد داشت. گفتم ژاکت ندارم گفتم از يك نفر بگیرید. من هم لباس احمد آرامش را گرفتم که برایم خیلی گشاد بود که هیکل و ریخت من شبیه دلکهای سیرک شده بود. این سومین بار بود که شاه را می‌دیدم. شاه فرمود این پست شما را قبلاً مظفر فیروز داشته و من امیدوارم روش شما برخلاف روش او به نفع مملکت باشد. مهم ترین واقعه این دوره مخالفت های شدید معدل با من بود که اعتراف می‌کنم بیشتر تقصیر من بود که جوان بودم و تجربه نداشتم.

منوچهر فرمانفرمایان می‌نویسد: یکی از دوستان صمیمی هژیر جلال شادمان از کهنه کارهای وزارت دارائی بود و هژیر او را معاون کرده

بود و از همه لحاظ با هژیر شباهت داشت. قد و هیکل و عینک سیاه و لباسش عین هژیر بود و عجب این که شادمان هم مثل هژیر يك چشم بیشتر نداشت و رندان می گفتند هژیر و رفیقش شادمان دنیا را با يك چشم نگاه می کنند. دکتر فخرالدین شادمان وزیر اقتصاد کابینه هژیر برادر جلال بود. به طور خلاصه هژیر و شادمان ها اشخاص درستی بودند اما جاه طلبی هژیر او را بکشتن داد.

هژیر سیاستمداری بود جامع بسیاری از صفات نیک و بد که موافقینش می گفتند زبردست و چالاک و خوش بیان است و با سفسطه می تواند اگر نظری خلاف منطق داشته باشد بر کرسی بنشاند. مردی فعال بود که در کوتاه مدت توانست به تمام امور کشور و دولت دست یابد و اگر به طور ناگهانی ترور نمی شد شاید به جایی می رسید که می توانست مسیر تاریخ ایران را تغییر دهد و کشور را به هوطرف که می خواست سوق داده و رهبری کند. از صفات ناپسند او بی اعتنائی به فهم و عقیده و ادراك دیگران بود، چون هوش و فراست فوق العاده ای داشت اعتقادی توأم با خود پرستی در او به وجود آورده بود. به قول بعضی از آگاهان رفتارش شبیه (ریسپیر) رهبر انقلابیون فرانسه بود چون او هم زن و بچه نداشت. اهل هیچ عیش و عشرتی نبود و با لبخند تمسخر آمیز به مردم نگاه می کرد. آدم درستی بود که به مال دنیا اعتنائی نداشت. با سواد و خوش خط و خوش انشاء بود.



روزشمار زندگی حسین علاء

- ۱- حسین علاء فرزند علاء السلطنه در سال ۱۲۶۲ شمسی در تهران تولد یافت و پس از تحصیلات مقدماتی به انگلستان فرستاده شد که در مدرسه معروف (وست مینیستر) به تحصیل پرداخت و در یکی از دانشگاه های لندن رشته حقوق را خوانده است.
- ۲- پس از مراجعت به ایران به نمایندگی مجلس انتخاب شد و هنگام تغییر سلطنت از قاجار به پهلوی در کنار دکتر مصدق و مدرس و تقی زاده قرار گرفت و رأی مخالف داد.
- ۳- از جمله دیپلمات های ورزیده ایران بود که با تسلط به زبان های انگلیسی و فرانسه مقامات مختلف را طی کرد و علاوه بر سفارت و وزارت و ریاست بانک ملی ایران و وزارت دربار، نخست وزیر ایران شد. مدتی هم وکیل مجلس و سناتور بوده است.
- ۴- هنگام واقعه آذربایجان و ادامه اشغال ایران از طرف ارتش شوروی در جلسات شورای امنیت سازمان ملل متحد از حقوق ایران دفاع دلیرانه ای کرد و از این جهت خدمت مهمی انجام داد.

۵- علاء السلطنه و حسین علاء که هردو کار اداری را از وزارت خارجه شروع کرده بودند به مقام نخست وزیری رسیدند. این پدر و پسر در دوران نخست وزیری سیاستمداران موفق نبودند.

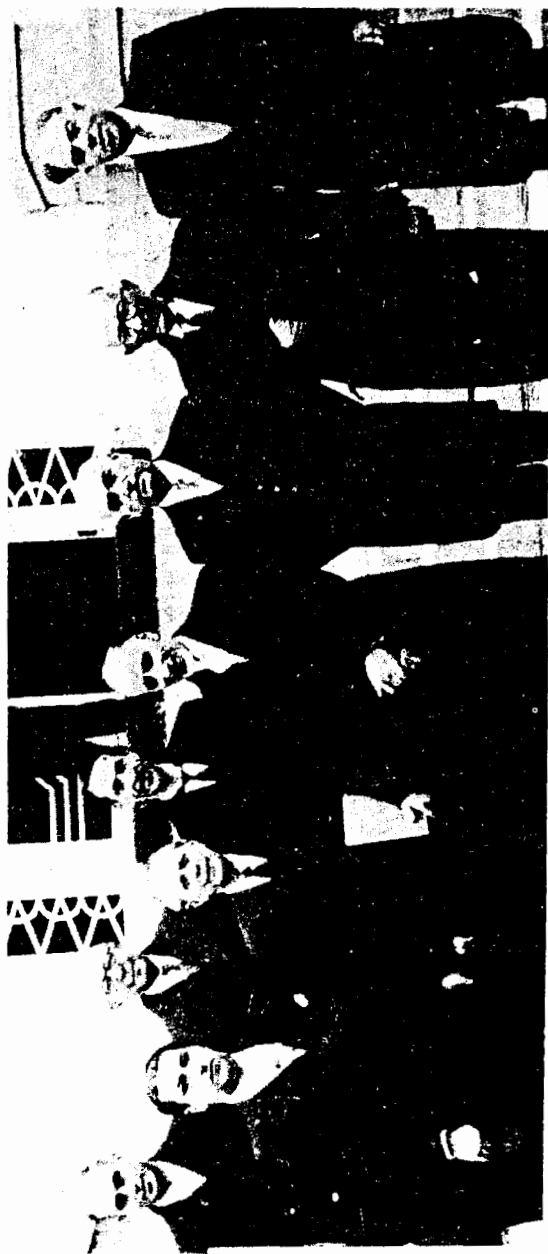
۶- همسر حسین علاء دختر ناصرالملک (نایب السلطنه) بود و مدتی شایع گردید که دخترش (ایران علاء) همسر محمدرضا شاه پهلوی خواهد شد که این ازدواج صورت نگرفت و دخترش به عقد اسکندر فیروز درآمد.

۷- از جمله کارهای علاء دربار دوم نخست وزیری اش الحاق دولت ایران به پیمان بغداد بود که این امر مورد اعتراض دولت شوروی قرار گرفت. علاء هنگامی هم که برای شرکت در کنفرانس مزبور عازم بغداد بود در روز ۲۵ آبان ۱۳۳۴ توسط فدائیان اسلام مورد سوء قصد قرار گرفت که جان سالم بدر برد و باسر باند پیچی شده به بغداد رفت.

۸- هنگام تصدی وزارت دربار در جریان واقعه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ گروهی از رجال را به وزارت دربار دعوت کرد تاشاه را از اقدامات تند برحذر دارد که این امر بر شاه گران آمد و ازکارهای سیاسی برکنار شد.

۹- علاء در سال ۱۳۴۳ شمسی درس ۸۱ سالگی درتهران درگذشت. فرزندش دکتر فریدون علاء از پزشکان سرشناس ایران در رشته خونشناسی می باشد.

اعضای کابینه حسین علاء در دوبار نخست وزیری
 وزیر خارجه: عبدالله انتظام - دکتر علیقلی اردلان
 وزیر دادگستری: دکتر سمش الدین امیرعلائی - جمال اخوی -
 دکتر امینی - عباسقلی گلشانیان
 وزیر کشور: سرلشگر زاهدی - اسدالله علم - دکتر افخم حکمت:
 (کفیل)
 وزیر دارائی: محمدعلی وارسته - دکتر امینی - دکتر
 محمدسجادی - فروزان «کفیل»
 وزیر جنگ: سپهبدعلی اصغر نقدی - ارتشبد عبدالله هدایت -
 سپهبد احمد وثوق
 وزیر فرهنگ: حبیب الله آموزگار - دکتر محمود مهران
 وزیر راه: سرلشگر حسن ارفع - سرلشگر ولی انصاری
 وزیر کشاورزی: حسنعلی فرمند (ضیاء الملك) - مهندس خلیل
 طالقانی - محمود ناصری
 وزیر پست و تلگراف: مهندس خان احمد زنگنه - مهندس قاسم
 اشراقی
 وزیر بهداری: دکتر عباس نفیسی - دکتر جهانشاه صالح
 وزیر کار: دکتر محسن نصر - مهندس حبیب نفیسی (کفیل)
 وزیر اقتصاد: ابراهیم کاشانی - دکتر جمشید مفخم (کفیل)
 وزیر صنایع و معادن - دکتر علیقلی اردلان - غلامحسین فروهر -
 مهندس رضا گنجه ای (مدیر روزنامه باباشمل)
 وزیر مشاور: علی دشتی - محمد نمازی - مهندس خلیل طالقانی -
 دکتر احمد مقبل - علی معتمدی - دکتر سجادی - عبدالله انتظام
 (نایب نخست وزیر)
 معاونین نخست وزیر: محمد حجازی (مطیع الدوله) - محمود
 هدایت.



از راست به چپ: دکتر عباس نفیسی، حبیب الله آموزگار، محمدعلی وارسته،
علی دشتی، شمس الدین امیرعلاتی، حسین علاء، حسنعلی فرمند، دکتر افخم
حکمت، مهندس حبیب نفیسی.

دبلماتی ورزیده و نخست وزیری ضعیف

یکی از کسانی که به مقام نخست وزیری در ایران رسید حسین علاء می باشد که مدتها نیز وزیر دربار بود.

با این که در مجلس به خلع قاجار رأی نداد از دیپلمات هایی بود که در زمان رضا شاه در مأموریت های سیاسی از او استفاده می شد و در زمان محمد رضا شاه نیز دوبار نخست وزیر گردید.

حسین علاء به همان اندازه ای که در مسائل بین المللی آگاه و مسلط بود به اوضاع داخلی ایران آشنائی نداشت و باطبقات مختلف مردم حشرو نشری نمی نمود به همین جهت نخست وزیر ضعیف و غیر موفقی گردید.

علاء در ۱۸ سالگی مدرسه (وست مینیستر) را تمام کرد و برای تحصیل در رشته حقوق وارد یکی از دانشگاه های لندن شد. علاء السلطنه پدرش وزیر مختار ایران در انگلستان بود و پسرش را به سمت آتاشه سفارت منصوب نمود و بعد ها که وزیر خارجه شد حسین علاء هم رئیس دفتر وزارت امور خارجه شد و در زمره دیپلمات ها قرار گرفت و باتسلط کاملی که به زبان های انگلیسی و فرانسه داشت به سرعت مقامات را طی کرد. در کابینه مستوفی الممالک به وزارت دعوت شد. در کابینه صمصام السلطنه وزیر فوائد عامه شد.

بعد از جنگ بین الملل اول همراه هیئتی مرکب از مشاور الملک -

فروغی و چند تن دیگر در کنفرانس صلح پاریس شرکت نمود و مدتها در اسپانیا و آمریکا مأموریت سیاسی داشت تا این که در دوره پنجم به نمایندگی مردم تهران انتخاب گردید، به خلع قاجار و استقرار سلطنت پهلوی رأی مخالف داد. بعد ها به سمت وزیر مختار ایران در فرانسه منصوب گردید. سپس رئیس بانک ملی و سفیر ایران در فرانسه و انگلستان و آمریکا و وزیر خارجه و نخست وزیر و وزیر دربار گردید.

در واقعه آذربایجان با این که قوام السلطنه نخست وزیر کتباً از او خواسته بود که شکایت ایران را از سازمان ملل پس بگیرد ولی علاء قبول نکرد و گفت از سمت خود استعفا می دهد و دستور نخست وزیر را بر خلاف مصلحت کشور می داند و سرانجام از کار برکنار شد.

از جمله شخصیت های ارزنده ایران بود که نقش مهمی در سیاست خارجی و در صحنه بین المللی داشت. نقطه ضعفش علاوه بر بی اطلاعی از اوضاع داخلی، نفوذ فراوان همسرش (دختر قراگوزلو نایب السلطنه) و مادر زنش بود که موجب بروز شایعات فراوان گردید. ولی شخص علاء خیلی خوشنام و با قریحه و ادیب بود. پسرش دکتر فریدون علاء بهترین متخصص رشته خون می باشد که از نظر بین المللی جزو کارشناسان برجسته است. دخترش ایران علاء همسر مهندس اسکندر فیروز است که قبلاً معاون نخست وزیر و رئیس سازمان حفاظت محیط زیست بود که در جمهوری اسلامی مدتی در زندان قزل حصار بسر برد. مطلعی که مدتها در زندان بود و اسکندر فیروز را در زندان دیده بود می گفت با او خیلی بد رفتاری شد. با اینکه ثروت زیادی از ارث فرمانفرما داشته به علت مصادره اموالش، او و همسرش ایران علاء به سختی در ایران زندگی می کردند.

وقتی جریان ازدواج شاه با ایران علاء صورت نگرفت و به عقد اسکندر فیروز درآمد علاء دستور داد کارت عروسی رابه این صورت

تهیه کنند «چند قرن پیش اسکندر به کشورما حمله کرد و «ایران» را گرفت و پیروز شد ولی اکنون در عصری که ما زندگی می‌کنیم اوضاع بکلی تغییر کرده و همه چیز به نفع ایران شده است. به اطلاع شما می‌رسانیم که این بار (ایران) فیروز و اسکندر تسلیم ایران گردید.»

علاء حتی در بعضی از مراسم رسمی که شاه هم حضور داشت به لطیفه‌گوئی ادامه می‌داد.

دکتر نیک نژاد از دوستان نویسنده کتاب می‌گفت در جشن سالیانه لاینز ایران که ریاست آن با اعلیحضرت بود وقتی شاه در جشن شرکت کرد علاء طی نطقی گفت: (اعلیحضرتا ما همه شیریم و اعلیحضرت سر شیر)... که از این گفته تا مدتی شخص شاه و همه می‌خندیدند. سپس گفت ما شیرمردان و شیر زنان درکارهای اجتماعی و کمک به هم‌نوع (شیرجه) می‌رویم. علاء به بیان اینگونه مطالب عادت داشت.

بمب هیدروژنی

پس از افتتاح مجلس نوزدهم که باردیگر علاء به تشکیل دولت پرداخت در مجلس گفت (برخلاف ۱۴ ماه قبل که در مجلس حاضر شدم امروز با مزاجی سالم‌تر برای خدمت به شاهنشاه و میهن در مجلس حضور بهم رسانیده‌ام). در جلسه معارفه با نمایندگان مجلس گفت (امیدوارم جلسه معارفه هرگز تبدیل به جلسه مرافعه نشود).

هنگام بحث در برنامه دولت در مجلس سنا جمال امامی گفت (شرط وزارت این است که عقلش را میگیرند و حکمش را می‌دهند). مهندس رضا گنجه‌ای (باباشمل) در جواب جمال امامی گفت: (ایشان قبل از بنده روی صندلی وزارت نشسته بودند).

جمال امامی در پاسخ گفت (من وقتی وزیر مشاور شدم با وجود اینکه مسئولیتی نداشتم از همان وقت در علقم نقصانی پیدا شد. هر چند آن زمان عقل را به این شدت نمی‌گرفتند. از زمان مصدق السلطنه قضیه

شدت پیدا کرد که عقل را بگیرند).

علاء پس از ترور رزم آرا در مقام نخست وزیری قرار گرفت، هر وقت مملکت در انتخاب نخست وزیر دچار کشمکش می شد علاء مورد تمایل قرار می گرفت و نخست وزیر محلل بود.

روز ۲۵ آبان ۱۳۳۴ وقتی حسین علاء نخست وزیر برای شرکت در مجلس ختم سید مصطفی کاشانی وارد مسجد شاه شد هنوز پایش به شبستان نرسیده بود که توسط مظفر ذوالقدر به سوی او شلیک شد که گلوله اصابت نکرد. گلوله دوم هم در هفت تیر گیر کرد. در نتیجه ضارب با هفت تیر به سرعلاء کوبید و او را مجروح ساخت که نخست وزیر با سر باند پیچی شده برای شرکت در کنفرانس بغداد عازم عراق گردید. ذوالقدر در خیابان بوذرجمهری تابلو فروشی داشت و زیر لباسش کفن پوشیده و روی کفن چنین نوشته بود: (پیمان نظامی و قرارداد نفت باید ملغی گردد).

فرماندار نظامی تهران اعلام داشت که مظفر ذوالقدر عضو فدائیان اسلام بوده و به دستور نواب صفوی رهبر فدائیان اسلام قصد ترور نخست وزیر را داشته است. به همین جهت دستور بازداشت سران فدائیان اسلام داده شد.

بدنبال این جریانات در روزنامه های وقت چنین نوشته شد:

مأمورین پس از بررسی ۴۳۶ خانه سرانجام نواب صفوی و سید محمد واحدی را در خیابان ری دستگیر کردند.

همچنین در روز شش آذر ۱۳۳۴ قانون مربوط به عفو و آزادی خلیل طهماسبی که قبلا در مجلس به تصویب رسیده بود لغو شد.

با این طرز پرونده فدائیان اسلام به دادگاه نظامی رفت و به علت اعتراف متهمین به قتل ها و ترورهای پی در پی حکم اعدام آنها صادر شد و صبح ۲۷ دی ماه ۱۳۳۴ نواب صفوی، سید محمد واحدی، خلیل

طهماسبی، مظفر ذوالقدر تبریاران شدند.

علاء سالیان دراز وزیر دربار محمدرضا شاه بود. پس از واقعه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ وقتی يك جلسه مشورتی در دربار تشکیل داد شاه از او ناراضی شد و از سمت خویش برکنار گردید و چون دوران کهولت رامی گذرانید دیگر به او شغلی ارجاع نشد و در تهران درگذشت.

دکتر غنی دریاره حسین علاء چنین می نویسد:

علاء پسر میرزا محمدخان تبریزی است که وارد وزارت خارجه شد و ملقب به (معین الوزاره) می گردد و بعد با انگلیسها ساخت و (علاء السلطنه) شد. خواهر امین الدوله را گرفت و صاحب چند فرزند گردید که یکی از آنها همین حسین علاء بود. وکیل و نخست وزیر و وزیر دربار و سفیر شد. مانند پدرش می گویند هروقت در هیئت وزراء می خواست طفره برود می خوابید و خرخر می کرد.

حسین علاء مردی بود با قدی کوتاه و جثه ای ریز که در یکی از دو چشمش خال سفید کوچکی دیده می شد. تربیت شده انگلیس و فرانسه بود. مردی پاکدامن، درست، وظیفه شناس، خوش فطرت، مبادی آداب بود. بسیار ساده لوح که هر بچه ای می توانست در او اثر بکند. اشخاص را به هیچ وجه نمی شناخت. انگلیسی و فرانسه را خیلی خوب صحبت می کرد. شجاع و با پرندگی بود. در زندگی اسیر زن و فامیل زنش بود که بر او تسلط داشتند. دکتر شفق را اعلم علماء و نصرالله انتظام را مظهر کامل هوش و فراست می دانست. (دکتر غنی بشدت با انتظام و دکتر شفق مخالف بوده و دریاداشتهای خود خیلی به آنها حمله کرده است. از قرار معلوم دکتر غنی پس از اینکه علاء از مقام سفارت ایران در آمریکا به وزارت خارجه منصوب گشته علاقه داشت سفیر ایران در آمریکا بشود که علاء انتظام را به این کار منصوب نمود).

دکتر غنی می نویسد: درسفر آمریکا شاهد بودم که علاء خیلی زیاد تحت تأثیر خانم خود (دختر نایب السلطنه) است. وقتی مرا به خانه خود دعوت کرد معلوم شد خانم علاء قهر است. در هیچ يك از میهمانیها حاضر نمی شود. زن ناصرالملک (مادر زن علاء) حاضر می شود ولی خانم قمارض می کند. علت دو چیز است یکی نارضایتی خانم از آرام و گودرزی که حمایت علاء از آنها در حدود رئیس و مرئوسی بود و دوم قضیه علیرضا هروی پسر بصیرالدوله که می خواست با ایران علاء ازدواج کند. خانم مایل است و علاء مایل نیست و ایران بیطرف است و تمایل به پدر دارد.

خانم علاء بسیار عصبانی است و می خواهد که من علاء را متقاعد با این ازدواج کنم. می گوید او پسر اعتماد قاجار و نوه بصیرالدوله هروی است و ثروت فراوان هم دارد. گفته می شد او قبلاً سر به سر فاطمه پهلوی می گذاشته و هر روز به او تلفن می کرده که شاهپور عبدالرضا از تهران به خواهر خود می نویسد که با او رفت و آمد نکنند. وقتی فاطمه پهلوی به تهران می رود او دنبال دختر علاء می افتد که دختر نجیبی است. علاء هم در دست زن خود اسیر است.

مهید که مورد لطف زن علاء بود سفیر را آلت دست خود کرده بود. علاء مرد شریفی است ولی این بدبختی را هم دارد. مادر زن علاء می گفت من در آمریکا (مادر سال) شده ام چون زن ناصرالملک نایب السلطنه بوده و سه فرزند بزرگوار مانند خانم علاء و حسین علی و محسن تربیت کرده ام.

در حالیکه باید بگویم ناصرالملک با کمک و فشار انگلیسها نایب السلطنه شد و به احمدشاه فشار می آورد که قرارداد ۱۹۱۹ را قبول کند. این مرد بچه هایش را هم انگلیسی مآب تربیت کرده بود بطوری که از انگلیسها هم انگلیسی ترند. فاطمه زن ناصرالملک هم زنی است

طماع و اهل دنیا و علاء هم که خود را منجی ایران می داند اسیر دست اینها است.

بعدها که علاء در تهران بود و در مقام نخست وزیری، همین وضع را با پرویز نجومی داشت که حتی از طرف نخست وزیر نامه هائی به مقامات مختلف از جمله گمرکات دربارہ ترخیص کالا و غیره می نوشت که مورد اعتراض قرار گرفت و معلوم شد نجومی هم مورد حمایت شخص علاء بوده است..

وقتی هم علاء وزیردربار و نخست وزیر بود از حبیب ثابت و کارهایش در ایران حمایت می کرد که روی سابقه دوستی نزدیک خانوادگی آنها باهم بود. موقعی که سفیر ایران در آمریکا بود با خانواده ثابت حشر و نشر فراوان داشت.

به هرصورت علاء از دیپلمات هائی است که به موقع به کشور خدماتی انجام داد ولی هرگز نخست وزیر موفق نبوده است.

اسناد محرمانه انگلستان که سالها قبل انتشار یافته دربارہ علاء چنین حکایت می کند:

حسین علاء فرزند (پرنس علاء السلطنه) می باشد که سالیان دراز عهده دار سفارت ایران در لندن بود. هنگام تحصیل رفتار خشن او سبب گردید که چنین استنباط شود يك ضد انگلیسی متعصب می باشد. همراه پدرش در تاجگذاری ادوارد پنجم شرکت نمود. در همین سفر با لقب (پرنس) علاء السلطنه به خاندان شاهی می پیوندد و دولت انگلستان نیز به او نشان مخصوص می دهد.

مأموریت های سیاسی مختلفی داشته، مدتی مدیر کل بانک ملی شد در حالیکه کوچکترین اطلاعی از امور بانکی نداشت. خانم علاء یکی از نخستین زنان ایران است که کشف حجاب کرد.

علاء مردی فعال و وطن پرست دو آتشه و سیاستمداری زیرک و آگاه و علاقمند به ادبیات ملل مختلف جهان است. پیانو خوب می نوازد. انگلیسی را به روانی فارسی حرف می زند. فرانسه نیز بلد است، وی در گذشته دارای احساسات ضدانگلیسی بود ولی درسالهای طولانی روابط او با انگلیسها در سطح عالی بود. او با روسها خوب نیست و بی شک يك ایرانگراست.

با این که هنگام خلع قاجار در مجلس، حسین علاء در کنار دکتر مصدق رأی مخالف داده بود ولی هنگامی که دکتر مصدق در مقام نخست وزیر قرار داشت از شاه خواست که علاء را از وزارت دربار برکنار و ابوالقاسم امینی را به جای او منصوب کند. به همین جهت ابوالقاسم امینی با سمت کفالت به کار مشغول گردید.

منوچهر ریاحی در این باره می نویسد: شاه از ابوالقاسم امینی دل خوشی نداشت و می گفت شما می خواهید شاهپور عبدالرضا را جانشین من کنید.

برکناری علاء و جانشینی ابوالقاسم امینی به جای او که با فشار مصدق صورت گرفت ضربه ناگهانی برای شاه به شمار می آمد. علاء با تحصیل در رشته حقوق در دانشگاه کمبریج انگلیس و گذراندن عمری در مشاغل مهم دولتی و تسلط به زبان های فارسی و انگلیسی و فرانسه دیپلمات زیر دستی بود.

در بهار سال ۱۳۳۰ که به اتفاق همسر به منزل علاء دعوت داشتیم ناپدید شدن قماش شاه در آن خانه جلب توجهم را کرد. وقتی از خانم علاء پرسیدم گفت: «شاه با وجود مواعید صریحش درباره ازدواج با دخترم و اجازه پخش این خبر خلف وعده نمود. من با وجودی که شوهرم در خدمت شاه است دیگر حاضر نیستم قدم به کاخ های سلطنتی بگذارم و عکس های شاه را هم از خانه ام جمع کرده ام.»

حسین مکی مینویسد:

در سال ۱۳۳۴ در حکومت علاء که پس از سوء قصد به جان او، عده ای از فدائیان اسلام دستگیر شدند. آیت الله کاشانی و ابراهیم کریم آبادی و حاج محمود آقائی و کرباسچیان هم بازداشت شده و همچنین نریمان - دکتر بقائی - علی زهری - عبدالقدیر آزاد نیز زندانی گردیدند و مراهم دادرسی ارتش احضار کرد.

يك شب در قزل قلعه و ۲۳ روز در لشکر ۲ زهری بسر بردم. تا عمر دارم هرگز تلخی و ناراحتی آن شب قزل قلعه را فراموش نمی کنم. من دو سه مرتبه ای به زندان افتاده ام و می دانم که زندان چه تأثیری در اعماق روح انسان می گذارد. سرتیپ آزموده از ساعت ۶ بعد از ظهر تا يك بعد از نیمه شب از من بازجویی کرد. آن وقت شش مأمور مسلح مرا از قزل قلعه بردند و شاهد وضع تأسف آور و ناراحتی گروهی از زندانیان و شکنجه شدگان بودم. سرلشکر بختیار گاهگاهی به اتاق من می آمد و می نشست و از هر دری صحبت می کرد. در همان وقت عده ای در حمام خرابه زیر شکنجه بودند.

يك روز دیدم که آیت الله کاشانی را دو مأمور مسلح می بردند. می خواست دعا بخواند که سربازان مانع شدند. وقتی به اتاق خود رفت مثل بید از سرما می لرزید که بخاری اتاق مرا برایش بردند. يك روز که بختیار به اتاق من آمد گفتم اگر آیت الله کاشانی در زندان تلف شود

همان بدنامی رضا شاه نسبت به شهادت مدرس برای شاه می ماند. از او خواستم که این پیغام را از طرف من به شاه بدهد. چند روز بعد بختیار به من گفت پیغام شما را به شاه دادم، دستور داد که وسایل رفاه کاشانی را فراهم کنند. بعد از ۲۳ روز آزاد شدم ولی کاشانی و عده ای دیگر بس از سه ماه و نیم آزاد گردیدند.

بعد از آزادی از زندان يك روز جمال امامی را دیدم که گفت هنگام گرفتاری شما نزد شاه رفتم و خواهش کردم که شما را آزاد کند. شاه گفت چند پست مهم به مکی پیشنهاد کردم قبول نکرد. او مارا مجرم می داند و می خواهد شريك جرم نباشد. هروقت با من ملاقات می کرد می گفت چنین و چنان کنید تا محبوب شوید. بگذارید چند روزی در زندان بماند تا بداند همه او را فراموش کرده اند.

فخر الدین عظیمی می نویسد:

وقتی رزم آرا ترور شد برای در دست گرفتن زمام امور کشور يك شخصیت قوی لازم بود که انگلیسها سیدضیاء را پیشنهاد می کردند ولی با توجه به مشکلات موجود انتصاب يك دولت (محلل) مطلوبتر به نظر می رسید، به همین جهت حسین علاء مطلوب تشخیص داده شد و بدون رأی تمایل مجلس شاه فرمان نخست وزیری اش را صادر کرد. در مجلس شورایی ۷۱ رأی موافق در برابر ۲۸ رأی مخالف و در مجلس سنا ۳۶ رأی موافق از مجموع ۴۰ نفر حاضر در جلسه را داشت. جبهه ملی با این که علاء را بر سایر کاندیداها ترجیح می داد چون شاه از مجلس رأی تمایل نخواست به او رأی مخالف داد.

حسین علاء را يك فرد پرکار و میهن پرست و ثابت قدم و باهوش و با سواد شناخته اند که با وجود تحصیل در انگلستان بیشتر به آمریکائی ها گرایش داشت و معتقد بود که آمریکائیها نیروئی خنثی کننده در برابر انگلیسها و روسها می باشند.

دکتر مصدق در جلسه ۲۴ فروردین ۱۳۳۰ درباره علاء چنین گفت: «علاء شخصی خوش نیت و فعال و يك فرد متواضع و دموکرات است که هر شغلی به او واگذار شود آن را جدی می گیرد و شغل را صرفاً برای امرار معاش و کسب مقامات عالی نمی پذیرد. او يك شخص صمیمی و راستگو می باشد.»

هدف علاء در نخستین دوران نخست وزیری اش آرام سازی کشور بود. علاء سرلشکر ارفع را که از نزدیکان کاشانی بود وارد کابینه کرد. شاهپور علیرضا و اشرف را به خارج از کشور فرستاد.

در دولت علاء بود که کمیسون نفت مجلس ماده واحده (ملی شدن صنعت نفت) را تصویب کرد. علاء پس از ۴۶ روز از نخست وزیری استعفا کرد و انگلیسها در فکر بودند که سید ضیاء را روی کار بیاورند که از صمیم قلب آماده بود با نهضت ملی شدن نفت مخالفت ورزیده و آن را سرکوب کند که با پیشنهاد جمال امامی در جلسه خصوصی مجلس دکتر مصدق آمادگی خود را برای قبول نخست وزیری اعلام داشت و سیاست ایران بطور ناگهانی و نمایشی تغییر یافت و به جای سیدضیاء، مخالف سرسخت او مصدق به نخست وزیری رسید.

ابراهیم صفائی می نویسد: حسین علاء که بیشتر ایام عمر را در انگلستان و فرانسه گذرانیده و با بند و بست های سیاسی آشنائی نداشت هنگامی که می خواست انتخابات دوره نوزدهم را در زمان نخست وزیری خود برگزار کند کارهای انتخابات را به امیر اسدالله علم وزیر کشور سپرد. ایران علاء یگانه دختر علاء که خاگی تحصیل کرده و زبان دان بود و چهرهء زیبایی داشت و مدتی منشی وارن رئیس اصل ۴ و بعد نامزد شاه گردید در سال اول نخست وزیری علاء با اسکندر فیروز نوه فرمانفرما ازدواج کرد و به فکر وکالت مجلس افتاد. به توصیه همسر علاء (دختر نایب السلطنه) از صندوق سر درآورد. هنگامیکه در مجلس

یکی از نمایندگان به علاء حمله کرد که شما داماد خود را به مردم همدان تحمیل کرده اید در پاسخ گفت «از بس خانم به من فشار آورد من مجبور شدم». همچنین وقتی در مجلس به انتخاب یدالله ابراهیمی نامزد نمایندگی در برابر دکتر بقائی در کرمان اعتراض شد علاء گفت برادر خانم (محسن قراگوزلو) از من خواهش کرد و ناچار شدم خواهش او را بپذیرم.

محمود طلوعی می نویسد: علاء هنگامی که پدرش سرکنسول ایران در قفقاز بود به آنجا سفر کرد و دوران کودکی را در قفقاز گذراند. وقتی هم پدرش وزیر خارجه شد، حسین علاء در ۳۵ سالگی رئیس کابینه وزارت خارجه بود و عملاً کارها را به نیابت پدر اداره می کرد. علاء برخلاف آنچه شایع شده چه در دوران وزارت دربار و چه در مقام نخست وزیری با سرسختی در مقابل دخالت بیگانگان در امور داخلی ایران مقاومت می کرد. مروری به گزارشات سر ریدر بولارد نشان می دهد که علاء یکی از رجال معدود درستکار و وطن پرست ایرانی است. علاء در نامه هایش به تقی زاده از مداخلات بولارد در امور داخلی ایران و بی نزاکتی های او در مقابل شاه شکایت می کند و از تقی زاده سفیر ایران در لندن می خواهد ترتیب احضار بولارد از تهران داده شود.

علاء در نامه ای می نویسد: عبدالرضا برادر شاه وضعی پیش گرفته که اطرافیان او را برای سلطنت تشویق می کنند. به او نصیحت کردم همه اعضای خاندان سلطنت باید در تقویت مقام سلطنت بکوشند و الا سلسله منقرض خواهد شد. او می نویسد بین شمس و اشرف حسادت وجود دارد، ملکه مادر در امور زیاد دخالت می کند که اطرافیانش همه فاسدند. اگر اعلیحضرت نتوانند خانواده خود را اداره کنند چه امیدی به اصلاح امور می توان داشت؟

علاء درباره دکتر مصدق چنین اعتقاد داشت (مرد پاک و وطن پرستی بود ولی بعضی اطرافیان منحرفش کردند و در این اواخر وجهه

شخصی خود را بر مصلحت مملکت ترجیح داد).

منوچهر فرمانفرمایان می نویسد:

حسین علاء مردی بود صاحب شخصیت ممتاز و مبادی آداب و خوش رو و خوش صحبت و در دوستی و بی آلاشی و حقیقت گوئی نظیر نداشت. روزی بدیدارش رفتم يك نفر اسكاتلندی نزد او بود که می گفت (این شخص از اسقاط لند می آید و حرفش هم اسقاط است). در خانه اش درשמیران کتابخانه ای ساخته بود که تمام وقت در آن به کار اداری رسیدگی می کرد و یا کتاب می خواند. کتابخانه خوبی داشت، خیلی از کتابهایش مربوط بود به تاریخ ایران و به زبان های فارسی و فرانسه و انگلیسی، چون در فرانسه و انگلیسی چندان توانا بود که هر انگلیسی و فرانسه زبانی با حیرت به او نگاه می کرد. در زمان نخست وزیری هم ساده زندگی می کرد، نه گاردی داشت و نه پیشخدمتی و نه اتومبیلی.

استیضاح دولت علاء

مقام مقدس ریاست مجلس شورای ملی

نظر به اصل دوازدهم قانون اساسی که عموم نمایندگان مجلسین را از تعرض مصون داشته است و نظریه اینکه فرماندار نظامی (سرتیپ تیموریختیار) این جانب را به دفتر خود احضار و به علت داشتن روش مخالف با دولت بطور بی سابقه و موهن رفتار نموده و به امر او دونفر گروهبان مرا مضروب نموده و نظر به این که عده ای چاقوکش در این چندروزه در معرض تهدید قرار داده و سلب آزادی از هر جهت از بنده و فامیلم شده است و نظر به اینکه آقای نخست وزیر با اطلاع از جریان، اقدامی برای حفظ قانون و اصول ننموده است لذا شخص جناب علاء

رئیس دولت را به واسطه نقض قانون اساسی و عدم امنیت حتی برای نماینده مجلس شورایملی به منظور ثبت در تاریخ مشروطیت ایران استیضاح مینمایم.

پس از توضیحات مهندس هرمز شاهرشاخی استیضاح کننده و پاسخ دولت رای سکوت به استیضاح داده شد.



مظفر ذوالقدر از اعضای فدائیان اسلام در مجلس ختم مصطفی کاشانی، علاء نخست وزیر را مورد سوء قصد قرار داد که از این واقعه جان سالم بدربرد و با سر باند سرپیچی شده برای شرکت در کنفرانس پیمان بغداد به عراق رفت. در دولت علاء نواب صفوی و خلیل طهماسبی و چند تن دیگر از فدائیان اسلام اعدام شدند.

روزشمار زندگی سپهبد حاجیعلی رزم آرا

- ۱- حاجیعلی رزم آرا فرزند سرهنگ محمدخان رزم آرا در سال ۱۲۸۰ شمسی در تهران متولد شد. پس از خاتمه تحصیلات در ایران به امر رضا شاه به فرانسه اعزام گردید و دوره پیاده نظام (سن سیر) را طی کرد.
- ۲- در خدمت نظامی به علت داشتن اطلاعات زیاد و پشتکار و تسلط به زبان های فرانسه و انگلیسی و تا حدی روسی و طی دوره های مختلف فرماندهی چند بار رئیس ستاد ارتش شد.
- ۳- در زمان رضاشاه بادرجه سرهنگی هنگام فرماندهی در لرستان دچار اشتباه نظامی شد که از کار فرماندهی برکنار گردید و دایره جغرافیائی ارتش به اوسپرده شد که جغرافیائی نظامی ایران را در ۸ جلد تهیه کرد.
- ۴- سال ها ریاست دفتر نظامی محمدرضاشاه را برعهده داشت و از همان جا به مقام ریاست ستاد ارتش رسید و همیشه با سرلشکر ارفع مخالفت می کرد و ارتشیان در آن ایام گروهی طرفدار رزم آرا و عده ای طرفدار سرلشکر ارفع بودند که چندبار جای یکدیگر را در مقام ریاست ستاد ارتش گرفتند.
- ۵- در اعزام نیرو به آذربایجان و کردستان و جلوگیری از تجزیه آن قسمت از کشور نقش مهمی داشت و تدریجاً با بازیگری های سیاسی خود به مقام نخست وزیری رسید.

۶- بادیافت فرمان نخست وزیری یازشاه کابینه اش را ازجوانان تحصیل کرده تشکیل داد و درمقابل مانور مخالفین مخصوصاً دکتر مصدق ایستادگی نمود و برنامه های دولت خود را میخواست به مرحله اجرا بگذارد که یکی از آنها اجرای قرارداد ۵۰ / ۵۰ نفت بود.

۷- هنگام ورود به مسجد شاه برای شرکت در ختم آیت الله فیض توسط خلیل طهماسبی عضو فدائیان اسلام ترور شد و با قتل او طرح ملی شدن صنعت نفت درمجلس به تصویب رسید وموجبات نخست وزیری دکتر مصدق فراهم شد.

۸- در مجلس شورایملی طرحی به تصویب رسید که رزم آرا (مهدورالدم) بوده و قاتل او هم باید از زندان آزاد گردد. ولی پس از تغییر دولت طرح مزبور لغو و قاتل دستگیر و اعدام شد.

۹- رزم آرا با کشورهای خارجی روابط حسنه داشت ومی خواست روابط ایران و شوروی را برپایه صمیمانه تری قرار دهد که عمر دولتش کفاف نکرد و شایعه سازان ترور او را به شاه وبعضی از سیاست های خارجی نسبت داده اند.

۱۰- رزم آرا در فروردین ماه ۱۳۲۷ هنگامی که رئیس ستاد ارتش بود به درجه سپهبدی رسید و در روز ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ ترور شد. همسرش خواهر ارتشبد هدایت بود و دارای چند فرزند می باشد که دارای تحصیلات عالی هستند. هنگام ترور ۵۰ سال داشت.

اعضای دولت رزم آرا

وزیر خارجه: محمود صلاحی (صلاح السلطنه) کفیل - محسن

رئیس

وزیر جنگ: عبدالله هدایت (ارتشبد بعدی)

وزیر دارائی: دکتر تقی نصر - غلامحسین فروهر - عبدالباقی

شعاعی (کفیل)

وزیر دادگستری: محمدعلی بوذری

وزیر فرهنگ: دکتر شمس الدین جزایری - دکتر عبدالحمید زنگنه

وزیر اقتصاد ملی: دکتر مرتضی آزموده - دکتر عبدالله دفتری

وزیر راه: مهندس جعفر شریف امامی

وزیر بهداری: دکتر جهانشاه صالح

وزیر پست و تلگراف: مهندس امیر قاسم اشراقی

وزیر کار: دکتر محمدنخعی - غلامحسن فروهر - امیراسدالله علم

وزیر کشاورزی: ابراهیم مهدوی

وزیر کشور: امان الله اردلان (حاج عزالمالک)

وزیر مشاور: خلیل فهیمی (فهیم الملک)

معاونین نخست وزیر: محمود هدایت - علی نصر - دکتر علی اکبر

مهدی.

رزم آرا هنگام معرفی هیئت دولت چند تن را به عنوان کفیل

معرفی کرد. پرویز خوانساری کفیل وزارت کار، همچنین مهندس شریف

امامی و مهندس اشراقی هم کفیل بودند که بعداً وزیر همان وزارتخانه

شدند.

همزمان با دریافت فرمان نخست وزیری رزم آرا، احکام زیر نیز

صادر شد:

سرلشگر عباس گرزن رئیس ستاد ارتش - سرتیپ دفتری رئیس

شهربانی کل کشور - سرتیپ گلپیرا رئیس کل ژاندارمری - دکتر مهدی
نامدار شهردار تهران - مورخ الدوله سپهر رئیس شیلات - سرلشگر
ولی انصاری مدیر کل راه آهن.



سپهبد رزم آرا وقتی فرمان نخست وزیری گرفت و برای معرفی هیئت
دولت به مجلس رفت با مخالفت شدید دکتر مصدق و اعضای جبهه ملی
روبرو شد.



سپهبد رزم آرا افسری با هوش و مطلع و ورزیده در کارهای نظامی بود ولی چون سابقه کار سیاسی نداشت در میدان سیاست جان باخت.

رزم آرا در راه سردار سپه

یکی از افسران لایق که به مقام نخست وزیری رسید سپهبد حاجیعلی رزم آرا بود که سالیان دراز در مقام ریاست ستاد ارتش قرار داشت. ازامرائی بود که باطبقات مختلف مردم آشنائی داشت و درهرشغل و مقامی لیاقت و کاردانی خود را نشان می داد.

روز ۵ تیر ماه ۱۳۲۹ در حالی که رجبعلی منصور نخست وزیر درباره قرارداد نفت روش محافظه کارانه ای پیش گرفته بودناگهان انتشار یافت که استعفا داده و رزم آرا نخست وزیر شده است که متن فرمان نخست وزیری او چنین است:

جناب آقای علی رزم آرا نخست وزیر

نظر به اطمینانی که به کفایت و لیاقت شما داریم به موجب این دستخط شما را به سمت نخست وزیر منصوب و مقرر می داریم که در تعیین هیئت وزیران اقدام و مطابق برنامه جدیدی که اصول حکومت ملی را کاملاً تأمین نماید با کمال جدیت و فعالیت تحولات اجتماعی را که منظور نظر است به موقع اجرا بگذارید.

۵ تیر ماه ۱۳۲۹ - شاه

مخالفین که از رزم آرا غولی ساخته و او را يك پهلوان نظامی معرفی کرده بودند که می خواهد کشور را با اصول دیکتاتوری اداره کند وقتی دیدند که بالباس غیرنظامی همراه وزیران کابینه خود وارد تالار مجلس شد و تعظیمی هم به رئیس و نمایندگان مجلس کرد و با آن جثه كوچك و قیافه لاغری که داشت خنده کنان درصندلی نخست وزیرجای گرفت دکتر مصدق واعضای جبهه ملی به شدت روی دسته صندلیها کوبیدند و با فریاد این جملات که (ما دیکتاتور نمی خواهیم - مرگ بر دیکتاتور نظامی) به اثبات رساندند که نخست وزیر نظامی هم نمی تواند به راحتی برنامه های مورد نظر خود را پیاده کند.

دکتر مصدق که پیش از همه با رزم آرا مخالفت می کرد درنطق قبل از دستور خود گفت منصور بعد از ۴۸ ساعت که وزیر دارائی خود را به مجلس معرفی کرد از نخست وزیری مستعفی شد و برخلاف سنن پارلمانی فرمان نخست وزیری رزم آرا صادرگردید. باحکومت دیکتاتوری به شدت مخالفم و یقین دارم که اعلیحضرت می دانند خطر دیکتاتوری اول متوجه سلطنت خواهد بود. من و تمام رفقایم قول شرف داده ایم با هرگونه حکومت فردی و دیکتاتوری مبارزه کنیم و دراینجا باید بگویم که سیاست امریکا فریب سیاست انگلیس را خورده است، من تا به حال دولتی به این گندی ندیده ام. این دولت نمی تواند کار کند مگر با شلاق و سرنیزه... من آرزو می کنم به دست این دولت کشته شوم که جزو شهدا باشم نه این که به دست مردمی که فردا بیایند و بگویند این آقا ملاک و محتکر بود.

موقعی که رزم آرا وارد تالارجلسه علنی مجلس شد سیدمحمدعلی شوشتری پشت تربیون مشغول صحبت بود که نمایندگان جبهه ملی فریاد کشیدند (مرگ بر دیکتاتور- ملت زیر بار دیکتاتوری نمی رود).

آشتیانی زاده بالحن تمسخرآمیزی گفت (ایست، خبردار)... اعضای جبهه ملی روی دسته صندلیها ها آنقدر کوبیدند که چند پیشدستی شکسته شد. مکی نیز شرحی به رئیس نوشت که هزینه تعمیر پیشدستی ها با جبهه ملی است.

نمایندگان جبهه ملی سرپا ایستاده فریاد زدند تو عامل بیگانه هستی . تو محکوم هستی، از مجلس برو... این جا خانه ملت است. این جا سربازخانه نیست، ما نمی گذاریم در خانه ملت که با خون مردم عجین شده قدم بگذاری و بخواهی دیکتاتوری کنی.

نمایندگان اکثریت به شدت به جبهه ملی حمله کردند، از لژ تماشاچیان نیز دسته ای به طرفداری و گروهی به مخالفت شعار دادند که ناگهان دکتر مصدق به زمین افتاد و غش کرد و او را از تالار جلسه علنی خارج کردند و تماشاچیان فریاد زدند (وامصدقا، مصدق مرد)

دکتر بقائی و دکتر شایگان و مکی گفتند: ما دیکتاتور نمی خواهیم، ما تسلیم زور نمی شویم.

دکتر پیراسته: ساکت شوید.

نورالدین امامی: دیکتاتور شما هستید. شما خودتان می خواهید دیکتاتوری ایجاد کنید.

در این موقع بار دیگر تظاهرات برله و علیه دولت از لژ تماشاچیان آغاز گردید.

رئیس: ساکت شوید. تماشاچیان اخلاک را اخراج کنید.

دکتر بقائی: ما هیچوقت تسلیم دیکتاتوری نمی شویم.

رئیس: مجلس مظهر اراده ملت است. اینطور که نمی شود. به شما

اخطار می کنم که رعایت نظم را بکنید.

پیراسته: آقای رئیس این ها را ساکت کنید.

بقائی: ما دیکتاتور نمی خواهیم، شما آقای رئیس، مجلس را

مرعوب می کنید.

رئیس: اگر تا فردا صبح هم فریاد بزنید فایده ندارد. من به شما يك بار اخطار کردم و بار دوم هم اخطار می کنم.
دکتر بقائی: این شخص آیت الله کاشانی را تبعید کرده و آزادی ملت ایران را ازین برده، ما تسلیم نمی شویم. شما رئیس مجلس بودید که آیین کارها صورت گرفت، چرا اقدام نکردید؟
رئیس: من اقدام کردم، بنشینید آقا، مملکت مشروطه است، همه حق دارند حرف خود را بزنند.

پیراسته: اینها عوام فریبی می کنند.
فقیه زاده: همیشه این ده نفر نمی گذارند مجلس کار کند. مگر مملکت مشروطه نیست؟ اینها چه می گویند؟
پیراسته: اینها حق ندارند در همه کارهای مملکت اختلال کنند. نمی گذارند کاری انجام شود.
بقائی: ما نمایندگان تهران هستیم و به نام ملت ایران زیر بار دیکتاتوری نمی رویم.

در این موقع دکتر مصدق که حالش بهم خورده بود او را از جلسه بیرون برده بودند و پس از ده دقیقه به تالار جلسه علنی بازگشت.
شوشتری: اگر مجلس رأی داد که این حکومت می ماند و اگر نداد اینها می روند. عقیده ۱۰ و یا ۲۰ نفر محترم است ولی اینها نمی توانند مجلس را از کار بیندازند.

نورالدین امامی: شما اقلیت حق ندارید افکار اکثریت را ترور کنید. اگر حرفی دارید پشت تریبون بزنید.
وقتی رزم آرا پشت تریبون رفت که صحبت کند تماشاچیان برای او کف زدند.

دکتر بقائی: برای ناجی عظیم الشأن این جور تظاهر می کنند. می

بینم آن روزی که گردن کلفت هارا به دار بزنند. اینطور می خواهند مجلس را مرعوب کنند. مجلس و ملت مرعوب نمی شوند.

رئیس: ماده ۲۰۶ آئین نامه اجازه نمی دهد که تماشاچیان در مجلس تظاهر کنند. اخراج خواهند شد.

دکتر بقائی: این طرز کار دودش به چشم همه خواهد رفت. چوب بسته‌های دیکتاتوری بالاخره نابود خواهد شد. دیکتاتور چوب بسته‌ها را خواهد شکست.

رئیس: خود شما بیش از همه مجلس را شلوغ می کنید و نمی گذارید آئین نامه اجرا شود.

دکتر بقائی: ما زیربار دیکتاتوری نمی رویم

فقیه زاده: آقای نخست وزیر حرفتان را بزنید، بفرمائید.

رزم آرا که در پشت تریبون قرار داشت گفت: بنده مفتخرم (مکی: پشتیبانی آمریکا و انگلیس هم افتخار دارد) که به امر اعلیحضرت همایونی (دکتر مصدق: اعلیحضرت را مجبور کرده اند. آمریکا و انگلستان شما را آورده اند) دولت را حضورتان معرفی کنم. (نمایندگان: مبارك است - مبارك است)

دکتر مصدق: این کابینه برای خود شما خوب است.

رزم آرا: جریاناتی که امروز با آن روبرو هستیم (بقائی: این جریانات و جنایات را شما ایجاد کرده اید) وضع کشور آشفته است. مردم در فقر و فاقه هستند، همه از گرسنگی و استیصال می نالند. (مکی: همه ناشی از کارهای شماست) با این وضعی که ملاحظه می فرمائید (دکترشایگان: پشت سر شما بیگانگان هستند و مردم از شما ناراضی هستند) از تمام شهرهای ایران فقط بیرجند و اهواز لوله کشی آب دارد و باید ترتیبی برای کارهای مملکت داد. برنامه این دولت (بقائی برنامه دولت قتل‌ها و تهدیدها و شکنجه‌ها می باشد) بهبود وضع اقتصادی و

مالی کشور می باشد (بقائی: پانزده ماه پیش من گفتم حالا هم بنشینید و هیچ نگوئید بزودی دودش به چشم همه شماها خواهد رفت) سیاست خارجی این دولت حسن مناسبات با همه کشورهاست (مکی: مخصوصا با آمریکا و انگلستان) ما در این جا حاضر شدیم که خود را در اختیار شما بگذاریم و بگوئیم می خواهیم با پشتیبانی شما به کشور و ملتمان خدمت کنیم. (دکتر بقائی: دیکتاتوری با این حرفها به وجود می آید) وقتی نخست وزیر و هیئت دولت از جلسه خارج می شدند دکتر مصدق گفت (بروید گم شوید، درها را ببندید که دیگر اینجا نیایند). دکتر بقائی: لعن ابدی بر شما آقای سردارفاخر خواهد ماند.

رئیس: ملت ایران مرا تقدیس خواهد کرد. بعد از مرگم مجسمه مرا خواهند ساخت. من اصول مشروطیت را حفظ می کنم. من می خواهم مجلس مظهر اراده ملت باشد. من مجلس شورای ملی و آزادی را که خونبهای مشروطیت است حفظ می کنم، من نمی گذارم آشفتگی بر مجلس شورایی و خانه ملت حکومت کند. من ۵۷ سال عمرم را در سیاست گذرانیده و میلیون ها ثروت خود را ازدست داده ام. من در راه مشروطیت جان می دهم و هیچ گروه و مقامی نمی تواند عقیده خود را به مجلس ایران تحمیل کند. (اکثریت نمایندگان: صحیح است - احسنت) آزاد: ولی دیکتاتوری را درست کردید وانگلیسها راتقویت نمودید. رئیس: به شما اخطار می کنم که از مجلس بیرون بروید، اهانت نکنید.

دکتر بقائی: ایشان از بیرون کردن نمی ترسند. با اینهمه در میان چنین تشنج بی سابقه ای دولت رزم آرا به مجلس معرفی شد و به عنوان نخست وزیر نظامی شروع به کار کرد.

نویسنده هم به وسیله دوست نزدیکم محمدرضا خلیلی عراقی که از محارم رزم آرا بود با او آشنا شده و کراراً او را می دیدم. یکبار هم از روزنامه نگاران خواست در شرایطی که گروه های چپی ارتش ایران را مورد حمله قرار می دادند از واحدهای نظامی بخصوص در مناطق مرزی بازدید کنند که من هم از مناطق مرزی ایران و عراق دیدن کردم و از نزدیک شاهد بودم که ارتشیان ما در چه مناطق مشکلی از مرز های کشور دفاع می کردند که بطور مفصل آن را در روزنامه داد نوشتم. مدتی که ساکن خیابان حشمت الدوله بوده و در همسایگی رزم آرا زندگی می کردم کراراً می دیدم که رزم آرا حدود نیمه شب پیاده از ستاد ارتش به خانه اش می آمد. می گفت در شبانه روز مطلقاً خواب ندارد، فقط هر شب دو ساعت روی تخت خواب دراز می کشد و فکر می کند. سالیان دراز است که اصلاً نخوابیده و پزشکان هم می گویند افراد نادری در دنیا هستند که چنین وضعی دارند. افرادی هستند که چهل سال است اصلاً نخوابیده اند. به هرحال رزم آرا از این قبیل افراد بود. به همین جهت در همکاری با پشتکار توفیق حاصل می کرد. چند جلد کتاب جغرافیای ایران به من داده بود که معلوم شد در مأموریت های مختلف ارتشی سعی داشته کلیه نقاط مملکت را بازدید کرده و یادداشت بردارد که جغرافیای نظامی او بسیار با ارزش به نظر می رسید.

بیوگرافی رزم آرا چنین است:

رزم آرا در سال ۱۲۸۰ شمسی در تهران در محله (سرچشمه) ۰۰ دنیا آمد و اسمش را علی گذاشتند ولی چون در شب عید قربان متولد شده بود به او می گفتند (حاجیعلی).



سرهنك رزم آرا پدر سپهبد رزم آرا

رزم آرا فرزند سرهنك محمد خان افسر سابق توپخانه می باشد که مدتها رئیس مدرسه صاحبمنصبان بود. مادر بزرگ رزم آرا خواهر زن ناصرالدین شاه می شد. پس از تأسیس مدرسه نظام همراه عبدالله هدایت، غلامعلی بایندر، محمود میرجلالی، محمود بهارمست و اسدالله گلشائیان و عده ای دیگر داوطلب ورود به آن مدرسه شدند که بعداً حدود ۱۴ نفر از فارغ التحصیلان آن به مدرسه «سن سیر» به فرانسه رفتند و همگی از امرای برجسته ارتش بوده و به مقامات عالی نظامی رسیدند. در کودتای ۱۲۹۹ رزم آرا حفاظت از باغشاه تا دروازه دولت را برعهده داشت که افراد قزاق وارد تهران شدند. شاه بختی فرمانده او بود که مأمور سرکوب میرزا کوچک خان شد و با شایستگی و لیاقت مقامات

ارتشی راطی کرد. رزم آرا چند بار رئیس ستاد ارتش شد و پس از چندی برکنار گردید. در سال ۱۳۲۵ طرح حمله به آذربایجان را تهیه نمود و به دستور شاه اجرا کرد. رزم آرا به زبانهای فرانسه و انگلیسی و روسی صحبت می کرد. معتقد بود که تمام دهات و روستاهای ایران راطی کرده و ۸ جلد «جغرافیای نظامی ایران» را تنظیم کرده است. در ایران عالیتیرین نشان نظامی ایران (ذوالفقار) به او داده شد. دولت فرانسه نیز نشان شوالیه لژیون دونور را به او اعطا کرده بود. آکادمی آسیائی او را به عضویت هیأت رئیسه آکادمی انتخاب و در علوم نقشه برداری به او درجه دکترا اعطا نمود.

رزم آرا از جمله کسانی بود که از مدتها قبل نخست وزیری خود را پیش بینی می کرد. به همین دلیل قبل از صدور فرمان نخست وزیری با خیلی از افراد مذاکره کرده و از آنها برنامه خواسته بود تا این که روز ۵ تیر ۱۳۲۹ به محض صدور فرمان نخست وزیری وزرای خود را به شاه معرفی و برای بعضی از وزارتخانه ها کفیل معین کرد.

سرتیپ نصرالله زاهدی درباره سپهبد رزم آرا چنین می نویسد:
او فرزند سرهنگ حاج میرزا محمدخان (امیرتومان) از افسران تحصیل کرده قدیم بود. فرزند اولش سرتیپ رزم آرا بود که قطب نمای رزم آرا را ساخت و برادر دوم حاجیعلی خان بود که نخست وزیر ایران شد. برادر سوم سرلشکر حسن رزم آرا بود که در لندن درگذشت. برادر چهارم مهندس رضا رزم آرا است که در یکی از دانشگاه های آمریکا تدریس می کند. برادر ناتنی آنها هم دکتر منوچهر رزم آرا می باشد که در کابینه بختیار وزیر بهداشتی شده و اکنون درپاریس طبابت می کند.
رزم آرا افسر تحصیل کرده ای بود که از اوایل خدمت رشادت

نشان داد و به امر رضاشاه به فرانسه فرستاده شد که دوره مدرسه پیاده نظام سن سیر را طی کند. پس از مراجعت از اروپا به فرماندهی هنگ کرمانشاهان منصوب می گردد و بعثت شایستگی به درجه سرهنگی رسیده جزو افسران برجسته دوران خویش به رضاشاه معرفی می شود. هنگام فرماندهی در لرستان نیروی او در محاصره الوار قرار گرفته سروان شاپور دادستان و عده ای درجه دار و سرباز کشته می شوند که رضا شاه عصبانی شده او را از فرماندهی تیپ لرستان برکنار ساخته می گوید تقصیر من است که امثال شما را در پست فرماندهی می گذارم و در پرونده اش می گذارند که به رزم آرا فرماندهی داده نشود. چون افسر تحصیل کرده ای بود دایره جغرافیائی ارتش به او داده شد که يك دوره جغرافیای کامل تدوین می کند. وقتی سرلشکر ضرغامی رئیس دانشگاه جنگ شد او معاونت او را عهده دار گردید. پس از رفتن افسران فرانسوی به تدریس تاکتیک عمومی پرداخت. يك روز که در کلاس رزم آرا مشغول تمرین کار روی نقشه بودم، رضاشاه بدون اطلاع قبلی وارد کلاس شد. رضاشاه گفت بهتر نیست که این عملیات بجای این که روی نقشه صورت بگیرد روی شهرهای مرزی و شمال غرب انجام شود که دانشجویان واقعیت را ببینند.

پس از شهریور ۲۰ وقتی سرلشکر یزدان پناه رئیس ستاد ارتش شد، رزم آرا جزو افسرانی بود که اصرار داشت فرماندهانی که ترك خدمت کرده اند محاکمه و مجازات شوند و این عقیده خود رضاشاه هم بود که با استعفای او از سلطنت منتفی گردید. یزدان پناه که به درجه سپهبدی مفتخر می شود عده ای از امرای سابق ارتش از قبیل سرلشکر بوذرجمهری و سرلشکر مطبوعی را در اختیار وزارت جنگ می گذارد. ضمناً فرماندهی لشکر يك را هم به رزم آرا می دهد. در مأموریت های مختلف که نویسنده با تیمسار رزم آرا بودم

وقتی باهم صحبت کردیم نظر من این بود که افسران قدیمی باید از کار برکنار شوند. رزم آرا می گفت اگر قدرت بدستش بیفتد حتما این کار را خواهد کرد. وقتی رئیس ستاد ارتش شد اولین حکم بازنشستگی را برای شاه بختی صادر کرد که شاه جوان هم موافقت می کند ولی یزدان پناه جلوی آن را می گیرد.

رزم آرا مدتی ریاست دفتر نظامی اعلیحضرت را برعهده داشت و ستاد ارتش را از سرلشکر ریاضی تحویل گرفت. به علت اختلافاتی سرلشکر ارفع به جای او به ریاست ستاد منصوب می گردد. از اینجا دو دستگی در ارتش به وجود می آید. به علت تقسیم اسلحه بین پاره ای از عشایر اصفهان سرلشکر ارفع برکنار و مورد تعقیب قرار می گیرد که ریاست دادگاه با سرلشکر زاهدی و عضویت با سرهنگ گرز و این جانب بود. ریاست ستاد هم به سرلشکر آق اولی سپرده شد.

در واقعه آذربایجان رزم آرا با هیأتی از افسران که نویسنده هم جزو آنها بود مأمور بررسی منطقه آذربایجان و کردستان می شود که جریان امر را به تهران توسط این جانب به اطلاع نخست وزیر رسانیدند. هنگام خروج از دفتر نخست وزیر مظفر فیروز گفت به رزم آرا اطلاع بدهید که به زودی تلگراف انتصابش به ریاست ستاد ارتش خواهد رسید، فوراً با هواپیما به تهران حرکت کند. در کوتاه مدت این کار صورت گرفت.

رزم آرا طرح استقرار ارتش در آذربایجان و کردستان را تهیه می کند که اجرای آن قرین موفقیت می گردد و ارتقاء درجه می یابد و سپهبد می شود. قدرت رزم آرا آن چنان افزایش می یابد که حتی اکثر نمایندگان و تعدادی از استانداران بانظر او انتخاب می شدند. طرز کار او در ارتش موجب جلب رضایت کامل نظامیان بود. او نیازی نداشت که خود را نامزد نخست وزیری کند ولی حوادث سیاسی او را به این راه کشانید. شاه بی میل نبود که دست او از ارتش کوتاه شود. وقتی نخست

وزیر شد با اینکه پیشنهاد پنجاه پنجاه را هم درباره نفت گرفته بود، کارتل های نفتی کار خود را کردند و سرانجام رزم آرا از پا درآمد. با تیر مؤثر ازین رفت که گویا دست آن نجار نبود بلکه مأمورین بودند که او را از پای درآوردند.

من می دانم که رزم آرا وطن پرست و خدمتگزار بود و آرزو داشت ریشه های بیعدالتی را از دستگاه های دولتی از بیخ و بن برکند. وقتی او را کشتند انتشار دادند که قصد کودتا داشت. نمایندگان هم او را مهدورالدم اعلام کردند. با مرگ این افسر شایسته و لایق خدمتگزاری از دست رفت.

مهدی نیا در کتابی که درباره رزم آرامنتشر ساخته چنین می نویسد: دشمنی سرلشکر ارفع و سپهبد رزم آرا خیلی عمیق بود به حدی که سرلشکر ارفع وقتی به ریاست ستاد ارتش رسید اولین اقدام او بازنشستگی رزم آرا بود. رزم آرا وسیله سرهنگ مهتدی باحسن ارسنجانی و بعضی از سران حزب توده تماس گرفت و سروان روزبه هم عامل مهمی در این نزدیکی بود. رزم آرا برای اولین بار وسیله ارسنجانی با قوام السلطنه ملاقات کرد. ارفع جریان ملاقات رزم آرا با قوام و دکتر کشاورز و سایرین را به شاه گزارش می دهد، به نحوی که شاه را به شدت از او عصبانی ساخت. وقتی قوام نخست وزیر شد بدیدار او رفت و گفت پست و مقامی نمی خواهد ولی خواستار مجازات سرلشکر ارفع می باشد. قوام هم اقدام نمود و در نیمه شب ۱۹ فروردین ۱۳۲۵ سرلشکر ارفع را از ریاست ستاد برکنار و به دستور نخست وزیر بازداشت و در زندان دژیان زندانی گردید. روز ۲۳ اردیبهشت ۲۵ قوام نزد شاه رفت و گفت در برابر پیشه وری باید يك مرد قوی را در ارتش علم کرد و آنهم رزم آراست که بر اثر دسایش ارفع بازنشسته شده و تجربیات فراوان در مسائل آذربایجان

و کردستان دارد. شاه نظر موافق نداشت ولی به اصرار قوام می پذیرد و بار دیگر به ریاست ستاد ارتش منصوب می گردد. ولی در شب ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ بعد از سوء قصد به جان شاه دستور توقیف قوام را می دهد. مدتی در ارتش بین او و ارفع رقابت شدید وجود داشت. گاهی رزم آرا رئیس ستاد می شد و نزدیکان او روی کار می آمدند و گاهی سرلشکر ارفع که او هم تحصیلات عالی داشت و قسمت زیادی از عمر خود را در خارج گذرانیده بود که نزدیکان او به مشاغل مهم منصوب می گردیدند. روزنامه های آن ایام ارفع را ژنرالی مرتجع و انگلوفیل می دانستند و در مقابل او رزم آرا را مورد حمایت قرار می دادند. مدتها بود که رزم آرا از مقر ستاد ارتش نقشه نخست وزیری خود را می کشید و چندبار هم مغضوب و خانه نشین شد ولی بر اثر وساطت اطرافیان شاه و لیاقت ذاتی خود باز هم به کار بر می گشت.

دکتر غنی در یادداشتهای خود می نویسد: سپهبد یزدان پناه را در آمریکا دیدم، او می گفت شاه اطمینان خاطر ندارد و تحت تأثیر متملقین می باشد. در تهران شهرت دارد که رزم آرا بدست آمریکائیها رئیس دولت شده است. شاه روزی منصور را خواسته و گفت استعفا بدهید و او هم گفت حکم سفارت رم را به من بدهید تا استعفا کنم.. او رفت اتاق دیگر تا حکم سفارت را دادند و از نخست وزیری استعفا کرد. رزم آرا با روسها هم گرم گرفته و با آنها ملاقات های محرمانه می کرد. با آتاشه نظامی آنها هم محرمانه رفت و آمد داشت. مورخ الدوله سپهر دست اندرکار بود و باطنا با انگلیسها بند و بست کرده است. انگلیسها چون خود را منفور می دانند آمریکائیها را جلو انداخته اند. شاه هم خیال کرد به دست او مقتدر خواهد شد. به شاه گفتم که این اقدامات رزم آرا شبیه است به سبکی که برای احمد شاه پیش آمد و من چون آجودان

پدر شما بودم از جزئیات آگاه هستم. شاه گفت: خیر، نه او رضا شاه است و نه من احمد شاه. بعد شاه گفت تاکی می توان اینطور سست بود، باید کار کرد و چنین و چنان کرد. او هم قید داشت که از وزرای سابق تقریباً در کابینه رزم آرا هیچکس نباشند. همه جوان و تازه نفس باشند

«جرارد وویل» فرانسوی درباره رزم آرا می نویسد:
حاجیعلی رزم آرا يك سرباز حرفه ای و فارغ التحصیل آکادمی نظامی فرانسه (سن سیر) می باشد. باجته ای کوچک، سرشار از انرژی. مردی بود سرسخت و مقاوم و توانائی فکری و ذهنی فوق العاده ای داشت. قادر بود همزمان با هم مطالب مختلف را به ۵ تا ۶ نفر دیکته کند، جاه طلبی رزم آرا حدودمرزی نداشت. خصوصياتی داشت که رضاخان از آن برخوردار بود. او هم می خواست مانند رضاخان به قدرت برسد. به همین جهت وقتی شاه مورد سوء قصد قرار گرفت این ظن بوجود آمد که رزم آرا نیز در آن شرکت داشته است. نخست وزیری او به علت نیازی بود که مملکت داشت، به علاوه اوایل از حمایت آمریکاییها برخوردار بود. هنوز در پست جدید خود مستقر نشده بود که نقشه کودتا را می کشید. مأمورین شاه گزارش امر را به اطلاع او می رساندند ولی شاه دست به هیچ اقدامی نمی زد. زیرا شاه نمی خواست بزرگترین حامی خود یعنی آمریکا را از دست بدهد.

رزم آرا برای سرکوبی فدائیان اسلام و تبعید آیت الله کاشانی و انحلال مجلسین و تبعید دکتر مصدق نقشه می کشید و می خواست شاه را به صورت تشریفاتی نگه دارد که در هیچ کاری دخالت نکند.

دراستاد منتشر شده به نام «خانه سدان» چنین خواندم:
منصورالملک نخست وزیر تأسف خود را از مطالبی که درباب انجام
تغییر کابینه شایع شده ابراز داشته و اعلام نموده که سفارت آمریکا نقش
مؤثری در این کار دارد. «دوهر» وابسته سفارت آمریکا با کاشانی
ملاقات کرده تاتوجه او را برای نخست وزیری رزم آرا جلب کند. تأسف
نخست وزیر بیشتر از این است که منابع مختلف هم دنبال کردن چنین
سیاستی را از طرف سفارت انگلیس می دانند و نخست وزیر این عمل
را اگر حقیقت داشته باشد غیردوستانه تلقی کرده و يك اقدام خطرناك
برای «قرارداد الحاقی» می داند. دکترجلالی نماینده مجلس مراتب را به
اطلاع «نورت گرافت» رئیس شرکت نفت رسانید و ضمن دریافت پاسخ
به نخست وزیر اطلاع داد که شرکت نفت حمایت کامل خود را از دولت
حاضر اعلام داشته و بهیمن جهت با تمام خواسته های دولت صریحا
موافقت کرده است.

بهرام شاهرخ (مدیرکل تبلیغات زمان نخست وزیری منصور) گفت
سرناسازگاری بانخست وزیر دارد و از نخست وزیری رزم آرا طرفداری
می کند و معتقد است طولی نخواهد کشید که رزم آرا به قدرت می
رسد. یکی از برنامه های رزم آرا کاهش اهمیت قرارداد الحاقی می باشد
و باین طرز می توان قرارداد الحاقی را بدون مشکلاتی ازتصویب پارلمان
گذراند.

باری روین می نویسد: بسیاری از ایرانی ها رزم آرا را آدم
آمریکا می دانستند ولی آمریکا نه نقشی در روی کار آوردن او داشت و
نه علاقه ای به دوام حکومتش. درست است که آمریکا در سقوط منصور
بی تأثیر نبود ولی نظر خاصی به جانشین او نداشت. آمریکائیا با توجه
به لیاقت رزم آرا در امور نظامی به او امیدوار بودند ولی با نزدیکی به

روسها و یاشاید انگلیس ها. در نتیجه آمریکائیه‌ها از ادامه مذاکره دریاره وام خودداری نمودند و طبق گزارش رسمی سفارت آمریکا روابط ایران و آمریکا پس از جنگ به پائین ترین حد خود رسید.

رزم آرا در آغاز زمامداری خود نقشه های زیادی داشت و یالاقل حرف های گنده گنده می زد. یکبار به دیپلماتهای آمریکائی گفته بود تنها راه اصلاحات بستن مجلس و زندانی کردن نمایندگان مجلس و اداره کشور با اصول دیکتاتوری است. البته این حرف او برای آمریکائیه‌ها خوش آیند نبود. بااین طرز با عدم حمایت آمریکائیه‌ها و نارضایتی شاه، رزم آرا شانس موفقیت نداشت. پس از تصویب طرح ملی شدن نفت و ترور رزم آرا «هانری گریدی» سفیر آمریکا گناه بحران ایران را به گردن آپسن انداخت و نوشت اگر آمریکا بطورجدی از رزم آرا حمایت می کرد و انگلیس ها را و می داشت که پیشنهاد قابل قبولی برای حل مسئله نفت بدهند نه رزم آرا کشته می شد و نه بحران نفت پیش می آمد. من از آمریکائیه‌ها تقاضای کمک داشتم ولی انگلیس ها نمی گذاشتند این کار صورت گیرد.

مورخ الدوله سپهر درمجله خواندنیها در سوم مهرماه ۱۳۴۱ چنین نوشت: رزم آرا درمقام ریاست ستادارتش توانسته بود توجه وابسته های نظامی سفارتخانه ها را جلب کند. مخصوصا با آتاشه نظامی آمریکا طرح دوستی ریخت، به همین جهت مقامات آمریکائی از جمله «دوهر» دبیرسفارت آمریکا به اومساعدت کرده و می کوشیدند تا به صدارت برسد. رزم آرا برای انتخاب بعضی از وزیران از «دوهر» هم صورت خواست.

دکترکشاورز می نویسد: چند روز قبل از کناره گیری از کابینه

قوام پس از خاتمه جلسه هیئت دولت ما سه وزیر حزب توده با یکی از نزدیکترین وزیران او صحبت می کردیم. او گفت شاه دستور سرکوبی حزب توده را داده است. ما جواب دادیم قوام مسئول است و شاه حق دخالت در امور کشور را ندارد. او گفت امروز صبح نزد رزم آرا بودم و به او پیشنهاد کردم با يك کودتا حکومت را بدست بگیرد و قوام رئیس جمهور و او رئیس الوزراء و مردمقتدر ایران بشود. رزم آرا گفت این کار بسیار آسانی است و دوساعت بیشتر طول نخواهد کشید و درایران آب از آب تکان نخواهد خورد ولی شرط این است که خود قوام دستور این کار را بدهد، من گفته رزم آرا را به قوام گفتم و این پیرمرد به من گفت هنوز زود است و باید قدری صبر کرد.

پس از فاش شدن اسرار قتل مسعود، ما درمسکو ازخود سئوال می کردیم چرا شهربانی متهمین به قتل او را دستگیر و آزاد ساخته است. در این آزادی آیا ستاد ارتش یا رزم آرا دست داشته است؟ زیرا کیانوری که در تیراندازی به شاه دخالت داشته به وسیله ناصر فخرآرائی دو بار با رزم آرا که ترتیب دهنده این تیراندازی بود مربوط می شود. ترور مسعود هم فقط به نفع دربار بود زیرا او با شجاعت به خاندان سلطنتی بخصوص اشرف حمله می کرد. کیانوری به کجا بسته بود که چنین کاری را انجام داد. مسلما این عمل به نفع رزم آرا هم بود که نقشه گرفتن حکومت ایران را داشت.

به نظر من از سالها قبل از تیراندازی به شاه رزم آرا به تدریج زمام ارتش ایران را در دست گرفته بود و بامهارت و دقت نقشه يك کودتا را تهیه می دید و می خواست با سلسله پهلوی همان کاری را بکند که رضا خان در سال ۱۲۹۹ کرد. یعنی سلسله قاجار را منقرض نمود. منتها نقشه رزم آرا در شرایط زمانی و مکانی دیگری انجام می گرفت. به همین مناسبت دربار دستور قتل رزم آرا را داد. بی تردید قتل رزم آرا

به نفع شاه تمام شد زیرا رقیبی قوی و خطرناک برای شاه بود. اگر شاه کشته می شد به نفع رزم آرا بود و می توانست رئیس جمهور شود. فردای قتل رزم آرا روزنامه پراودا (ارگان حزب کمونیست شوروی) سرمقاله خود را به او تخصیص داد. کاری که برای هیچ نخست وزیری نشده بود. رزم آرا کارت نزدیکی به انگلستان و شوروی را برای دور کردن آمریکا از صحنه سیاست ایران بازی می کرد. شاید می خواست با پشتیبانی شوروی و انگلستان شاه را از سلطنت خلع کند و وقتی به قدرت رسید چهره واقعی خود را نشان دهد.

شکست های پی در پی رزم آرا

وقتی رزم آرا از ۱۰۶ نفر عده حاضر در مجلس ۹۵ رأی موافق گرفت با قدرت شروع به کار کرد و از مخالفت جبهه ملی و کاشانی هم تزلزلی به خود راه نداد. ولی بی تجربه بودن او در کارهای سیاسی و مخالفت های زیر جلی که از سوی مقامات ذی نفوذ با او می شد در کارهای مختلف دچار شکست می گردید. وقتی می خواست اختیاراتی به انجمن های ایالتی و ولایتی بدهد مجلس مخالفت کرد که از آن انصراف حاصل نمود. یا وقتی خواست قانون بند جیمی ها را که در زمان دولت های قبلی تهیه شده بود اجرا کند به علت مخالفت شدید اجرای آن را متوقف ساخت و حتی مجلس رأی داد که لایحه بند جیمی ها قابل اجرا نیست (لایحه ای که کارمندان را سه درجه کرده بود و می خواست عده ای را که در بندهای ب و ج گذاشته اند از داشتن کارهای مهم محروم کند و فقط افرادی که نامشان در بند الف بود کار حساس داشته باشند). اشتباه بزرگ رزم آرا این بود که در مجلس گفت: «صریحا می گویم که ایران اکنون دارای چنان قدرت صنعتی نیست که بتواند صنعت نفت

را اداره کند و در بازارهای دنیا بفروشد. ماهنوز نمی توانیم کارخانه
سیمان را اداره کنیم و کارخانجات کشور در اثر عدم قدرت فنی به وضع
بدی افتاده است که ضرر می دهد. آخر شما با کدام پرسنل می خواهید
نفت را شخصا استخراج و صادر کنید»

مخالفین گفتند که رزم آرا گفته ماهنوز نمی توانیم (لولهنگ بسازیم).
فرار سران حزب توده از زندان قصر از کارهای عجیبی بود که در
دولت رزم آرا صورت گرفت. به این ترتیب که در ساعت ۸ نیم شب
جمعه ۱۳۲۹/۹/۲۴ با برنامه قبلی سازمان نظامی حزب توده يك
کامیون با مشخصات نظامی وارد زندان قصر شد و باتبانی قبلی ستوان
قبادی و ستوان محمدزاده افسران نگهبان زندان به عنوان این که می
خواهند بازداشت شدگان را برای محاکمه ببرند دکتر مرتضی یزدی -
دکتر جودت - دکتر کیانوری - اکبر شاندرمنی - خسرو روزبه -
عبدالحسین نوشین - مهندس علوی - احمد قاسمی - حکیمی و بقراطی
را تحویل گرفته و با خود می برند که بعدا سر و کله تعدادی از آنها در
کشورهای پشت پرده آهنین پیدا می شود.

بعضی از شایعه سازان این امر را ناشی از تبانی رزم آرا با چپی
ها و روس ها دانستند که حقیقت نداشت ولی دولت رزم آرا صدمه
فراوان دید.

اشتباه بزرگ دیگر رزم آرا این بود که وقتی وزیر دارائی اولش
دکتر تقی نصر برای مذاکره نفت به اروپا رفت و دیگر به کشور باز
نگشت غلامحسین فروهر رابه عنوان وزیر دارائی معرفی کرد و او هم
طی نطقی قرارداد الحاقی نفت را که مجلس می خواست رد کند پس
گرفت و این امر جنجالی برای دولت رزم آرا ایجاد کرد که انگلیسها
پیشنهاد (۵۰ - ۵۰) را به او داده بودند که معلوم نشد چرا به مجلس
تقديم نکرد تا پیروزی خود را اعلام کند. وقتی بدست فدائیان اسلام

کشته شد انتشار یافت این پیشنهاد در جیب او بود.
 روز ششم اسفند ماه ۱۳۲۹ هنگامی که رزم آرا برای شرکت در
 مجلس ختم آیه الله فیض همراه امیراسدالله علم وزیر کشور به مسجد
 شاه می رفت به دست خلیل طهماسبی عضو فدائیان اسلام به قتل رسید.
 بااین که خلیل طهماسبی به ترور رزم آرا اشاره کرده معهذ در
 بعضی نشریات نوشته اند که چون علم از نزدیکان شاه بود او را به
 مسجد شاه برد و دوتن از محافظان رزم آرا بعد از تیراندازی دستگیر
 شده اند. ظن قوی این است که محافظین مسلح به دنبال تیراندازی خلیل
 طهماسبی گلوله اصلی را به سوی رزم آرا خالی کرده اند تا شاه که از
 قدرت یافتن رزم آرا با کمک خارجی ها دچار وحشت شده بود با مرگ او
 خطری را از خود دور کرده باشد.

پس از دستگیری خلیل طهماسبی آیت الله کاشانی و اعضای
 جبهه ملی برای نجات او خیلی فعالیت می کردند. سرانجام روز ۲۴ آبان
 ۱۳۳۰ ماده واحده ای از مجلس گذشت که چون رزم آرا مهدورالدم بود،
 خلیل طهماسبی از مجازات معاف می باشد. به این ترتیب پس از ۸ ماه
 که خلیل طهماسبی در زندان بود در دولت دکتر مصدق از زندان آزاد
 گردید. طهماسبی پس از آزادی از زندان به حضرت عبدالعظیم رفت و
 از آنجا عازم خانه کاشانی شد که عکس معروف با او برداشته شد که آیت
 الله دست خود را روی سر او گذارده و او را نجات دهند ایران خطاب
 می کند!

بعدا خلیل طهماسبی دستگیر و با لغو ماده واحده بخشودگی او،
 همراه چند تن دیگر از فدائیان اسلام اعدام گردید. در هر مرحله ای
 طهماسبی تأیید کرده بود که رزم آرا را کشته است.

دکتر حسین پیرنیا در سالنامه دنیا چنین می نویسد: وقتی رزم آرا نخست وزیر شد چند بار مرا خواست و درباره نفت صحبت کرد و من هم به تدریج به او و طرز کارش علاقمند شده بودم. پس از رد قرارداد الحاقی در مجلس، یک روز مرا خواست و با خوشحالی گفت که پس از کوشش های زیاد (نورث گرافت) نماینده شرکت نفت پیشنهادی نظیر قرار داد نفتی عربستان سعودی تسلیم نموده که منافع شرکت تنصیف شود و نامه را به من نشان داد و نظرخواست، گفتم بدهید تا مطالعه کنم. نخست وزیر گفت فعلاً باید مجرمانه بماند. افشای آن صلاح نیست حتی با وزراء در این باره فعلاً صحبت نخواهد کرد. نکاتی را به او یادآور شدم. روز چهارشنبه ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ دکتر کیهان عضو هیئت مدیره شرکت نفت گفت صبح امروز رزم آرا به هیئت مدیره شرکت نفت آمد و پیشنهاد تنصیف را مطرح ساخت. قرار بود متفقاً به شرکت نفت برای مذاکره با ایشان برویم و ساعت ۱۱ نخست وزیر هم به ما ملحق می گردد و تصمیم لازم گرفته می شود. متفقاً به اتاق مهندس مستوفی رفتیم و در آنجا بودیم که یکی از کارمندان خبر داد که نخست وزیر را ترور کرده اند. ساعت ۲ بعد از ظهر به بیمارستان سینا رفتم و ناگهان به فکر پیشنهاد تنصیف افتادم و از چند نفر که جیب های نخست وزیر را کاوش کرده بودند پرسیدم آیا در جیب ایشان کاغذی به زبان های انگلیسی و فارسی پیدا کرده اند یا خیر؟ پاسخ همه منفی بود. روز بعد به نخست وزیری رفته سراغ آن نامه را گرفتم جواب منفی بود. رزم آرا با هزاران امید ترور شد و آن نامه هم مفقود گردید. کمتر نامه ای در جهان چنین سرنوشتی داشته است، سرنوشتی شوم و وحشتناک.

در بعضی از نشریات خارجی چنین نوشته شده است «رزم آرا پیشنهاد ۵۰ - ۵۰ را در جیب داشت ولی اصرار قراوان می کرد که نباید فاش شود تا موقع مناسب آن را اعلام کند دلیل آن را بعضی از

نویسندگان چنین دانسته اند که رزم آرا قصد داشت به قدرت مطلق برسد. وقتی رزم آرا موافقت شرکت نفت را گرفت در آمد ایران از نفت سه برابر قرارداد ۱۹۳۳ می شد. می خواست دست به کودتای نظامی بزند و پس از موفقیت آن را اعلام کند که با گلوله طهماسبی عمرش وفا نکرد و این ورقه در جیب او بود که ازین رفت. رزم آرا می خواست حکومتی شبیه فرانکو در اسپانیا تأسیس کند. می خواست ایران را به شکل حکومت فدرال اداره نماید. رزم آرا فکر می کرد که آمریکا و انگلستان و شوروی با کودتای او موافقت خواهند کرد اما گلوله ای که به سوی او شلیک شد، مسیر تاریخ ایران را تغییر داد.

منوچهر فرمانفرمایان می نویسد:

سپهد رزم آرا وقتی نخست وزیر شد خود را خیلی موفق می دانست و به مناسب قول و قرارهایی که با بیگانگان گذاشته بود بی نهایت مورد توجه سه دولت نیرومند آمریکا و شوروی و انگلستان قرار گرفت. به انگلیسها قول تصویب قرارداد الحاقی نفت و به روسها تعهد جلوگیری از فشار شدید به حزب توده و به آمریکائیان وعده آغاز اصلاحات و مبارزه با کمونیسم را داده بود که فقط در مورد روسها وعده اش انجام شد که سران حزب توده از زندان فرار کردند و نتوانست تعهدات خود را نسبت به انگلستان و آمریکا انجام دهد.

درباره پیشنهاد ۵۰ - ۵۰ که به رزم آرا داده شده بود به هیچوجه حاضر نشده وصول آن را اعلام کند با اینکه رادیو لندن خبر آن را منتشر ساخت هیچکس نمی داند چرا رزم آرا از آن حرفی نزد. عده ای معتقدند که رزم آرا می خواست شرکت نفت را وادار کند که دولت ایران را در منافع شرکتهای تابعه شرکت نفت هم پنجاه درصد شریک کند. یا این که چون چند روز قبل از کشته شدنش، مهندس حسینی با او دیدار داشته

ممکن است موضوع ملی شدن صنعت نفت را هم ازنظر دور نداشته و به طور کلی رزم آرانظر خود را درباره نفت نگفته بود. به هرصورت رزم آرا با مرگ خود اسراری را به گور برد.

یکبار رزم آرا مرا به مجلس فرستاد تا کاغذی را که اشتباهاً به فرامرزی داده بود از او پس بگیرم. وقتی وارد محوطه مجلس شدم فرامرزی را کنار حوض دیدم. به او نزدیک شده گفتم الساعة نزد نخست وزیر بودم وگفته اند آن کاغذی را که به شما داده اند اشتباه بوده آن را به بنده بدهید. گفت بله ایشان تلفن کرده اند و کاغذ را به من داد. کاغذ کوچک زرد رنگی بود که به کاغذهای معمولی شرکت نفت شباهت داشت. من هم ناچار آن را خواندم. یادداشت کوچکی از شرکت نفت به نخست وزیر بود بدین مضمون: «با پیشنهاد ملی شدن نفت با شرایطی موافقت شده است». موضوع برایم خیلی تازگی داشت چون دستگاه های دولتی با ملی شدن مخالف بودند. خصوصاً این که ما در وزارت دارائی درباره سرنوشت شرکتهای تابعه فکر می کردیم و حفظ این شرکتها را در کنار خود شرکت اصلی نفت لازم می دانستیم. گرچه مصدق و جبهه ملی خواهان ملی شدن صنعت نفت به هر قیمتی بودند ولی من که در وزارت دارائی کار می کردم جریان ملی شدن را به این گونه دامی می دانستم که در برابر ما گسترده بودند و اهمیتی نمی دادم که مخالفین و عوامفریبان مرا تخطئه کنند. با خواندن این یادداشت دانستم که انگلیسها به مقصود خود خواهند رسید. وقتی به کمیسیون نفت رفتم، فرامرزی با ملی شدن نفت موافقت کرد و مصدق خواهان رأی شد و به این ترتیب ماده واحده ملی شدن صنعت نفت به تصویب رسید.

با این طرز رزم آرا در حدود ۱۲ اسفند پیشنهاد پنجاه پنجاه را دریافت نمود ولی هیچ صحبتی در این باره نکرد و آشکارا با ملی شدن نفت مخالفت کرد و نظر خودش را درباره مشکلات فروش نفت بدون

شرکتهای تابعه بیان داشت. ولی کمیسیون نفت زیر سلطه و نفوذ مصدق کار خود را پیش برد و مصدق روز ۱۴ اسفند نامه ای مبنی بر ملی شدن صنعت نفت به کمیسیون داد و روز ۱۶ اسفند رزم آرا ترور شد و در روز ۱۷ اسفند کمیسیون نفت پیشنهاد ملی شدن را تصویب کرد. در آن موقع قدرت مصدق و کاشانی به اوج رسیده بود و غیر از ملی شدن نفت کاری انجام پذیر نبود.

مسعود بهنود می نویسد: در آخرین روزهای دولت رجبعلی منصور گریدی سفیر پر قدرت آمریکا در یونان به ایران فرستاده شد. اودر نخستین مصاحبه های خود گفت «آمریکا فقط در صورتی می تواند به ایران کمک نظامی کند که يك دولت مورد اطمینان سرکار باشد» در همان حال رادیو ها و مطبوعات آمریکا از شخصیت (اصلاح طلب) و (ناسیونالیست) بحث می کردند. گریدی با همکاری شپرد سفیر انگلستان در ایران زمینه کار را فراهم ساختند و در مقابل مصدق و کاشانی تمام قوای خود را برای مقابله بکار انداختند.

وقتی رزم آرا خنده کنان با آن قد کوتاه و جثه لاغر با قدم های مطمئن وارد مجلس شد همه ظاهر سازها را به هم ریخت. آشتیانی زاده با فریاد (ایست خبردار) موجب شد تا مصدق و همراهانش حمله را به رزم آرا آغاز کنند. اما رزم آرا با قیافه ای آرام و خونسرد مطالبی گفت که در وسط نطق او مصدق غش کرد.

ملاقات رزم آرا با علی اوف از مقامات شوروی و گفتگوی بدون مترجم، حزب توده را واداشت که در قبال دولت رزم آرا سکوت کند. رزم آرا یکی یکی مواضع قدرت را اشغال می کرد. با این که انگلیسها پیشنهاد ۵۰ - ۵۰ را به او داده بودند رزم آرا عقیده داشت هیچ امتیازی مخالفان را قانع نمی کند، تضاد سیاستهای آمریکا و انگلستان با حمله مصدق بیشتر می شد ولی رزم آرا می کوشید که بین

خواسته های آمریکا و انگلستان پل بزنند.

وحشت شاه از رزم آرا باعث شد که مدام با احضار سران جبهه ملی و اعزام نمایندگانی به خانه آیت اله کاشانی در تحبیب آنها بکوشد. (تحويل پناهندگان روسی به دولت شوروی و نیز فرار سران حزب توده از زندان) در زمان دولت رزم آرا بعنوان نزدیکی با روسها به حساب آمد. در همین ایام ناگهان فدائیان اسلام با تیراندازی کسی را بر خاک افکندند که امید قاطع آمریکائیان بود. وقتی رزم آرا درگذشت رادیو مسکو شیون سر داد که (افسری مطلع و شایسته بود و جانبدار دوستی ایران و شوروی به شمار می رفت). وزارت خارجه آمریکا اظهار تأسف کرد. سهام نفت در بورس ها سقوط نمود.

رزم آرا به قوام تأسی کرده بود اما به اندازه قوام سیاست پیشه و موقع شناس نبود به همین جهت جان خود را در این راه گذاشت.

سرلشکر ارفع رقیب سرسخت رزم آرا می نویسد: «ایرج اسکندری گفته است که به تشویق مظفر فیروز سه وزیر توده ای کابینه قوام مصرأ از او خواستند که سرلشکر آق اولی رئیس ستاد ارتش برکنار و رزم آرا به ریاست ستاد ارتش منصوب گردد که قوام هم پذیرفت و حکم انتصاب او را از شاه گرفت.»

اسفندیار بزرگمهر در کتاب (کاروان عمر) می نویسد:

رزم آرا مرا به عنوان رئیس اداره تبلیغات منصوب نمود. مرتب با او گفتگو داشتم. يك روز گفت هنوز اول کار است و شاه شروع به کارشکنی کرده و می خواهد محسن رئیس را به عنوان وزیرخارجه معرفی کنم. گفتم جای تعجب نیست خیلی دیر دست به کار شده است. روز دیگر رزم آرا به من گفت شاه دستور داده که شاهرخ رئیس اداره تبلیغات بشود و انگلیسها هم از او حمایت می کنند و به ناچار این کار صورت خواهد گرفت و کار دیگری به شما داده می شود. رزم آرا می گفت حالا هیچ

کس به من اعتماد ندارد زیرا هم خارجی ها و هم داخلی ها مراقب من هستند ولی گفت مطمئن باشید که تا شب عید عیدی خوبی خواهید گرفت. در این باره خیلی فکر کردم.

روزی که رزم آرا ترور شد در نخست وزیری بودم. رئیس دفتر نخست وزیر گفت همراه علم به مسجد شاه برای ختم رفته اند. يك ريع بعد یکی از محافظین نخست وزیر وارد شد و گفت نخست وزیر را ترور کرده اند. حالت بهت به همه دست داد. به اداره تبلیغات رفتم. خبرنگار تایم و لایف گفت پشت سر رزم آرا بودم و از بالا عکس برداشتم که اگر ظاهر شود قاتل معرفی خواهد شد. فیلم را از دوربین در آورد و به من داد که در صندوق آهنی رئیس تبلیغات امانت گذاردم. فهيم الملك مرا به عنوان رئیس تبلیغات معرفی کرد. وقتی خواستم فیلم را از صندوق برداشته ظاهر و منتشر کنم معلوم شد آن را برده اند. بعدا سرتیپ زاده رئیس کارآگاهی گفت فیلم در اختیار ماست و كمك زیادی در پیدا کردن قاتل نموده است. با دیدن این فیلم معلوم می شود که دو نفر رزم آرا را با گلوله مورد هدف قرار داده اند. درست است که خلیل طهماسبی گلوله ای به رزم آرا زده ولی پزشك قانونی گواهی کرده که سه تیر (دوتیر از طرف راست و يك تیر از پشت سر به مغز رزم آرا) خورده است که ممکن است تصادفی بوده باشد.

مخالفین رزم آرا می گفتند رزم آرا خیال داشت روز اول فروردین ۱۳۳۰ هنگام سلام نوروز تمام رجال کشوری و لشکری را که برای سلام می آیند توقیف کرده و يك کودتای بدون خونریزی به نفع خود انجام دهد که ۱۱ روز قبل از این واقعه ترور شد.

مهدی نیا در کتابی که منتشر ساخته نامه ای از ابراهیم مهدوی وزیر کشاورزی دولت رزم آرا را چاپ کرده که از نظر تاریخی اهمیت دارد به همین جهت خلاصه ای از آن نقل می گردد:

راجع به کودتای رزم آرا احساس ما این بود روزی که نمایندگان مجلسین سنا و شورا و رجال مملکت برای شرکت در تشریفات رسمی واگذاری اراضی خالصه به زارعین به ورامین می روند سپهبد رزم آرا تصمیم داشت آنها را دسته جمعی توقیف کند و تشکیلات و رژیم تازه ای را به وجود آورد. رزم آرا چند بار لزوم انحلال مجلسین را به شاه گوشزد کرده بود و بالاخره موافقت شاه را گرفت. قرار بود روزپنجشنبه ۱۷ اسفند انحلال مجلسین اعلام گردد.

ولی رزم آرا يك روز پیش از انجام این نقشه کشته شد. شاه می خواست آن روز به ورامین برود. در نظر بود عده ای از ییکاران جلو مجلس رفته با تظاهرات به اجرای این نقشه کمک کنند تا پس از تعطیل مجلس ابتدا مراکز نظامی اشغال و تا ۴۸ ساعت ارتباط تهران با خارج قطع شود و عده ای از رجال و روحانیون بازداشت شوند. این تصمیمات با اطلاع مقامات خارجی حتی سفارت شوروی اتخاذ گردیده بود.

صادق بوشهری می گفت از علاء بعد از ترور رزم آرا شنیدم که می گفت روز قبل از ترور رزم آرا قرار بود چهارهزار نفر از کسبه بیایند جلوی مجلس و از رفتار روزنامه نگاران ابراز تنفر کنند که به مقام سلطنت اهانت می کنند و هنگام این تظاهرات چاقو کشان بریزند و به مجلس حمله کنند که در این صورت عده ای حدود پنجهزار نفر کشته می شدند. به همین جهت گفته می شود که کشته شدن رزم آرا وسیله انگلیسها بوده است.

حایری زاده اظهار داشته که با رزم آرا روابط صمیمانه داشته و

در طول نخست وزیری چهار بار با او ملاقات کرده است. رزم آرا تمایل شدیدی به همکاری باجبهه ملی داشت ولی مصدق و کاشانی مخالف بودند. رزم آرا به ملی شدن صنعت نفت راضی بود.

در آخرین ملاقات به رزم آرا گفتم در صحنه سیاست زمینه خوبی ندارید. سیاست انگلیس با شما خوب نیست و شما را متهم به همکاری با سیاست همسایه شمالی می کنند. فرار توده ای ها با نظر مساعد شما بوده و با فرمول ملی شدن نفت هم موافقید. رزم آرا همه گفته های مرا تأیید کرد. من گفتم پس گرفتن قرارداد الحاقی نفت هم اشتباه بزرگی بود. به نظر من راه حل این است که شما استعفا کنید و برای مدتی به خارج بروید تا اوضاع آرام شود. مطمئناً مجدداً نخست وزیر خواهید شد. رزم آرا قبول نکرد و حادثه ترور پیش آمد.

حایری زاده همچنین گفته است که در طرح آزادی خلیل طهماسبی هم قید شده که (اگر طهماسبی مرتکب قتل شده باشد). پرونده قتل رزم آرا هم نشان می دهد که از پشت سر رزم آرا چند تیر خالی شده است بنا براین جای بحث می باشد.

سیدضیاء هم که مرتب بدیدن شاه می رفت روز چهارشنبه ۱۶ اسفند در کاخ اختصاصی به شاه می گوید به رزم آرا بگوئید استعفا کند. الان استعفا کند بهتر است تا ساعتی بعد.

مصطفی علم در کتاب نفت با استفاده از اسناد رسمی وزارت خارجه آمریکا درباره رزم آرا چنین می نویسد:

وقتی وضع منصور خراب شد رزم آرا که به سفارت آمریکا قول داد، اگر نخست وزیر شود يك برنامه وسیع ضد فساد برای حذف باند قدیم اجرا خواهد کرد این امر موجب خشنودی آمریکائیان شد که طرفدار

اجرای اصلاحات سیاسی و اقتصادی به عنوان راهی برای مقابله با خطر کمونیسم در ایران بودند.

جان ویلی سفیر کبیر آمریکا در تهران به آپسن وزیر خارجه آمریکا چنین گزارش داد «رزم آرا خیلی پاك است و موقعیت او به عنوان رئیس ستاد ارتش موجب گردیده که ارتش ایران را درکف خود داشته باشد. رزم آرا نمی خواهد شاه بشود ولی احتمالاً مایل است ریشیلیو بشود (او يك كاردینال فرانسوی بود که در دربار لوئی شانزدهم هم نفوذ داشت و منشاء اصلاحاتی شد). رزم آرا مردی جاه طلب و کاملاً خونسرد و مسلط بر خود و بیرحم و آهنین مشیت است. سفیر انگلیس نیز معتقد به وجود يك شخصیت نیرومندی بود که نخست وزیر شود، ظاهراً آمریکا و انگلستان پشتیبان رزم آرا بودند ولی شاه و دربارش به رزم آرا اعتماد نداشتند و او را تهدیدی برای تاج و تخت و ماری در آستین تلقی می کردند ولی چون وجودش برای مقابله با مخالفینی نظیر دکتر مصدق لازم بود به همین جهت شاه تسلیم شد. انگلیسها انتظار داشتند که رزم آرا از نفوذ خود استفاده کرده و قرارداد نفت را تصویب کند ولی آنها از قدرت و نفوذ نیروهای ملی غافل بودند و نتوانستند بحران را ببینند.

رزم آرا برای ساکت کردن مخالفانش، که او را وابسته به انگلیسها می دانستند، يك قرارداد بازرگانی با شوروی ها منعقد کرد و انتشار قسمتی از مطالب بی بی سی و صدای آمریکا را که از تهران رله می شد، ممنوع ساخت.

کوششهای آمریکا و رزم آرا برای این که شرکت نفت شرایط خود را تعدیل کند به جایی نرسید.

رزم آرا از شاه خواست که مجلس را منحل کند ولی شاه راضی نبود که بر سر نفت مجلس را منحل سازد و درحالیکه پیشنهاد ۵۰-۵۰ درباره نفت مطرح بود رزم آرا به قتل رسید.

فخرالدین عظیمی می نویسد:

از زمان سقوط حکومت قوام در سال ۱۳۲۶ هیچ کابینه مؤثری روی کار نیامده بود و شاه نیز مانند آمریکائیها و انگلیسها به تدریج به نخست وزیری رزم آرا علاقمند گردید. اوفردی پرتحرک و شناخته شده بود و می گفتند افکار اصلاح طلبانه دارد و مدتها بود انتظار عملی شدن بزرگترین جاه طلبی زندگی اش را داشت. او پشتیبانی والا حضرت اشرف و اعتماد و لطف شاه و حمایت سفارتخانه های آمریکا و انگلستان را به دست آورد و امیدبخش ترین و مناسب ترین نامزد نخست وزیری به شمار می رفت. شاه به شاهرخ گفته بود که به سفارت انگلیس بگوید که رزم آرا در مقام نخست وزیری اجازه مداخله در کار ارتش را ندارد.

رزم آرا که به صورت (برق آسا) در ارتش ترقی کرده بود در زمان نخست وزیری قوام به ریاست ستاد ارتش منصوب شد ولی شاه هم به وفاداری او اطمینان داشت. در عملیات بازستاندن آذربایجان نقش مهمی داشت. رزم آرا علاوه بر مخالفت شدید دکتر مصدق در مجلس شورایی مخالفت دکتر متین دفتری را هم در مجلس سنا داشت که گفت «رزم آرا فرمان انحلال مجلسین را در جیب دارد.» سعی رزم آرا در اصلاح روابط ایران و شوروی موجب شد که سیمای رزم آرا را که گفته می شد طرفدار غرب است تغییر دهد.

علاوه بر مسئله نفت که موجب شد گلوله ای به سوی او شلیک شود رزم آرا مخالفت سپهبد یزدان پناه ورنست پرون و دکتر حسن امامی را همراه داشت. به همین جهت رفتار شاه با او ابهام آمیز بود. وقتی هم علاء وزیر دربار شد گفتند مخالف رزم آرا می باشد. احمد هومن معاون وزارت دربار هم گفته بود که رزم آرا در نظر داشت يك جمهوری نیرومند چپگرا برقرار کند و می خواست رئیس جمهوری شود و اگر شکست بخورد فوراً به آمریکای جنوبی بگریزد.

به هر صورت می توان گفت رزم آرا از يك رئيس ستاد ارتش مقتدر به يك نخست وزیر ناتوان تبدیل شده بود که با گلوله ای از میان رفت. منوچهر ریاحی در کتاب (سراب زندگی) می نویسد:

با سپهبد رزم آرا روابط نزدیکی داشتم. وقتی پدرزنم ابراهیم زند وزیر جنگ بود رزم آرا از ریاست ستاد برکنار گردید. هنگامیکه زند استاندار آذربایجان بود رزم آرا نخست وزیر شد. مادر همسرم سراسیمه به تهران آمد و گفت جان شوهرش در اثر کینه توزی نخست وزیر به خطر افتاده می خواهد از مرز ترکیه خاک کشور را ترک گوید. به او گفتم رزم آرا کینه جو نیست. خانم زند گفت اکنون رازی را برای شما فاش می کنم. در آن هنگام که رزم آرا رئیس ستاد ارتش بود، شاه که از قدرت او بیمناک شده و احتمال کودتائی را می داد، موضوع را با شوهرم که وزیر جنگ بود مطرح ساخت تا اقداماتی صورت گیرد که (رزم آرا ازین برود) ولی شوهرم چون اهل این کارها نبود از شاه اجازه خواست که به عنوان استراحت به شمال برود و شاه در غیاب وزیر جنگ با استفاده از اختیاراتش رئیس ستاد را برکنار کند، در صورت موفقیت موضوع خاتمه می یابد و در غیر آن صورت اعلیحضرت وزیر جنگ را برکنار می کنند و رزم آرا را در پست ریاست ستاد ابقاء می نمایند. خانم زند گفت به این ترتیب شوهرم نه تنها بارزم آرا دشمنی نکرد بلکه جان او را هم نجات داده است. ریاحی می گوید وقتی با رزم آرا بدون اشاره به مطالب خانم زند درباره پدر زنم صحبت کردم گفت در نظر دارد او را به مدیرکلی بانک ملی ایران منصوب کند که این کار بعدا صورت گرفت.

جانشینان رزم آرا

محمدعلی همایون کاتوزیان با بررسی اسناد و مدارک مختلف در مجله آینده می نویسد:

ترور رزم آرا از سوتی تصویب لایحه ملی شدن نفت را در مجلس و از سوی دیگر موضوع تشکیل دولت جدید را مطرح کرد که این دو موضوع با هم ارتباط مستقیمی دارند. اسناد و مدارک نشان می دهد که دولت انگلیس حاضر بود با دولت رزم آرا کار کند اگر چه او را نه دست نشاندۀ خود می دانست و نه صد در صد به او و کارهایش معتقد بود و جالب اینکه نقطه نظر آمریکا و شوروی هم نسبت به رزم آرا همین طور بود.

شاه برخلاف ظاهر با حکومت رزم آرا موافق نبود و در ماههای آخر حکومت رزم آرا دوسه بار شاه جمال امامی را نزد مصدق فرستاد و به او پیشنهاد نخست وزیری کرد. گرچه شاه با نخست وزیری مصدق هم موافق نبود ولی می خواست از قدرت و محبوبیت او برای برکناری رزم آرا استفاده کند تا پس از آن بتواند با حریفی که کم خطر تر از رزم آرا بود هم‌اوردی کند.

در دولت رزم آرا سفارت انگلیس درباره بستن مجلس به شاه فشار می آورد ولی شاه باطنا موافق انحلال مجلسین نبود، چون انحلال مجلسین معنایی جز استحکام حکومت رزم آرا نمی داشت زیرا ابزار اصلی شاه برای تهدید قدرت رزم آرا همان مجلسین بود ولی چند ساعت بعد از قتل رزم آرا، علم نزد شپرد سفیر انگلیس رفت و گفت اکنون دو آلترناتیو وجود دارد یکی (نرم) و دیگری (نیرومند) که سفیر نخست وزیر نیرومند را تأیید کرد و پرسید آیا شاه موضوع را با سیدضیاء مطرح کرده است؟ علم گفت گمان نمی کند که شاه به سیدضیاء پیشنهاد نخست وزیری کرده باشد ولی سید ضیاء انتخاب خوبی است. صحبت از دو نامزد احتمالی دیگر پیش آمد یکی احمد قوام و دیگری علی سهیلی. ولی چون شپرد نسبت به قوام نظر خوبی نداشت گفت سهیلی هم می تواند نیرومند بوده و هم انعطاف داشته باشد ولی سید ضیاء به نظر او بهترین می باشد.

سرانجام به این نتیجه رسیدند که فعلاً فهیم الملك برای یکی دوماه نقش محلل را بازی کند که چون نتوانست پشتیبانی مجلس را به دست آورد حسین علاء به نخست وزیری رسید ولی اقدام برای برقراری حکومت نیرومند ادامه یافت.

سفارت انگلیس در وهله نخست خواهان نخست وزیری سیدضیاء بود چون او را دوستدار انگلیس و نیرومند و خواهان اصلاحات و با کفایت و درستکار می دانست، سفارت آمریکا نیز درایران به سیدضیاء تمایل داشت. شاه از نخست وزیری سیدضیاء نمی توانست خشنود باشد و تمایل او به سیاستمداران (بی آزار) از قبیل سهیلی و حکیم الملك و علاء بیشتر بود.

بعد از اینکه پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت در مجلس تصویب شد، سخن از نخست وزیر نیرومند شد که غیر از سیدضیاء و قوام شخص دیگری نبود. سفیر انگلیس به وزارت خارجه نوشت فهیم الملك نتوانست کابینه را تشکیل دهد و شاه به سیدضیاء رجوع کرد اما او در آن لحظه حاضر به قبول نخست وزیری نشد و در نتیجه به علاء مراجعه کرد. در حالیکه گریدی سفیر آمریکا هم معتقد بود سیدضیاء بهترین انتخاب می باشد.

سرانجام دربارہ نخست وزیری سیدضیاء توافق شد و علاء هم از نخست وزیری کناره گیری کرد تا زمینه برای روی کار آمدن سیدضیاء آماده باشد ولی تیری که رها شده بود کمانه کرد و به جای سیدضیاء مصدق به نخست وزیری رسید. قرار بود جمال امامی زمینه نخست وزیری سیدضیاء را فراهم کند، نخست به دکتر مصدق پیشنهاد نخست وزیری کرد با این اطمینان که مصدق رد خواهد کرد و آن وقت می تواند با خیال راحت سیدضیاء را پیشنهاد کند. اگر مسئله لو نرفته بود پیش بینی جمال امامی عملی می شد. اما خسرو قشقائی از نخست وزیری سیدضیاء آگاه

شد و توسط دکتر معظمی آن را به گوش مصدق رساند. به نظر مصدق چون با زمامداری سیدضیاء همه چیز از دست می رفت به محض اینکه جمال امامی نخست وزیری مصدق را تعارف کرد او پذیرفت. با نخست وزیر شدن مصدق وضع تازه ای پیدا شد. او نخست وزیری را منوط به این کرده بود که پارلمان لایحه ۹ ماده ای خلع ید را تصویب کند که خلع ید از اصل ملی شدن فرسنگها پیش بود. با اینطرز انگلیس پایگاه خود را در صنعت نفت بکلی از دست می داد.

از همان روز قتل رزم آرا سفارت انگلیس و هوادارانش در صدد بودند که سیدضیاء و قوام را روی کار بیاورند. وقتی قوام در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ سرنگون شد برای دستگاه های اطلاعاتی انگلیس و آمریکا یقین حاصل شد که برای برانداختن دولت مصدق چاره ای جز کودتای نظامی نیست به همین جهت سرلشکر زاهدی به جای سیدضیاء و قوام برگزیده شد.

محمود طلوعی در کتاب (بازیگران عصر پهلوی) درباره رزم آرا چنین می نویسد:

رزم آرا با درباریان به خصوص مادر و خواهر شاه (اشرف) و علیرضا و غلامرضا و عبدالرضا روابط نزدیکی برقرار کرده بود که رابطه او با اشرف پهلوی از همه شگفت انگیز تر می باشد. نویسنده بر حسب تصادف نامه هائی به دست آورده ام که درسالهای ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸ رزم آرا به اشرف نوشته و از لحن نامه ها چنین استنباط می شود که بین آنها روابط عاشقانه ای هم وجود داشته است. به نظر نویسنده انگیزه واقعی رزم آرا بهره برداری سیاسی از این رابطه بوده است. متن این نامه ها روی کاغذ مارکدار (حاجیعلی رزم آرا) با امضای (پرستنده تو) به چاپ رسیده است.

به قول کیانوری (رزم آرا می خواست فرانکوی ایران بشود و از نظر درستی و تمیزی اخلاق یگانه بود).

طلوعی همچنین می نویسد:

شاه از طریق امام جمعه تهران و پاره ای از اطرافیان کاشانی شنید که خلیل طهماسبی خیال ترور رزم آرا را دارد و خشنود شد. ولی اطرافیان شاه او را متوجه کردند که اگر طهماسبی در کار خود موفق نگردد ممکن است رزم آرا دست به کودتا بزند به همین جهت یکی از گروه‌بانان ارتش در لباس غیر نظامی مأمور شد که همراه علم و پشت سر رزم آرا حرکت کند و پس از تیراندازی طهماسبی با کلت به سمت رزم آرا تیراندازی کند. به همین جهت وسیله کلت گروه‌بان، رزم آرا کشته شد. کاشانی هم در بازجویی گفته پرونده خلیل طهماسبی حکایت می کند که او قاتل نبوده و برای افتخار آن را به ریش گرفته است.

علم در حکومت دکتر مصدق هنگام بازجویی گفته است: وقتی از اصفهان مراجعت کرده و می خواستم گزارش مهمی به نخست وزیر بدهم در نخست وزیری منتظر ایشان شدم. چون دیر کردند قصد داشتم بروم، بین پله های کاخ ابیض به ایشان برخورد کردم و به اتفاق به اتاق کارشان آمدم. گفتم حتی برای دیدن شما به مسجد شاه آمدم که نبودید. ایشان به یاد ختم افتاده گفتند باهم برویم. گفتم من آنجا بودم و دستور خواندن الرحمن داده شد و دیگر دیر شده است. ایشان به کار ادامه دادند و بعد گفتند بهتراست با هم به مسجد برویم و درین راه صحبت کنیم. جلوی مسجد باز خواستم برگردم اصرار کردند با هم برویم. داخل مسجد شدیم که دوطرف پاسبانها صف کشیده بودند و با هم مذاکره می کردیم که صدای سه تیر از پشت سر بلند شد و نخست وزیر با صورت روی زمین غلتید. برپالین نخست وزیر نشستیم جمعیت و پاسبانها باهم گلاویز شدند، پرسیدم آقا چطور شدید؟ جوابی ندادند دقت کردم دیدم گلوله مغز او را

متلاشی کرده و در دم جان سپرده اند.
باقام این مطالب می توان گفت قتل رزم آرا هنوز از معماهای
تاریخی است و باید اسناد و مدارك زیادتري منتشر گردد تا روشن شود
چرا این قتل مهم سیاسی صورت گرفته است.

امان الله اردلان وزیر کشور کابینه رزم آرا می نویسد:
وقتی رزم آرا به قتل رسید جنازه از بیمارستان سینا به مسجد
سپهسالار منتقل شد. شهرت داده بودند که می خواهند جنازه را ببرایند.
به سرتیپ دفتری رئیس شهربانی دستور دادم عده کافی برای حفظ جنازه
بگمارد. به امام جمعه تهران برای غا ز میت تلفن زد م گفت به هرملاتی که
درمسجد سپهسالار بود بگوئید نمازمیت رامیخواند. وحشت طوری ایجاد
شده بود که معلوم شد وعاظ راتهدید کرده اند وکسی حاضر نشد به منبر
برود، فقط زیارتنامه خواندند. روز هفتم هم به من پیغام داده شد که به
حضرت عبدالعظیم نروید زیرا هرکس برود ترور می شود. ولی من رفتم.

در زمان نخست وزیری رزم آرا دکتر بقائی در مجلس به اردلان
حمله کرده وگفته بود «که در واقعه شهریور ۱۳۲۰ اردلان استاندار
آذربایجان بود و با لباس عوضی فرار کرد.» به همین جهت اردلان هم
دستور داده بود که روزنامه شاهد متعلق به دکتر بقائی را توقیف کنند.
دکتر بقائی در مجلس گفت: من در سال ۱۳۱۲ با محمد مسعود در
بروکسل آشنا شدم. در سال ۱۳۱۸ او را در تهران دیدم. گفتم چه می
کنی؟ گفت در يك شرکت کار می کنم و ماهی ۲۵۰ تومان می گیرم.
گاهی او را می دیدم که روزنامه مرد امروز را منتشر می کرد. يك شب
شام مهمان بودیم. او باماشین خود مرا همراهی کرد و گفت در شماره ای
که همین روزها منتشر خواهم کرد مطلبی دارم که مثل بمب صدا خواهد

کرد. پرسیدم موضوع چیست؟ گفت کاغذی است که تیمسار رزم آرا به خسرو روزبه نوشته است که پس از افشای آن دیگر رزم آرا قدرت نخواهد داشت. اصرار کردم که موضوع را بگوید گفت نویرش می رود. توی روزنامه بخوان...

مسعود را ندیدم. چون او ترور شد و روزنامه مرد امروز هم که منتشر شد، آن سند، نبود.

بعدها روزنامه آتش نوشت که محمد مسعود اسنادی در اختیار داشت که خیانت بعضی از مقامات را آشکار می ساخت. یکی از افسران ارشد حاضر شده بود سندی را که در مورد او در دست مسعود بود چهل هزار تومان بخرد ولی مسعود حاضر نشد و تصمیم به انتشار آن داشت که ناگهان به قتل رسید.

سپهبد امیر احمدی درباره سپهبد رزم آرا چنین می نویسد:
رزم آرا از درجه سرگردی در قسمت هائی که من فرماندهی داشتم با من همکاری داشت. جزو افسران تحصیل کرده و کاردان بود، برای او چند بار خارج از نوبت تقاضای درجه کردم. تا درجه سرتیپی جزو افسران ابوابجمعی من بود. بعد از شهریور ۲۰ به پیشنهاد من رئیس ستاد ارتش گردید. وقتی دستش باز شد علیه من اقداماتی کرد.

در موقع تصدی ریاست ستاد ارتش با احزاب و دستجات افراطی تماس پیدا کرد و حتی برای موهن کردن سران ارتش اسناد و اوراقی را به جراید دست چپی داد که منتشر کردند و شاه را رنجیده خاطر ساخت تا از کار برکنار گردید. در موقع خانه نشینی جمعی از افسران را تحریک کرد که به حزب توده گرایش یابند و مقالاتی ضدقانون اساسی و سلطنت در جراید انتشار دهند. رزم آرا در فرار افسران لشکر خراسان دخیل بود.

نزدیک يك سال که بازنشسته بود چند بار تصمیم به اخراج او گرفتند. روزی پیش من آمد و سوگند یاد کرد که بستگی او به حزب توده و تحریکاتی که به او نسبت می دهند کذب محض است. از من یاری خواست که از پیشگاه همایونی استدعا کردم و فرماندهی تیپ کردستان به او سپرده شد و در آنجا از خود لیاقت نشان داد.

سران حزب توده و مظفر فیروز از قوام السلطنه نخست وزیر خواستند که رزم آرا رئیس ستاد ارتش شود. شاه نمی پذیرفت. قوام السلطنه از من خواست که رزم آرا را به ریاست ستاد ارتش پیشنهاد کنم ولی از شاه جواب رد شنیدم. يك روز رزم آرا نزد من آمد و نامه ای به امضای قوام نخست وزیر ارائه داد که به ریاست ستاد ارتش منصوب شده که زیر نظر من انجام وظیفه کند. مراتب را به شاه عرض کردم و گفتم ممکن است عدم موافقت شما موجب اختلاف با رئیس دولت شود. رزم آرا در این شغل به درجه سپهبدی رسید و حمایت اعلیحضرت را جلب کرد به نحوی که بدون تمایل مجلس فرمان نخست وزیری او صادر شد و پس از ۹ ماه در مسجد شاه به قتل رسید.

دکتر باقر عاقلی در کتاب (مشاهیر رجال) چنین می نویسد:
عبدالحسین بهنیا از رجال سیاسی و مالی ایران که مردی اندیشمند بود در باره سپهبد رزم آرا چنین نوشته است:

رزم آرا مردی حادثه جو ولی با جوهر و با ذکاوت بود و بعد از استقرار کامل در پست ریاست ستاد ارتش و باحیثیتی که در موقع قشون کشی به آذربایجان تحصیل کرده بود خود را برای صدارت آماده می ساخت و با عنوان مردی قوی می کوشید زمام امور را در دست بگیرد. رزم آرا با این که مرد باهوش و مستعد و تحصیل کرده بود جز در مرحله آخر عمر، تجربه سیاستمداری نداشت و عمر کوتاه سیاسی او هم برای

شناسائی کافی نبود. معروف است به علت نسبتی که با مظفر فیروز داشت (همسر رزم آرا خواهر صادق هدایت و خاله همسر مظفر فیروز بود و مراسم عقد مظفر فیروز هم در خانه رزم آرا برگزار شده است.) در حکومت قوام السلطنه مجدداً به ریاست ستاد ارتش منصوب شد که مسلماً این امر موجب تحصیل اطمینان و اعتماد دربار نبود. مخالفت جان وایلی سفیر آمریکا با منصورالملک را هم نباید در روی کارآمدن رزم آرا بی تأثیر دانست. رزم آرا با زرنگی زیاد و اراده قوی زمینه حکومت خود را در شغل ریاست ستاد فراهم ساخت. در مجلس شانزدهم او بیش از بیست وکیل مطیع و فداکار داشت. عده ای از روزنامه ها با دریافت کمک از ستاد ارتش افکار عمومی را برای او آماده می ساختند. از همه مهمتر اینکه سیاست خارجی باشخص رزم آرا موافق و مساعد بود. آمریکائیه‌ها که نسبت به توسعه نفوذ کمونیسم در ایران نگران بودند نسبت به برقراری حکومت مقتدر در ایران فوق العاده موافق بودند تا يك سلسله اصلاحات در کشور صورت گیرد و از کمک هائی که دولت آمریکا می کرد حداکثر استفاده بشود و از افراط و ارتشاء جلوگیری به عمل آید. همچنین آمریکائیه‌ها در زمینه نفت می خواستند در منطقه خلیج فارس نقش مؤثری داشته باشند و در آمد ایران نیز افزایش یابد تا کمک مالی آمریکا تخفیف یابد. به همین جهت وقتی ژنرال کولینز رئیس ستاد نیروی زمینی آمریکا به ایران آمد رزم آرا را شایسته مقام مهمتر تشخیص داد. انگلیسها که در باطن با حکومت رزم آرا موافق بودند برنامه آمریکائیه‌ها را تأیید کردند و رزم آرا را با ردای آمریکائی و با همکاری کسانی که به آمریکائی مآبی معروف بودند با تشکیل کابینه مصدر امور کردند. شورویها هم با رزم آرا موافق بودند و با اقداماتی که در مرزهای شمالی صورت می گرفت در نظر آنها مرد مساعدی بود. بالین طرز رزم آرا در نتیجه هوش و زرنگی و فطانت شخصی توانسته

بود توجه سه دولت خارجی را جلب کرده و در خود این لیاقت را می‌دید که برای مدتی طولانی حکومت کند. مابین رجال مملکت هیچکس نتوانسته بود با چنین موقعیت شخصی زمینه صدارت خود را طوری فراهم کند که هر سه دولت خارجی با سیاست های متضاد با او مساعد و یا حداقل ساکت باشند. رزم آرا ناخدائی کشتی حکومت را شخصاً عهده دار بود و با کسی عادت به مشورت نداشت و اگر عقیده کسی را سؤال می‌کرد برای تعارف و تحصیل رضایت آن شخص بود و نظر کسی را به کار نمی‌بست. در مخفی داشتن نظر باطنی خود به قدری ورزیده بود که هیچکس به نظر واقعی او پی نمی‌برد. دکتر تقی نصر با این که درایران نبود مهره اصلی کابینه رزم آرا محسوب می‌شد که چند تن از همکاران و دوستان خود را وارد کابینه کرد. ولی عکس العملی که از طرف مخالفین رزم آرا در مجلس نشان داده شد رعبی را که از رزم آرا به وجود آمده بود سست کرد و بعد از مدت کوتاهی معلوم شد که این کابینه نخواهد توانست حتی قسمت کوچکی از برنامه خود را عملی کند. روش دکتر نصر کابینه را متزلزل ساخت و ورود فروهر دشمن قدیمی دکتر نصر به کابینه اختلاف اعضای هیئت دولت را بیشتر کرد که برای رزم آرا موجب زحمت گردید.

تصمیم به پس گرفتن قرارداد (گس - گلشائیان) در جلسه ای با حضور شاه و چند تن از وزراء گرفته شد و بقیه وزراء از این امر بی اطلاع ماندند.

صحبت ملی کردن نفت برای نخستین بار از عباس اسکندری شنیده شد در اواخر حکومت رزم آرا پیشرفت کرد تا حدی که بگفته بعضی از وکلای مجلس رزم آرا هم طرفدار این فکر شده بود و در جلساتی با حضور اودریاره ملی کردن نفت مذاکراتی بعمل آمد و بعضی از اعضای کمیسیون نفت هم طرفدار ی رزم آرا را از این فکر گواهی می‌دادند.

این نکته مجهول است که اگر رزم آرامطابق نظریه ملی قرارداد الحاقی نفت را پس گرفت چرا خون او مباح شد؟ بهر صورت کارهای مختلف موجب شد که کابینه اش بی اعتبار گردد. اگر گلوله طهماسبی هم او را از پا در نیاورده بود احتضار سیاسی سریعاً به کار او خاتمه می داد.

رزم آراوسادچیکف زیرعکس لنین



آیا این عکس درس نوشت رزم آرا تاثیر داشت؟



روز شمار زندگی دکتر محمد مصدق (مصدق السلطنه)

- ۱- تولد روز ۲۹ اردیبهشت ماه ۱۲۶۱ شمسی در تهران.
- ۲- پدرش میرزا هدایت وزیر دفتر و مادرش خانم نجم السلطنه خواهر فرمانفرما از شاهزادگان قاجار.
- ۳- در سن ۱۴ سالگی به جانشینی پدر، مستوفی خراسان شد و «مصدق السلطنه» ملقب گردید.
- ۴- در دوره اول مشروطیت در سال ۱۲۸۶ شمسی در سن ۲۵ سالگی از اصفهان به نمایندگی مجلس انتخاب شد ولی به علت کمی سن نتوانست در مجلس شرکت کند.
- ۵- در سنین جوانی در مبارزات سیاسی شرکت داشت و در سال ۱۲۸۸ برای تحصیل عازم سوئیس و فرانسه شد و در سال ۱۲۹۲ به دریافت درجه دکترای حقوق سیاسی از دانشگاه نوشاتل سوئیس نایل گردید.
- ۶- هنگامی که والی فارس بود در تهران کودتا شد، بین او و سیدضیاءالدین طباطبائی تلگرافات تندی رد و بدل شد که دستور بازداشت اوصادر و در منطقه بختیاری مخفی گردید.

۷- بعد از کودتا مدتی وزیر مالیه، وزیر عدلیه و وزیر خارجه شد، مدتی هم والی آذربایجان بود.

۸- در دوره های پنجم و ششم مجلس به نمایندگی انتخاب گردید و هنگامی که سردار سپه در کارهای مملکت نقش مهمی یافت از مشاورین او بود ولی موقع طرح انقراض سلطنت قاجار در مجلس با آن مخالف کرد و به تدریج که قدرت پهلوی افزایش می یافت، مصدق از سیاست کناره گرفت و مدتها به امور شخصی و زراعی می پرداخت.

۹- در روز پنجم تیرماه ۱۳۱۹ در حالیکه هیچ شغل و مقامی نداشت توسط مأمورین شهریانی بازداشت شد و با وضع خشونت باری او را به بیرجند تبعید کرده و تحت نظر نگهداشتند ولی با وساطت ولیعهد محمدرضا پهلوی از تبعید رهائی یافت و در قریه احمدآباد ساوجبلاغ تحت نظر بود.

۱۰- پس از شهریور ۲۰ بار دیگر خانه او مرکز آمد و رفت سیاست پیشگان شد و در دوره چهاردهم به نمایندگی مجلس از تهران انتخاب گردید. از کارهای مهم او مخالفت با اعتبارنامه سیدضیاء و تقدیم طرح تحریم واگذاری امتیاز نفت به خارجیها و چند اعلام جرم و استیضاح می باشد.

۱۱- هنگامی که در سال ۱۳۲۵ دولت قوام پس از پیروزی در واقعه آذربایجان قصد شروع انتخابات را داشت و حزب دموکرات در همه جا فعالیت انتخاباتی می کرد، دکتر مصدق به همراه گروهی از رجال مملکت در دربار متحصن شد ولی چون قدرت در دست قوام بود کاری از پیش نبرد و بدون اخذ نتیجه تحصن پایان یافت.

۱۲- هنگام برگزاری انتخابات دوره شانزدهم در روز ۲۲ مهر ماه ۱۳۲۸ برای بار دوم همراه گروهی از شخصیت های مملکتی در دربار متحصن شد و تشکیل «جبهه ملی» را اعلام نمود. در جریان انتخابات با

ترور هژیر و ابطال انتخابات تهران، دکتر مصدق و گروهی از شخصیت های جبهه ملی به مجلس راه یافتند. این همان مجلسی است که طرح ملی شدن صنعت نفت را تصویب کرد و به نخست وزیری دکتر مصدق ابراز تمایل نمود.

۱۳- در اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ فرمان نخست وزیری دکتر مصدق صادر شد. پس از معرفی هیئت دولت به پارلمان نخستین اقدام او خلع ید از کمپانی نفت ایران و انگلیس بود.

۱۴- به دنبال شکایت دولت انگلیس از دولت ایران و طرح شکایت مزبور در شورای امنیت سازمان ملل متحد، دکتر مصدق عازم نیویورک شد و در جلسات سازمان ملل به دفاع از حقوق ایران پرداخت و باترومن رئیس جمهور آمریکا ملاقات کرد. سپس به دادگاه لاهه رفت و در احقاق حقوق ملت ایران پیروزی یافت و در مراجعت سفری به مصر کرد که بسیار موفقیت آمیز بود.

۱۵- پس از وقوع تظاهراتی در تهران و کشته شدن عده ای در تهران و شهرستان ها و حمله به دفتر چند روزنامه، گروهی از نمایندگان مجلس و روزنامه نگاران در مجلس متحصن شدند و به تدریج صف مخالفین دکتر مصدق شکل گرفت و دامنه مخالفت با دولت او شدت یافت و دولت مصدق استیضاح شد.

۱۶- انتخابات دوره هفدهم مجلس شورای ملی در زمان نخست وزیری دکتر مصدق انجام گرفت که در آن کشتارهایی روی داد و حتی سر فرماندار زابل را بریدند و سرانجام مجلس هفدهم انتخاباتش ناقم ماند و با ۸۰ نماینده شروع به کار کرد و بار دیگر به نخست وزیری دکتر مصدق ابراز تمایل شد و مجلس سنا هم با رأی ضعیفی نخست وزیری مصدق را تأیید کرد.

۱۷- دکتر مصدق به علت اختلاف با شاه درباره پست وزارت جنگ از نخست وزیری کناره گرفت و مجلس به نخست وزیری احمد قوام ابراز

تقابل نمود که طرفداران دکتر مصدق به تظاهرات پرداختند و منجر به واقعه ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و استعفای قوام گردید و باردیگر دکتر مصدق در مقام نخست وزیری قرار گرفت.

۱۸- تصمیم شاه به مسافرت به خارج از کشور در روز نهم اسفند ماه ۱۳۳۱ و مخالفت آیه الله بهبهانی و آیه الله کاشانی و گروهی از افسران بازنشسته و مخالفین دولت و طبقات مختلف مردم و مراجعت نخست وزیر از کاخ مرمر و ریختن به خانه نخست وزیر و رفتن او با پیژامه به ستاد ارتش و جلسه خصوصی مجلس شورایی از وقایع مهم دوران نخست وزیری او بود.

۱۹- به علت اختلاف شاه و نخست وزیر يك هیئت ۸ نفری از مجلس شورایی انتخاب شدند و روابط شاه و نخست وزیر و اختیارات هر يك را مشخص ساختند که طرح گزارش مزبور از عوامل مهم کشمکش بین موافقین و مخالفین بود.

۲۰- به علت مخالفت بالایحه تمدید اختیارات نخست وزیر گروهی از طرفداران دکتر مصدق از او جدا شدند و همچنین با انتخاب دکتر معظمی به ریاست مجلس شورای ملی به جای آیت الله کاشانی طرفداران او در صف مخالفین قرار گرفتند و به علت باز نشستگی افسران و توقیف و تعطیل مطبوعات و تحصن مجدد گروهی از وکلای مجلس و روزنامه نگاران و انحلال مجلس سنا توسط مجلس شورایی، کشمکش موافقین و مخالفین دکتر مصدق توسعه یافت و بار دیگر دولت دکتر مصدق در مجلس استیضاح شد.

۲۱- با ربودن سرتیپ افشار طوس رئیس شهربانی دولت دکتر مصدق و قتل او در غار «تلو» و تقاضای سلب مصونیت از دکتر بقائی به اتهام شرکت در واقعه مزبور و ابستروکسیون نمایندگان و عصبانیت نخست وزیر از انتخاب مکی یاردرین خود به سمت ناظر در امرپشتوانه اسکناس، دکتر مصدق تصمیم به انحلال مجلس از طریق رفراندوم گرفت که سر و صدای فراوان ایجاد کرد.

۲۲- صدور فرمان عزل دکتر مصدق از نخست وزیری و فرمان انتصاب سرلشکر زاهدی و وقوع حوادث ۲۵ و ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ و نشر مطالبی درباره مداخلات سیا و نقشه پنهانی انگلستان و آمریکا و نقش مخالفین مصدق در مجلس و مطبوعات و افسران بازنشسته و شاغل و اصناف و دیگران و به گلوله بستن خانه نخست وزیر و غارت اثاثیه خانه او، و رفتن دکتر مصدق و گروهی از همکاران نزدیک او با نردبان به خانه همسایه و پنهان شدن در منزل مهندس معظمی از وزرای کابینه و معرفی خود به دولت زاهدی و بازداشت در لشکر ۲ زرهی، به زندگی سیاسی دکتر مصدق پایان داد.

۲۳- محاکمه در دادگاه نظامی و محکومیت دکتر مصدق به سه سال حبس و بعد اقامت اجباری در قریه «احمدآباد» ساوجبلاغ.

۲۴- درگذشت دکتر مصدق در احمدآباد در تاریخ یکشنبه ۱۴ اسفند ۱۳۴۵ در سن ۸۴ سالگی و وصیت او به دفن در «ابن بابویه» در کنار شهدای ۳۰ تیر.

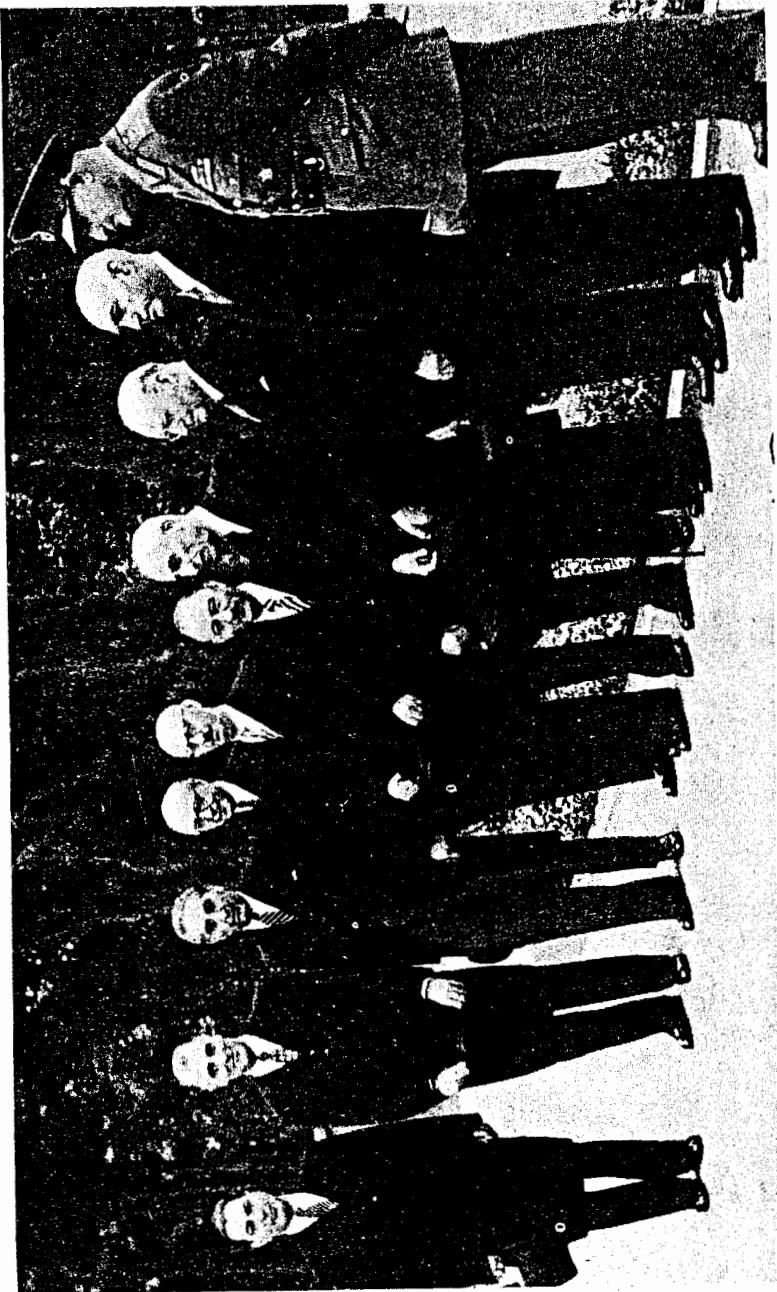
۲۵- تجلیل از دکتر مصدق پس از سقوط رژیم سلطنتی در سالروز فوت دکتر مصدق در روز ۱۴ اسفند ماه ۱۳۵۷ در احمدآباد با شرکت حدود یک میلیون نفر از طبقات مختلف مردم و گروهی از سران رژیم.

۲۶- انتشار کتاب خاطرات و تألمات به قلم دکتر مصدق و نشر خاطرات دکتر غلامحسین مصدق و همچنین انتشار کتابهایی به زبان های فارسی و انگلیسی پس از سقوط رژیم در خارج کشور درباره دکتر مصدق.

۲۷- تشکیل سازمانهایی با نام (جبهه ملی) و (پیروان مصدق) در خارج از کشور و تظاهرات گروهها و سازمانها و اشخاص در داخل و خارج کشور با الهام از اندیشه های مصدق نشانه آن است که این (اشراف زاده ثروتمند) آن چنان نقشی در تاریخ معاصر ایران داشته که هنوز نیز پیروانش در راه نیل به هدفهای اوصیمانه کوشا هستند.

- هیئت دولت دکتر مصدق در دوبار نخست وزیری
- وزیر خارجه: باقر کاظمی (کفیل نخست وزیر) - حسین نواب - دکتر حسین فاطمی.
- وزیر دادگستری: علی هیئت - دکتر شمس الدین امیرعلاتی - عبدالعلی لطفی.
- وزیر کشور: سرلشکر زاهدی - دکتر امیرعلاتی - اللهیار صالح - مطصفی قلی رام - امیر تیمور کلالی - دکتر غلامحسن صدیقی.
- وزیر بهداشت: دکتر حسن ادهم - دکتر محمدعلی ملکی - دکتر صبار فرمانفرمایان.
- وزیر پست و تلگراف: یوسف مشار - دکتر غلامحسین صدیقی - مهندس سیف الله معظمی.
- وزیر راه: جواد بوشهری - مهندس داود رجبی - مهندس جهانگیر حق شناس.
- وزیر دارائی: باقر کاظمی - محمدعلی وارسته - محمود نریمان - علی اصغر فروزان (کفیل) - میشر (کفیل).
- وزیر کشاورزی: حسنعلی فرمند - مهندس خلیل طالقانی - مهندس منصور عطائی (کفیل).
- وزیر کار: امیر تیمور کلالی - دکتر ابراهیم عالمی.
- وزیر جنگ (دفاع ملی): سپهبد علی اصغر نقدی - سپهبد مرتضی یزدان پناه - سرتیپ مهنا (کفیل).
- وزیر اقتصاد ملی: دکتر امیرعلاتی - دکتر علی امینی - دکتر علی اکبر اخوی.
- وزیر فرهنگ: دکتر محمود حسابی - دکتر کریم سنجابی - دکتر مهدی آذر.
- وزیر مشاور: دکتر حسن ادهم - دکتر امیرعلاتی - مهندس داود رجبی.
- معاونین نخست وزیر: دکتر عباس نفیسی - دکتر حسین فاطمی - دکتر محمدحسین علی آبادی - جمال ملکوتی - دکتر ملک اسماعیلی.





نخستین کابینه دکتر مصدق از راست به چپ: سپهبد نقدی، محمدعلی وارسته، باقر کاظمی، دکتر مصدق، دکتر حسن ادهم، علی هیئت، حسنعلی فرمند، جواد بوشهری، سرلشکر زاهدی، کریم سنجابی.



هیئت دولت دکتر مصدق بعد از ۳۰ تیر ماه ۱۳۳۱ که توسط باقر کاظمی نایب نخست وزیر حضورشاه معرفی شد. از راست به چپ: مهندس طالقانی، دکتر صدیقی، لطفی، کاظمی، نواب، دکتر آذر، دکتر عالی، دکتر اختری، مهندس معظمی.

دکتر محمد مصدق مشهورترین نخست وزیر ایران

دکتر مصدق در ۲۹ اردیبهشت ۱۲۶۱ در تهران متولد شد. نخستین شغل در زمان سلطنت ناصرالدینشاه به او داده شد، بنا براین در زمان سلطنت ناصرالدین شاه - مظفرالدین شاه - محمدعلی شاه - احمد شاه - رضاشاه و محمدرضاشاه پهلوی، از مهره های مهم سیاست در ایران بوده است. با مبارزات سیاسی حدود ۲۵ سال از زندگی خود را به تواتر در حبس، تبعید، اقامت اجباری در احمدآباد گذرانیده است. پدرش میرزاهدایت وزیردفتر آشتیانی از مستوفیان دربار ناصرالدین شاه، مادرش ملك تاج خانم نجم السلطنه خواهر عبدالحسین فرمانفرما می باشد که بیمارستان نجمیه تهران را وقف کرده است. مصدق اشراف زاده ای است که در سن ۱۴ سالگی بعد از فوت پدرش بنا بر سنت مقرر آن روز به جانشینی پدر به سمت مستوفی خراسان منصوب شد و لقب «مصدق السلطنه» به او داده شد ولی چون نوجوان بود با همکاری میرزاعلی اکبرخان موزه مأمور این منصب گردید. این اشراف زاده ثروتمند که در درستی از همان ایام شهرت یافت در دوران مشروطیت به جمع آزادیخواهان پیوست و نخست به جمعیت «آدمیت» گروید و در دوره اول مشروطیت در سن ۲۵ سالگی از اصفهان به نمایندگی مجلس انتخاب شد

ولی چون سن او برای وکالت قانونی نبود (۳۰ سال تمام) در مجلس شرکت نکرد. بعداً عضو انجمنی بنام «مجمع انسانیت» شد که از اهالی آشتیان، تفرش و گرکان به وجود آمده بود. در دوران استبداد با محمدعلیشاه به مبارزه پرداخت. بستگانش مصلحت دانستند که برای تحصیل عازم اروپا شود. مدت دو سال در مدرسه علوم سیاسی پاریس و مدت ۴ سال در دانشگاه نوشاتل سوئیس به تحصیل حقوق پرداخت و تز دکترای خود را در رشته «وراثت مذهب شیعه» نوشت که بعدها مخالفین با استناد به کتاب مزبور دکتر مصدق را متهم کردند که در نوشته های خود بعضی از مطالب اسلامی را مورد تحریف قرار داده و او را متهم به بیدینی کرده بودند.

دکتر مصدق دارای دو پسر و سه دختر بود. مهندس احمد - دکتر غلامحسین - ضیاء اشرف (همسر عزت الله بیات) - منصوره (همسر دکتر متین دفتری) و خدیجه که به علت بیماری همسر اختیار نکرد. همسرش ضیاء السلطنه (ظهیر) نام داشت که دکتر مصدق برای او احترام زیادی قائل بود.

دکتر مصدق پس از مراجعت از اروپا در مدرسه علوم سیاسی به تدریس می پردازد و کتاب «کاپیتولاسیون» را تألیف می نماید. سپس به حزب عدالت وارد شده بامدرس - دهخدا - سیدمحمدصادق طباطبائی - حاج آقا شیرازی - یحیی دولت آبادی به فعالیت می پردازد. به معاونت وزارت مالیه منصوب گردید و بامأمورین بلژیکی مبارزه می کند. وقتی وثوق الدوله نخست وزیر قرارداد ۱۹۱۹ را امضاء می کند با او درمی افتد و درخاطراتش چنین می نویسد:

«يك روز وثوق الدوله پیش من آمد و گفت تکلیف خود را با من معین کن. گفتم تکلیف من معین است، می روم. گفت پس خوب و رفت. احمد و ضیاء اشرف را برداشتم و به سویس رفتم و باقرار داد

مخالفت کردم و کمیته مقاومت را تشکیل دادم.»

تابستان آن سال کابینه وثوق الدوله سقوط می کند و مشیرالدوله نخست وزیر می شود که مصدق هم به سمت وزیر عدلیه منصوب می گردد. از راه بوشهر عازم تهران بود که مشیرالدوله از او می خواهد که چون مردم خواسته اند والی فارس باشد.

در کودتای ۱۲۹۹، سیدضیاء تلگراف تندی به استانداران مخابره می کند و خود را دولت انقلابی می خواند که مصدق اعتراض نموده و به احمد شاه تلگراف می کند. به دنبال این تلگراف مصدق از کار کناره می گیرد ولی دستور بازداشت او به ژاندارمری شیراز و اصفهان داده شد که او یکسر به میان ایل بختیاری رفته و میهمان امیرمفخم بختیاری می شود. پس از سقوط کابینه سیدضیاء از طرف قوام السلطنه به سمت وزیر مالیه منصوب شده و پس از چندی والی آذربایجان می گردد و شرط می کند که سرتیپ شیبانی فرمانده لشکر زیر نظر او باشد. بر سر مسئله نان با سردار عشایر در می افتد و او را بازداشت می کند و با عصبانیت به صورت قهر و استعفا به تهران می آید و وزیر خارجه می شود. در سال ۱۳۰۳ به نمایندگی تهران انتخاب می گردد.

دکتر مصدق از زمانی که پایش به مجلس باز شد با وجود جوانی جزو نمایندگان مؤثر مجلس بود و نطقهای مهمی می کرد و مورد توجه همگان قرار داشت. اظهارات او در ماجرای تغییر سلطنت و تبعید او به بیرجند و زیر نظر بودن در احمدآباد تا سال ۱۳۲۰ از وقایع مهم زندگی او می باشد.

مهدی بامداد چنین می نویسد:

میرزا هدایت وزیر دفتر پسر میرزا حسین آشتیانی و پدر دکتر محمد مصدق بود که در سال ۱۲۷۵ قمری به ریاست دارائی ارتش و به ریاست

محاسبات (دارائی) منصوب شد. پس از این که میرزا یوسف (مستوفی الممالك) همه کاره شد به علت رقابت شدیدی که با پسرعمو و برادر زن خود داشت دشمنی این دو پسر عمو خیلی بالا گرفت.

میرزا یوسف مستوفی پسر خردسال خود میرزا حسن مستوفی الممالك را به جای خود به سمت ریاست دفتر استیفا (مستوفی گری) منصوب نمود و میرزاهدایت وزیر دفتر از سمت خود استعفا کرد. در سال ۱۳۰۳ قمری وقتی مستوفی الممالك زندگی را ترك گفت تمام مشاغلش به فرزند او داده شد و میرزاهدایت وزیر دفتر به امر شاه نیابت مستوفی الممالك خردسال را پذیرفت و به دنبال این پسر ۱۱ ساله به دفتر استیفا رفت.

میرزاهدایت وزیر دفتر مردی بود نسبتاً درستکار - یکدنده - لجوج - کینه جو - تندخو - بلند پرواز و جاه طلب و در وبای سال ۱۳۱۰ هجری درگذشت.

مورخین درباره تولد دکتر مصدق اختلاف دارند ولی اکثراً سال ۱۲۶۱ شمسی را مورد تأیید قرار می دهند. مصدق شش برادر و دو خواهر داشت. مصدق و قوام و مستوفی الممالك که جد مشترك داشتند، مجموعاً بیش از بیست بار به نخست وزیری رسیدند.

گریدی سفیر آمریکا درباره مصدق گفته است «مصدق را نباید دست کم گرفت. او مردی باتوانائی های فوق العاده است از تحصیلات عالی در بهترین دانشگاههای اروپا برخوردار می باشد و فرهنگی گسترده دارد. وی واقعاً يك آزاد مرد ایرانی است.»

در سال ۱۹۵۲ مجله (تایم) آمریکا دکتر مصدق را «(مردسال) معرفی کرد و زیر عکس او چنین نوشت:

اشکهای سوزان این پیرمرد فرتوت ارکان يك امپراتوری عظیم را
آب کرد.

رضاشاه و دکتر مصدق

وقتی رضا شاه به سلطنت رسید دیگر قدرت مطلقه داشت. هیچ
صدای مخالفی شنیده نمی شد. بعضی از مخالفینش زندانی و تبعید شده
بودند. مؤمن الملك و مستوفی الممالك محترمانه کنار رفتند. از چهار
نفری که به خلع قاجار رأی مخالف داده بودند تقی زاده و علاء جزو
همکاران رضا شاه شده وزارت و سفارت گرفتند. مدرس به خوف تبعید
شد و جان خود را از دست داد. دکتر مصدق هم خود را کنار کشیده
گاهی در اروپا و زمانی در ایران بود. دکتر متین دفتری دامادش نخست
وزیر رضاشاه شد. پس از کناره گیری او ناگهان در سال ۱۳۱۹ مأمورین
او را دستگیر کرده و به بیرجند تبعید نمودند.

مصدق درباره روابط خود با رضاشاه چنین می نویسد:

دراوایل سلطنت رضاشاه موقعی که نماینده تهران در مجلس بودم
يك روز علاء به خانه من آمد و گفت شاه به سرتیپ حبیب الله خان شیبانی
فرمودند اگر مصدق را بخواهم می آید یا نه ؟ گفتم روزهای دوشنبه که
وکلا شرفیاب هستند حاضر نمی شوم از این جهت است که من نماینده ملت
و به اصغای فرمایشات ملوکانه احتیاج ندارم ولی هر وقت احضار شوم
کسب افتخار خواهم نمود. رضاشاه مرا خواست و فرمود در مجلس گفتید
آنچه را که نباید بگویید. عرض کردم آنچه که در روزنهم آبان از نظر
مصالح مملکت بود گفتم و من بین شاه وطن دوست و مملکت فرقی نمی
گذارم. فرمودند توضیح دهید تا قانع شوم. عرض کردم روزی
محمدعلیشاه مرا خواست و گفت می خواهم با آیت الله بهبهانی راهی
بازکنم ، اگر شما این کار را بکنید ممنون می شوم. عرض کردم شاه را به
ایشان چه حاجت است؟ ایشان دارند به آزادیخواهان مساعدت می کنند،

شما هم همین رویه را پیش بگیرید دکان سیاسی ایشان تخته می شود و همه من تبع شاه خواهند شد. همان روز مذاکرات محمد علی شاه را به بهبهانی گفتم تصدیق نمود و خیلی خندید. ولی محمد علی شاه به من گفت سر شما هم بوی قرمه سبزی می دهد.

رضاشاه گفت مطالب را بگوئید، گفتم وقتی آمدم چشم به سر در سنگی افتاد، راستی اعلیحضرت این بنای با عظمت را برای چه می خواهید؟ خانه حقیقی شاه قلب ملت است. اگر آن را دارید احتیاج به اینها نیست. درباره طاق نصرت ها و آوردن مردم به استقبال با لباس عاریه. عرض کردم مقصود از این کارها چیست؟ چنانچه شاه به مردم خدمت کند اگر مردم هم ندانند باز هم اعلیحضرت مأجورند. چون تاریخ خدمات هر پادشاهی را فراموش نمی کند. فرمودند حرف های شما جواب ندارد. غرضم از خواستن شما این بود که چرا از مجلس صرف نظر نمی کنید؟

عرض کردم آقای مستوفی هم اصرار کردند وزیر خارجه شوم قبول نکردم. فرمودند به او گفته بودم که شما را وارد کابینه کند. حالا مقصود این نیست که وزیر خارجه بشوید. بیائید مستوفی باشید (یعنی نخست وزیر) عرض کردم در جنگ بین الملل اول روس و انگلیس می خواستند در مالیه ایران نظارت کنند به من پیشنهاد شد که ریاست کمیسیون نظارت را بپذیرم و بانک استقراضی روس هم سند خواهد سپرد که مادام العمر ماهی هزار تومان به من بدهد گفتم مجلس هم برای کمیسیون تطبیق حواله جات دوست تومان می دهد. هرگاه برای هزار تومان از آن کار استعفا کنم خواهند گفت که طمع مرا به چنین کاری واداشت، اگر از اعلیحضرت هم قبول کنم خواهند گفت که حقوق ماهی ۱۵۰۰ تومان را به ۲۰۰ تومان مجلس ترجیح داده ام. استدعا می کنم تا آخر دوره تقنینیه از من صرف نظر بفرمائید. نخواستم و یا نمی توانستم بیش از این

اظهار بنمایم.

چندی بعد در مراسم سلام که حضور داشتم رضاشاه گفت برخلاف سابق این دفعه بی خبر به مسافرت رفتم و معنی این حرف این بود که دیگر مأمورین تشریفات قائل نباشند و طاق نصرت نسازند. متأسفانه رفته رفته متملقین کاری کردند تا شاهی که در اوایل سلطنت خوب کار می کرد در سال ۱۳۰۹ چنان از طرف چاپلوسان محاصره شد که به نام شاه هزاران کار خلاف مرتکب می شدند. نتیجه آن شد که مردم خیرخواه مملکت از او رو برگرداندند. وقتی هم تبعید شد حتی نزدیکترین فرد به این اسارت تاریخی اعتراض نکرد.

در آخر دوره ششم که حرف می زدم یقین داشتم که پس از پایان دوره گرفتار حبس و تبعید خواهم شد. در جلسه ۱۴ دیماه ۱۳۰۶ وقتی موضوع پرداخت ۱۳۵ هزار تومان برای تعمیر قصور سلطنتی مطرح بود گفتم اگر مقصود تعمیر قصوری است که ملک شخصی شاه می باشد که در دوره مشروطه نباید از ملت چیزی بگیرد و همچنین برای ملت هم اثری باقی نمی گذارد. شخص پادشاه اگر بخواهد قصورش را تعمیر کند به عهده ملت نیست. اگر برای تعمیر قصور دولتی است که دیگر به وزیر دربار ارتباطی ندارد زیرا مقام غیر مسئولی است که مجلس نمی تواند او را استیضاح کند و از او حساب بخواهد. اگر وزیر دربار در کارهای دولتی دخالت بکند بنده برخلاف قانون اساسی می دانم. به نظر من وقتی مردم مسکن و مأوائی ندارند صلاح نیست که برای شاه قصر بسازند. ما باید با این ۱۳۵ هزار تومان کارخانه قند یا کاغذسازی تأسیس کنیم که برای مردم مملکت کار پیدا بشود. عقیده من این است که اگر شاه و ولیعهد و رئیس الوزراء و وزیر دربار در اتاقی بنشینند که چکه کند بهتر است. این قصور را نباید گذاشت خراب بشود و این مبلغ را هم باید صرف کاری کرد که چهار نفر متمتع بشوند.

وقتی انتخابات دوره هفتم شروع شده بود وسیله تیمورتاش از شاه وقت ملاقات خواستم، وقتی شرفیاب شدم به شاه اظهار نمودم که اگر دولت می خواهد برخلاف مصالح مملکت قراردادی منعقد سازد (مثل وثوق الدوله که در انتخابات دوره چهارم کرد) البته انتخابات دوره هفتم نباید آزاد باشد ولی اگر مقصود شاه غیر از صلاح مملکت نمی باشد خوب است که در انتخابات دخالتی نشود تا نمایندگان حقیقی ملت به مجلس وارد شده از مصالح مملکت دفاع کنند. شاه تیمورتاش را خواست و پرسید مگر در انتخابات دخالت می کنند؟ او هم گفت نه. شاه گفت دکتر مصدق را قانع کنید که جعلیات را تکذیب کند. تیمورتاش در اتاق خود به من گفت در حضور اعلیحضرت غیر از آن مطلبی که گفت دیگر نمی توانستم چیزی بگویم. بیاثید با هم صلح کنیم. لیست مشترکی باشد ۶ نفر از دولت و ۶ نفر از ملت (مدرس - مشیرالدوله - مستوفی الممالک - موثق الملک - تقی زاده - دکتر مصدق) و قضیه را به این ترتیب حل کنیم. چون راه حل تیمورتاش با آزادی انتخابات تطبیق نمی کرد قبول نکردم و انتخابات به همان صورتی که دولت می خواست برگزار شد.

از دوره هفتم تقنینیه که من از سیاست دور بودم در احمدآباد به سر می بردم و از آتیه خود بسیار نگران بودم. گاه می خواستم با پای خود به زندان قصر بروم و در آنجا روحاً و جسماً آرام بمانم تا این که در تیرماه ۱۳۱۹ بدون جهت مرا در زندان شهربانی برده و از آنجا به بیرجند انتقال دادند، درین راه و در زندان دوبار اقدام به خود کشی کردم. پس از ۶ ماه تحمل سختی باز مرا به احمدآباد آوردند و تحت نظر مأمورین شهربانی تا شهریور ۱۳۲۰ بودم.

پس از ورود دکتر مصدق به بیرجند او را به زندان می برند و

سرهنگ وقار به شهربانی چنین گزارش می دهد.

«هزینه دکتر مصدق و يك نفر خدمتگذار همراه او روزانه ده ريال پيش بينی شده ولی چون نامبرده از روز ورود به بيرجند به واسطه داشتن بیماری غش نیازمند به داروهائی می باشد که در بيرجند موجود نیست مراتب معروض تا هر نوع فرمان فرستاده شود اقدام گردد.»

درنامه دیگر می نویسد: «هزینه ماهیانه دکتر مصدق و پرستار خدمتگذار در ماه از قرار روز ۲۴/۱ ريال و سالیانه ۷۴۷۱۰ ريال پيش بينی می شود. ضمناً خانواده اش وسیله پرستار مبلغ ۴۰۰ ريال وجه فرستاده که به صندوق شهربانی تحویل شد.»

سرهنگ وقار به شهربانی کل چنین تلگراف می کند «چون محمد مصدق به علت داشتن بیماری غش نیازمند پزشك می باشد و در امریه قید گردیده که مشارالیه از ملاقات محروم می باشد اجازه فرمائید در مواقع لزوم پزشك بهداری او را در زندان معالجه نماید.»

در همان ایام (ارنست پرون) سوسی که از مدرسه (روزه) با ولیعهد در ارتباط بود در تهران بیمار می شود که او را برای معالجه به بیمارستان نجمیه می برند. هنگام ترك بیمارستان از دکتر غلامحسین خان ابراز امتنان می کند. او می گوید بهترین سپاسگزاری این است که با خواهش از ولیعهد پدرم را از زندان آزاد کنی. چند روز بعد به امر ولیعهد حکم انتقال دکتر مصدق از بيرجند به احمدآباد صادر می گردد که چنین است:

محرمانه مستقیم - شماره ۱۱/۶۶/۶ - ریاست اداره کل شهربانی
حسب الامر مبارك والاحضرت همایون ولایتعهد ابلاغ می نماید که قدغن فرمائید محل محمد مصدق را از بيرجند به احمدآباد ساوجبلاغ منتقل نمایند. نتیجه را هم اعلام دارند که به عرض پیشگاه مبارك برساند.

پیشکار ولایت عهد - مؤدب نفیس،

بعد از شهریور ۱۳۲۰ که رضاشاه ایران راترك گفت و همه زندانیان و تبعیدیها و افراد تحت نظر آزاد شدند این نامه هم به دکتر محمد مصدق نوشته شد:

شماره ۵۵ مورخه ۲۱ شهریور ماه ۱۳۲۰

به فرمان بندگان اعلیحضرت همایونی شما آزاد بوده و در هر قسمت کشور بخواهید می توانید متوقف باشید. در آتیه مزاحمتی برای شما نخواهد بود.

فرماندار نظامی تهران - سپهبد امیر احمدی
دکتر مصدق هم از احمدآباد به خانه شخصی خود واقع در خیابان کاخ رفت.

دکتر امیرعلائی می نویسد: بعد از شهریور ۱۳۲۰ دکتر مصدق به خانه خود به خیابان کاخ آمد و خانه اش مرکز آمد و رفت مردم گردید. این طور قرار شد که با محمدرضاشاه پهلوی ملاقات کند. در رأس ساعت در کاخ مرمَر حاضر شد ولی شاه ۲۰ دقیقه دیر کرد که مصدق قصد خروج از کاخ را داشت اما نصرالله انتظام مانع خروج او شد. در مذاکرات با شاه گفته بود من وقتی به کاخ می آمدم چشمم به سردر سنگی افتاد و فکر کردم که چرا شاه باید چنین سردر مجللی بسازد. شاه باید در قلب مردم باشد. پدر شما املاک مردم را به زور گرفت و خیانت کرد. محمدرضا شاه گفت پدرم چرا خیانت کرد؟ شما يك سردر سنگی را هم نمی توانید به ما ببینید. مصدق گفت او املاک مردم را به زور گرفت و شما آنها را پس دادید اگر پدرتان خیانت نکرده بود پس شما خیانت می کنید که املاک را پس می دهید. شما باید حسابتان را از پدرتان جدا باشد. احمدشاه همین کار را کرد. کاری نکنید که رادیو لندن شما را هم مثل پدرتان معرفی کند. شاه باید سلطنت کند نه حکومت.

دکتر مصدق پس از آزادی از زندان، تبعید و کسالت دیگر علاقه ای

به کارهای سیاسی نداشت. ولی گاه بیگاه عده ای بدیدارش می رفتند و از او می خواستند به کار سیاست پردازد.

به هرحال با شروع اولین انتخابات مجلس شورایملی بعد از رفتن رضاشاه یعنی دوره چهاردهم دکتر مصدق در انتخابات شرکت کرد و نماینده اول تهران شد. مردم به مؤمن الملك هم رأی دادند ولی او از رفتن به مجلس خودداری نمود.

وقتی دکتر مصدق به نمایندگی انتخاب شد در نخستین نطق های خود درمجلس چنین گفت:

اکنون که قبول وکالت کرده ام اگر حرف حساب دراین مجلس اثر نکند، اگر ما درسیاست عالیه مملکت آزاد نباشیم چرا من عرض خود را ببرم و زحمت آقایان را فراهم کنم. در استبداد صغیرمشیرالسلطنه صدراعظم محمدعلیشاه به مردم گفت شاه مجلس را مرحمت می کند به این شرط که وکلا در سیاست مداخله ننمایند. اگر غرض از مجلس آن است که وکیل تابع جریانات شود و با هرچه پیش آمد بسازد و دم فرو بندد من تصور می کنم تمام آقایان همچو وکالتی را قبول نمایند. ولی اگر يك وکیل مجلس آزاد است و می تواند در مصالح عمومی نظرات خودرا اظهار کند وقتی مصالح عمومی در پیش است ازهیچ چیز نباید ملاحظه کرد. باید همه چیز را برای خیر وطن خواست. اگر وطن پرستی بد است چرا دول بزرگ هرچه خوب است برای وطن خود می خواهند. اگر اصول دموکراسی خوب نیست چرا در کشورهای خود اجرا می نمایند. اگر آزادی جراید مضر است چرا در آن ممالك متعرض جراید نمی شوند. امیدوارم که ما نمایندگان دوره چهاردهم ثابت کنیم که ملت ایران طالب استقلال است و آن را به هیچ قیمت از دست نمی دهد. ملت می خواهد که خارجی ازاین مملکت برود و در امور ما مطلقا دخالت نکند و انتظار دارد که خارجیها استقلال مارا محترم بشمارند.

از کارهای جالب دکتر مصدق در مجلس چهاردهم که سرو صدای فراوان ایجاد کرده بود مخالفت با اعتبارنامه سیدضیاء الدین طباطبائی بود که او را مأمور و دست نشاندۀ انگلیسها خواند. سیدضیاء الدین هم در پاسخ اظهارات دکتر مصدق چنین گفت:

من از بدو زندگی عوامفویب نبودم. زیرا عوامفریبی را بزرگترین خیانت می دانم. اگر آقای مصدق السلطنه و امثالهم عوام فریب نبودند و حقایق را به مردم می گفتند ایران سرنوشت دیگری داشت. در جنگ بین الملل اول که مخاطراتی متوجه ایران شد فقط سیدضیاء بود که در روزنامه رعد اعلام کرد که ایران نباید با روس و انگلیس وارد جنگ بشود ولی شما و امثال شما برای وجاهت خودتان، برای اموال خودتان، برای منفعت خودتان که از مستوفی گری و خرید خالصه ثروتمند شده اید صدایتان در نیامد و حقیقت را به مردم نگفتید. مردم را گمراه کردید تا ایران را به آن جنگ و به آن ویرانی و فلاکت و ادبار انداختید. یکی از افتخارات من این است که مقدماتی را فراهم کردم تا روزنامه نویس رئیس الوزراء بشود و ایران از دست شما سلطنه ها و دوله ها و ملک ها نجات پیدا کند. ایران در دوره مشروطه هم اسیر سلطنه ها و دوله ها و ملک ها بوده است. درباره بازداشت های زمان رئیس الوزرائی خود باید بگویم که هزارها ایرانی بدبخت که قرنهای در محبس این دوله ها و سلطنه ها بودند فهمیدند که می شود دوله ها و سلطنه ها را هم گرفت و حبس کرد.

اما این که می خواستم شما را بگیرم و حبس کنم به خاطر خیانتی بود که کردید برای این که می خواستید عشایر را بشورانید و خواستید برادر کشی راه بیندازید. شما مجرم بودید ولی نمی خواستم با حبس شما به شما شخصیتی بدهم (دکتر مصدق نتوانستید مرا حبس کنید) در آن موقع از شما گردن کلفت ترها را گرفتم و حبس کردم و می توانستم شمارا هم بگیرم ولی نخواستم. تمام اهالی ایران هیچ جا با من مخالفتی نکردند

جز سرکار... همه اقدامات مرا تبریک گفتند. (دکتر رادمنش: جز آذربایجان و گیلان) بله گیلان اشغال شده بود و در اظهار فکرش آزاد نبود. (دکتر رادمنش: اینجا مجلس روضه خوانی نیست ایشان حق ندارد به دکتر مصدق حمله کند)

تمام رئیس الوزراها و دولت های شما را روس و انگلیس تشکیل می دادند. تنها دولتی که به شهادت خدای متعال بدون دخالت سفارت اجنبی تشکیل شد دولت من بود. دوله ها و سلطنه ها این نکته را نمی فهمند ولی يك روزنامه نویس می فهمد. نتیجه اش چه بود. (دکتر مصدق: فرار) شما فارس را بر ضد من شوراندید. قوم و خویش های شما مرا فرار دادند. شما و امثال شما در تهران دسایس کردید. در پیشگاه تاریخ مسئولید. نتیجه کودتا نجات ایران بود.

شما آقای مصدق السلطنه حکم دولت مرکزی را دور انداختید (دکتر مصدق پاره کردم) من پلیس جنوب را منحل کردم ولی تکیه شما در فارس به آنها بود. من ژنرال ها و کلنل های انگلیس را از تهران بیرون کردم (دکتر مصدق بله شما انگلیسها را عاجز کردید!!) بله کرده ام و تا بودم با سردار سپه کار می کردم اگر اختلافی هم بود از نظر سیاسی بود و با طیب خاطر ایران را ترك گفتم. کسی مرا بیرون نکرد. شش هزار ژاندارم تحت امر من بود. هرکاری می خواستم می توانستم انجام بدهم. وقتی من خواستم از ایران بروم به دستور احمدشاه و برحسب تقاضای سردار سپه ۲۵ هزار تومان به من داده شد زیرا می دانستند که دیناری ندارم. من به سردار سپه گفتم خانه شخصی و مطبعه دارم اگر هیئت وزرا قبول نکرد خانه و مطبعه مرا ضبط کنید... سردار سپه گفت خدمات شما به این مملکت زیاد است. بیایید سفارت ایران را در استانبول قبول کنید. گفتم رئیس الوزرا نشده ام که برای خود کار پیدا کنم. سفارت رم را هم داد و اصرار کرد باز هم قبول نکردم. برای اینکه در خارج از مملکت

گرسنه نباشم ۲۵ هزار تومان را قبول کردم. اشخاصی که به اروپا آمدند سختی زندگانی مرا دیدند و به من کمک کردند. بالاخره تاجر قالی شدم. يك روز احمدشاه در اروپا گفت شنیده ام به افغانستان می روی؟ گفتم برای اینکه نمی خواستم تسلیم اراده شاه یا وزیر آن روز وشاه امروز بشوم، حمالی می کنم و تسلیم اراده کسی نمی شوم. کار برای من ننگ نیست. بعد کنفرانس مؤتمر اسلامی مرا دعوت کرد. رئیس کمیته اجرائی شدم در فلسطین زمین بی آب و علفی را خریدم و تجارت قالی می کردم. تاجر بدی هم نبودم و از منافع خود راضی بودم. یکبار توسط مکرم نورزاد به اعلیحضرت رضاشاه پیغام دادم واز عایدات مطبعه دو هزار لییره برای من بفرستید که قبول شد و فرستادند. برای زمین بایر مصرف کردم. به طمع افتادم دوباره پول خواستم. رضاشاه عصبانی شد گفت «در دیزی بازاست حیای گریه کجاست؟» بعدا مطبعه مرا خریدند و ۸ هزار لییره عایدی داشتم همه روزه از ساعت ۵ صبح تا ۸ شب بیل می زدم و تخصصی هم پیدا کردم ولی حالا از شما نمی پرسم ثروت خودرا از کجا بدست آورده اید؟ (ابوالقاسم امینی: همه مردم ایران می دانند که از کجا آورده اند) من قرارداد ۱۹۱۹ را لغو کردم (دکتر مصدق - نمی توانستید - مجلس باید لغو کند) قرارداد را مجلس تصویب نکرده بود و من هم آن را لغو کردم و لغو هم شد. من روزنامه نویس بودم و نزاکت سرم نمی شد. من در تمام مدت رئیس الوزرائی تقاضای نامشروع مقامات انگلیس را رد کردم. حاضر نشدم امتیاز نفت شمال را به انگلیسها بدهم. اگر من با کمک انگلیسها کودتا کرده بودم ناچار نمی شدم که ایران را ترك کنم. اگر من به علت کودتا صلاحیت نمایندگی مجلس را نداشته باشم تمام تشکیلات از کودتا تا به حال باید مورد تجدید نظر قرار بگیرد ومقام سلطنت متزلزل می گردد.

درباره کودتا ۶ نفر: رضاخان میرپنج - سرهنگ امیراحمدی -

ماژور مسعودخان - کلنل خان سیاح و بنده قسم خوردیم و تصمیم گرفتیم به ایران خدمت کنیم. بنا براین نسبت کودتا به اجانب از روی بی اطلاعی است. سید ضیاء الدین اجنبی پرست نمی شود (دکتر مصدق: بهیچ وجه) شما نمی توانید بگوئید با کنسول انگلیس رابطه نداشته اید (دکتر مصدق: بسیار دوست بوده ام) ضمن دوستی همکاری هم کرده اید (دکتر مصدق: ابدا) من متن نامه نرمان نماینده انگلیس را در فارس می خوانم. من اسرار کودتا را نمی توانم به شما توضیح بدهم. شما محکمه تشکیل بدهید تا همه حقایق را بگویم (دکتر مصدق: تعلیق به محال نکنید) هرچه در ایران امروز می شود مولود کودتا است. شما در مخالفت با کودتا مطلب نگفتید و بعد چکمه بوسیدید. نتیجه این شد که برادرزاده و داماد شما رئیس الوزراء شد (دکتر مصدق: به من چه؟) شما می خواستید دخترتان را بفرستید و به او نصیحت کند او مجرم ترین رئیس الوزراء این مملکت بود. جوان های مملکت را به حبس کشید، قوه قضائیه مملکت را محو کرد (دکتر مصدق: هوچیگری نکنید) این حقایق باید گفته شود. زیرا کسی آن را فراموش نخواهد کرد. شما مرا مسبب بدبختی ایران می دانید. مثل این که مسئول شهادت حسین بن علی را در کریلا پیغمبر اکرم بدانیم و بگوئیم اگر پیغمبر اسلام نیاورده بود بنی امیه و معاویه پیدا نمی شدند و حسین بن علی کشته نمی شد.

به هر حال این کودتا انگلیسی نبود (دکتر مصدق: پس چه بود؟) فداکاری سید ضیاء الدین بود. من از کودتا فایده ای نبردم. نه دزدی کردم، نه کسی را کشتم، در آن روزهای تاریک فقط من بودم که از خود گذشتم و ایران را نجات دادم. من طالب مقام نیستم. دو ماه پیش به من پیشنهاد شد سفارت ایران در آمریکا و ریاست هیئت اعزامی به ممالك خارج را بپذیرم ولی قبول نکردم. اگر طالب جاه و مقام مثل دوله ها و سلطنه ها بودم به واشنگتن می رفتم ولی اینجا ماندم، برای ایران...

من چه در مجلس باشم و چه نباشم خواهان مجلس هستم. تمام مظهر قدرت ملی مجلس شورای ملی است.

دکتر مصدق در پاسخ گفت:

وقتی شما رئیس الوزراء شدید من گفتم به این دولت عقیده ای ندارم و نمی توانم در فارس بمانم. سلطان احمد شاه به من تلگراف کرد که به فوریت حرکت کنم تا مرا گرفتار بیرحمی شما کند. با سوابق بدی که شما داشتید با شما مخالفت کردم.

من از آقا سنوال می کنم چرا موقع فرار از مملکت دستبرد زدید؟ اگر احتیاج داشتید در این ۲۳ سال خارج از ایران از چه ممر تحصیل عواید نمودید؟ این سرمایه هنگفت را که حالا دارید از کجا به دست آورده اید؟ ولی به من هرگز جوابی ندادید و مرا جانی خواندید، من اگر خالصه ای خریده ام دزدی که نکرده ام، از مالیه مملکت چیزی به جیب نزده ام. مگر سایر مردم مملکت املاک خالصه را نخریده اند؟

باین حال از آقا سنوال می کنم آن خالصه ای را که از دولت خریده ام و مبلغی را که از این راه به دست آورده ام تعیین کنید تا حقایق روشن شود. می گویم آقا چرا مردم را گرفتی؟ چرا همه را حبس کردی؟ گفتید رئیس الوزراء بودم و هرچه می خواستم انجام می دادم. اگر رئیس الوزرائی می تواند در مجلس چنین حرفهائی را بزند من گفته هایم را پس می گیرم. این آقا در مجلس به دوله ها و سلطنه ها بد گفت. مجلس جای آن نیست که کسی به اشخاصی که سالها خدمت کرده اند ناسزا بگوید. شما چرا آقای مؤمن الملك را که ریاست مجلس را قبول نکرد مورد اهانت قرار دادید؟ آن مجلس شورائی که ازملت جدا باشد و به این اباطیل معتقد باشد مجلس شورایملی ایران نیست (سیدضیاء: من به همه دوله ها و سلطنه ها اهانت نکرده ام امثال مؤمن الملك ومستوفی الممالك و فاخر الملك از رجال شریف هستند).

اقدام مهم دیگر دکتر مصدق در مجلس چهاردهم تقدیم طرح تحریم واگذاری امتیاز نفت به خارجیها می باشد که مصادف با تقاضای امتیاز نفت شمال از طرف شورویها بود.

چگونگی نخست وزیری دکتر مصدق

از شهریور ۲۰ که باردیگر دکتر مصدق وارد گود سیاست شد بهترین سنگر را برای خود کرسی مجلس می دانست و از آنجا با نطق های تند خود پشت دولت هارا می لرزاند. دانشگاهیان و اصناف و بازاریها و طبقات دیگری هم از او حمایت می کردند. به همین جهت با پشتوانه محکم مردمی دولت ها را میکوبید ولی کاری به کار رژیم نداشت فقط می گفت شاه بماند و سلطنت کند.

چند بار شاه به دکتر مصدق پیشنهاد نخست وزیری کرده بود ولی نپذیرفت. به همین جهت هرگز فکر نمی شد که دکتر مصدق برای قبول نخست وزیری آماده باشد.

دکتر مصدق در کتاب (خاطرات و تألمات) چنین می نویسد: روز شنبه ۸ اردیبهشت ۱۳۳۰ به مجلس احضار شدم و می خواستند در جلسه خصوصی به شور برای ابراز تمایل به نخست وزیر جدید بپردازند. چون حسین علاء استعفا کرده بود. علت استعفا را پرسیدم بعضی از نمایندگان گفتند انگلیسها تصور می کردند که از این نخست وزیر و امثال او کاری ساخته نیست و می خواهند سیدضیاء الدین طباطبائی را بیاورند که هم اکنون حضور شاهنشاه منتظر رأی تمایل مجلس می باشد. اکثریت مجلس تصور می کردند تصدی سیدضیاء موجب خواهد شد که همان بگیر و ببند های کودتای ۱۲۹۹ تجدید شود. برای تسریع در کار یکی از نمایندگان که چند روز قبل از کشته شدن نخست وزیر (منظور رزم آرا می باشد) به خانه من آمد و مرا از طرف شاهنشاه برای تصدی این مقام دعوت کرده بود و من نپذیرفتم هیچ تصور نمی کرد که برای قبول کار حاضر شوم به

همین جهت همان شخص اسمی از من برد (منظور جمال امامی است) من بلا تأمل قبول کردم و این پیشامد سبب شد که نمایندگان در محظور بمانند و همه بالاتفاق کف بزنند و به من تبریک بگویند. موافقت من از روی این نظر بود که طرح نمایندگان راجع به ملی شدن صنعت نفت از بین نرود و در مجلس تصویب شود. چون اگر سیدضیاء الدین نخست وزیر می شد دیگر نمی گذاشت من موضوع را تعقیب کنم و مرا هم با يك عده ای دیگر توقیف می کرد.

ناصر نجمی می نویسد: دکتر مصدق در پاسخ پیشنهاد قبول نخست وزیری خود به من چنین گفت: «اگر روزی لازم باشد این مقام را قبول کنم، بدانید که وقتی سوار کار شدم تا به مقصود نرسم و خدمتی که برای مملکت ضروری می دانم به انجام نرسانم از مرکب پیاده نخواهم شد و کسی را نمی بینم که بتواند این کار را بکند.»

شاه در پاسخ به تاریخ چنین می نویسد:

بعد از قتل رزم آرا و نخست وزیری علاءمجلسیان که تحت تأثیر مصدق واقع شده بودند به من توصیه کردند که او را به نخست وزیری برگزینم. همه عقیده داشتند که زمان تفویض مهام امور کشوری به مردی چنین کاردان فرا رسیده است. من در صحت این قضاوت عمومی تردید داشتم و جریان اوضاع ثابت کرد که حق با من بود. علت عدم اعتماد من به مصدق تناقض میان گفتار و کردارش بود. مصدق رسماً بیانگر احساسات ملی ضد استعماری و میهن پرستانه ایرانیان بود. ولی نقطه ضعف او منفی بودن او می باشد. او بیشتر تابع احساسات بود، ولی سرانجام به این نتیجه رسیدم که وی با انگلیسها ارتباط و وابستگی داشت. اسنادی که وسیله سردارفاخر حکمت انتشار یافت و مدارك منتشره از بایگانی وزارت خارجه بریتانیا و سفارت انگلیس در تهران

دال بر صحت این استنباط من است. چگونه می توان قبول کرد مردی که هفت سال قبل موافقت اصلی انگلیس ها را شرط قبول سمت ریاست وزرائی می دانست این بار بدون موافقت و تأیید آنان نخست وزیری را پذیرفته باشد. من با لایحه ملی شدن نفت کاملاً موافق بودم و آن را بلافاصله تنفیذ کردم ولی عقیده داشتم که براساس آن باید با انگلیسها به مذاکره پرداخت ولی مصدق مخالف بود و عقیده داشت که بریتانیا و غرب بدون نفت ایران فلج خواهد شد. به همین جهت با همه پیشنهادات مخالف و ورزید. او که اسیر منفی بافی سیاسی خود بود راه هر توافقی را در زمینه بهره برداری از منافع ایران سد کرد.

دکتر مصدق پس از قبول نخست وزیری برنامه دولت را در دوماده خلاصه کرد:

۱- اجرای کامل قانون ملی شدن نفت در سراسر کشور
۲- اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداریها
هنگام معرفی کابینه مصدق و اخذ رأی درباره دولت او آشتیانی زاده چنین گفت: «من بااعضای فراماسون و قزاق در این کابینه مخالفم. من با وزیر کشوری که نظامی باشد و بالاخره با دیکتاتوری مخالفم. نباید رفقای تقی زاده در کابینه باشند من يك رأی سفید به دکتر مصدق و يك رأی کبود به دولت او می دهم.»

در جریان ملی شدن نفت روزی دکتر مصدق در مجلس چنین گفت:
يك شب، سیدی نورانی به خواب من آمد وگفت چرا شما بلند نمی شوید و این زنجیر اسارات را از گردن ملت بر نمی دارید؟ گفتم من مریض هستم و توانائی ندارم ولی سید نورانی گفت بپا خیزید که ما شما را حمایت می کنیم.

از فردای آن روز موضوع ملی شدن نفت را دنبال کردم و موفق شدیم.

هنگام معرفی دولت مصدق، آشتیانی زاده در مجلس چنین گفت: «خواب دیدن که استثنائی نیست که فقط پیشوا خواب ببیند. من هم دیشب يك سيد نورانی را خواب دیدم و گفت به دکتر مصدق بگوئید با این وزراء و رجالی که دور و بر تو را گرفته اند قادر به حل مشکلات نخواهی بود.»

عبدالقدیر آزاد گفت: «دکتر مصدق در انتخاب وزرای خود نوکر های انگلیس را آورده تا موضوع خلع ید از انگلیسها و شرکت نفت را به نفع آنها تمام کند و قیمه با قاف را بجای قیمه با گوشت به حلق مردم بچپاند.»

دکتر مصدق هنگام شروع به کار نخست وزیری فقط ۴ روز در کاخ ابیض به کارها پرداخت ولی چون دولت وشخص نخست وزیر مورد تهدید قرار گرفته بودند برای چند روز دفتر کار خود را به مجلس شورای ملی منتقل ساخت و چند جلسه هیئت دولت را در آنجا تشکیل داد و سپس دفتر نخست وزیری را در خانه خود در خیابان کاخ برد و تا آخرین روز نخست وزیری در آنجا بسر می برد که از همانجا به مخفی گاه رفت.

بطور مسلم اقدام دکتر مصدق در ملی کردن صنعت نفت ایران موجب شد که سایر کشورهای تولید کننده نفت از این اقدام مهم در راه استیفای حقوق ملی خود بهره مند گردند. از طرفی این کار مهم موجب گردید که مبارزه با سیاستهای استعماری و استثمار و غارت ثروت ملی کشورها روز به روز توسعه یابد. خیلی از کشورها مصدق را در این راه پیشگام می شناسند ولی گروهی هم هستند که اعتقاد دارند خود انگلیسها با ملی شدن نفت موافق بودند و به دنبال ملی کردن صنایع در

انگلیس توسط دولت کارگری نیز از این اقدام بهره برده اند و موفق به دریافت غرامت گردیده اند.

انور خامه ای با نقل مطالبی از نشریات مختلف سهامداران شرکت نفت را چنین معرفی می کند:

بیشتر سهامداران شرکت نفت از افراد هزار فامیل می باشند. که همه چیز مملکت را در دست دارند. از قبیل خانواده های عدل، ارفع، شیبانی، بهبهانی، کاشانی، علی آبادی، اسفندیاری، قوام شیرازی که از سهامداران عمده شرکت نفت هستند. بزرگترین سهم را قوام الملک شیرازی دارد که ۲۲۲۷ سهم می باشد. دکتر حسن ادهم ۱۴۵ - سهم دکتر مرتین دفتری و دکتر علی اکبر سیاسی ۲۷۰ سهم - بانوقدسی مسعودی ۱۳ سهم، بانو دکتر صدیق ۹۹ سهم، سرتیپ شیبانی ۳۰ سهم. بغیر از اینها باید از مصطفی فاتح، خانم بزرگ کازرونی، عفت امیرعلائی، فهیم الملک، شکوه الملک، عباس اسکندری (۲۳۵) سهم نام برد. محمدولی میرزا فرمانفرمائی ۱۹۷ سهم، خانم بتول فرمانفرمائی (مادر مریم فیروز) ۷۸ سهم...

دکتر مصدق در شورای امنیت و دادگاه لاهه

از کارهای مهم دکتر مصدق شرکت در جلسه شورای امنیت سازمان ملل متحد و دادگاه لاهه و دفاع از اقدام دولت ایران در خلع ید از شرکت نفت جنوب بود. هیچکس نمی توانست باور کند که دکتر مصدق با حال کسالت و کهولت به این سفر برود. او نه تنها رفت بلکه باید گفت خیلی موفق و پیروز باز گشت، بخصوص که سفری هم به مصر کرد و مورد استقبال قرار گرفت. در آمریکا ترومن رئیس جمهوری خواست با دکتر مصدق ملاقات کند که این کار هم انجام شد و می توان گفت در این هنگام دکتر مصدق در اوج پیروزی و موفقیت بود.

در يك سال اول حكومت مصدق شاه و مطبوعات و همه گروه های سیاسی از دولت مصدق حمایت می کردند او هم می کوشید با این حمایت همه جانبه حد اكثر منافع ایران را در شرکت نفت جنوب تأمین کند ولی پیشنهادات و نظرات مختلف و غیرقابل اجرا و دور از واقعیت بعضی از نزدیکان و مشاوران دکتر مصدق موجب شد که نتواند با فرمول صحیح باردیگر صنایع نفت را که منبع اصلی درآمد ایران بود به راه اندازد.

به نظر من بی انصافی است که کسی بخواهد خدمت بزرگ دکتر مصدق را در ملی کردن صنعت نفت نادیده بگیرد ، البته اقدامات بعدی که برای به راه انداختن صنعت نفت و افزایش درآمد آن شد و به تأسیس اوپک که مدتها ایران نقش رهبری آن را داشت، شاه فقید و کارشناسان و مقامات نفتی ایران خدمات ارزنده یی انجام داده اند و اگر امروز قیمت نفت این همه بالا رفته ناشی از همان اقدامات و پیگیریها است و به عقیده بعضی از مطلعین و حتی خود محمدرضا شاه پهلوی یکی از عوامل مهمی که باعث سقوط سلطنت او شد اقدامات پشت پرده کمپانی های نفت بود که با صرف هزینه های سنگین در رسانه های گروهی غرب و سازمان های مختلف همه گروه ها را علیه ایران تجهیز کردند.

به هر حال دکتر مصدق که به نظر نگارنده بر خلاف میل انگلیسها صنعت نفت ایران را ملی کرد، اوایل از کمک آمریکائیهها برخوردار بود و روی آنها حساب می کرد ولی به تدریج در برابر صف آرائی کشورهای غربی قرارگرفت و سعی نمود که بارفتن به شورای امنیت سازمان ملل متحد و دادگاه لاهه و ایراد نطق و خطابه و طرح شکایت ایران از اقداماتی که درباره ملی شدن نفت انجام داده بود دفاع کند و حقوق مردم ایران را از هر جهت تأمین نماید.

تلگراف تبریک شاه به دکتر مصدق

«از شنیدن خبر موفقیت ایران در شورای امنیت بسیار خرسند بوده

و موفقیت شما را در این امر مهم تبریک می گویم. در این هنگام با اشتیاق کامل رضامندی خاطر خود را درقبال مساعی و مساعدتهائی که در مسئله نفت به عمل آورده اید ابراز نموده و ضمناً با اطلاع از وضع مزاجی و تندرستی شما خشنود خواهم شد. شاه

محمدرضا شاه پهلوی در این باره چنین می نویسد:

هنگامی که دکتر مصدق به نیویورک رفته بود من به منظور تشویق او تلگرافی مخابره کرده که به شرح زیر به من پاسخ داد:

از نیویورک - ۲۱ اکتبر ۱۹۵۱

پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی - تهران

«دستخط تلگرافی ذات مبارک شرف وصول بخشید و بیش از آنچه تصور شود موجب سرافرازی و تشکر گردید. از خداوند سلامتی و طول عمر و موفقیت روزافزون اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را همواره آرزو کرده ام و هر موفقیتی در هرجا و در هر مورد تحصیل شده مرهون توجهات و عنایت ذات اقدس ملوکانه است که همه وقت دولت را تقویت و رهبری فرموده اند. به طوریکه وسیله جناب آقای وزیر دربار به عرض مبارک رسیده روز دوشنبه به فیلادلفیا و صبح سه شنبه به واشنگتن می روم و جریان را از همانجا به پیشگاه مبارک معروض خواهد داشت. اجازه می طلبد یک بار دیگر از عنایات و توجهات خاصه شاهنشاه جوانبخت خود سپاسگزاری نماید. دکتر مصدق»

دو واقعه مهم و تحسن روزنامه نگاران

دکتر مصدق و همکارانش سعی داشتند با بهره برداری از ملی شدن صنعت نفت و انتشار اسناد خانه سدان مخالفین را از میدان بدر کنند. طرفداران مصدق می گفتند مخالفین از طرف انگلیسها و شرکت نفت تقویت می شوند و می خواهند دولت را ساقط کنند و قصدشان این است که دولتی روی کار بیاورند تا اساس ملی شدن صنعت نفت را بهم بزنند.

در این جریان‌ات دو واقعه مهم اتفاق افتاد که منجر به تظاهرات و تیراندازی و خونریزی شد که وکلای مجلس و روزنامه نگاران حداکثر بهره برداری را از آن کردند و به تضعیف حکومت مصدق پرداختند. يك واقعه ۲۳ تیرماه ۱۳۳۰ هنگام ورود هریمن به تهران و دیگری واقعه ۱۴ آذر ۱۳۳۰ و تظاهرات دانشجویان و مردم و حملات نیروهای مسلح و کشته شدن عده ای از مردم بود.

روز ۴ مهر ۱۳۳۰ که قرار بود مجلس تشکیل شود تشکیل نشد و دکتر مصدق از مجلس خارج شد و در میدان بهارستان خطاب به جمع مردم گفت: «مجلس همین جاست نه آنجا که عده ای مخالف دولت جمع شده اند»

نمایندگان مخالف از این عمل نخست وزیر سخت برآشفتنند و تصمیم گرفتند روز ۶ مهرماه جلسه خصوصی برای مذاکره در عمل بیسابقه دکتر مصدق تشکیل دهند. اتفاقاً در این موقع خبر شکایت دولت انگلیس به شورای امنیت سازمان ملل به تهران رسید و تصمیم دکتر مصدق به حضور در شورای امنیت موجب شد که مخالفین مصلحت در آن دیدند که مادام که مسئله شکایت مزبور مطرح است از مخالفت با دولت خودداری کنند. این تصمیم در جلسه ۷ مهرماه ۱۳۳۰ مجلس شورای ملی اعلام شد و بالنتیجه انتقادات متوقف گردید.

در آبان ماه بی نظمی و تظاهراتی در تهران و در شهرستان ها به وقوع پیوست که از جمله حمله به روزنامه ها بود که دکتر مصدق در آمریکا و کاشانی در تهران اعلام کردند که این بی نظمی ها در اثر فعالیت جناح چپ نمای نفتی است. اما نمایندگان مجلس این بی نظمی ها را به دولت نسبت می دادند. از طرفی دوره شانزدهم مجلس شورای ملی در بهمن ماه ۱۳۳۰ پایان می یافت و طبق قانون لازم بود که انتخابات دوره هفدهم در ۲۹ آبان ۱۳۳۰ شروع شود ولی چون دکتر

مصدق در مسافرت بود یکی از نمایندگان طرفدار دولت پیشنهاد کرد که شروع انتخابات تا يك ماه به تأخیر افتد و مجلس شورای ملی نیز آن را تصویب کرد و به مجلس سنا فرستاد ولی دکتر مصدق با مراجعت به تهران با چنین تأخیر موافقت نکرد و به استناد این که پیشنهاد مزبور هنوز به تصویب مجلس سنا و توشیح ملوکانه نرسیده قصد خود را درباره شروع انتخابات در موقع قانونی اعلام کرد.

به دنبال حمله به دفتر روزنامه ها، در روز ۱۶ آذر گروهی از روزنامه نگاران در مجلس متحصن شده اعلامیه زیر را منتشر ساختند:

هموطنان گرامی - روز پنجشنبه چهاردهم آذرماه ۱۳۳۰ دوستانه نفر از اراذل و اوباش تحت حمایت پلیس به ادارات جراید ریخته و کلیه اثاثیه و آرشیو و دفاتر مالی و اداری را غارت نموده در و پنجره را شکسته و آتش زده قصد جان نویسندگان و کارمندان جراید ملی را داشته اند، چون تصادفاً در آن موقع کسی در اداره نبوده موفق به انجام مقاصد پلید خود در نابودی نویسندگان و مدیران جراید نشده اند.

چون اکنون امنیت جانی و مالی از مدیران جراید و نویسندگان سلب شده و عده ای نیز دچار خسارت هنگفت مالی شده اند از این رو تصمیم گرفته ایم تاموقعی که این اوضاع و هرج و مرج ادامه دارد و دولت و قوای شهربانی اجامر و اوباش را تحت حمایت خود قرار می دهد در خانه ملت متحصن باشیم. تحصن همچنان ادامه خواهد داشت تا زمانی که موافق اصول قانون اساسی آزادی عمومی تأمین گردد.

قانون اساسی خونبهای افراد آزاد شده و رشید ایران بوده است و مطبوعات همیشه پرچمدار و نگهبان فداکار اصول حریت بوده و امروز همه آزادی ها در اثر اختناق اخیر دولت و حکومت رجاله و اوباش به خطر افتاده است و تازمانی که به همه جهت امنیت و آزادی تأمین نگردد تحصن ادامه خواهد داشت.

هاشمی حائری مدیرروزنامه طلوع، عمیدی نوری مدیرروزنامه داد، فری پور مدیرروزنامه صدای مردم، میر اشرافی مدیر روزنامه آتش، پاینده مدیر روزنامه صبا، بیوک صابر مدیر روزنامه سیاسی، عباس شاهنده مدیر روزنامه فرمان، یزدانبخش مدیر روزنامه پیک ایران، بلافاصله روزنامه نگاران زیر هم به اعتصابیون پیوستند:

سیدعلی بشارت مدیر روزنامه صدای وطن، حسین آموزگار مدیر روزنامه زندگی، نعمت جهانبانوئی مدیر مجله فردوسی، سرهنگ خجسته مدیر روزنامه خجسته، سرهنگ یمینی مدیر روزنامه آرام، مهندس پور اعتضادی مدیر روزنامه زلزله، سیاوش فروغ مدیر روزنامه فروغ آسیا، امان الله فروغ سردبیر فروغ، اصغر عضدی مدیر روزنامه عضد، صدر منجمی مدیر روزنامه حمایت.

روز ۱۷ آذر ۱۳۳۰ نمایندگان مجلس شورای ملی (اقلیت مجلس)

نیز در مجلس شورای ملی متحصن شدند که عبارت بودند از:

جمال امامی - عبدالقدیرآزاد - سیدمهدی پیراسته - سید محمد علی شوشتری - ابوالفتح دولتشاهی - محمدعلی نصرتیان - حبیب الله پناهی - عبدالصاحب صفائی - موسی ثقة الاسلامی - سالارسعید سنندجی - عزیززنگنه - امیرقاسم فولادوند - علیمحمدغضنفری - منوچهر تیمورتاش - هدایت الله پالیزی و چند نفر دیگر.

آشتیانی زاده در مجلس گفت:

«حوادث ۱۴ آذر دومین لکه بد نامی بر دامن دکتر مصدق است و دستهایی این پیرمرد را شاید بدون رضای خودش در خون بیگناهان فرو برد. اولین حادثه جنایت بار تیرباران کردن بیگناهان در فاجعه ۲۳ تیر ماه بود. کمیسیون تحقیق فاجعه ۲۳ تیر نتوانست مسئولیت و مداخله عمدی پلیس، دستگاه ها و احزاب دولتی را در فاجعه کتمان کند.

دکتر مصدق قتل های ۲۳ تیر را به گردن وزیر کشور و رئیس

شهریانی انداخت و گفت سرلشکر بقائی را شاه منصوب کرده است وی سرلشکر زاهدی وزیر کشور را در توطئه ۲۳ تیر از کار برکنار کرد و دستور محاکمه سرلشکر بقائی را داد.

دکتر مصدق و اقلیت مجلس

دکتر مصدق که خود یکی از قوی ترین اعضای پارلمان بود و باحاملات خود افرادی مثل رضاشاه و سیدضیاء و قوام السلطنه و رزم آرا را به زانو در می آورد وقتی به مقام نخست وزیری رسید در مقابل حملات تند اقلیت قرار گرفت که برخی از آنها کسانی بودند که در مقام نمایندگی در کنار او قرار داشتند و از او طرز مخالفت با دولتها را آموخته بودند. گفتگوی چند جلسه از مجلس در ادوار شانزدهم و هفدهم بطور خلاصه منتشر می گردد.

زدو خورد در مجلس

روزنامه اطلاعات مورخ ۱۹ آذر ۱۳۳۰ درباره زدو خورد در مجلس گزارش مفصلی را منتشر کرده است که خلاصه آن چنین است:

امروز قرار بود که نخست وزیر به جلسه بیاید و پاسخ نمایندگان را بدهد. هنگامی که کشاورز صدر وارد مجلس شد و روزنامه نگاران او را احاطه کرده می گفتند چرا به دولت رأی موافق می دهی، او می گفت دکتر مصدق با اجنبی مبارزه کرده و باید این مرد خادم را یاری کرد، این تشنجات را ایادی شرکت سابق نفت ایجاد می کنند. مخالفین به او اعتراض کردند که کار به توهین و کشمکش کشید. کشاورز صدر در سرسرای مجلس می گفت چرا اجازه می دهند که در داخل مجلس به وکیل توهین شود و عده ای به من فحش داده اند.

ساعت ده و ده دقیقه دکتر مصدق نخست وزیر از در چایخانه وارد

مجلس شد. در همان موقع در جلسه خصوصی بین کشاورز صدر و مکی از يك طرف و پیراسته و صفائی از طرف دیگر گفتگوی تنیدی شد. ساعت ۱۱ و سی دقیقه زنگ جلسه علنی زده شد. وقتی جمال امامی و نمایندگان اقلیت وارد جلسه شدند از لژ مطبوعات و تماشاجی ها چند تن فریاد زنده باد جمال امامی و پیراسته و شوشتری کشیدند و چند تن هم گفتند مرده باد دکتر مصدق نخست وزیر. کریم پور شیرازی از لژ مطبوعات و چند تن هم از بین تماشاچیان فریاد زنده باد دکتر مصدق و مرده باد جمال امامی و نوکران انگلیس سردادند. که ناگهان زدو خوردی بین طرفداران و مخالفین در لژ مطبوعات و تماشاچیان در گرفت. جمال امامی می گفت تظاهرات بس است، پیراسته می گفت مرده باد مصدق که مملکت را به سقوط می برد.

مجلس در واقع يك صحنه انقلابی شده بود. رئیس کرسی ریاست را ترك کرد. دکتر طباطبائی می گفت این چه مملکتی است. این چه مجلسی است. وقتی کریمپور فریاد می زد مرگ بر جمال امامی، پیراسته و عده ای به او حمله کرده می گفتند الان تو را می کشیم که کریمپور از لژ مطبوعات به تالار جلسه پرید. عده ای هم به دنبال او به جلسه مجلس ریختند و يك نفر هم سیلی محکمی به گوش کریمپور زد و چهار نفر هم دست و پای او را گرفته می زدند که سربازان به دادش رسیده از جلسه خارجش کردند. در ضمن بین سربازان و تماشاچیان هم زدو خوردی در داخل مجلس روی داد. عده ای از مدیران جراید نیز فریاد زنده باد اقلیت و مرده باد مصدق کشیدند ولی در خارج از مجلس عده ای اجتماع کرده به نمایندگان اقلیت ناسزا می گفتند.

کریم پور شیرازی که از دست مخالفین دولت فرار کرده بود به سرسرای مجلس رفت و مرتب می گفت مرده باد وکلای اقلیت که ناگهان تیمورتاش رسید و او را مضروب ساخت و زدو خورد بین آنها شدت یافت

و جمال امامی از پشت سر کریمپور را بغل کرده وارد اتاقی نمود و در را به روی او بست. نخست وزیر هم در اتاق رئیس مجلس روی کاناپه دراز کشیده و چند نفر هم مراقب او بودند و در را هم از پشت بسته بودند. در این موقع تیمسار یزدان پناه وزیر جنگ وارد اتاق نخست وزیر شد و نخست وزیر دستور داد که مخالفین انتظامات را از داخل مجلس خارج کنند.

جلسه هیئت رئیسه مجلس به ریاست جواد گنجی‌ای (نایب رئیس) تشکیل گردید و به دولت و وزیر جنگ اختیار داده شد که تماشاچیان را از مجلس خارج کنند و نخست وزیر دستور داد که متخلفین به شدت مجازات شوند.

سید محمدعلی شوشتری گفت: شهرتی که آقای دکتر مصدق و اطرافیانش می دهند که نمایندگان اقلیت به علت اینکه دیگر نمی گذارند آنها وکیل شوند متحصن شده اند دروغ محض است. آقای مصدق از روزی که نخست وزیر شده تمام قدرت خود را برای فنای منتقدین به کار برده است. صرف این که بیچاره ای متهم شد تمام دستگاه مصدق قیام می کند تا آن بیچاره را از هستی ساقط کند.

اقلیت می گوید ما در ۸ ماه حکومت مصدق غیر از حرف و هویگری چیزی تحویل نگرفته ایم. بنده از روز اول گفتم این آقا اهل کار نیست. آقا راه حفظ و جاهت خود را بلد است پس برماست که بیش از این نگذاریم حقوق ملت ایران به دست يك منفی باف پایمال گردد.

آیا در این ۸ ماه غیر از تهی شدن خزانه مملکت و برداشت ۲۱۴ میلیون لیره از پشترانه اسکناس و تشکیل حکومت های خود مختار و تشجیع اشرار و چاقوکشها و ارباب مردم و مداخله بستگان کاشانی و مصدق و تضعیف مجلس و توهین به نمایندگان چیز دیگری از این دولت دیده شده است؟

مصدق خواهر زاده فرمانفرما می خواهد این مجلس را به تعطیل بکشاند تا پرده ها بالا نرود صریحا می گویم که انتخابات دوره هفدهم با مداخله دولت و انحراف از قانون و خلاف آزادی صورت خواهد گرفت و مصوبات آن پوچ بوده و قابل اجرا نمی باشد.

باید از آقای دکتر مصدق که همیشه غش می کرد پرسید این خونریزیها و غارتگریهای اخیر چطور ایشان را ناراحت نکرده است؟ از سوزاندن کتابخانه ها که شاید قرآن هم در آن بوده متأثر نمی شوند؟ آقای دکتر مصدق مگر شما همان نیستید که همگام ریاست مالیه در خراسان با وکیل الملک پدر اکبر دبیر سهرابی همدست شده باشیخ محمد رزاز نوکر سیدعلی اکبر مجتهدتفریسی اسناد قراء قوچان را مثل قریه فرخسواروه و غیره که دبیر سهرابی هفت سال قبل از فوتش به اسدی صلح کرد و آن مرحوم وقف زایشگاه بیمارستان شاهرضا نمود جعل نمودید؟

مگر شما برای آقا خان محلاتی پدر آقا خان فعلی نشان و حمایل و فرمان مجعول نفرستادید و مظفرالدین شاه اطلاع یافت و شهرت یافت که می خواستند دست شما را قطع کنند و با توسل به سیداکبر تفریسی مجتهد شاه از قطع دست شما صرفنظر شده در جلو تخت مرمر فلك شده و به فرنگستان تبعید شدی.

شما در تحصن دربار هیچگاه غماز نخواندید. آقای جمال امامی اسنادی از شما دارد که در تحصن نمایندگان مجلس گفت از خارجیها خجالت می کشم که نخست وزیر ایران را با این اسناد معرفی کنم. آقای کاشانی مگر شما در مجلس مؤسسان نبودید که به خلع قاجار رأی دادید. می خواهید مخالفت های شما را بامرحوم مدرس فاش کنم. آقای کاشانی این پول ها را اطرافیان شما از کجا به دست می آوردند؟ سید محمد پسر شما را در رادیو حجت الاسلام می خوانند.

آیا حجت الاسلام غیر از امام زمان کسی دیگر می تواند باشد؟
یکی از محبوسین که با ما حبس بود و نماز نمی خواند وقتی به او
گفتم چرا نماز نمی خوانی مارا مسخره می کرد. به آقای کاشانی گفتم چرا
از او حمایت می کنید (آزاد کی بود؟) دکتر یقائی، آقای کاشانی مویم
سفید شده از خدا می خواهم موی سپیدم در آخر عمر به خون سرخ
خضاب شود.

آقای دکتر مصدق در نطق رادیوئی خود نمایندگان دوره شانزدهم را
که به ملی شدن نفت رأی داده اند تحمیلی خواند. خود را پهلوان آزادی
انتخابات خواند و گفت که بعد وکلای حقیقی به مجلس خواهند آمد. این
وزراء و معاونین که استعفا داده اند اگر یقین نداشته باشند که از صندوق
ها در می آیند به چه اتکائی استعفا داده اند. دستور داده شده تلگرافاتی
که به نفع اقلیت است نگیرند و مخابره نکنند.

جمال امامی چنین گفت:

آقای دکتر مصدق شما سال ها در صف اقلیت بودید و خیلی شدیدتر
از اقلیت امروز عمل می کردید، ما هم احترام شما را حفظ می کردیم و
حق شما را محفوظ می داشتیم. از جنابعالی که ۴۰ سال ادعای آزادی
خواهی داشتید شایسته نیست که امروز از ماسلب آزادی بفرمائید (دکتر
مصدق: من هم به همین دلیل موافقت کردم که شما صحبت بفرمائید).
اگر چنین است به رفقای خود در مجلس و خارج مجلس بفرمائید مزاحم ما
نشوند (نخست وزیر: بنده حق ندارم به نماینده مجلس دستور بدهم) به
هر حال من از دولت مصر اگله مند هستم که چرا نخست وزیر مصر به
استقبال شما نیامد. (دکتر مصدق ناخوش بود) اگر ناخوش بود باید قبلا
اعلام می کرد ولی ما در عکس ها دیدیم که سر و مُر و گنده بود. آقای
نخست وزیر انصاف بدهید که من هم در قضیه نفت جزئی کمک کردم.
نخست وزیر: «من به پیشنهاد شما نخست وزیر شدم» بلی پاداشش

را هم دادید. نه تنها به پیشنهاد من نخست وزیر شدید بلکه اگر من نبودم شما وکیل هم نمی شدید. آقای سیدعلی بهبهانی حضور دارند اگر من کوشش نمی کردم انتخابات اول تهران باطل نمی شد و هیچکدام از شما ها در مجلس نبودید. (مکی: گلوله امامی انتخابات را بهم زد) (دکتر بقائی: رحمت الله علیه) آقای بقائی شما در زمان حیات هژیر با او روابط صمیمانه داشتید ولی حالا برای قاتل او طلب مغفرت می کنید (پناهی: آدم کشی کار خوبی نیست) (دکتر بقائی: شما هم وزیر مشاور هژیر بودید) بله من وزیر مشاور بودم لایحه ۲۵ ماده را با هژیر تنظیم کردم. قرارداد الحاقی را امضا نکردم و طرح ابطال آن را هم در کمیسیون من دادم (مکی: در کتاب سیاه مطالب شما هست. مردم باید بدانند چه کرده اید و چه گفته اید). من به آنچه گفته ام اعتقاد داشته ام. آقای دکتر مصدق اوضاع و احوالی شد که شمارا پیشوای ملی نمود. آن را مخدوش نکنید. شما در کمیسیون نفت می گفتید اگر يك روز در تصویب ماده واحده تأخیر شود سیصد هزار لیتر ضرر می کنید. حالا ۸ ماه گذشته این عواید چه شد؟ ببینید چقدر به ضرر مملکت است (نخست وزیر: نفت که از مملکت نرفته) عباس اسلامی: (هندوستان ۳۰ سال مقاومت کرد) بله، آقای اسلامی وکیل ملی امروز، بنده نوکر استعمار هستم (دکتر بقائی: صحیح است) وقتی جنابعالی و امثال جنابعالی و آقای دکتر بقائی ادعای وجاهت ملی می کنید من در قبال شماها استغفرالله، شما به قوام و هژیر و ساعد همین را می گفتید و حالا به مصدق السلطنه هم همان حرفها را می زنید و همان عملیات را می کنید همه رجال مملکت را مبتذل می کنید. آقای دکتر مصدق اینها همانطوریکه به دیگران دروغ می گفتند به شما هم دروغ می گویند.

مسلماً اگر روزی توده ای ها دولت تشکیل دهند اجازه نخواهند داد عمال حزب، مردم را غارت کنند. روز ۱۴ آذر بلندگوهای شهربانی

داد می زدند که هنگ تحت فرماندهی شعبان بی مخ به فلانجا حمله کردند (خنده نمایندگان) (یکی از نمایندگان: گریه دارد، خنده ندارد) شما که پلیس دارید احتیاج به چاقوکش ندارید. این دولتها خیال می کنند جماعتی که اینجا نشسته اند نمی توانند چاقوکش استخدام کنند که روزنامه هارا غارت کنند. منتها اشخاص شریفی هستند و این کارها را نمی کنند چرا خانه صلح را آتش می زنید. اگر متعلق به حزب توده است نباید بگذارید تشکیل شود. رئیس دولت کنونی شما، پیشوای روحانی شما، اعضای جبهه ملی شما همه آنجا عضویت دارند. بهتر این بود این ها را هم می ریختند آنجا و آتش می زدند. تناثر سعدی چه گناهی دارد که آن را آتش می زنید؟ آخرین خیمه شب بازیهارا برای چه درمی آورید؟ وقتی دکتر مصدق پشت تریبون رفت و کلا به شدت روی پیشدستی ها کوبیدند.

دکتر مصدق گفت من می مانم تا آقایان خوب تخته هارا بهم بزنند. آزاد: از شما یاد گرفته ایم. خودت اینجا تخته را می زدی و به من هم می گفتی که بزنم.

صفائی: مملکت را به آتش کشیده اید.

جمال امامی: هیچکس تأمین جانی ندارد.

شوشتری: ما در ایران آزادی نداریم.

جمال امامی: پاشو برو بیرون دیگر شما را نمی پذیرند.

نصرتیان: برو بیرون بگو ما را بکشند.

نخست وزیر: من امروز از مردم ایران تقاضا کردم (شوشتری دروغ

است).

آزاد: چرا با مسلسل به مردم حمله کردید.

جمال امامی: شما هوچی هستی، نخست وزیر نیستی، برو بیرون

صحبت کن. اینجا برای شما مجلس نیست. برو بیرون مجلس آنجاست.

تو انقلابی هستی.

نخست وزیر: اگر این مسئله متفق علیه نمایندگان مجلس است (آزاد و جمال امامی: خیر نیست) اگر متفق علیه نمایندگان مجلس هست عرضی نمی‌کنم. عصر امروز از تمام مردم این شهر دعوت میکنم اگر شما توانستید يك كلام حرف بزنید (شوشتری باز تهدید کرد مجلس را).
جمال امامی: شما همان کسی هستید که از مجلس پاشدید رفتید جلو درب مجلس و گفتید اینجا مجلس است حالا آمدی اینجا نشسته ای ... همان چاقوکشها برای شما مجلس هستند.

نخست وزیر: حالا هم می‌روم.

جمال امامی: تمام اوراق تاریخ را ورق بزنید ببینید در دموکراسی دنیا يك همچو غلطی نخست وزیری در عمرش کرده که حالا از ما رأی می‌خواهد. آن قضیه ۱۴ آذر، آن قضیه ۲۳ تیر، مملکت را به آتش کشیده و حالا رأی هم می‌خواهد.

دکتر طباطبائی: من افتخار می‌کنم که از این دولت طرفداری می‌کنم.

نخست وزیر: در هر مملکتی که اقلیت آزاد نباشد در مجلس صحبت کند آن مملکت به هیچ وجه ترقی نمی‌کند و اقلیت باید حرفهای خود را بزند و مردم قضاوت کنند.

مجلس هفدهم که انتخابات آن در زمان نخست وزیری دکتر مصدق انجام شد یکی از جنجالی ترین ادوار پارلمانی ایران بود که در جلسات آن علاوه بر گفتگوی تند بین نمایندگان گاهی به زدو خورد هم می‌کشید که نمونه ای از آن چنین است:

مهندس رضوی نایب رئیس مجلس: طرح هیئت هشت نفری مطرح است.

فرامرزی: پیشنهاد می‌کنم طرح مزبور مسکوت بماند.

دکتر بقائی: پیشنهاد اول را قبول دارم و به عنوان موافق می
خواهم صحبت کنم.

نایب رئیس: باید پیشنهاد دهنده و بعد هم مخالف حرف بزند.

مکی: چرا حرف زور می زنی چرا تبعیض می کنید؟

نایب رئیس: ساکت باش...

مکی: پاشو برو بیرون مسخره کردی.

میراشرافی: شما به عنوان نایب رئیس اعمال غرض می کنید.

مکی: حمال برو بیرون آنجا برای چه نشسته ای؟ قطاع الطريق را
آورده اند و گذاشته اند پشت میز ریاست.

(زنگ نایب رئیس، اعتراض وکلا)

میراشرافی: آقای مهندس رضوی واقعا آدم بی وجدانی هستی.

نریمان: چرا اهانت می کنی؟

در این موقع میراشرافی از جای خود بلند می شود که مهندس
رضوی را از پشت میز ریاست پائین بکشد. نریمان در مقابل او ایستاد و
گفت حق ندارید به نایب رئیس توهین کنید. میراشرافی گفت بیخود سینه
ات را سپر نکن من این آدم را از پشت میز ریاست پائین می کشم.
نریمان گفت توحق چنین فضولی راننداری. مکی هم فریاد می زد این حمال
را از پشت میز ریاست بردارید. وقتی میراشرافی به طرف میز هیئت
رئیس رفت نریمان جلوی او را گرفت و گفت حق چنین فضولی را نداری.
این چه کثافتکاری است که می کنید؟ میراشرافی گفت شماها دارید
مملکت را بریاد می دهید آنوقت می خواهید ما ساکت باشیم. نریمان
گفت: حرف زیادی نزن ابله. میراشرافی گفت می زنم توی دهنت. نریمان
گفت غلط می کنی بی ادب بی تربیت. در این موقع نریمان و میراشرافی
داخل جلسه دست به یقه شدند و نایب رئیس مرتب زنگ می زد که نریمان
سیلی محکمی به گوش میراشرافی زد و میراشرافی هم بامشت به کله

نریمان کوبید. پورسرتیپ و حمیدیه به کمک میراشرافی رفتند و نمایندگان جبهه ملی نیز از نریمان حمایت کردند. اقبال وکیل کرمانشاه مشیت محکمی بر سر میراشرافی زد و میراشرافی به سر او کوبید که عینکش شکست و از صورتش خون جاری شد. نمایندگان جبهه ملی خطاب به میراشرافی می گفتند (دزد لاستیک) و خطاب به دکتر بقائی می گفتند (قاتل و آدمکش) مکی خطاب به مهندس رضوی گفت مرده شور این وکالت را ببرد که تونایب رئیس مجلس آن هستی.

مهندس رضوی: تقاضای توبیخ و اخراج آقای مکی را از جلسه دارم
دکتر بقائی: مجلس علیه مکی رأی نخواهد داد او نفت را ملی کرد.

مجدزاده: خوب هم رأی می دهد.
خلخالی خطاب به مکی: این حرفها و اقدامات خیانت به نهضت ملی است.

مکی خطاب به خلخالی: تو پرونده صد تومان دزدی داری.
خلخالی: پرونده دزدی و نابکاری مال توست.
مکی: اگر من در تبریز نبودم پهن بار تو نمی کردند. تو افتخار می کردی که مکی آذربایجان هستی، برو حمال
خلخالی: حیف از این مجلس که تو در آن باشی، من کجا دزدی کرده ام؟

قائم مقام: تنفس بدهید تا مجلس آرام شود.
فرامرزی: هیچکس نباید به دیگری توهین کند.



من يك نفر ایرانی هستم که می خواهم تا بمیرم به وظیفه خود عمل کنم. تا تاریخ شهادت بدهد که من يك فردی از افراد این مملکت هستم که از همه چیز خودم در راه خیر و صلاح مملکت می گذرم.

واقعہ ۳۰ تیرماہ ۱۳۳۱ و نخست وزیری مجدد دکتر مصدق

پس از اینکه دکتر مصدق تصمیم گرفت مجلس دوره ہفدہم با ۸۰ نفر نمایندہ شروع بہ کار کند طبق سنت پارلمانی پس از آمادگی مجلسین نخست وزیر از سمت خود مستعفی شد. شاہ از نمایندگان مجلسین خواست کہ تمایل خود را نسبت بہ نخست وزیر جدید ابراز دارند کہ معمولاً در جلسہ خصوصی یا علنی این کار صورت می گیرد. بعدہا این طرز ابراز تمایل در پارلمان فراموش شد.

با این طرز روز یکشنبہ ۱۵ تیر در جلسہ رسمی مجلس شورایی از میان ۶۵ نمایندہ حاضر در جلسہ ۵۲ نفر بہ نخست وزیری دکتر مصدق رأی تمایل دادند. اما مجلس سنا معرفی نخست وزیر را بہ انتخاب شاہ موکول نمود ولی شاہ ہم متقابلاً از مجلس سنا خواست کہ خود در تعیین نخست وزیر نظر بدهد. مجلس سنا روز ۱۸ تیر تشکیل جلسہ داد و از میان ۳۶ نفر سناتور فقط ۱۴ نفر بہ نخست وزیری مصدق ابراز تمایل نمودند. معہذا فرمان شاہ برای نخست وزیری دکتر مصدق صادر شد.

حسین مکی می نویسد:

ساعت ۱۱ صبح روز ۲۵ تیر ماہ دکتر مصدق بہ کاخ سعدآباد بہ ملاقات شاہ می رود. دریارہ تشکیل کابینہ صورت وزرا را بہ شاہ نشان

می دهد. شاه پس از این که با دقت اسامی وزراء را مطالعه می کند می گوید: پس وزیر جنگ چه کسی خواهد بود؟ دکتر مصدق می گوید «خودم». شاه یکم می خورد و می گوید «مگر شخص مورد اعتمادی را پیدا نکرده اید؟» مصدق می گوید: «وزارت جنگ دولتی در دولت دیگر شده و به هیچ وجه به حرفهای من ترتیب اثر نداده و در انتخابات هم دستورات مرا اجرا نکرده است. کراراً هم عرض کرده ام دستور هم صادر کرده اید ولی اجرا نشده است.»

مصدق شاه را مردد می بیند و او را از يك کودتای احتمالی مطلع کرده و سرانجام می گوید: در غیر این صورت چاکر ناچار است استعفا کند. شاه می کوشد که مصدق را از استعفا منصرف سازد ولی مصدق با عجله به سوی درب خروجی حرکت می کند. شاه پیشدستی کرده با يك دست مصدق را بغل کرده و با دست دیگر دستگیره را گرفته تا مصدق از اتاق خارج نشود. آنقدر شاه کشید و مصدق کشید که پیشخدمتها سر رسیدند ولی با اشاره شاه رفتند.

دکتر مصدق می گوید: «منی دانم چطور شد که حالم بهم خورد وقتی چشمهایم را باز کردم دیدم روی صندلی راحت افتاده ام، اعلیحضرت پهلوی من نشسته و علاء و یزدان پناه هم حضور دارند و مرتب به من آب می دهند. پس از خوردن آب حالم بهبود یافت و مذاکرات تجدید گردید.» مصدق گفت «تصمیم قطعی به استعفا دارد» شاه گفت اگر تا ساعت ۸ شب تلفن کردم که پیشنهاد را قبول کرده ام و الا هرطور میل دارید عمل کنید.

سپس شاه از مصدق خواست که ناهار را با او صرف کند. ولی مصدق قبول نکرد و ساعت ۳ بعد از ظهر به منزل خود آمد و هیچکس را نمی پذیرفت. وقتی من هم رفتم پیشخدمت گفت کسی را نمی پذیرند. گفتم بگوئید من آمده ام که رفت و برگشت. نزد مصدق رفتم به من

گفت: «چون اکنون ساعت ۸ شب است و جوابی هم از طرف شاه نرسیده مشغول نوشتن استعفا هستم، با شاه هم قرار گذاشته ایم که متن استعفا نامه محرمانه بماند.» گفتم اینها دولت بعدی را هم انتخاب کرده اند دیگر معنی ندارد که استعفانامه محرمانه باشد. باید حتما علت استعفا را هم بنویسید. مصدق گفت چطور بنویسم با آن همه ملاطفت شاه چطور بنویسم. گفتم اگر ننویسید و مورد معلوم نگردد مردم شما را مسئول می دانند. مصدق قانع شد و مطلب را نوشت و نفس عمیقی کشید.

متن استعفا نامه چنین است

پیشگاه مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی - چون در نتیجه تجربیاتی که در دولت سابق به دست آمده پیشرفت کار در این موقع حساس ایجاب می کند که پست وزارت جنگ را فدوی شخصا عهده دار شود و این کار مورد تصویب شاهانه واقع نشد و البته بهتر آن است که دولت آینده را کسی تشکیل دهد که کاملاً مورد اعتماد باشد و بتواند منویات شاهانه را اجرا کند. با وضع فعلی ممکن نیست مبارزه ای را که ملت ایران شروع کرده پیروزمندانه خاتمه دهد.

فدوی - دکتر مصدق

۲۵ تیرماه ۱۳۳۱

ابونصر عضد در خاطرات خود در روزنامه ایران خبرچاپ آمریکا چنین می نویسد: يك روز جمعه یی بود با احمد مصدق برای صرف ناهار پیش دکتر مصدق رفتیم. دیدم شدیداً عصبانی است. پرسیدم «دایی جان چرا اینقدر خلقتان تنگ است؟» گفت «از دست این پسر (منظورشاه بود) هر چه به او می گویم که آقا صلاح شما نیست که هم شاه باشید و هم وزیر جنگ. هم شاه باشید و هم در امور روزمره کشور دخالت کنید. به او

می گویم شما بهتر است در صدر بنشینید و مافوق کشمکش های سیاسی باشید، بگذارید ماسپر بلا قرار بگیریم. شاه مظهر وحدت و موجودیت کشور است، همه چیز به او بستگی دارد، احترام شاه باید محفوظ بماند و این احترام وقتی محفوظ می ماند که شاه قانون اساسی را رعایت و براساس آن رفتار کند. اگر شاه نباشد همه چیز از هم خواهد پاشید.»

دکتر مصدق مکشی کرد و سپس ادامه داد: «به او می گویم، قربان این راهی که انتخاب کرده اید اشتباه است و به ترکستان می رود، شما باید با احترام کامل در رأس بنشینید و خود را به بعضی مسائل آلوده نکنید. من برایم مثل روز روشن است که ادامه این روش که بخواهید هم سلطنت کنید و هم حکومت به نابودی مملکت منجر خواهد شد. من به کلام الله مجید سوگند یاد کرده ام که تا روزی که شما به قانون اساسی وفادار باشید، من هم به شما وفادار باشم. من آن سوگند وفاداری را حاضر نشدم در برابر پدرتان یاد کنم. ولی در قبال شما موظف به چنین سوگندی هستم.»

دکتر مصدق همچنان با خشم و آزرده گی صحبت می کرد. گفتم دانی جان امیدوارم که اعلیحضرت بالاخره سر عقل بیایند و نصایح خیرخواهانه شما را بشنوند، چون آنچه که شما می گوئید هم به نفع خود او است و هم نفع مملکت را در بردارد.»

به دنبال کناره گیری دکتر مصدق شاه در نظر داشت اللهیار صالح را به نخست وزیری برگزیند ولی در عین حال از مجلس کسب نظر کرد که مجلس به نخست وزیری احمد قوام ابراز تمایل نمود. مصدق هم در منزل خود می ماند و در این باره چنین می نویسد:

روز ۲۶ تیر ۱۳۳۱ شرفیاب شدم و وقتی گفتم باید وزارت جنگ را خود عهده دار شوم تا دخالت دربار کم شود اعلیحضرت فرمودند «پس

بگوئید من چمدان خود را ببندم و از این مملکت خارج شوم» چون حاضر به چنین کاری نبودم استعفا دادم، اعلیحضرت مانع خروج من شدند که از حال رفتم. تظاهرات ۳۰ تیر از بزرگترین مراحل بود که ملت ایران در راه آزادی و استقلال خود طی نمود. برای این که ذهن شاه مشوب نشود از پیشگاه همایونی درخواست کردم که سه نفر از تیمساران مورد اعتماد خود رامعین کنند تا در امور با آنان مشورت شود. سپهبد آق اولی - سرلشکر بهارمست - سپهبد نقدی رامعرفی فرمودند تا روز ۹ اسفند هر تصمیمی با نظر آنان بوده است. پشت قرآن را مهر کردم که غمی خواهم قانون اساسی را نقض و رژیم سلطنت را تغییر داده و غمی خواهم رئیس جمهور بشوم.

قوام با دریافت فرمان نخست وزیری اعلامیه تندی منتشر می سازد و می گوید: (کشتیبان را سیاستی دگر آمد) آیت الله کاشانی و دکتر بقائی و طرفداران دکتر مصدق و بازاریان و اصناف و گروه های زیادی از جمله حزب توده در مخالفت با قوام و حمایت از دکتر مصدق به میدان می آیند که در نتیجه آشوب سراسر کشور را فرا می گیرد که قوام السلطنه از نخست وزیری مستعفی شده و بار دیگر مجلس به نخست وزیری دکتر مصدق ابراز تمایل می نماید. قوام السلطنه به مخفی گاه رفته و اموالش مصادره شده و خود او نیز مهدورالدم گردید.

دکترمصدق با استفاده از این فرصت در صدد برآمد که لایحه اختیارات خود را از مجلس بگذراند که پس از تصویب فرمان آن از طرف محمدرضاشاه چنین صادر شد:

نظر به اصل بیست و هفتم متمم قانون اساسی مقرر می داریم قانون مربوط به اعطای اختیارات برای مدت شش ماه به شخص جناب دکتر محمد مصدق نخست وزیر که در جلسه بیستم امرداد ۱۳۳۱ به

تصویب مجلسین سنا و شورای ملی رسیده منضم به این دستخط است به
موقع اجرا گذارده شود. شاه ۳۱/۵/۲۱

حسین مکی می نویسد: تقریباً دو هفته به وقایع ۳۰ تیر مانده بود که دکتر مصدق بی آن که با هیچیک از دوستان خود مشورت کند تصمیم گرفت که اختیاراتی برای قانون گذاری از مجلس بگیرد. بگفته خودش «من نجاری هستم که با این تیشه و رنده می توانم کار کنم.» و تهدید کرد که اگر تصویب نکنید کنار خواهم رفت.

يك روز صبح زودتر از نمایندگان به مجلس آمده در اتاق جلسه خصوصی تنها نشسته بود که نزد ایشان رفته علت حضور ایشان را در آن موقع پرسش کردم، دکتر مصدق گفت آمده ام تقاضای جلسه خصوصی بکنم و درباره لایحه اختیارات مذاکره نمایم. سپس متن لایحه اختیارات را به دست من داد. به محض ملاحظه آن که تمام قدرت و مسئولیت قوای ثلاثه مملکت در دست يك نفر متمرکز می نمود یعنی نخست وزیر هم اختیارات قوه مقننه و هم قوه قضائیه و هم قوه مجریه را در دست خواهد گرفت و این قدرت در هیچیک از کشورهای دموکراسی جهان سابقه ندارد، فقط در رژیم های مطلقه استبدادی سابقه دارد. بقدری ناراحت شدم که حدی برآن متصور نبود. لایحه را با نگاه تندی که هزار مرتبه از مخالفت زبانی بدتر بود به دستش داده بدون هیچ صحبتی از سالن جلسه خصوصی خارج شدم. بعد از ۴۰ دقیقه جلسه خصوصی تشکیل شد که من شرکت نکردم. عده ای با لایحه اختیارات مخالفت کردند، یکی دو نفر فرصت طلب هم در موافقت صحبت کردند. نکته مهم این که هیچیک از نمایندگان جبهه ملی لب به موافقت نمی گشودند. بلکه یوسف مشار و حائری زاده اعضای جبهه ملی مخالفت کردند. به طور کلی اکثریت

موافق نبودند و دیگر بحثی از اختیارات به میان نیامد تا واقعه ۳۰ تیر اتفاق افتاد. وقتی در نوبت دوم دکتر مصدق در خواست اختیارات کرد دریافتیم که از این اختیارات چه قوانین زیانبخشی گذشته که یکی از آنها قانون امنیت اجتماعی بود و به علاوه منظور از اختیارات تعطیل مشروطیت است و به احتمال زیاد مجلس را منحل خواهد کرد و ناچار در جلسه رسمی از سمت نمایندگی مجلس استعفا کردم که بعداً با وساطت هائی پس گرفته شد.

لایحه تمدید اختیارات دکتر مصدق به عکس نخستین لایحه اختیارات که بی سروصدا در پارلمان به تصویب رسید این بار با موج اعتراضات شدیدی در داخل پارلمان و خارج از مجلس روبرو شد. بعضی از یاران او در جبهه ملی نخستین معترضین بودند که می گویند کشور دارد به سوی دیکتاتوری و حکومت فردی می رود. آیت الله کاشانی در مقام ریاست مجلس لایحه را قابل طرح در مجلس ندانست. هنگامی که لایحه اختیارات دکتر مصدق مطرح بود روزنامه های مخالف متن اظهارات دکتر مصدق را در دوره های قبل مجلس در مخالفت با اختیارات چنین منتشر ساختند.

دکتر مصدق در مورد لایحه اختیارات داور (وزیر عدلیه وقت) گفت: من عقیده دارم که مجلس شورای ملی نمی تواند به دولت اجازه قانونگذاری بدهد چرا؟ مثل این است که يك کسی اجازه اجتهاد خودش را به کس دیگر بدهد. اجتهاد غیر قابل انتقال است و ماهم وکیل در توکیل نیستیم که به دولت بگوئیم برو قانون وضع کن. از این جهت به لایحه رأی ندادم. قانونگذاری از مختصات مجلس شورای ملی است. اگر بنا باشد مجلس به وزراء اجازه بدهد که بروند قانون وضع کنند پس وظیفه مجلس شورایی چیست؟ این حق به موجب اصل ۲۷ قانون

اساسی از وظایف مجلس شورای ملی است و هیچ مجلسی هم نمی تواند این حق را به دولت واگذار کند.

به موجب اصل ۲۷ متمم قانون اساسی قوای مملکت بر سه شعبه تقسیم شده (مقننه - قضائیه - اجرائیه) و قوای ثلاثه به موجب اصل ۲۸ متمم همیشه از یکدیگر ممتاز و منفصل خواهد بود. لذا قوه مقننه نمی تواند انجام این وظیفه را به عهده یکی از قوای دیگر واگذار کند که هم واضح قانون باشد و هم قانون را تطبیق نماید. اگر ما قائل شویم که یکی از قوای دیگر بتواند وظایف مجلس را انجام دهد آیا بهتر نیست که مجلس این حق را به تمام وزارت خانه داده و بار یک بودجه سنگینی را از دوش مردم بردارد. ولی اختیاراتی که در ادوار تقنینیه به کمیسیون عدلیه مجلس داده شده برای وضع قوانین با این عمل مخالف نیست. زیرا کمیسیون مزبور جزو قوه تقنینیه بوده است.

واقعه نهم اسفند و سفرشاه به خارج از کشور

در روز نهم اسفند سال ۱۳۳۱ شاه و ملکه ثریا در نظر داشتند که با اتومبیل به مرز عراق رفته و از آنجا کشور راترک کنند. موجبات سفر از هر جهت فراهم شده بود که آیت الله کاشانی (رئیس مجلس) و آیت الله بهبهانی و گروهی از طبقات دیگر مخصوصا افسران بازنشسته از موضوع آگاه گردیده که آیت الله بهبهانی و عده ای از ارتشیان جلوی کاخ مرمر آمدند تا مانع سفرشاه شوند. دکتر مصدق هم برای خداحافظی به دربار آمده بود که به علت تظاهرات ناچار شد به خانه اش مراجعت کند.

خانه دکتر مصدق مورد هجوم عده ای قرار گرفت ولی مصدق با پیژامه به ستاد ارتش رفت و از آنجا عازم مجلس گردید.

روز ۱۱ اسفند ۱۳۳۱ به دنبال واقعه نهم اسفند به دستور نخست وزیر عده ای از مخالفین از جمله جمال امامی - غلامحسین فروهر -

سپهبد شاه بختی - سرلشکر معینی - سرتیپ گیلانشاه - سرهنگ پرویز خسروانی و عده ای از رجال و مدیران جراید بازداشت شدند و دستور دستگیری قریب ۱۷۰ نفر دیگر صادر شد.

اقدام دیگر دستور دستگیری سرلشکر زاهدی بود که مورد حمایت آیت الله کاشانی و مخالفین مصدق قرار داشت که وقتی دستور بازداشتش صادر شد در مجلس متحصن شد.

حزب توده در یکی از نشریاتش می نویسد:

روزنهم اسفند نقشه ای وجود داشت که مصدق را در دربار به دام اندازند و از میان ببرند دراین لحظه حساس یکی از افسران توده ای به نام سرگرد خیرخواه عضو گارد جاویدان به طور غیرمستقیم مصدق را نجات داد. خیرخواه در خاطراتش می نویسد که پس از ورود مصدق به کاخ سلطنتی تعدادی از ارتشیان از قبیل سپهبد امیراحمدی - سپهبدشاه بختی - سرهنگ عزیزالله رحیمی - سرهنگ پرویز خسروانی به تدریج به خیابان پاستور آمدند. عده ای از اعضای حزب آریا به رهبری هادی سپهر و گروهی به سرپرستی ملکه اعتضادی و جمعیت های دیگر جمع شده بودند. خبر رسید که جمعیت می خواهند هنگام خروج مصدق به او حمله کنند. به هرمز پیرنیا که به مصدق احترام می گذاشت پیشنهاد کردم بهتر است مصدق از طریق کاخ شمس به خانه اش برود. پیشنهاد قبول شد و پیرنیا، من و اصغر امیرصادقی را مأمور انجام این کار کرد.

سرهنگ پرویز خسروانی (سپهبد بعدی) از جمله کسانی بود که اعضای باشگاه تاج و ورزشکاران را شب تا صبح جلوی کاخ مرمر نگه داشته بود و دکتر مصدق چنان از او عصبانی گردید که دستور بازداشت او را داد. به طوریکه سپهبد آزموده در دادگاه محاکمه مصدق گفته

است نخست وزیر از او خواسته بود او را به سرعت محاکمه و اعدام کند. ولی دکتر مصدق گفته است که به شهاب خسروانی برادرش گفته ام او را زندانی کرده خواستم به او گوشمالی داده شود. به همین جهت تا روز ۲۸ مرداد همراه سرتیپ امیر رحیمی در زندان بود.

ربودن افشارطوس رئیس شهربانی و قتل او
از ماجراهائی که سروصدای فراوان تولید کرد دزدیدن سرتیپ افشار طوس رئیس شهربانی و مخفی کردن او درغار تلو بود که چند روز بعد جنازه اش کشف گردید.

فرمانداری نظامی حسین خطیبی - سرلشکر بقائی - سرلشکر زاهدی - سرتیپ زاهدی - سرتیپ مزینی - سرتیپ منزله - سرتیپ بایندر - بلوچ قرائی - افشار قاسملو - امیر رستمی - شهریار بلوچ - احمد جعفری را مورد اتهام قرار داد که اکثراً توقیف شدند. همچنین اردشیر زاهدی و مهندس علیرضا قراگوزلو هم احضار گردیدند. لایحه سلب مصونیت دکتر بقائی به مجلس داده شد ولی سرلشکر زاهدی در مجلس متحصن گردید.

رفراندوم برای انحلال مجلس شورای ملی

چون تعداد وکلای مخالف در مجلس هفدهم که انتخابات آن در دولت دکتر مصدق انجام شده بود زیاد شدند و دکتر مصدق آنها را متهم به کارشکنی میکرد در نتیجه زمینه تعطیل مجلس تدریجا فراهم شد به این صورت که وکلای طرفدار دکتر مصدق از شرکت در جلسه مجلس خودداری کرده و استعفا دادند و دکتر مصدق هم چون نمی خواست از قانون انحلال مجلس که به شاه اختیار داده شده بود استفاده کند اعلام کرد که اقدام به رفراندوم خواهد کرد که اساساً در قانون اساسی ایران

پیش بینی نشده است.

خیلی از طرفداران دکتر مصدق مخصوصاً حقوقدانان با رفتارندم مخالف بودند و می گفتند با این طرز دست شاه برای صدور فرمان عزل بازخواهد شد ولی دکتر مصدق معتقد بود که شاه جرئت این کار را ندارد. دکتر صدیقی وزیر کشور دکتر مصدق در مصاحبه ای چنین گفته است: «وقتی دکتر مصدق را از انحلال مجلس برحذر داشتم و یادآور شدم که وزیرکشوری که بخواهد مجلس را منحل کند من نخواهم بود دکتر مصدق باالتماس ازمین خواست که تا فردا و پس فردا صبرکنم و اگر نتیجه مطلوب بدست نیامد برای اتخاذ هر رویه و عملی مختار باشم و من هم قبول کردم. در فاصله این دو روز ایشان دستور دادند که وکلا استعفا بدهند و حدود سی چهل نفر پیشقدم شدند که به تدریج شمار آنها به ۵۸ نفر رسید. وقتی بیدار دکتر مصدق رفتم گفت آقامن نمی خواهم مجلس را منحل کنم ولی این وکلا هستند که خودشان استعفا داده اند و چون مملکت نمی تواند بلا تکلیف بماند ما ناچاریم از مردم سنوال کنیم که چه باید کرد؟ و بدین ترتیب قرار رفتارندم گذاشته شد.»

سرانجام در روز ۱۲ خرداد ۱۳۳۲ در تهران و روز ۱۹ خرداد در شهرستانها رفتارندم انجام گرفت و برای رأی موافق و مخالف صندوق جداگانه ای گذارده شده بود که وزیر کشور وقت دکتر صدیقی اعلام کرد که دو میلیون و چهارصد و سی و سه هزار و سیصد و هشتاد رأی موافق و ۱۲۰۷ رأی مخالف بوده. دکتر مصدق هم چنین اعلام کرد.

«بنا به اراده ملت ایران که به وسیله مراجعه به آراء عمومی اظهار شده است بدینوسیله انحلال دوره هفدهم مجلس شورایملی اعلام می گردد و انتخابات دوره هیجدهم مجلس شورایملی که پس از اصلاح قانون انتخابات و قانون تقسیمات کشوری بزودی انجام خواهد گرفت بر طبق قانون اعلام خواهد شد. دکتر محمد مصدق

همایون کاتوزیان درباره استعفای دکتر مصدق چنین می نویسد:

بعد از افتتاح مجلس هفدهم دکتر مصدق از نخست وزیری استعفا کرد و بار دیگر به تمایل مجلسین فرمان نخست وزیری او صادر گردید. روز ۲۵ تیر ماه ۱۳۳۱ مصدق به دربار رفت تا درباره تعیین وزراء با شاه مشورت کند. از نظر قانونی مشورت ضرورتی نداشت ولی یکی از دلایل این بود که مصدق می خواست وزارت جنگ را این بار خود برعهده بگیرد. سابقه داستان چنین است که در زمان سردار سپهی رضاخان یکی از مراحل پیشروی قدرت کامل را مشاوره با چند تن از سیاستمداران از قبیل مستوفی الممالک - مشیرالدوله - مؤمن الملک - تقی زاده - دکتر مصدق - علاء - دولت آبادی می دانست. در یکی از این جلسات سردار سپه برخورد خود با محمدحسن میرزا ولیعهد را مطرح و گفته بود با داد و فریاد خواسته که او را به عنوان فرمانده کل قوا بشناسد. مصدق هم استدلال کرده بود که در کشور مشروطه قدرت فرماندهی عملاً با رئیس الوزراء است گرچه ممکن است اسماً با پادشاه باشد و بالاخره مجلس تصویب کرد که رضا خان به عنوان رئیس الوزراء و فرمانده کل قوا هم باشد. بعد از رفتن رضاشاه رویه این شده بود که وزیر جنگ را شاه به نخست وزیر پیشنهاد می کرد. مصدق فرماندهی کل قوا را نمی خواست بلکه فقط می خواست وزیر جنگ را خود انتخاب کند و حتی پیشنهاد کرده بود که خود وزارت جنگ را عهده دار شود که شاه نپذیرفته بود و اظهار داشت که پس بگوئید «من چمدان خود را ببندم و از این مملکت بروم» مصدق گفت لازم نیست و استعفا کرد.

در ملاقاتی که شپرد سفیر انگلیس با شاه کرد شاه به او گفت تا مصدق شکت نخورد نمی توان او را برکنار نمود.

شپرد در گزارش ملاقات خود (۲۱ تیر ۱۳۳۰) چنین می نویسد:
«شاه گفت تردید ندارد که مصدق باید هرچه زودتر برکنار گردد چون برنامه روشنی ندارد ولی از سیدضیاء خواسته که حزب اراده ملی را تجدید سازمان کرده و همچنین از قوام هم نامه مهرآمیزی دریافت داشته که می خواهد با جلب دوستی شاه به صحنه سیاسی باز گردد.»

شاه گفته بود که شاید بتوان قوام و سیدضیاء را تشویق کرد که يك دولت ائتلافی تشکیل دهند- شاه زیاد با نخست وزیری قوام موافق نبود بلکه به نخست وزیری سردار فاخر و علاء علاقه داشت.

سرانجام با نخست وزیری قوام موافقت شد که با قیام ۳۰ تیر، شاه به وحشت افتاد و دستگاه های اطلاعاتی آمریکا و انگلستان به این نتیجه رسیده اند که برای برانداختن حکومت مصدق چاره ای جز يك کودتای دولتی نیست و زاهدی جای قوام و سیدضیاء را گرفت.

دکتر غلامحسین مصدق چنین می نویسد:

من روز بعد از واقعه نهم اسفند پدرم را دیدم. آنشب پیش از هر وقت دلم برای پدرم سوخت. ساعت ۱۱ شب بود که پدرم از مجلس به خانه رسید. با زحمت از پله ها بالا آمد. از ساعت ۵ صبح تا آن وقت یعنی ۱۶ ساعت استراحت نکرده بود. من هیچگاه پدرم را این طور خرد و شکسته ندیده بودم، وقتی وارد اتاق شدم شروع بگریستن کرد و گفت: «امروز پاك نا امید شدم، من دیگر به این مرد اطمینان ندارم. به او قسم خورده بودم در حالیکه به پدرش قسم نخورده بودم، چقدر او را نصیحت کردم و گفتم با مردم باش و به بیگانگان تکیه مکن. در روزگار سخت مردم از تو حمایت خواهند کرد. امروز متوجه شدم که چگونه آدمی است. به من دروغ گفت، فریبم داد و قصد داشت به کشتنم بدهد. دیگر اطمینانم از او سلب شد.»

پدرم بعد از آن روز دیگر با محمدرضا روبرو نشد و اصرار شاه

برای دیدن او به نتیجه نرسید. حتی شاه خواست برای ملاقات به خانه من بیاید ولی پدرم قبول نکرد.

فرمان عزل مصدق و جریانات ۲۵ و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

به هر صورت ادامه اختلاف شاه و مصدق خیلی زیاد شده بود که بدی وضع مالی و اقتصادی کشور هم به علت ادامه قطع درآمد نفت و عدم قبول هرگونه پیشنهادی در باره حل مشکل نفت موجب گردید که زمینه های سقوط دکتر مصدق در داخل و خارج فراهم گردد. با تغییری که در سیاست آمریکا و انگلستان با تغییر دولت ها پیش آمد دکتر مصدق از کار برکنار و سپهبدزاهدی به نخست وزیری رسید که گروهی واقعه ۲۵ مرداد را کودتا وعده ای جریانات ۲۸ مرداد را کودتا می دانند. دکتر کیانوری مدعی است که در ماجرای ۲۵ تا ۲۸ مرداد چند بار باتلفن با دکتر مصدق صحبت کرده و از طریق شبکه افسران حزبی اطلاعاتی درباره صدور فرمان شاه و طرز ابلاغ آن اطلاع داده و روز ۲۸ مرداد هم سه بار با دکتر مصدق تماس گرفته که بدو مصدق گفته نگران نباشد ولی بعد از ظهر ابراز نگرانی کرده و گفته دیگر از من کاری ساخته نیست، همکاری می خواهید بکنید.

درباره عدم شرکت حزب توده در تظاهرات روز ۲۸ مرداد (کنت لوو) خبرنگار نیویورک تایمز چنین نوشته است: «توده ایها روز ۲۸ مرداد می توانستند اوضاع را به نفع مصدق تمام کنند ولی به توصیه سفارت شوروی خود را از معرکه کنار نگه داشتند زیرا کرملین در زمان نخست وزیری مالکوف هنگام اولین سال مرگ استالین مایل نبود خود را با اوضاع ایران درگیر کند.»

در نوشته های متعدد هست که کیانوری از ماجرا مطلع بوده به همین جهت سعی داشته از این که افراد حزب توده یا افسران حزب وارد میدان نشوند.

درباره واقعه ۲۵ مرداد همایون کاتوزیان می نویسد:
هنگامیکه نصیری فرمان عزل رابه مصدق داد نیروهای کودتاچیان محل را در محاصره نظامی گرفته بودند اما ازاین نکته غافل بودند که از پیش توطئه کودتا لو رفته است و ارتش برای مقابله با آنان بسیج شده است. خبر کودتای آن شب از دو منبع به مصدق رسیده یکی به طور غیر مستقیم توسط دوتن از افسران جوان گارد سلطنتی و دیگری مستقیماً و با جزئیات دقیق از جانب محمدحسین آشتیانی ملقب به عظام الدوله.»

فخرالدین عظیمی می نویسد: با اینکه بعد از واقعه ۳۰ تیرمجلس سنا به دکتر مصدق رأی اعتماد داد ولی سناتورها می کوشیدند موضع مخالفت آمیز سنارا احیاء کنند. هنگامی که مجلس شورای ملی قانون تعقیب و مصادره اموال قوام را تصویب کرد و خلیل طهماسبی را مورد عفو قرار داد سنا از تصویب قوانین خودداری کرد چون کمیسیون دادگستری مجلس سنا اظهارنظرکرده بود که اعطای عفو از طرف مجلس مغایر اصل تفکیک قوا مندرج درقانون اساسی می باشد. این کار واکنش شدیدی در میان طرفداران کاشانی برانگیخت که نقش مهمی درتدوین قوانین مزبورداشتند. چون بیشتر نمایندگان طرفدار دکتر مصدق می دانستند که زاهدی بیشترین حمایت خود را از مجلس سنا دریافت می دارد به همین جهت در صدد انحلال مجلس سنا برآمدند. طبق گفته میدلتون مصدق سعی کرد شاه را متقاعد کند ولی حکیمی به شاه هشدار داد که با انحلال مجلس سنا «حکم قتل سلطنت را امضاء خواهد کرد» به همین جهت مجلس شورای ملی در يك حرکت جسورانه اصل پنجم قانون

اساسی را تفسیر کرد و دوره مجلس سنا را به دوسال تقلیل داد و عملاً آن را منحل ساخت. شاه هم خود را ناگزیر دید که آن را امضا کند. يك روز قبل از آن هم رابطه با انگلستان قطع شد. طبق نوشته دکتر ملکی وزیر بهداری مصدق و اعضای دولت مایل بودند طرح پیشنهادی بانك بین الملل را بپذیرند ولی بعضی از مشاوران مصدق مانع شدند. بیش از همه حسینی و شایگان در این امر دخالت داشتند. شاه مجبور شد قوانین انحلال سنا و عفو خلیل طهماسبی و مصادره اموال قوام را بپذیرد. علاء به هندرسن گفته بود بعضی از وزیران مصدق در تأیید نکردن چنین اقداماتی باشاه هم عقیده اند ولی جرئت ایستادگی در برابر کاشانی را ندارند.

فشار مصدق به شاه (يك فرصت خدادادی) را در اختیار کاشانی گذارد که موجب شد تظاهرات سلطنت طلبان در ۹ اسفند به صورت يك شبه کودتا برای ساقط کردن دولت گردد. زاهدی نیز آمادگی خود را برای قبول نخست وزیری اعلام و اردشیر زاهدی هم به سفارت آمریکا اطلاع داده بود که هم اکنون سمت های وزرای کابینه پدرش مشخص شده است. بزرگترین شکست مصدق و مهمترین عامل در سقوط او این بود که نتوانست توافقی درباره نفت به دست آورد. صدور رأی دردادگستری که رهبران حزب توده را نمی توان به اتهام واهی تبلیغات کمونیستی تحت تعقیب قرار داد صدمه زیادی به مصدق زد. با این که از طرف دولت مردود شناخته شد ولی یکی از عواملی بود که به سقوط دولت کمک کرد. توسل دکتر مصدق به رفرا ندیم بیش از هر عاملی شاه را قادر ساخت که به نام (حفظ قانون اساسی) قدم پیش بگذارد. وقتی هم از پشتیبانی آمریکا و انگلستان اطمینان یافت ظاهراً موافقت کرد که دو فرمان برای برکناری مصدق و انتصاب زاهدی امضاء کند. همچنین ترجیح داد که اگر موفق نشد از کشور خارج گردد. چنانچه وقتی در ۲۵ مرداد توفیقی

بدست نیامد کشور راترك گفت. سرانجام با كمك قاطعانه ارتش کودتای نافرجام تبدیل به پیروزی گردید. پس از شکست کودتای اول مصدق تلاش دیگری را بسیار محتمل می دانست ولی می گفت هرگونه کودتائی که با پشتیبانی خارجی صورت گیرد از مشروعیت محروم است. به هرصورت اگر آنها شکست خوردند ولی به پیروزی اخلاقی و معنوی دست یافتند.

با پایان زندگی سیاسی مصدق يك اسطوره آغاز شد. یکی از صفات برجسته مصدق فسادناپذیری او بود. به سفرای خارجی اجازه دخالت در کار ایران را نمی داد. دشمنانش به او برچسب عوامفریبی می زدند ولی یکی از طرفدارانش گفته بود سیاستمدار باید عوامفریب باشد نه فریفته عوام. ویژگیهای مصدق طوری بود که سفیر فرانسه او را ترکیبی از «گاندی» و «روسو» نامید.

مصطفی علم در کتاب نفت باتوجه به اسناد و مدارك مختلف چنین می نویسد:

بیش از دوسال بود که برای بریتانیا سرنگون کردن مصدق هدف شماره يك را تشکیل می داد. ولی عاملین انگلیس تماسهایی با برادران رشیدیان و ارنست پرون و سرشاپور ریپورتر داشتند و ژنرال زاهدی را هم برای جانشینی در نظر گرفتند، طرح کودتا را به کرومیت روزولت ارائه دادند که اوهم با دالس که آن موقع معاون سیا بود مطرح ساخت. مقرری برادران رشیدیان ماهی ۱۰ هزار لیبره بود که تا آن زمان جمعا يك میلیون لیبره گرفته بودند.

ایدن برای دیدار آیزنهاور به واشنگتن رفت. قبل از توافق آنها ایدن در نظر داشت که کاشانی جانشین مصدق شود. جرج میدلتون کاردار سفارت انگلیس در تهران حسین مکی را بهترین جانشین می دانست. سرانجام زاهدی در نظر گرفته شد. ایدن عملیات کودتا را راه انداخت و

به بیمارستان رفت و چرچیل دنباله اقدامات را شخصا بر عهده گرفت.

دکتر منوچهر ثابتیان دوست پژوهشگرم ضمن بررسی اسناد و مدارک وزارت امور خارجه آمریکا سند مهمی را درباره مذاکرات شاه فقید با هندرسن سفیر آمریکا در ایران منتشر ساخته که عیناً به نظرتان می رسد:

۳۰ ماه مه ۱۹۵۳

بسیار محرمانه است

امروز به پیشنهاد شاه که چند روز پیش دریافت کرده بودم شرفیاب شدم. برای اینکه دیدار محرمانه باشد وی مرا در باغ کاخ پذیرفت. مذاکرات ما حدود يك ساعت و بیست دقیقه طول کشید. پس از گفت و شنود و تعارفات به شاه گفتم که استنباط من این است که او از برخورد انگلیسها نسبت به خود مطمئن نیست، بنا بر این من به خود اجازه داده ام که در این زمینه کاشف به عمل آورم و میتوانم اظهار کنم که آقای چرچیل به من اجازه داده است بگویم که انگلیسها اگر شاه از قدرت بیفتد یا کناره گیری کند یا بیرون انداخته شود، خیلی متأسف خواهند شد. به نظر می رسید که با شنیدن این سخنان شاه خیلی خاطر جمع شد. شاه گفت که نگرانی او درباره موضع گیری انگلیسها مخصوصاً به این دلیل است که چندتن از نمایندگان مجلس که همه میدانند با سفارت انگلیس تماس نزدیک دارند، از جمله آنهایی هستند که می کوشند اختیارات شاه محدود شود.

در گذشته سرلشگر فریزر سعی کرده بود شاه را متقاعد کند که به صلاح اوست که مانند يك شاه مشروطه بر طبق قانون اساسی مانند سلاطین اروپائی عمل کند. سفیر بولاردهم مدت کوتاهی پس از جلوس شاه به تخت سلطنت همین نظر را ابراز داشت و سفرای انگلیس یکی بعد از دیگری حتی میدلتون در فرصت های مختلف پیشنهاد کرده بودند که

به صلاح شاه است که خود را در طاقچه بالا بگذارد و ازدخالت در کشمکش های سیاسی ایران بپرهیزد. شاه افزود که «حالا با این پیام مستر چرچیل به نظر می آید که انگلیسها نظرشان درموردچند و چون قدرت شاه دارد تغییر می کند»، خودش مطمئن است که در شرایط ایران شاه مجبور است در حیات سیاسی و مخصوصاً حیات نظامی کشور نقش ویژه خود را ایفا کند.

شاه گفت: «باید صاف و پوست کنده اعتراف کنم که من تاکنون نتوانسته ام به سوگند خودم درباره حراست از قانون اساسی وفادار بمانم. قانون اساسی را این حکومت در عرض يك سال گذشته بدون تعارف زیر پا گذاشته است. متأسفانه من در موقعیتی نبوده ام که دخالت کنم.»

من به شاه گفتم که نظر خود را بدون رودربایستی درباره نامزد شدن سرلشگر زاهدی به پست نخست وزیری بیان کند. آیا شاه موافق با سرلشگر زاهدی هست یا نیست؟ شاه گفت که بنظر او سرلشگر زاهدی آدم کله دار آنچنانی نیست، با وجود این برای شاه زاهدی با سه شرط قابل قبول است.

۱- باید از راه قانونی و پارلمانی به قدرت نشاندن شود نه از راه کودتا.

۲- زاهدی باید با پشتیبانی گسترده سیاسی به قدرت برسد، نه مثل قوام که يك نخست وزیر تنها و جدا بافته بود.

۳- دولت او باید برای آمریکا و دولت بریتانیا مقبول باشد و یا آمریکا یا انگلیس و آمریکا با هم حاضر باشند که به دولت جدید زاهدی مقادیر انبوهی پول و کمک اقتصادی بدهند. اگر هیچگونه نقشه ای پیش از وقت کشیده نشده برای کمک مالی و اقتصادی انبوه به دولت جدید که باعث امیدواری بهبود وضع در آینده نزدیک برای مردم باشد، بهتراست دولت فعلی سرکارش بماند.

رزم آرا سرکار آمد با ایمان به اینکه از کمک های دولت آمریکا برخوردار خواهد شد. این صورت نگرفت و رزم آرا در سراپرده ترور وی به سوی فاجعه می شتافت، با این احوال هرتغییر حکومت در شرایط حاضر اگر از مقدار معتنا بهی کمک خارجی مالی و اقتصادی بهره مند نشود، فقط راه را برای درهم گسستگی ایران هموار خواهد کرد.

در پاسخ يك پرسش شاه به او گفتم که به تصور من انگلیسها يك دولت تازه را به سرپرستی زاهدی خوش آمد خواهند گفت. همچنین مطمئن هستم که دولت آمریکا با چنین دولتی موافق است به شرط آنکه چنین دولتی از پشتیبانی کامل و مستمر شاهنشاه برخوردار باشد. اگر آمریکا وانگلیس دست به کار جلوانداختن زاهدی بشوند و در دقیقه آخر رأی شاه عوض شود و زاهدی را نخواهد این يك فاجعه خواهد شد.

شاه گفت که رأیش بر نخواهد گشت، ولی این شرایطی را که قبلاً به آن اشاره کرده بود باید تمام و کمال رعایت شود. اگر زاهدی با يك کودتا سرکاریاید، شاه در حمایت از او دودل خواهد بود، مگر اینکه او از پشتیبانی ردیفی از رهبران سیاسی برخوردار باشد، همچنین مردم هم تا اندازه زیادی پشتیبان او باشند. شاه افزود که به هرحال فکر نمی کند که زاهدی بتواند از راه کودتا وارد بشود. چون بسیاری از پست های کلیدی ارتش را به تدریج دوستان سرتیپ امینی اشغال کرده اند. همان سرتیپ امینی که برادرش کفیل دربار است. چند ماه پیش وزیر دربار وقت سعی کرده بود که شاه را قانع کند که پشتیبانی خودش را از سرلشگر زاهدی علناً ابراز کند ولی از وقتی که امینی کفیل دربار شد نظر شاه تغییر کرد و فکر نمی کرد که سرلشگر زاهدی واجد شرایط لازم بوده و معلومات و تجربیات کافی برای نخست وزیر شدن را داشته باشد. شاید بهتر باشد که اگر نخست وزیر استعفا کند کسی از جبهه ملی بعنوان نخست وزیر موقت سرکاریاید و بعد يك نخست وزیر کاری مقتدر منصوب شود. شاه

از من پرسید که نظرم درمورد يك نخست وزیر موقت آنچنانی چیست؟ من گفتم که به نظر من مشکل می‌نماید که بتوان در عین حال سوار دواسب شد. اگر دولت فعلی سقوط کند مخالفین باید سعی کنند يك نامزد نخست وزیری حسابی به جای دکتر مصدق پیدا کنند و نه اینکه با بی میلی و دودلی بروند دنبال يك شخص ضعیف که به صورت موقت درجا بزنند. شاه گفت که در ملاحظات من ریشه‌هائی از حقیقت موجود است، با اینهمه چون دارودسته‌امینی قدرتمندند ممکن است بتوانند سدره سرلشگر زاهدی شوند.

من به شاه گفتم مایلیم که شاه برای خاطر من دوباره موضع خودش را درباره سرلشگر زاهدی اعلان کند. این را دولت آمریکا از من می‌خواهد چون به يك سلسله تصمیماتی که باید گرفته شود مربوط است. شاهنشاه گفت که به دولت متبوع خود آمریکا بگویم که شاه نخست وزیری زاهدی را خوش آمد خواهد گفت، منوط به اینکه شرایطی که قبلاً در این مورد برای من عنوان کرده بود رعایت شود. من گفتم که ممکن است سرکار آوردن زاهدی از راه قانونی پارلمانی مشکل باشد. مثلاً اگر معلوم شود که يك اکثریت مجلس مخالف برجاماندن دولت فعلی (مصدق) است، امکان دارد که فراکسیون جبهه ملی مجلس را ترك گویند و آن را از حدنصاب بیاندازند. به این ترتیب مجلس ممکن است برای مدت دراز و نامعلومی نتواند رأی عدم اعتماد به دولت مصدق بدهد یا تمایل خود را نسبت به دولت پیشنهادی سرلشگر زاهدی به اخذ رأی بگذارد. اگر در چنین شرایطی تعداد کثیری از نمایندگان امضاء بدهند که خواستار انتصاب سرلشگر زاهدی به نخست وزیری هستند در آن صورت اعلیحضرت چه اقداماتی خواهند کرد؟ شاه گفت که به این سؤال فعلاً نمی‌تواند پاسخ دهد و باید اطمینان حاصل کند که قانون اساسی در چنین شرایطی چه قدرتی به او تفویض کرده است. حتی اگر او قانوناً دارای چنین قدرتی باشد که

سرلشگر زاهدی را رأساً منصوب کند باز هم نمی خواهد پیش از حرکت خودش را مقید به چنین وضعی کند، و باید تصمیم نهائی خود را موقوف به ارزیابی موقعیت موجود در آن زمان کند.

شاه از من راجع به سفر اخیرم به کراچی برای ملاقات دالس سئوالاتی کرد و همچنین درباره مذاکرات اخیرم با نخست وزیر، شاه می خواست بداند که آیا واقعاً مذاکرات جدی برای رفع بحران نفت در جریان است؟ آیا آمریکا حاضر است هر قدر ایران نفت تولید کند بخرد؟ آیا ممکن است که با وجود حکومت دکتر مصدق دولت آمریکا دست به کمک های قابل توجه اقتصادی به ایران بزند؟

به شاه گفتم تا آنجائی که من می دانم دولت آمریکا دیگر تمایلی ندارد که بعنوان دلال محبت بین انگلیس و ایران عمل کند، افزون بر آن در ماجرای نفت هیچگونه کوششی هم فعلاً برای حل ماجرای نفت در کار نیست. همچنین تازمانی که مسئله غرامت به شرکت نفت انگلیس واریز نشده بعید است که آمریکا بتواند مقادیر قابل توجهی از نفت ایران را خریداری کند. بنظر من برای دولت آمریکا بسیار مشکل است که بتواند کمک های اقتصادی یا مالی زیادی به دولت مصدق بکند درحالی که مسئله پرداخت غرامت به شرکت نفت لاینحل مانده است.

شاه گفت که وضع مالی و اقتصادی ایران آنقدر خراب است که نیاز به کمک آمریکا دارد حتی اگر دکتر مصدق بر مسند قدرت بماند و چنین کمک هائی از جانب آمریکا حمل به حمایت یکجانبه از دولت مصدق شود.

شاه سپس از من پرسید که آیا من قبول نمی کنم که نفع همه در این است که غائله و دعوای نفت حتی با وجود دکتر مصدق به صورتی فیصله پذیرد؟ من گفتم که نظر من همیشه همین بوده است ولی کم کم دارم احساس می کنم که این ماجرا تازمانی که مصدق نخست وزیر است حل شدنی نباشد.

انگلیسها دیگر با جمع بندی خودشان معتقد شده اند که هرگونه معامله ای با مصدق بی نتیجه است. بنابراین اگر قرار است دولت مصدق برجای بماند و درعین حال مسئله نفت هم حل بشود باید مصدق پیشگام شود و پیشنهاداتی به انگلیسها بکند که آنها را قانع کند، با تجربه دو سال گذشته مشکل است مصدق بتواند انگلیسها را قانع کند که مایل است برای حل مسئله نفت که بصورت منصفانه و معقول باشد، اقدام کند

شاه گفت که می خواهد با من رك و راست باشد و همچنین با دولت متبوع من - والا حضرت عربستان سعودی دارد قرار و مدار می گذارد که در اوائل ژوئیه به ایران سفر کند اگر اوضاع به همین منوال بماند شاه مایل است که پس از عزیمت والا حضرت سعودی ایران را ترك کند. چون برای او ماندن در ایران در شرایط فعلی خفت بار است. شاه مخصوصاً به روابط خود با ارتش اشاره می کرد که دیگر گزارشاتی به او نمی دادند و افسران ارتش جرأت ملاقات با او را نداشتند. این برای شاه غیر قابل تحمل بود و بنابراین ترجیح می داد که در چنین شرایطی در ایران نباشد. شاه گفت که امیدوار است اگر مدتی در خارج بماند دولت آمریکا نظر «مساعد» خود را نسبت به او تغییر ندهد. نظر خود شاه این است که هم برای خود او و هم برای ایران مهمتر است که به خارج برود، تا در کشور بماند و به شرایطی تن در دهد که آبرو و موقعیت او دستخوش تعارض باشد و آبروی خود را در میان ملت از دست بدهد. من به شاه گفتم که رفتن او حمل بر ضعف و شکست او خواهد شد. ولی بهر حال چنین تصمیم مهمی فقط در شأن خود اوست. من مطمئن هستم که دولت آمریکا وجود وی را در کشور برای حفظ ثبات لازم می شمرد و کشور از عدم حضور وی ناخشنود خواهد بود.

شاه گفت که در صورتی که تصمیم به رفتن بگیرد پیش از خروج مراتب را به اطلاع دولت آمریکا خواهد رساند. شاه گفت که امینی کفیل دربار وقت مسلماً جویای مطالب این گفتگوی ما خواهد شد و همچنین احتمالاً

مصدق هم در این مورد سئوالاتی از من خواهد کرد. شاه پیشنهاد کرد که خیلی محرمانه به امینی راجع به مسافرت خود به کراچی و دیدار با دالس اطلاعاتی بدهم و بگویم که در شرایط فعلی بنظر می آید که راه آسانی برای حل و فصل مسئله غرامت به شرکت نفت بنظر نمی رسد و اضافه کنم که حل ماجرای نفت به عقیده من بهتر است با خود دولت مصدق انجام پذیرد نه با يك دولت بعدی و اظهار امیدواری کنم که حتی اگر حل و فصل غائله نفت غیرممکن باشد دولت آمریکا آنقدر کمک های مالی و اقتصادی به ایران خواهد کرد که کشور بتواند بحران اقتصادی فعلی را به نحوی از سر بگذراند.

لوی هندرسون

افسران توده ای در واقعه ۲۸ مرداد

دکتر کیانوری می نویسد: در ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱ درحالیکه اعضای حزب توده به خیابان ها ریخته و تظاهرات می کردند یکی از افسران توده ای به نام سرهنگ حبیب الله پژمان (برادر هدایت الله حاتمی) که فرمانده تانک بود در میدان سپه از تانک پیاده شد و درجه هایش را کند و تانک را در اختیار مردم قرار داد. این افسر بعد از ۲۸ مرداد بدو محکوم به اعدام شد و سپس مجازاتش به حبس ابد تبدیل گردید. بعد از ظهر روز ۳۰ تیر نیز یکی از پسران آیت الله کاشانی در متینک جمعیت ملی مبارزه با استعمار که از سازمانهای علنی حزب توده بود شرکت کرد و گفت بشارت می دهم که آیه الله با پیشنهاد شما برای تشکیل جبهه ضد استعمار موافقت نموده اند.

دکترکیانوری می نویسد:

دکتر مصدق پسر عمه مریم فیروز (همسر من) می باشد. مریم تلفن خانم مصدق را می گرفت و می گفت شوهرم پیغام مهمی برای آقا دارد. دکتر مصدق بلافاصله از رختخواب بلند می شد و به اندرون می آمد و جریان را به ایشان می گفتم.

چندبار از طریق سرهنگ مبشری و سازمان افسری اطلاع یافتیم که لشکر گارد شاهنشاهی نیروی بزرگی را در اطراف تهران متمرکز کرده و به بهانه مانور نظامی در ۲۱ تیرماه ۱۳۳۱ قصد حمله به تهران را دارد. ما مسئله را به دکتر مصدق اطلاع دادیم. در اواخر شهریور دستور انحلال لشکر گارد و تقسیم آن را به سه تیپ صادر و نیروی متمرکز در کودتا موقتاً پراکنده شد. سرلشکر حجازی و برادران رشیدیان دستگیر و اعلام شد که ۷ سناتور از جمله سرلشکر زاهدی و چهار نماینده مجلس از جمله مظفر بقائی در کودتا شرکت داشته اند.

در کودتای ۲۵ مرداد ستوان شجاعیان يك افسر توده ای محافظ خانه مصدق بود که نصیری را خلع سلاح و توقیف کرد.

در نهم شهریور ماه ۱۳۳۱ به دکتر مصدق چنین نوشتیم:

توطئه ای بصورت يك کودتای نظامی در شرف تکوین است. اطلاعات ماحاکی است شاهپورعلیرضاناظر کودتایمیباشد. هم اکنون سیدضیاء الدین طباطبائی و سرلشکر ارفع و سرلشکر حجازی در رأس قرار دارند و سرتیپ آریانا و سرهنگ اخوی و سرهنگ پاکروان و سرهنگ بختیار و سرهنگ علی اکبر ضرغام در این توطئه دخیلند و سرهنگ دیهیمی رابط آنان با دربار می باشد. در نتیجه ۱۳۶ تن از افسران رده بالا بازنشسته شدند.

وقتی دکتر مصدق سرتیپ دفتری را به ریاست شهربانی منصوب کرد من در تماس تلفنی به او گفتم سرتیپ دفتری جزء کودتاچیان است و ما اطلاع داریم. دکتر مصدق گفت «نه خیر. من به او اعتماد دارم و به

من خیانت نخواهد کرد.»

در جریان ۲۵ مرداد سرهنگ سیامک و سرهنگ مبشری کلیه اطلاعات نظامی را از طریق افسران حزبی که در تمام واحدها حتی درگارد شاهنشاهی حضور داشتند مستقیماً به شخص من می‌رساندند و من هم از همان طریق به مصدق می‌رساندم و مصدق هم که به من اعتماد کامل پیدا کرده بود همیشه تشکر می‌کرد. صبح ۲۳ مرداد ما خبر کودتای قریب الوقوع را در نشریات حزبی منتشر ساختیم ولی مصدق اقدام جدی نمی‌کرد. بعد از ظهر ۲۳ مرداد سرهنگ مبشری به خانه من آمد و اسامی کودتاچیان را که سرتیپ دفتری هم جزو آنها بود داد و من جریان را به مصدق گفتم. وقتی کودتاچیان فهمیدند که عملیات لو رفته نیم ساعت بعد از نیمه شب يك موشك سفید به آسمان پرتاب کردند و به واحدهایشان اطلاع دادند که عملیات به تعویق افتاده که عملیات کودتا مجدداً در ساعت ۱۲ شب ۲۴ مرداد شروع شد. ما دیر مطلع شدیم زیرا مبشری حوالی ساعت ۱۰ شب مرا خبر کرد و من هم به مصدق تلفن زدم و جریان را گفتم. من و سرهنگ مبشری همان شب به زحمت توانستیم تلفن سرهنگ ریاحی رئیس ستاد ارتش را پیدا کنیم که به جای این که به محل کارش رفته باشد به شمیران به خانه اش رفته بود. ما به ستوان علی اشرف شجاعیان که عضو سازمان افسری بود و با کودتاچیان همکاری می‌کرد دستور دادیم که به وظیفه انقلابی خود عمل کند و به همه افسران این دستور را داده بودیم که نصیری را توقیف کنند. سرهنگ ممتاز هم می‌نویسد ستوان شجاعیان در روز ۲۸ مرداد حماسه آفرید و در حالیکه زخمی شده بود با تانک خود تا آخرین گلوله جنگید و پس از لو رفتن سازمان افسری به حبس ابد محکوم شد.

بعد از ۲۵ مرداد حزب توده ۱۳۳۲ شعار جمهوری دمکراتیک را مطرح کرد که جمله دمکراتیک صحیح نبود و عده ای فکر می‌کردند که

ما می‌خواهیم کشوری نظیر اروپای شرقی ایجاد کنیم. مصدق هم با جمهوری موافق نبود.

پس از دیدار هندرسن سفیر آمریکا با مصدق عصر روز ۲۷ مرداد دستور سرکوبی شدید تظاهرکنندگان توده ای صادر شد که داود نوروزی و ۶۰۰ تن از افراد و کادرهای حزب توقیف شدند و مصدق با اشتباه بزرگ میدان را از هوادارانش خالی و برای دشمنانش آماده نمود.

تنها خبری که سرهنگ مبشری داد این بود که کودتاچیان پس از فرار شاه تصمیم گرفته‌اند که دولت زاهدی را در جنوب تشکیل دهند و با پشتیبانی لشکرهای اصفهان و شیراز و خوزستان به تهران حمله کنند و اردشیر زاهدی هم به اصفهان رفت و با سرهنگ امیرقلی ضرغام و سرهنگ زاهدی ملاقات کرد و سرهنگ فرزنانگان به کرمانشاه رفت و با سرهنگ تیمور بختیار فرمانده تیپ قماس گرفت. به گفته اردشیر زاهدی هدف این بود که مرکز عملیات از تهران به اصفهان منتقل گردد. ما از کودتای ۲۸ مرداد دیر خبردار شدیم. وقتی بادکتر مصدق صحبت کردم گفتم ما حاضریم به خیابان‌ها بریزیم و مردم را به مقابله با کودتاچیان دعوت کنیم، شما هم مردم را به مقابله دعوت کنید. مصدق گفت «کاری نکنید که پشیمانی بار آورد، نیروهای امنیتی وفادار هستند، اگر شما به خیابان‌ها بریزید برادر کشی راه می‌افتد و مجبورم دستور سرکوب بدهم و خون ریخته خواهد شد و من این مسئولیت را به عهده نمی‌گیرم». در تلفن دوم هم مصدق گفت جریانی که در شهر می‌گذرد به زودی خاموش خواهد شد. ساعت ۲ بعد از ظهر خبر رسید که واحدهای ارتش به تظاهر کنندگان پیوسته‌اند. باز هم با مصدق قماس گرفتیم. مصدق گفت «به من خیانت کرده‌اند. شما اگر کاری از دستتان بر می‌آید بکنید» تلفن قطع شد و دیگر نتوانستم با او قماس بگیرم. من و مبشری که این سخنان مصدق را شنیدیم اشک ریختیم. ما هم درواغه ۲۸ مرداد غافلگیر شدیم.

مریم فیروز هم در خاطراتش چنین می نویسد:

سرهنگ مبشری همه تصمیمات را که افسران کودتاچی می گرفتند به ما خبر می داد. دکتر مصدق هم می گفت هیچ اقدامی نکنید. بعدها فکر کردیم ما باید آن دستورات را اجرا نمی کردیم و افسران را در جهت کمک فرا می خواندیم و برخلاف دستور مصدق عمل می کردیم. اگر حزب توده به میدان می آمد جلوی خیلی چیزها گرفته می شد ولو این که در خون غوطه ور می گردید. ما مجبور شدیم مخفی باشیم زیرا شاه بیش از مصدق به خون ما تشنه بود. در دورانی که مصدق زندانی بود افسران توده ای مراقب او بودند و تمام اخبار و اسناد را در اختیارش می گذاشتند. کسانی که از مصدق دفاع می کردند متحیر بودند که این اسناد از کجا به دستشان می رسد. اگر آن روز بر حسب دستور ایشان کاری نکردیم ولی بعدا آنچه از دست ما بر می آمد، انجام دادیم. این که می گویند حزب توده طبق دستور شورویها با مصدق مخالف بود و در جریان ۲۸ مرداد خود را کنار کشید صحت ندارد. به نظر من شورویها طرفدار مصدق بودند. اگر توده ایها با مصدق مخالف بودند چطور به او خبر دادند که دارند می ریزند به خانه شما. من خودم به خانم ضیاء السلطنه همسر دکتر مصدق تلفن کردم و گفتم خانه تان را ازین می برند فکری بکنید. حزب توده تا دقیقه آخر دفاع کرد ولی مصدق راضی نبود خونریزی بشود.

به طور کلی شورویها توصیه می کردند مصدق که مظهر مبارزه و مقابله با انگلستان است باید تقویت شود و توصیه می کردند که این مبارزه دنبال شود. من همیشه شوروی را مدافع مردم ایران می دانستم. این که می گویند (توده ای نفتی) که حتی دکتر مصدق هم آن را به کار برده اصطلاح صحیحی نبود. و این که می گویند حزب توده با رزم آرا

ارتباط داشته من اطلاعی ندارم. من از دکتر فاطمی دفاع کرده و او را در خانه يك توده ای مخفی ساخته و حفظ امنیت او با من بود. وقتی هم او را اعدام می کردند به شاه فحش می داد و در عقیده خود محکم و استوار بود.

دکتر مصدق در دنیا شناخته شده است. وقتی کیانوری به چین سفر کرد آنها می گفتند مصدق اولین کسی است که با امپریالیسم انگلستان درافتاد. ایستادگی مصدق را در برابر شاه و انگلستان نمی توانند فراموش کنند. ملی کردن نفت خدمت بزرگی بود و مردم از مصدق حمایت می کردند. برای من مصدق يك شخصی والا بود ولی در بعضی کارها لجبازی داشت. مادر مصدق خانم نجم السلطنه خواهر فرمانفرما هم هرچه داشت وقف بیمارستان نجمیه کرد.

* * *

محمدرضاشاه پهلوی که کینه مصدق را همیشه بردل داشت حتی در تبعید هنگامی که کتاب پاسخ به تاریخ را تهیه کرد درباره او چنین نوشت:

قضاوت درباره مصدق حراف و زیان باز به عنوان سیاستمدار امری است دشوار، زیرا گفتار و کردار او اغلب باهم متضاد بود و حالاتش در برابر دیدگان ناظر ناگهان از خوشی و شادمانی به یأس و ناامیدی تغییر می یافت. احساس قاطعیت او که طی سخنرانیهای هیستریک باشد با حدتی خاص ادا می شد. ناگهان به اشك و گریه ختم می گردید. هر از چندی دچار بیماریهای (دیپلوماتیک) شده و ضمن اجرای کمدهای وحشتناکی اظهار می داشت در حال مرگ هستم و یا از ابن قبیل چیزها. او را با شخصیت هائی مانند (روبسپیر) و (دینسی) و حتی پاره ای از شخصیت های کمدی یا (دلارته) ایتالیا که مظهر آن دو صورت خندان و

گریان است مقایسه کرده اند. در اینکه مصدق موجودی ناراحت کننده بود تردیدی نیست.

وقتی دولت سپهبد زاهدی انتخابات دوره هیجدهم مجلس شورای ملی را انجام داد و مجدداً مأمور تشکیل کابینه شد مخالفین دکتر مصدق که به این مجلس راه یافته بودند اعلام جرمهائی از طرف عبدالصاحب صفائی و ابوالحسن عمیدی نوری نمایندگان مازندران تهیه و تقدیم گردید که در این اعلام جرمها به انحلال مجلس با رفراندوم - گرفتن اختیارات برخلاف قانون اساسی و برکناری قضات و رؤسای محاکم از شغل قضاوت برخلاف اصل ۸۱ و ۸۲ قانون اساسی - متوقف نمودن انتخابات که نیمی از مردم کشور نماینده نداشتند - عدم امتثال فرمان عزل و قیام علیه رژیم مشروطه سلطنتی و مواردی دیگر اشاره شده بود ولی چون محاکمه دکتر مصدق در دادگاه نظامی شروع گردید دیگر این اعلام جرمها در مجلس مطرح نشد. دکتر مصدق و طرفدارانش نیز به هر يك از موارد اعلام جرم پاسخ داده اند که به تفصیل در کتابهای «ایران در عصر پهلوی» انتشار یافته است.

درگذشت دکتر مصدق و مراسم تدفین او

سرانجام دکتر مصدق که در واقعه ۲۸ مرداد به خانه مهندس معظمی پناه برده و از آنجا خود را به دولت وقت (زاهدی) تسلیم کرد در دادگاه نظامی محاکمه و به سه سال حبس محکوم گردید و پس از پایان دوران زندان به احمدآباد ملك شخصی خود منتقل شد و در سن ۸۴ سالگی در بیمارستان نجمیه موقوفه مادر خود در صبح روز یکشنبه ۱۴ اسفند ۱۳۴۵ مطابق ۵ مارس ۱۹۶۷ به علت بیماری سرطان در گذشت. در آخرین روزهای عمر با او مذاکره شد که برای معالجه به خارج از کشور برده شود و موافقت هم با این سفر شد ولی خود او گفت بهتر است

درايران بماند و در همين جا فوت كند.

مهندس مصدق مي گويد وقتي وصيت نامه پدرم را ديدم كه نوشته بود در كنار شهداي ۳۰ تير دراين بابويه مرا دفن كنيد و اين كار در آن موقع امكان پذير نبود تصميم گرفته شد در احمدآباد به عنوان امانت به خاك سپرده شود. بعد از سقوط رژيم مي خواستند جنازه را از احمدآباد به اين بابويه بياورند و وصيت او را اجرا كنند كه اين كار هم صورت نگرفت.

دكتور غلامحسين مصدق مي نويسد:

در يكي از جمعه هاي آبان سال ۱۳۴۵ روي گونه چپ پدرم تورم قرمز رنگي مشاهده شد. به وسيله پرفسور عدل از شاه كسب اجازه گرديد و در بيمارستان، تاول سقف دهان مشكوك به سرطان تشخيص شد و از اشعه كوبالت استفاده گرديد. تصميم گرفتيم او را به اروپا ببريم ولي پدرم موافقت نكرد و اجازه پزشك از خارج را هم گرفتيم ولي موافقت نبود و گفت چرا شما ادعای طبابت مي كنيد. از نيمه شب ۱۴ اسفند به بيهوشي رفت و در سحرگاه همان روز در بيمارستان نجميه درگذشت. توسط پروفيسور عدل اجازه دفن در كنار شهداي تير را خواستم موافقت نشد. جنازه با آمبولانس به احمدآباد برده شد. تشييع جنازه با حضور ۵۰ نفر كه سيدرضا رنجاني - مهندس بازرگان - دكتور يدالله سحابي و مهندس حسيبي نيز حضور داشتند انجام شد. دكتور سحابي، پدر را در ميان نهر آبي كه از ميان باغي مي گذشت شست و غسل داد، آيت الله رنجاني و مهندس بازرگان او را كفن كردند و در يك تابوت فلزي در اتاق ناهار خوري به امانت گذاشتند تا بعد ها در كنار شهداي ۳۰ تير دفن شود.

مرگ پدر خانواده ما راسخ تكان داد. مادرم يك سال قبل از پدرم و احمد مصدق در سال ۱۳۶۴ در ۸۲ سالگي در تهران فوت كردند.

منصوره خواهرم هنگام برگشتن از مشهد در سال ۱۳۵۹ با سقوط هواپیمای مسافری درگذشت. خواهر دیگرم ضیاء اشرف دوران کهولت را می گذراند. خدیجه خواهر کوچکم بیمار است و در سویس می باشد. علت بیماری او این بود روزی که می خواستند پدرم را به بیرجند برای تبعید ببرند او را طناب پیچ کرده بودند. خدیجه خواهرم وقتی می بیند که پدرش را طناب پیچ کرده دست و پابسته مانند کوله باری به داخل اتومبیل می برند از این منظره تکان خورد و حواسش را از دست داد. از آن روز به بیماری اعصاب و روان دچار شد و دیگر به حال عادی باز نگشت. چون در بیمارستانهای تهران معالجه نشد پدرم او را به بیمارستان های سویس برد و بستری کرد و سال هاست که در آنجا به سر میبرد و شفا نیافته است. چند سال بود که به طور منظم نتوانستم هزینه نگهداری او را بپردازم. انجمن شهر لوزان نامه ای به بیمارستان نوشت و از جانب ما متعهد شد که بدهی گذشته را پرداخت کنیم.

مادر مصدق ملك تاج خانم (نجم السلطنه) خواهر عبدالحسین میرزا فرمانفرما و دختر عموی ناصرالدین شاه بود. مصدق پدرش را در ده سالگی ازدست داد، مادرش با وکیل الملك ازدواج کرد. اوچند برادر ناتنی داشت از جمله ثقة الدوله دیبا مدیرپارک هتل و حشمت الدوله والاتباز. مصدق در ۱۹ سالگی ازدواج کرد. همسرش خانم ضیاء السلطنه دختر سیدزین العابدین امامی و عمه دکترحسن امامی (امام جمعه تهران) بود. یکی از فرزندان دکتر مصدق به نام یحیی در کودکی فوت کرده است.

تصمیم مصدق به خودکشی و قبول تابعیت سوئیس

همایون کاتوزیان می نویسد: دکتر مصدق از جوانی از پاره ای ناراحتی های عصبی رنج می برد که ظاهراً هیچ پزشکی در هیچ زمانی آن بیماری را مزمن تشخیص نداده بود. دربارگشت از سوئیس با شنیدن شایعات کذبی در باره او در روزنامه ها تب کرد. دراستانداری آذربایجان وقتی روبروی متنفذان محلی قرار گرفت احساس خطر جانی کرد و از دهانش خونریزی شروع شد که بعد هم منجر به خونریزی گلویش شد که برای معالجه به آلمان سفر کرد.

مصدق همواره بدون تأمل به هنگام خشم و ناکامی به سرعت صحنه را ترک می گفت. هنگام مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ به سوئیس رفت و می خواست تا آخر عمر در سوئیس بماند و تصمیم داشت تبعه سوئیس بشود. در سال ۱۳۱۹ وقتی بازداشت شد واکنشی خشم آگین نشان داد چون می ترسید دچار سرنوشت مدرس شود مقداری قرص مسکن به قصد خودکشی خورد ولی نجات یافت. رئیس زندان همواره نگران خودکشی او بود.

سرهنگ بزرگمهر وکیل تسخیری دکتر مصدق در دادگاه نظامی که چندجلد کتاب درباره او انتشار داده در آخرین کتابش که در سال ۱۳۷۳ منتشر شده درباره دکتر مصدق چنین می نویسد:

به نظر من دکتر مصدق جزء به هدف هائی که از اول عمر چشم به آنها کشوده بود که همانا آزادی و استقلال می باشد، به چیز دیگری دل بستگی نشان نمی داد. همه چیز در محور آن دو کلمه دور می زد. علاقه خاصی به خوردنی و نوشیدنی و تنقلات نشان نمی داد. بنده و ذلیل هیچ چیز نبود و از رنگ تعلق آزاد بود.

هرکه به دکتر مصدق هدیه ای می داد متقابلاً با هدیه ای چربتر جواب می داد و اگر جنبه عتیقه و تاریخی داشت به موزه روانه می کرد مثل هدیه دولت مصر در مراجعت از شورای امنیت که به موزه آثار

باستانی فرستاد.

می گفت وقتی در زمان رضاشاه در احمدآباد بودم به کار نجاری و نسخه نویسی برای بیماران آنجا خود را مشغول می داشتم.

در اوایل کارمان وسیله من يك قبای بزرگ سفارش داد برای حفظ خود از سرما. کفش دمپائی می خواست. هیچگونه ادا و اطوار فرنگ رفته هارا نداشت. در مقام مدتی که در جوارش بودم سلیقه خاصی در باب ذوقیات هنری و صحبتی از نقاشی و موسیقی و ذکرى درباره شعر و ادب و عرفان از او ندیدم.

وقتی خبرنگاران در زندان او را دیدند گفت مرده شوی اتاق ۴در ۶ را ببرد. طویلۀ ای که در آن آزادی باشد بهتر از کاخ مجللی است که انسان مقید باشد. ای آزادی، ای ملت ایران، جان من فدای آزادی، من غذا نمی خورم تا فدای تو شوم.

مصدق در راهی که در پیش داشت با عرفان و ترك دنیا واحساسات رقیق شاعرانه و عاشقانه نمی توانسته همسوئی کند.

مصدق بازندانان رفتار خوشی داشت. می گفت در زندان بیرجند رئیس شهربانی روزی پنج قران به جواد آشپز می داد که غذا تهیه کند او فقط به سرکه شیره و پنیر و هرچه در دسترس بود قناعت می کرد و هیچ نمی گفت.

می گفت وقتی زندانی با زندانبان مجادله کند زندانبان کینه پیدا می کند و در گزارشهای خود به مافوق در مقام انتقامجویی بر می آید که مثلاً به اعلیحضرت بد گفت، به دولت ناسزا گفت و دستور می رسید خلاصش کنید. می گفت مدرس ونصرت الدوله و تیمورتاش وسرداراسعد یا بعضی از آنها با زندانبان مجادله و پرخاشگری می کردند که توالی گزارش زندانبان ها موجب هلاکت آنها شد.

از مصدق درباره ضعف در راه رفتن و لرزش او سؤال کردم. گفت

در زندان بیرجند حالت غش به من دست داد. برای اینکه حالم را جا بیاورند روی پاهایم آب می ریختند، تکرار این عمل باعث شد که پاهایم سست شود. در احمدآباد هم از آب گرم همدان استفاده می کردم.

همسر دکتر مصدق خانم ضیاء السلطنه خواهر ظهیرالاسلام بود. وقتی قبل از دکتر مصدق درگذشت در پاسخ تسلیت چنین نوشت: «۶۴ سال با این همسر عزیز بوده و همیشه از خدا می خواستم که قبل از او از دنیا بروم. قسمت این بود که مرا بگذارد و بزود». دکتر مصدق هفته ای یکبار او را در احمدآباد می دید، غیر از ایام بیماری.

ضیاء اشرف مصدق (بیات) همسر عزت الله بیات دختر ارشد مصدق دو پسر داشت که یکی در بحر خزر غرق شد و دیگری مجید بیات که در سویس به سر می برد. او و خواهرش منصوره متین دفتری قیم خواهر مهجور خود خدیجه مصدق بودند که در آسایشگاهی به سر می برد.

بزرگترین پسر مصدق مهندس احمد مصدق بود که در دولت علاء معاون وزارت راه شد. وقتی دکتر مصدق نخست وزیر می شود اصرار می کند که پسرش از معاونت استعفا کند. او می گوید قبل از شما به این سمت روی سلسله مراتب اداری انتخاب شده ام. پدر و پسر به این نتیجه می رسند که موقع انتخابات به مرخصی برود که گفته نشود در انتخابات اعمال نفوذ کرده است.

دکتر غلامحسین مصدق پزشکی بود که در سیاست دخالت نداشت. در بیمارستان نجمیه که خانم نجم السلطنه مادر دکتر مصدق تأسیس کرده بود کار می کرد.

بانو منصوره متین دفتری در سالگرد فوت علی معتمدی به مشهد رفته و در مراجعت هواپیما سقوط کرد و جان سپرد.

کوچکترین دختر مصدق خدیجه نام دارد که در سویس دوره ای سخت جنون را مدتها گذرانیده و اکنون خالی الذهن از علایق زندگی،

ساکت و آرام و بی آزار در گذران عمر می باشد. خدیجه در جوانی از شاگردان ورزشکار و چالاک و ممتاز انوشیروان دادگر بوده است. دکتر مصدق در وصیتنامه اش نوشته است که چهارصد و هفتاد فرانک سویس از اونیون دو بانک سویس طلبکارم آن را گرفته برای دختر مجنونم تخصیص دهند.

چهارچهره سرشناس تاریخ معاصر ایران

باانتشار مطالبی درباره زندگی نامه دکتر مصدق در اینجا لازم به نظر رسید قسمتی از نوشته دکتر جهانگیر آموزگار را در کتاب تحقیقی اش درباره انقلاب ایران نقل کنم که طی آن چهارچهره سرشناس تاریخ معاصر ایران: (رضاشاه - محمدرضاشاه - دکتر مصدق - خمینی) را مورد مطالعه دقیق و بررسی عمیق قرار داده و درباره هر یک از این تاریخ سازان معاصر با صراحت اظهار نظر کرده است.

چهار رهبر عمده سیاسی ایران در عصر حاضر: رضاشاه، محمد مصدق، محمدرضاشاه و آیت الله خمینی هرکدام به طرزی زنده، بخشی از ویژگی های مشترك شخصیت ایرانی را تجسم می بخشند. با آن که این چهارتن از نظر ریشه های خانوادگی، تحصیلات، تجربیات، وضع ظاهری، بروز احساسات، شجاعت شخصی، نحوه برخورد با ملیت گرائی ایرانی، و جایگاه خاص هرکدام در کتاب های تاریخ، دارای شخصیتی کاملاً متمایز از یکدیگر بوده اند ولی از بسیاری جنبه ها نیز شباهت های نزدیکی باهم داشتند. چگونگی استنباط آنها از مسئله رهبری، دشواری که در جدا کردن ملت از دودمان سلطنتی و دودمان سلطنتی از شخصیت در کارشان دیده می شد. اعتقاد به رسالت نجات بخش خود، تردیدها، بدگمانی ها و احساس عدم امنیت تا حدود وسیعی بازتاب شخصیت و فرهنگ ایرانی به شمار می رفت.

هر چهار رهبر از نظر نمایش بلند پروازی، تبحر، قدرت طلبی، عدم انعطاف و عوامفریبی به یکدیگر شبیه بودند. همه آنها قدرت بی منازع و بت شدن برای مردم را سخت دوست داشتند. همه مطلق گرا بودند. برای آنها یا خوب وجود داشت یا بد. یا صحیح یا سقیم. یا دوست یا دشمن، یا وطن پرست یا خائن و چیزی در بینابین مطرح نبود. همه ی آنها بدون استثناء به مردم، به قضاوتشان، آرزومندی ها و وفاداریهایشان بی اعتماد بودند و گاه سخنانشان شباهت های شگفت آوری به یکدیگر پیدا می کرد. هر چهار نفر به طور مطلق براین اعتقاد بودند که توده های کشاورزان و کارگران ایرانی بیش از حد بیسواد، خرافاتی و فقیرند که بتوانند درباره سرنوشت خود تصمیمی بگیرند. راه حل های موردنظر آنها برای وصول به پیشرفت و رستگاری باید از بالا به مردم تحمیل شود. برای اعمال اینگونه رهبری به اصل دیرین (تفرقه بینداز و حکومت کن) سخت اعتقاد داشتند و آن را نیز به کار می بستند. همه آنها برای خود الگوهای ویژه خود را داشتند. رضاشاه از آتاتورك تقلید می کرد. محمد رضا شاه آرزو داشت که او را باکوروش کبیر مقایسه کنند. مصدق دوست داشت که به نام گاندی ایران شناخته شود و آیت الله خمینی می خواست جانشین راستین و موفق برای حضرت علی باشد. رضاشاه نمی توانست کسی را چه خارجی و چه بومی که احترامی به شأن و شوکت دولت و کشور و به عبارت دیگر خود شاه نمی گذاشت، تحمل کند. همانگونه که یکی از شرح حال نویسان شیفته و معتقد اذعان دارد او مردی «ذاتا قدرت طلب» بود که پیشرفت ایران را در وحدت ملی می دید و اعتقاد داشت که این هدف را فقط «با انقلاب از بالا» می توان تحقق بخشید. «او بطور غریزی به هرنوع فعالیت سیاسی بدبین و بی اعتماد بود» اندکی بعد از آنکه قدرت خود را به کرسی نشاند احزاب سیاسی را که به موجب قانون اساسی ۱۹۰۶ برقرار شده بود از میان

برداشت.

محمد مصدق که بدون انکار یکی از وطن پرست ترین، شریف ترین و خوش نیت ترین رهبران ایران بود يك عمر به خاطر استقرار دموکراسی به سبک غربی و تمرکز قدرت در پارلمان جنگید. خود او یکی از کسانی بود که سر سخنانه با حکومت استبدادی رضاشاه مبارزه کرد. با این همه متهم است که نتوانست در برابر وسوسه قدرت مقاومت کند. هنگامی که به نخست وزیری رسید کارها را بدون مشورت مجلس انجام داد، حکومت نظامی برقرار کرد، اختیارات فوق العاده طلبید، از طریق صدور فرمان حکومت کرد. مطبوعات را که بر او خرده می گرفتند محدود ساخت و دیوانعالی کشور را منحل نمود. در کار مراجعه به آراء عمومی برای انحلال مجلس نافرمان (هفدهم) نه تنها بدعتی گذاشت که در قانون اساسی پیش بینی نشده بود، بلکه حتی رأی مخفی را هم منسوخ کرد. کسانی که از او پشتیبانی می کردند ملی گرایان و میهن پرستان راستین شمرده می شدند و رأی خود را در صندوق جداگانه ای می ریختند اما آنهایی که مخالف بودند مشتی بی ایمان و پشت به مصالح مردم کرده به شمار می آمدند و برای خود صندوق دیگری داشتند.

برخی از آمریکاییان که با مصدق سرو کار داشتند او را «مرد بسیار تنهایی» یافتند، کسی که به همراهان خود در سفر ۱۹۵۱ برای شرکت در اجلاس شورای امنیت مطمئن نبود و حتی به اشخاصی که در ایران مورد مشورت وی بودند و از طرف وی حکومت می کردند اعتمادی نداشت. شگفتی در این است که به رغم محبوبیت عظیم روزهای نخستین در قلب مردم این بدگمانی وجود داشت که او مبادا در برابر رشوه و فساد تسلیم شود. یکی از ستاینندگان وی اذعان می کند که مصدق «هیچ کوششی برای تبدیل جبهه ملی به يك حزب منسجم نشان نداد و در عمل آن را به حال خود رها کرد.» همین شخص در جای دیگر

تأکید می‌کند که مصدق راه خود را تا آن حد درست می‌دانست که مخالفان آرمان‌های خویش را کنار می‌گذاشت و به ندرت در صحت استنباط خود در این که منافع ملی «واقعی» کدامند تردید می‌ورزید. اعتقادی که محمدرضا شاه به خود و نقش رهبری خویش داشت، رفتارش در برابر دوستان و دشمنان، به شدت به همین رابطه یک بعدی نزدیک بود. او بعد از اعلام حزب واحد «فراگیر» رستاخیز در ۱۹۷۵ از همه مردم میهن پرست ایران دعوت کرد که به این نهاد تازه بپیوندند. مخالفین می‌توانستند گذرنامه بگیرند و از کشور خارج شوند. او غالباً می‌گفت که مردم در ایران آزادند ولی نه برای خیانت به کشور - البته مراد از خیانت غالباً همان مخالفت با سلطنت بود. او از اتحاد نامقدس سرخ و سیاه در میان مخالفان سخن می‌گفت، اتحادی که از یک مشت خائن، جاسوس، آشوبگر و خرابکاران حرفه‌ای ترکیب می‌یافت. می‌گفت که ایران کشور آزادی است ولی نمی‌توانست انتقاد از سلطنت را بپذیرد یا شرکت مخالفان را در اداره امور کشور تحمل کند. به زعم او آزادی بیان نمی‌بایست به عنوان جواز بی‌حرمتی به شاه تلقی شود. او بعدها اعتراف کرد که مرتکب اشتباهاتی شده است، و در عین حال تأکید ورزید که هیچیک از آن اشتباهات نمی‌توانسته موجبی برای سقوطش باشد.

آیت الله خمینی حتی از سه تن دیگر هم در ناپردباری نسبت به مخالفان راسخ‌تر بود. در قاموس او مخالفت و خیانت معانی واحدی داشت. هرکس که با او نبود تجدید نظر طلب و شریک شیطان تلقی می‌شد. آیت الله در یکی از مصاحبه‌های مطبوعاتی خود در سال ۱۹۷۸ در پاریس گفت بعد از این که شاه کشور را ترك کند «مطبوعات آزاد خواهند بود» اما بی‌درنگ افزود «به استثنای آن مقالاتی که به حال مردم ضرر دارد» به گفته وی در یک جمهوری اسلامی، چپ درابراز عقاید و شرکت

در زندگی سیاسی به شرط «پرهیز از خیانت علیه کشور» آزاد است. وقتی که يك مقاله کوتاه مخالفت آمیز در «آیندگان» آیت الله را به خشم آورد پیروانش به دفتر روزنامه حمله ور شدند و او به عنوان موافقت با این حرکت گفت «مطبوعات فقط باید آن چیزی را بنویسند که مردم می خواهند نه چیزیکه در تأیید و تقویت جنایتکاران و خائنین باشد.» نخستین رئیس جمهوری منتخب اسلامی از این که احساسات آیت الله خمینی را در سخنان خود منعکس کند ابایی نداشت. آنچه آیت الله می خواست این بود که در «یکتاپرستی» جدید در ایران باید «وحدت هويت و وحدت قلب، وحدت کلمه و حدت غریزه، وحدت وجدان» برقرار باشد. يك استاد دانشگاه اندکی پس از سقوط دولت شاپور بختیار با اشاره به حضور خمینی در تهران به خبرنگار نیوزویک گفت «ما امروز دوشاه داریم یکی از آنها رئیس دولت و دیگری رهبر مخالفان دولت است. هر کدام هم به اندازه دیگری خودکامه و بی انعطاف و مخالف با دموکراسی است.»

آیت الله خمینی در مصاحبه خود با «اوریانافالاچی» همان مصاحبه ای که انتشار بسیار وسیعی پیدا کرد، با بیانی که شباهتی شگفت انگیز به گفته اسلاف وی داشت درصدد توجیه سیاست خود در سرکوبی مخالفان برآمد. در برابر این پرسش که چرا در ایران آزادی وجود ندارد منکر فقدان آزادی در کشور شد و گفت: مردمی که از خدا پیروی می کنند آزادند ولی این آزادی به معنای آن نیست که به کمونیست ها اجازه داده شود کشور را در «فساد و هرج و مرج» غرق کنند. آیت الله خمینی همچنین گفت که دشمنان او خواستار آزادی نیستند، آنچه که آنها می خواهند «آزادی عمل در خرابکاری است». هنگامی که ابراز احساسات مردم نسبت به او به ابراز احساسات و اطاعت موسولینی تشبیه شد آیت الله پاسخی داد که ابراز احساسات برای او به معنای «عشق به آزادی و

دمکراسی» است. او ضمن اعتراض به کسانی که وی را «دیکتاتور» می خوانند گفت که این تهمت را فقط دشمنان «بدخواه» و «نوکران منافع خارجی» می زنند زیرا راهی که او برگزیده است «راه مقابله با ابر قدرت ها است.» این ادعا ها به آنچه که از طرف دربار شاه پهلوی و مصدق عنوان می شد هیچ بی شباهت نبود.

هر چهار رهبر به نحو یکسانی در سخنرانی ها و مصاحبه های خود با اعتقاد واضحی خواستند نشان دهند که الهامات آسمانی آنها را برانگیخته و فرمان داده است که اداره کشور را در دست گیرند و آن را به جاده نجات رهبری کنند. حتی اگر تحقق این امر به معنای تحمیل عقیده بر مردم باشد همه آنها به گونه ای مرموز عمل می کردند و انگار که بطور مستقیم چه در زندگی و چه در سیاست از خدا رهنمود می گیرند، همه معتقد بودند که خدا با آنها است (ویلااقل چنین ادعائی داشتند) طرفه آن که محمدرضا شاه و آیت الله خمینی هر دو خود را عامل اجرای مشیت الهی می شمردند. رضا شاه و مصدق نیز به خدا متوسل می شدند و می گفتند راه خود را تحت عنایات او ادامه می دهند.

هر چهار نفر به طور خشمگینانه ای از توطئه ها و دسیسه های قدرت های خارجی بر ضد خود سخن می گفتند. رضاشاه به روس ها بدبین بود. مصدق اعتمادی به انگلیس ها و آمریکائیها نداشت. محمدرضاشاه سرویس های اطلاعاتی انگلیسی، آمریکائی و شرکت های بزرگ نفتی و دشمنان دیگر را درخور سرزنش می دانست. خمینی واشنگتن را به اضافه عوامل غربی، عرب و اسرائیلی، آماج حمله قرار می داد. هر چهار نفر به شیوه ای که درست منطبق با روحیه ایرانی است دیگران را مسئول اشتباهات و ناکامی های خود می دانستند. رضاشاه لایق ترین وزیر کابینه را برای شکست های اقتصادی ناشی از هرج و مرجی که خود پدید آورده بود از کار برکنار کرد. مصدق نیز آیت الله کاشانی، مکی و بقائی، زاهدی و

دیگران را که به خاطر پریشانی‌های حاصل از اقتصاد بدون نفت خود که ناشیانه هدایت می‌شد هدف تیر ملامت قرار می‌داد. محمد رضاشاه تقریباً همه نخست وزیرانی را که خود بعد از مصدق منصوب کرده بود، حتی وقتی هم که از نظر شخصی قدردانی مختصری نسبت به آنها نشان می‌داد به طریقی مقصر می‌شمرد، و خمینی ناکامیابی خود را در آزاد ساختن بیت المقدس ناشی از (توطئه) امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها و نوکران دست در دست آنها در داخل و خارج می‌دانست.

تجلیل از دکتر مصدق در احمدآباد

با سقوط رژیم در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ طرفداران دکتر مصدق به فکر تجلیل از او افتادند. در روز چهارم اسفند ماه ۱۳۵۷ تصمیم گرفته شد در احمدآباد که مصدق مدفون است جمعیتی اجتماع کرده به ایراد نطق هائی بپردازند. روزنامه‌های آن ایام چنین نوشتند:

به مناسبت سال روز در گذشت دکتر مصدق از او تجلیل بی سابقه ای در قریه احمد آباد بعمل آمد که پیشوای نهضت ملی سالیان دراز از ایام تبعید خود را در آنجا گذرانیده و سرانجام در همانجا خلاف وصیتش به خاک سپرده شد. گرداننده کار هدایت الله متین دفتری نوه دکتر مصدق بود. بر بالای مقبره دکتر مصدق تصویر بزرگی از آیت الله خمینی و دکتر مصدق گذارده شده بود. دو شعار پارچه ای از مجاهدین و فدائیان خلق در آنجا به چشم می‌خورد. عکسهائی هم از دکتر مصدق - دکتر فاطمی - دکتر حشمت جزنی از مبارزین جنگل در آنجا نصب شده و جمعیتی حدود يك میلیون نفر با زحمت خود را به احمد آباد رسانده بودند.

بنی صدر - بازرگان - قطب زاده - دکتر یزدی که قدرت را در دست داشتند با هلیکوپتر به احمدآباد آمده بودند.

دکتر مصدق از جمله نخست وزیران و شخصیت های ایرانی است که هم اکنون در داخل و خارج از کشور طرفداران سرسختی دارد. کتاب های متعددی به زبان های مختلف درباره شخصیت و زندگی سیاسی او نوشته شده و گروه هایی خود را از پیروان راه مصدق می دانند. مخالفان دکتر مصدق نیز در نشریات خود او را مورد حمله قرار می دهند که او از رجال منفی باف کشور بوده و درباره ملی شدن صنعت نفت می گویند اگر آخرین پیشنهاد چرچیل و آیزنهاور را که از هر حیث با منافع ایران منطبق بود می پذیرفت شاید چنان وضعی در کشور پیدا نمی شد. به هر حال قضاوت در باره این شخصیت بزرگ ایران با تاریخ و مورخین است.

اظهانظر درباره دکتر مصدق مصدق در دادگاه لاهه

هنگامی که روزشمار زندگی دکتر مصدق زیر چاپ بود نشریه ای از دکتر احمدمدنی با عنوان (ناخدای کشتی نجات) به دستم رسید که چنین نوشته است:

اکنون نزدیک به چهل و دو سال است که ازپایان دوران زمامداری دکتر مصدق می گذرد با وجود انتشار نوشته های ارزشمندی درباره زندگی این رهبر برگزیده ملت هنوز برخی از هموطنان به ویژه انبوهی از نونهالان را بدانگونه که می زبید آگاه نکرده اند. در حالیکه با بررسی زندگی او جای استوار و پا برجا و انکار ناپذیر مصدق را درمیان بزرگان و پیشوایان و آن هم در کنار صدرنشینان می یابیم.

دکتر مدنی ضمن بررسی زندگینامه و اقدامات مصدق به کار دادگاه لاهه اشاره کرده چنین می نویسد:

وقتی خبر تشکیل دادگاه در تاریخ ۱۹ خرداد ۱۳۳۱ نشر یافت ایرانیان مقیم اروپا خصوصاً جوانان و دانشجویان که از جریان ملی شدن صنعت نفت به وجد و هیجان آمده بودند و درهمه جا رفتار و روشی سرفرازانه داشتند کوشیدند خود را به دادگاه لاهه برسانند تا هنگام سخنرانی مصدق در دادگاه باشند. شاید در تاریخ فعالیت های این دادگاه بین المللی هرگز سابقه نداشت که این چنین تماشاگرانی برای شرکت در دادگاه تقاضا کرده باشند. به همین جهت مسئولان با مشکل بزرگ نبودن جا روبرو شده و نمی توانستند همه ایرانیان را در جایگاه های داخل تالار دادگاه بپذیرند. اما دکتر مصدق حاضر نشد به جلسه دادگاه بیاید و گفته بود تا به همه ایرانیان اجازه شرکت در دادگاه داده نشود در جلسه شرکت نخواهد کرد. سرانجام مدیران دادگاه ناگزیر شدند برخلاف سوابق و مقررات قبلی همه صندلیها را در اختیار ایرانیان بگذارند. وقتی آخرین ایرانی در تالار جا گرفت دکتر مصدق وارد تالار شد که هنگام ورود او به تالار ایرانیان همه بپا خاستند و با کف زدن و فریاد های شوق آمیز از او استقبال کردند و تا موقعی که او در جایگاه مخصوص خود قرار گرفت همچنان ایستاده بودند. دفاع دکتر مصدق بیش از يك ساعت طول کشید که به زبان فرانسه فصیح و بدون کوچکترین وقفه مطالب خود را گفت. بعد از پایان نطق وقتی تنفس اعلام گردید ایرانیان برای دیدار و گرفتن امضاء دور او جمع شدند که همه را دعوت کرد عصر همان روز به هتل محل اقامتش برای صرف چای بروند. در این ضیافت مصدق با یکایک ایرانیان تماس گرفت و حرف زد و به همه هموطنان توصیه کرد که برای خدمت به وطن باز گردند. طرز رفتار انسانی و مردمی مصدق بیش از ماجرای حقوقی این دادگاه تاریخی اثر داشت و خاطره ای فراموش نشدنی به جای گذاشت.

چنین بود که مصدق مردم دار و مردم دوست به نوکری مردم

مصدق منفی باف بود

منوچهر فرمانفرمایان می نویسد: مصدق شخصیتی منفی باف بود. چون دکتر مصدق پسر عمه من بود مرتب او را می دیدم. از نصرت الدوله برادرم دلخوشی نداشت. چون اوخواهر دکتر مصدق (مادر مظفر فیروز) را طلاق داده بود.

بعد از طلاق از نصرت الدوله همسر عضدالسلطان پسر مظفر الدین شاه شد. ابونصر عضد فرزند او می باشد ودخترش اعظم یا قدسی همسر مهندس احمد مصدق گردید.

در کابینه علاء کمیسسیون نفت لایحه ملی شدن نفت را تصویب کرد. مصدق با شتاب به طرف تصویب آن می رفت و منافع عظیمی که انگلیس ها برای نفع خود در صورت ملی شدن نفت پیش بینی کرده بودند از چشمش دور بود. مصدق نمی دید و نمی دانست که با يك قیام و قعود هزارها میلیون ثروت این ملت را برای کسب افتخارات موهوم در شرف بخشیدن است. بعد از نخست وزیری مصدق باز هم نمی خواست تن به هیچگونه قراردادی بدهد زیرا وقتی پیشنهادی می رسید مصدق با بی میلی تن به مذاکره می داد و بعد از چند روز آنها را دست به سر می کرد. مصدق حقیقتاً يك مرد ملی بود و با هیچکس در داخل و خارج زد و بند نداشت. مصدق علاوه بر ملی کردن نفت و خلاصی از سلطه انگلیسها می خواست ایران و ایرانیان را چنان بسازد که خود بر نفت تسلط یابند. من تردید ندارم که مصدق با تشکیل جبهه ملی نمی خواست به مقامی برسد چون هر زمان که اراده می کرد می توانست نخست وزیر شود.

مصدق حقوق ایران را در ملی شدن نفت تشخیص داده بود ولی در

اجرا و وصول به حقوق ایران اشتباه می کرد زیرا از سیاست دنیا و از وضعیت نفت اطلاعی نداشت. در تمام دوره حکومت مصدق يك نفر متخصص چه خارجی و چه ایرانی در دستگاهش نبود. من مدعی بودم حالا که نفت را ملی کرده اید بیائید به طور مثبت فکر کنید. دلیل ندارد که شما صدها میلیون دلار بابت لجاجت و نادانی خود دور بریزید. مصدق از کسانی بود که اگر صدسال هم عمر می کرد هرقاراردادی را که می آوردند ممکن نبود امضاء کند. در نفت سیاست منفی داشت و نفت تنها جایی بود که سیاست منفی قبول نمی کرد.

مصدق در برابر هیچکس خود نمائی نمی کرد و حتی وقتی نخست وزیر بود نمی خواست خود را بیش از يك نفر آدم عادی که خدمتگزار ملت است وانمود کند. مانند غالب افراد بشر خالی از عیوب نبود. خیلی ظاهر بین بود. اطلاعات صحیح راجع به بازار اروپا و سیاست بین المللی نفت نداشت و تحت تأثیر اطرافیانی بود که آنچه میل داشت می گفتند تا مقرب الخاقان شوند. خویشان نزدیک مثل سهام السلطان بیات و دکتر متین دفتری را بسیار یاری می کرد و آنها را در کمیسیون های مختلف نفت شرکت می داد در صورتی که هیچ اطلاعی از نفت نداشت و در ادوار گذشته هم خدمتی نکرده بودند. دیگر اینکه مردی مستبدالرأی بود و بعضی اوقات چنان با خشونت سخن می گفت که کسی جرئت پاسخ نداشت. با این طرز نزدیکترین همکاران او یعنی کاشانی و مکی و بقائی که مردمان درستی بودند و از مصدق هم توقعی نداشتند از او جدا شدند و حتی در صف مخالفین قرار گرفتند. حسین مکی در اختیار مصدق بود و از هیچ فداکاری مضایقه نمی کرد ولی مصدق به علت خود خواهی و استبداد در رأی و لجاجت او و سایرین را از دست داد و خود را به سقوط کشانید.

متأسفانه سقوط او با سقوط ایران توأم بود. از لحاظ سیاست بین

المللی نفتی بازار از دست رفته بود و باید جریمه سنگینی پرداخت می شد تا به موقعیت اولیه برگردد.

به هرصورت مردم مصدق را بدیده یکی از مدافعان حقوق از دست رفته خود می دانستند و می دیدند که فردی درستکار و مصمم و با اراده در مقابل بیگانگان و عوامل داخلی آنها و غارتگرها ایستاده است. به قول شمشیری (ایرانیها محمد دوم را کشف کرده بودند) غافل از اینکه محمد اول خواب های پریشان نمی دید و برای حل مسائل دنیا هیچگاه وعده موهوم نمی داد.

(آب حیات) به نظر دکتر مصدق

ایرج پزشک‌گزاد می نویسد: آخرین دیدارم از دکتر مصدق در سال ۱۳۳۱ بود. با دنیائی شور و شوق که از پاکیزگی نهضت ملی ایران و ملی شدن نفت در دل داشتم از پدرم خواستم وقتی بگیرد که بدیدار مصدق برویم. به فاصله کمی وقت داد. در خیابان کاخ درمنزلش او را در تخت‌خواب آهنی با تن پوش معروف یافتم. با پدرم از خاطرات گذشته صحبت می کرد. آنچه برایم غیرمنتظره بود روحیه بسیار قوی و شاداب او بود. در فیلم های خبری او را جسماً ضعیف و لرزان دیده بودم که با کمک دیگری با قدم های نامطمئن راه می رفت. در نتیجه انتظار داشتم با پیرمردی ضعیف و خسته روبرو شوم. ولی لحظه ای از شوخی و خنده باز نمی ایستاد. قهقهه های خنده او شیشه های پنجره را می لرزاند. از درسی که خوانده بودم و مشاهداتم در خارج و عکس العمل مردم فرنگستان در برابر ملی شدن نفت پرسید. آیا محصلین ایرانی کارشان را می کنند و وظیفه ملی خود را انجام می دهند؟ چون در شرایط فعلی که همه روزنامه های بزرگ دینا به نفع انگلستان تبلیغ می کنند و برای ما غیر از زبان و گلویمان وسیله نمانده که حقانیت ملت ایران را به گوش جهانیان برسانیم این وظیفه شماهاست تا آنچه را که استعمار بر سر ما آورده

است به آنها بفهمانید، دکتر مصدق و ملت ایران چیز زیادی نمی خواهند، ثروت خود را نمی خواهند صرف بهبود زندگی خودشان بکنند. می خواهند وکیل و قاضی و حاکم را خودشان انتخاب کنند نه شرکت نفت. نمی خواهند ولی و قیم داشته باشند. اگر هر کدام از شما ده نفر را قانع کنید بعد از مدتی خواهید دید که ما نیروی قابل ملاحظه ای داریم. گفتم آنچه برایم غیر منتظره بود روحیه شماست که با این همه گرفتاری تصور نمی کردم حتی خنده به لب شما بیاید چه رسد به این قهقهه ها باز خنده ای کرد و گفت: من خودم حیرانم، با این بدن ضعیف و مریض و این فشار زیاد روحی و جسمی هرشب که می خوابم حتم می کنم که صبح بیدار نمی شوم اما صبح می بینم که از روز پیش آماده ترم. علتش این است که يك کار مهمی در پیش داریم تا به يك هدف عالی برسیم. آدم تاکاری و هدفی دارد از پای نمی افتد و حتی باید بگویم نمی میرد. تلاش برای رسیدن به هدفی که انسان به آن اعتقاد دارد (آب حیات) است.



دکتر محمد مصدق در سازمان ملل متحد



اکنون که آفتاب عمر من به لب بام رسیده دیر یا زود باید به راهی بروم
که همه ناگزیر خواهند رفت. ولی چه زنده باشم و چه نباشم امیدوارم و بلکه یقین
دارم که این آتش خاموش نخواهد شد و مردان بیدار کشور این مبارزه ملی را
آنقدر دنبال می کنند تا به نتیجه برسد. اگر بیگانگان بر ما مسلط باشند مرگ
بر چنین زندگی ترجیح دارد.

دکتر مصدق

روزشمار زندگی سپهبد فضل الله زاهدی (بصیر دیوان)

- ۱- فضل الله زاهدی فرزند میرزا ابوالحسن خان (بصیردیوان) در سال ۱۲۷۲ شمسی در همدان متولد شد. پدرش به علت اختلافات محلی با گلوله به قتل رسید و بعدلقب او به فرزندش (فضل الله خان) داده شد.
- ۲- زاهدی در جنگ بین الملل اول به هزینه آلمانها در منطقه همدان خدمت می کرد که رضاخان با او دوستی پیدا می کند و او را وارد خدمت ارتش می سازد. به همین جهت در کودتای ۱۲۹۹ جزو ابوابجمعی میر پنج رضا خان بود.
- ۳- در سرکوبی میرزا کوچک خان و سمیتقو و دستگیری شیخ خزعل شجاعت به خرج داد و نشان درجه ۴ ذوالفقار به او داده شد.
- ۴- در زمان سلطنت رضاشاه، ریاست امنیه و ریاست شهرانی و ریاست باشگاه افسران را برعهده داشت. گاهی مورد توجه و زمانی مورد غضب بود که درجه او گرفته شده است.
- ۵- بعد از شهریور ۲۰ فرمانده لشکر اصفهان بود که از طرف متفقین به اتهام همکاری با آلمانها بازداشت و به فلسطین تبعید گردید و ۲۲ ماه در اسارت بود که پس از خاتمه جنگ آزاد شد و به کشور مراجعت نمود.

۶- مدتی رئیس شهربانی و وزیر کشور و سناتور بود و در انتخابات دوره شانزدهم هنگام ریاست شهربانی به انتخاب نمایندگان جبهه ملی کمک کرد و به همین جهت وزیرکشور کابینه دکتر مصدق گردید ولی پس از چندی با نخست وزیر اختلاف پیدا کرد و دستور بازداشت او داده شد که به مخفی گاه رفت.

۷- نصیری فرمانده گارد شاهنشاهی فرمان شاه را مبنی بر نخست وزیری او در مخفیگاه در روز ۲۳ مرداد ۱۳۳۲ به او و فرمان عزل را به دکتر مصدق ابلاغ کرد که با توقیف نصیری و عده ای دیگر برنامه شروع کار نخست وزیر تازه بهم خورد ولی روز ۲۸ مرداد زاهدی از مخفی گاه با تانک به رادیوآمد و فرمان نخست وزیری خود را از رادیو به اطلاع مردم رسانید.

۸- دکتر مصدق را از مخفی گاه به باشگاه افسران بردند و میان دو نخست وزیر که طی چند روز سرنوشت شان عوض شده بود ملاقاتی صورت گرفت. منتها دکتر مصدق در لشکر دو زرهی بازداشت و محاکمه شد ولی سرلشکر زاهدی به نخست وزیری رسید و درجه سپهبدی گرفت.

۹- شاه که در روز ۲۵ مرداد از رامسر به بغداد و رم رفته بود با تلگراف زاهدی به کشور مراجعت نمود و بعداً قرارداد نفتی کنسرسیوم منعقد گردید و وضع کشور عادی شد.

۱۰- زاهدی پس از ۱۸ ماه نخست وزیری که با قدرت کار میکرد با فشار و بازیهای زیرکانه شاه از کار برکنار گردید و به عنوان سفیر در دفتر اروپائی سازمان ملل به ژنو رفت و در ۷۰ سالگی در سال ۱۳۴۲ درگذشت و جنازه اش را در امامزاده عبدالله در مقبره خانوادگی به خاک سپردند. تنها پسر او اردشیر زاهدی وزیر خارجه و سفیر ایران در انگلستان و آمریکا شد که مدتی داماد شاه بود و تا آخر عمر پهلوی دوم از مشاورین و نزدیکان او به شمار می رفت. تنها دخترش هما زاهدی

سه دوره از همدان به نمایندگی مجلس انتخاب گردید.

۱۱- همسر اولش دختر مؤمن الملك پیرنیا و همسر دومش از خانواده اتحادیه بود که بعد از طلاق با دکتر حسن افشار ازدواج کرد که از دومین ازدواج فرزندی نداشت.

۱۲- مخالفینش او را کودتاچی ۲۸ مرداد می دانند که اهل بزم بود. دوستان فراوانی داشت که او را در هرکاری یاری می کردند. افسری رشید بود و در کارها بی بند و بار به نظر می رسید. بعد از ۲۸ مرداد چکهائی از طرف آمریکائیها به او داده شد که موافقین می گویند به خزانه کشور سپرد ولی مخالفین آن را قبول ندارند.

اعضای هیئت دولت سپهبد زاهدی
 وزیر خارجه: عبدالله انتظام
 وزیر دارائی: دکتر علی امینی
 وزیر بهداری: دکتر جهانشاه صالح
 وزیر دادگستری: جمال اخوی - دکتر فخرالدین شادمان
 وزیر کار: ابوالقاسم پناهی - دکتر مسعودملکی
 وزیر فرهنگ: دکتر محمود مهران (سرپرست محصلین در اروپا بود که وزارت را نپذیرفت) - رضا جعفری
 وزیر دفاع ملی: سرلشکر وثوق (کفیل) سرلشکر عبدالله هدایت (ارتشبد بعدی)
 وزیرکشاورزی: احمدحسین عدل
 وزیر راه: غلامعلی میکده (در ۲۱ دی ماه ۱۳۳۲ به طور ناگهانی بازداشت شد) - سرلشکر عباس گرز
 وزیر پست و تلگراف: سرتیپ عباس فرزندگان
 وزیر اقتصاد ملی: دکتر علی اصغر پورهمایون - دکتر فخرالدین

شادمان

کفیل وزارت کشور: سرتیپ محمدحسین جهانبانی (که در تصادف اتومبیل در گذشت.) مدتی خود نخست وزیر وزارت کشور را سرپرستی می کرد.

وزرای مشاور: محمد نغزی - سرتیپ محمدحسین جهانبانی -
علی اصغر حکمت - امیرحسین ایلخان ظفر بختیاری - دکتر محمد
سجادی - جمال امامی - جمال اخوی
معاونین نخست وزیر: ابوالحسن عمیدی نوری - حسام الدین دولت
آبادی - غلامرضا فولادوند - موسی سرابندی



وقتی شاه از زاهدی خواست استعفا کند گفت: من نخست وزیری هستم که با
تانك آمده ام و باید با توپ بروم.



اولین هیئت وزیران سپهبد زاهدی



هیئت وزیران شهید زاهدی پس از مراسم کابینه

سپهبد زاهدی یا امیر (رزم) و (بزم)

یکی از افسران رشیدی که نقش مهمی در تاریخ معاصر ایران داشته است سپهبد فضل الله زاهدی (بصیردیوان) می باشد که نام او و فرزندش اردشیر زاهدی از کودتای ۱۲۹۹ تا روز سقوط رژیم در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ همیشه در کنار شاهان پهلوی قرار داشته است.

سرتیپ نصرالله زاهدی از بستگانش درباره او چنین می نویسد:

فضل الله خان اهل همدان و فرزند میرزا ابوالحسن خان (بصیردیوان) از ملاکین همدان و مورد علاقه مردم بود. متأسفانه در حین رسیدگی به یکی از اختلافات محلی که بین دودسته روی داد تیری به بصیر دیوان اصابت می کند که منجر به فوتش می گردد. فضل الله خان در جنگ بین الملل اول با عده ای سوار در منطقه همدان به هزینه آلمانها خدمت می کرد و سفره گسترده ای داشت که همیشه از دوستان پذیرائی می کرده است. رضاخان با درجه سروانی گذارش به همدان می افتد و با فضل الله خان دوست می شود و به او توصیه می کند که وارد خدمت نظام شود. در همدان از ژنرال باراتوف فرمانده روسی توصیه می گیرد برای ژنرال استراوسکی فرمانده دیویزیون قزاق و به تهران می آید و با درجه گروهبانی

استخدام می گردد. به علت معلوماتی که داشته ظرف يك سال به او درجه افسری داده می شود. در مأموریت‌هایی که به او داده اند رشادت به خرج می دهد و به درجه سرهنگی می رسد. در کودتای ۱۲۹۹ جزو ابوابجمعی میرپنج رضاخان به تهران می رود و مستقیماً در کودتا شرکت داشته است. در عملیات علیه بلشویک‌ها و میرزا کوچک خان شرکت کرده و به درجه سرتیپی می رسد. سپس در سرکوبی سمیتقو اقدام می کند و نشان درجه ۴ ذوالفقار به او داده می شود. در فارس و خوزستان مأموریت‌هایی داشته و شیخ خزعل را با تمهید زیرکانه دستگیر و به تهران می فرستد. آنگاه در غرب و ترکمن صحرا لیاقت نشان می دهد که نشان سپه درجه سوم به او داده می شود. سرانجام در سال ۱۳۰۷ به ریاست امنیه کل کشور منصوب می گردد. وقتی در فارس نا امنی می شود رضا شاه او را مأمور برقراری امنیت می کند و ضمناً سرلشکر حبیب الله خان شیبانی نیز مأمور خلع سلاح عشایر فارس و اصفهان می گردد. به علت روابط زاهدی با صارم الدوله و عشایر فارس، سرلشگر شیبانی به رضاشاه گزارش می دهد که زاهدی با عشایر فارس و شیراز روابط دوستی نزدیک دارد. رضاشاه عصبانی شده صارم الدوله را از شیراز احضار و زاهدی را خلع درجه کرده و پرونده اش را برای محاکمه به دیوان حرب می فرستد. در سال ۱۳۰۸ سرلشگر شیبانی در فارس در جنگ با عشایر شکست می خورد که مورد خشم رضاشاه قرار گرفته از کار برکنار می گردد و همین امر موجب شد که خدمت ارتش را رها کرده به آلمان برود. او افسر تحصیل کرده و آزموده‌ای بود.

با این طرز رضا شاه در سال ۱۳۰۹ بار دیگر زاهدی را احضار کرده و به اداره شهربانی می گمارد. طرز کارش هیچ شباهتی با روسای قبلی شهربانی نداشت. روزی رضا شاه به او می گوید روسای قبلی شهربانی گزارشاتی می دادند ولی از روزی که شما رئیس شهربانی شده

اید این گزارشات نمی‌رسد. زاهدی می‌گوید مأمورینی که این قبیل اخبار را می‌دهند مستخدمینی هستند که با حقوق کم خدمت می‌کنند. از بعضی از آنها پرسیدم منبع اخبار شما چیست؟ گفتند حدس می‌زنیم. دیدم يك مشت خبر عاری از حقیقت به عرضتان می‌رسد به همین جهت آن را موقوف ساختم. رضاشاه می‌گوید همان اخبار ساختگی را بفرستید که از بی‌خبری بهتر است. در سال ۱۳۱۰ واقعه سیدفرهاد پیش می‌آید که او و چند تن دیگر در زندان قصر اسلحه مراقبین را گرفته و فرار می‌کنند. رضاشاه دستور می‌دهد که رئیس شهربانی خودش برود و آنها را دستگیر کند. زاهدی به منطقه رفته و می‌نویسد که چون آنها به کوه‌های جنوب شهر قم رفته‌اند تعقیب آنها از وظایف ژاندارمری است، اجازه فرمائید مراجعت کنم یا مرا از خدمت معاف کنید. بار دیگر زاهدی خانه نشین شد و به کار آزاد پرداخت و شرکتی به نام (کازادیا) تأسیس می‌نماید. در اواخر سال ۱۳۱۱ بار دیگر رضاشاه زاهدی را احضار کرده و او را ژنرال آجودان خود می‌کند. چون تیمورتاش هم برکنار شده بود خیلی از امور دربار زیر نظر او بود. هر روز که شاه برای بازدید سوار اتومبیل می‌شدا و درصندلی جلو می‌نشست. زاهدی می‌گفت روزی در رکاب اعلیحضرت سوار شدیم و رفتیم به کاخ سعدآباد که تازه داشتند قصورآن را می‌ساختند. دستور دادند من نزدیک اتومبیل بایستم تا از بنائی بازدید کنند. وقتی باز گشتند به سرعت دویدم که درب اتومبیل را باز کنم. این حرکت سریع من موجب سوء ظن شاه شد. همین که سوار اتومبیل شدند بدون اینکه منتظر شوند من سوار اتومبیل بشوم رفتند. من نزد سرلشگر یزدان پناه رفته اظهار کردم مثل اینکه دیگر به من اعتماد ندارند، بهتر است مرا از خدمت معاف کنند. باتقاضای من موافقت کردند و دستور دادند که به اداره بازرسی مالی بروم و با سرلشگر امیرفضلی کار کنم. با این طرز از آن خدمتی که برای من لطفی نداشت کنار رفتم.

وقتی ساختمان مجلل باشگاه افسران پایان یافت رضاشاه دستور داد که زاهدی به ریاست باشگاه گمارده شود. پس از تجهیز آن در سال ۱۳۱۴ شب سوم اسفند در باشگاه جشن گرفته شد. رضاشاه از دیدن تجهیزات و نظم باشگاه خیلی راضی شد و گفت: «زاهدی هم افسر رزم است و هم افسر بزم».

در سال ۱۳۱۹ طرح وسیعی برای مناطق شمال و شمال غرب ایران یعنی نقاط مرزی ایران و شوروی تهیه و قرار بود سرتیپ زاهدی فرمانده آن باشد که وقایع شهریور ۲۰ پیش آمد و طرح اجرا نشد. در هفتم یا هشتم شهریور مصمم به کودتائی به نفع رضا شاه بود که او را متصرف کردند.

در آغاز سلطنت محمدرضاشاه یزدان پناه به درجه سپهبدی ارتقاء یافته و رئیس ستاد می شود و زاهدی را به ریاست ژاندارمری منصوب می سازد که با همکاری سرلشگر امان الله میرزاجهانبانی وزیر کشور وقت در خیلی از نقاط کشور امنیت را برقرار می سازند. وقتی در کابینه بعد سپهبد امیراحمدی وزیر کشور شد چون نمی توانست با ایشان همکاری کند به پیشنهاد خودش فرمانده لشگر اصفهان شد و درجه سرلشگری به او اعطاء گردید. در سال ۱۳۲۲ مورد اتهام همکاری با آلمان ها قرار گرفته و درمقام فرماندهی لشگر اصفهان بازداشت و تحت الحفظ او را به فلسطین می برند که مدتی در اسارت به سر می برد.

پس از بازداشت تا مدتی خانواده اش از او بی خبر بودند. نویسنده با کلنل پایپوس وابسته نظامی انگلستان تماس گرفته قرار شد نامه بنویسم که این مکاتبات ادامه داشت. پس از ۲۲ ماه و خاتمه جنگ به ایران باز می گردد.

سه روز پس از مراجعت سرلشگر زاهدی به تهران طبق پیشنهاد سرلشگر ارفع رئیس ستاد ارتش سرلشگر زاهدی بازنشسته می شود ولی

پس از سه روز به او می نویسند که نامه قبلی را (كَانَ لَمْ يَكُنْ) بدانند. بعداً اداره بازرسی مالی ارتش را به سرلشگر زاهدی می سپارند. در واقعه نهضت جنوب به پیشنهاد سرلشگر رزم آرا رئیس ستاد به فرماندهی ناحیه جنوب منصوب می گردد که این مأموریت را با موفقیت انجام می دهد. در مقام ریاست بازرسی مالی ارتش برای معالجه به اروپا می رود که او را بازنشسته می کنند. زاهدی از این اقدام رنجیده خاطر شد و به من گفت (رفیق تو یعنی رزم آرا از عقب به من خنجر زد) خیلی زود به عنوان سناتور انتصابی تعیین شد و به مجلس سنا رفت. در سال ۱۳۲۸ شاه به دعوت ترومن عازم آمریکا بود. قبل از سفر روی ملاحظه ای که از قدرت رزم آرا داشت به راهنمایی یزدان پناه با اینکه زاهدی سناتور بود او را به ریاست شهربانی منصوب می کند و با خیال راحت به آمریکا می رود. در انتخابات مجلس شورای ملی به دکتر مصدق و اعضای جبهه ملی خیلی کمک کرد و دخالت ستاد ارتش را بی اثر نمود تا آنها توانستند به مجلس راه یابند. پس از ترور رزم آرا هنگام نخست وزیری علاء (به توصیه جبهه ملی) به وزارت کشور منصوب شد و با سمت وزیر کشور به کار ادامه داد. در واقعه ۳۰ تیر ماه ۱۳۳۱ که سرلشکر بقائی رئیس شهربانی مورد مؤاخذه دکتر مصدق قرار می گیرد و می گوید دستورات وزیر کشور را اجرا کرده است، نخست وزیر از وزیر کشور توضیح می خواهد، او هم می گوید خود شما دستور دادید تیراندازی کنید تا افراد متفرق شوند. مصدق انکار می کند، در نتیجه زاهدی استعفا کرده بار دیگر به مجلس سنا می رود. وقتی دکتر مصدق مجلس سنا را منحل می کند و دستور بازداشت مخالفین را می دهد، زاهدی طی اعلامیه ای به اشتباهات مصدق اشاره کرده نخست وزیر را مورد حمله قرار می دهد و اعلام می دارد که برای خدمت به کشور و به ثمر رسانیدن کار نفت آماده هستم. به همین جهت مخالفین مصدق به دور

زاهدی جمع شدند.

دکتر مصدق در اسفند ۱۳۳۱ دستور بازداشت زاهدی را داد و قرار بود شاه هم از کشور برود. وقتی در کاخ سلطنتی اجتماعی می شود و مانع سفر شاه در نهم اسفند می گردند دکتر مصدق دستور می دهد کسانی که جلوی کاخ اجتماع کرده اند در هر مقامی که هستند بازداشت شوند. در نتیجه سپهبد شاه بختی - سرلشگر معینی - سرتیپ شعری و سرهنگ پرویز خسروانی وعده ای دیگر بازداشت می شوند. در اواخر اسفند ۱۳۳۱ در اثر ملاقات مکی و بقائی با دکتر مصدق دستور آزادی زاهدی گرفته می شود. در نوروز سال ۱۳۳۲ منزل سرلشگر زاهدی از مراجعه کننده غلقه بود. بار دیگر دستور بازداشت زاهدی داده می شود که مخفی گردید و کاشانی رئیس مجلس او را به مجلس می برد و علی آبتین رئیس بازرسی مجلس را مأمور پذیرائی از زاهدی می کند. در مخفی گاه بود که فرمان نخست وزیری او صادر می گردد.

عصر روز ۲۸ مرداد از مخفی گاه با تانک به محل بی سیم می رود و از رادیو تهران طی سخنرانی کوتاهی نخست وزیری خود را اعلام می دارد و به باشگاه افسران برای اداره مملکت می رود و تلگرافاً می خواهد که اعلیحضرت همایونی به تهران باز گردند که مورد استقبال شایسته قرار می گیرند. مشکل نفت را با همکاری عبدالله انتظام و دکتر امینی حل می کند. زاهدی در موقع تصدی نخست وزیری به مقام سپهبدی مفتخر می شود و پس از اینکه از نخست وزیری برکنار می شود به (منترو) سویس برای استراحت می رود. با وساطت ملکه مادر شهنواز پهلوی به عقد اردشیر زاهدی در می آید. مراسم عقد در کاخ مرمر و باشگاه افسران با حضور شاه صورت گرفت و سپهبد زاهدی که حضور داشت پس از خاتمه مراسم به سویس رفت و مقام سفارت ایران در دفتر اروپائی سازمان ملل به ایشان سپرده شد و تا روز ۱۲ شهریور ماه

۱۳۴۲ که درگذشت این مقام را به عهده داشت. متأسفانه باید بگویم زاهدی از محمدرضا شاه پهلوی رنجیده خاطر شد و با دلسردی ایران را ترك گفت. با وجود وصلت پسرش با دختر شاه و دادن مقام سفارت به او هیچيك از این کارها قلب شکسته او را التیام نبخشید.

سپهبد زاهدی دوستان فراوانی داشت و به خاندان پهلوی وفادار بود. جنازه اش را با هوایما به امامزاده عبدالله برده و در مقبره خانوادگی به خاک سپردند.

سرتیپ نصرالله زاهدی ضمناً به نگارنده چنین گفت: افسرانی که در زمان رضاشاه به دریافت نشان ذوالفقار نایل شدند عبارت بودند از: سپهبد امیراحمدی - سپهبد یزدان پناه - سپهبد زاهدی - سپهبد شاه بختی - سپهبد امان الله میرزا جهانبانی - سرلشگر عبدالله امیرطهماسبی - سرلشگر کریم آقابوذر جمهری - سرلشگر ابراهیم ضرابی - سرتیپ البرز - سرتیپ غلامعلی بایندر و چند افسر که در جنگ شهید شده بودند. اینها دارای نشان درجه ۴ ذوالفقار بودند. رضاشاه خود نشان درجه ۳ ذوالفقار را داشت و هیچکس نشان درجه ۱ و ۲ ذوالفقار را نگرفت.

رضاشاه در اواخر سلطنت خود دیگر اعطای نشان ذوالفقار را موقوف کرده بود و طی بخشنامه ای اعلام داشت که این نشان فقط به کسانی داده می شود که در جنگ با خارجیها از خود ابراز رشادت کنند و در جنگ های داخلی به کسی این نشان داده نمی شود. ولی زاهدی نشان (کودتا) را هم داشت. رضا شاه به کسانی که با او در کودتا شرکت کرده بودند نشانی به نام کودتا داد که افسران همراه او آن را همیشه در سلام ها به سینه خود می زدند.

ابراهیم صفائی می نویسد: فضل الله زاهدی فرزند (بصیردیوان)

همدانی و پیشکار امیر افخم مالک بزرگ همدان می باشد (امیر افخم داماد مظفرالدین شاه بود) بصیردیوان خود را از تبار شیخ زاهد گیلانی می دانست به همین جهت فامیل خود را (زاهدی) انتخاب کرد. فضل الله زاهدی در همدان متولد شد.

از شش سالگی در مکتب خانه و معلم سرخانه درس خواند و در نوجوانی با پسران امیر افخم به اسب سواری و تیراندازی پرداخت و استعدادی بیش از آنها داشت. پس از پایان جنگ بین الملل اول هنگامی که ژنرال (دانسترویل) انگلیسی در همدان مستقر شد و برای برقراری امنیت داوطلب محلی استخدام کرد به پیشنهاد امیرافخم، فضل الله خان نیز وارد صف افسران داوطلب شد که زیر نظر کلنل (دونان) تعلیمات نظامی دید. فضل الله خان به مناسبت استعداد نظامی در ۲۲ سالگی با درجه سروانی فرمانده یکی از گردان های داوطلب شد. پس از رفتن دانسترویل و انحلال گردان داوطلب به پیشنهاد شریف الدوله حکمران کردستان، زاهدی به قزاقخانه پیوست و با درجه سروانی رئیس پست نظامی (صومعه سرا) در گیلان شد و در زمان استانداری تیمورتاش در گیلان فرماندار نظامی فومن شد و از همانجا باتیمورتاش رابطه دوستانه برقرار کرد بعد از فوت پدرش لقب (بصیر دیوان) به او داده شد.

در فروردین سال ۱۳۰۰ زاهدی به ارتش نوین ایران که توسط سردار سپه وزیر جنگ تأسیس شده بود پیوست و با درجه سرهنگی به خدمت پرداخت و با همکاری ساعد الدوله خلعت بری نیروی احسان الله خان را شکست داد و ماشین چاپ او را از گیلان به تهران فرستاد که سال ها در وزارت جنگ مورد استفاده بود. در این وقت زاهدی درجه سرتیپی گرفت که ۲۵ سال داشت و جوان ترین سرتیپ ارتش نوین ایران گردید. در سال ۱۳۰۱ همراه سرتیپ امان الله جهانبانی به آذربایجان اعزام و در خلع سلاح و دفع فتنه اسماعیل آقا سمیتقو فعالیت داشت.

قلعه چهریق پایگاه سمیتقو را فتح کرد و دوسال در آذربایجان غربی ماند. در اوایل سال ۱۳۰۳ که سرتیپ امان الله جهانبانی رئیس ارکان حرب شد او را به منطقه خوزستان فرستاد. هنگام سفر سردار سپه به خوزستان به زاهدی دستور داد که اردوی او باید از بهبهان به سوی اهواز حرکت کند و سردار سپه نیز وارد اهواز گردید که خزعل تقاضای عفو نمود ولی سردار سپه پیشنهاد کرد که باید به تهران بیاید که خزعل گفت من پیرمردم بهتر است میان قبیله خود باشم، مقامات انگلیسی هم از سردار سپه همین خواهش را داشتند که نپذیرفت. پس از پیروزی سردار سپه، فضل الله خان زاهدی حکمران خوزستان شد. وقتی سردار سپه به تهران آمد از او تجلیل شد و مقام فرماندهی کل قوا به او تفویض گردید، و از خزعل خواست به تهران بیاید که باز هم نپذیرفت. به همین جهت دستور دستگیری او را داد که زاهدی در ضیافت خزعل در کشتی او را دستگیر کرد و به تهران اعزام داشت. وزیر مختار انگلیس در تهران از سردار سپه برای خزعل تأمین خواست. خزعل حتی هنگام ورود به تهران مورد استقبال نماینده سفارت انگلیس قرار گرفت و در ویلاتی در جعفرآباد شمیران اقامت گزید. يك خانه هم در خیابان ژاله در اختیار شیخ خزعل گذارده شد. بعد از این که رضاشاه به سلطنت رسید خزعل نزد شاه رفته و اظهار اطاعت خود را تجدید نمود.

بعد از استقرار امنیت در خوزستان سرتیپ زاهدی به تهران احضار و مدتی به اروپا رفت. در مراجعت در سال ۱۳۰۶ با سمت فرماندهی تیپ مستقل شمال به گیلان رفت. نخستین کتابخانه رشت را دایر نمود و با كمك ابوالحسن صبا يك آموزشگاه موسیقی بوجود آورد. وقتی سرتیپ زاهدی به ترتیب شب نشینی پرداخت و مشیر همایون پیانیست معروف در آن هنرنمایی می کرد روحانیون علیه او اقدام کرده و تظاهراتی صورت گرفت و از عیاشی های زاهدی شکایتها شد که در نتیجه به تهران احضار

گردید.

در اردیبهشت سال ۱۳۰۸ به ریاست کل ژاندارمری منصوب گردید و هنگام قیام عشایر قشقائی و کشکولی و دره شوری همراه يك گروه نظامی به فارس رفت که موفقیتی نداشت و همراه صارم الدوله استاندار فارس بازداشت گردید. پس از آزادی در ۱۳۰۹ به جای سرتیپ کویال رئیس شهربانی کل کشور شد و با تیمورتاش همکاری نزدیک داشت. در ماجرای فرار سید فرهاد از کار برکنار و بازرس مالی ارتش گردید که در ساختن باشگاه افسران نظارت داشت. در اسفندماه ۱۳۱۶ به دستور رضاشاه برای خرید ۵۰۰ رأس اسب به مجارستان رفت و در سال ۱۳۱۸ از خدمت در ارتش بازنشسته شد. به همین جهت بافاضل الملك همراز و کازرونی شرکت (کازادیا) را تأسیس نمود که تا شهریور ۱۳۲۰ به کار مشغول بود. در دیماه ۱۳۲۰ با درجه سرلشگری به فرماندهی لشکر اصفهان منصوب شد که با (مایر) آلمانی و سران قشقائی در تماس بود که از طرف ارتش انگلیس به (ماکلین) افسر سازمان جاسوسی انگلیس دستور بازداشت زاهدی داده شد که با دو کامیون سرباز و کماندو به اصفهان رفته دستور داشتند که اگر زاهدی مقاومت کرد او را هدف گلوله قرار دهند. (ماکلین) با همکاری (جان گولت) کنسول انگلیس در اصفهان نقشه بازداشت زاهدی را تهیه و با زاهدی قرار ملاقات می‌گذارند و هنگامی که وارد خانه او می‌شوند با اسلحه کلت اتوماتیک او را تهدید می‌کنند و پس از دستگیری او را به فرودگاه آورده با يك هواپیمای نظامی به فلسطین می‌برند.

زاهدی پس از تبعید در زمستان سال ۱۳۲۴ به ایران باز می‌گردد و بازرس نیروهای نظامی در جنوب می‌شود. هنگام قیام قشقائیه‌ها در جنوب کشور، قوام السلطنه دستور می‌دهد که سرلشکر زاهدی با مقام فرماندهی نیروی نظامی و کفالت استانداری به جنوب برود که پس از

اقداماتی موافقت نامه‌ای امضا و به جریانات پایان بخشید. زاهدی دو سال در فارس بود و امنیت را برقرار ساخت و بعد به تهران آمد. پس از ترور هژیر در جریان انتخابات دوره شانزدهم، جبهه ملی با صوابدید دکتر مصدق تصمیم گرفت که دکتر بقائی و حسین مکی و دکتر فاطمی و حائری زاده بدیدن زاهدی بروند تا او را به پشتیبانی آنان در انتخابات همراه خود سازند. یکی از نکات مهم جلب حمایت زاهدی در مقابل اعمال نفوذ سپهبد رزم آرا رئیس ستاد ارتش بود. زاهدی در سمت ریاست شهربانی جبهه ملی را یاری نمود و کمک مهم و مؤثری در پیروزی آنان داشت.

سرلشگر زاهدی در دوره اول مجلس سنا عضویت داشت تا این که در کابینه علاء وزیر کشور شد. در دولت مصدق هم همین سمت را داشت ولی مصدق و زاهدی دو شخصیت متفاوت داشتند و دیری نگذشت که از هم جدا شدند. زاهدی از سرلشگر بقائی رئیس شهربانی دفاع کرد ولی چون مصدق او را برکنار ساخت زاهدی هم از وزارت کشور استعفا کرد و در پیشاپیش مخالفین مصدق قرار گرفت و هنگامی که عضو مجلس سنا بود خود را برای نخست وزیری آماده می ساخت.

مصدق پس از زمامداری مجدد و گرفتن اختیارات روش مستبدانه پیش گرفت و چون زاهدی در مجلس سنا به اختیارات او رأی مخالف داد و سناتورها با کارهای مصدق مخالفت می کردند مصدق مجلس سنا را منحل ساخت که چون دیگر زاهدی مصونیت نداشت در ۴ اسفند ۱۳۳۱ به استناد قانون حکومت نظامی بازداشت شد. به دنبال اعتراض ارتشیان در فروردین ماه آزاد گردید ولی روز ۱۳ اردیبهشت سال ۱۳۳۲ پس از کشته شدن افشار طوس، چند تن از مخالفین دولت از جمله سرلشگر زاهدی و اردشیر زاهدی و دکتر بقائی و علی زهری مورد اتهام قرار گرفته به فرمانداری نظامی احضار شدند ولی زاهدی روز ۱۴ اردیبهشت

در مجلس شورایی متحصن شد. سرلشگر ارفع و حسام دولت آبادی بدیدار هندرسن سفیر آمریکا رفته و زاهدی را نامزد نخست وزیری دانسته و به او یادآور شدند که گروهی از افراد نظامی و غیر نظامی برای این کار فعالیت دارند.

سرانجام شاه با مشاوره با آمریکائیه و انگلیسها بامداد روز ۲۳ مرداد ۱۳۳۲ فرمان نخست وزیری زاهدی را صادر کرد که نصیری در مخفی گاه او خانه مصطفی مقدم در اختیاریه به او رسانید و فرمان عزل مصدق را هم به او نشان داد.

این دو فرمان زیر نظر رحیم هیراد رئیس دفتر مخصوص نوشته شد و برای امضای شاه به کلاردشت ارسال گردید که شاه هر دو فرمان را امضاء کرد و نصیری مأمور ابلاغ هر دو فرمان شد. وقتی مصدق فرمان عزل را دید به شدت ناراحت و عصبی گردید و رسید را امضاء کرد و داد و همچنین دستور بازداشت نصیری را هم صادر نمود و دولت اعلامیه شدید اللحنی منتشر ساخت.

زاهدی که يك نظامی واقعی بود و روحیه ای قوی داشت و از حمایت ارتشیان و رجال و پشتیبانی آمریکا مطمئن بود و با کیم روزولت در خفا تماس داشت بیمی به خود راه نداد و به همکارانش گفت مصدق از اجرای فرمان شاه سرباز زده و یاغی است و من هم از حبس و تبعید نمی ترسم و راهی را که پیش گرفته ام دنبال می کنم، فرمان شاه را در دست دارم و تا آخرین قطره خون خود علیه این یاغی مبارزه می کنم.

سرانجام در روز ۲۸ مرداد زاهدی از مخفی گاه بیرون آمد و سوار برتانک به مرکز رادیو رفت و نطقی ایراد کرد و زمام امور کشور را به دست گرفت. وقتی مصدق را به باشگاه افسران بردند تا چشمش به زاهدی افتاد گفت «شما امیر و من اسیر هستم» ولی زاهدی گفت «شما میهمان من هستید» و دستور داد اتاق شاه در باشگاه افسران در اختیار

مصدق گذارده شود. زاهدی محل کارش وزارت خارجه ومحل استراحتش باشگاه افسران بود. اردشیر زاهدی به آجودانی شاه برگزیده شد. با برگذاری انتخابات، مجلسین سنا و شورای ملی روز ۱۷ اسفند ۱۳۳۲ توسط شاه افتتاح شد وپس از آمادگی سپهبد زاهدی مستعفی گردید و فرمان شاه درباره نخست وزیری مجدد او چنین صادر شد:

تیمسار سپهبد فضل الله زاهدی

نظر به اطمینانی که به مراتب لیاقت و شایستگی شما داریم به موجب این دستخط به سمت نخست وزیر منصوب می شوید ومقرر می دارم هیئت وزیران را تعیین و به اطلاع ما برسانید.

کاخ مرمر - ۲ اردیبهشت ۱۳۳۳ - شاه

در مجلس شورای ملی از ۱۱۰ نماینده ۱۰۷ نفر به دولت زاهدی رأی اعتماد دادند. در مجلس سنا از ۴۵ سناتور ۳۹ نفر موافق بودند و یک نفر مخالف. مهندس شریف امامی - دکتر اقبال - دکتر سجادی - دکتر حسابی - دیوان بیگی رأی ممتنع دادند.

کمی بعد رابطه سیاسی با انگلستان برقرار گردید. قرارداد نفتی کنسرسیوم منعقد شد. سهام السلطان بیات (خواهرزاده دکتر مصدق) که در زمان مصدق به مدیریت شرکت نفت منصوب گردید در زمان زاهدی هم این مقام را عهده دار بود.

زاهدی در نوروز سال ۱۳۳۴ برای استراحت به رامسر رفته و قرار بود به آلمان غربی سفر کند. تا اینکه روز ۱۶ فروردین علم از طرف شاه برای او پیغام آورد که استعفا کند. زاهدی گفت شاه تاج و تختش را مدیون فداکاری من است، چه شده که فراموش کرده؟ با چند پیغام رسیده از طرف شاه وسیله علم، زاهدی صبح ۱۷ فروردین سال ۱۳۳۴ جلسه هیئت دولت را تشکیل داده کناره گیری دولت را اعلام نمود. عده ای از کارگران همراه دکتر مسعود ملکوی وزیر کار یک تابلوی بزرگ نقاشی به

زاهدی تقدیم کردند. زاهدی پس از این جلسه بیدار ملکه مادر رفت و تودیع نمود. ساعت ۴ بعد از ظهر نزدشاه رفت و پس از اعلام کناره گیری و تودیع از همانجا عازم فرودگاه گردید و با احترامات نظامی از تهران به بیروت پرواز نمود تا از آنجا عازم آلمان شود. رضا افشار درمجلس شورای ملی گفت خلاف قانون اساسی زاهدی را مجبور به استعفا کرده اند. پس از استعفای زاهدی فرمان (سفیر ایران در دفتر اروپائی سازمان ملل) به او ابلاغ گردید. مدت ۸ سال در سوئیس اقامت داشت و در ویلای خویش در منترو به زندگی مجلل خود ادامه داد.

در سال ۱۳۳۵ زاهدی به خواست اردشیر زاهدی نامه ای وسیله امام جمعه تهران برای ملکه مادر فرستاد و از شهنازپهلوی خواستگاری کرد که جمله ای از نامه او چنین اوست:

«خواستم از پیشگاه مبارك استدعا كنم چنانچه لایق بدانید و اجازه بفرمائید از حضور مبارك اعلیحضرت همایونی استدعا كنم اردشیر زاهدی را به غلامی خود مفتخر فرمایند.» ملکه مادر گفت باید از شاه اجازه خواست. شاه گفت من موافقم ولی میل ندارم نظرم را به شهناز تحمیل كنم. موکول به نظر وخواست اوست. بعد از مذاکره با شهناز، او موافقت خودرا اعلام داشت. این ازدواج پس از ۷ سال به جدائی انجامید. سپهبد زاهدی در ۱۲ شهریور ماه ۱۳۴۲ در مونترو درگذشت و طبق وصیت او جنازه اش با تشریفات رسمی به تهران حمل شد و در امام زاده عبدالله در آرامگاه اختصاصی به خاک سپرده شد. روزدوشنبه ۲۳ تیرماه ۱۳۵۸ اعلام شد که محوطه مقبره سپهبدفضل الله زاهدی به دستور شیخ صادق خلخالی تبدیل به دفتر شعبه فدائیان اسلام شهر ری و حومه گردید.

ابراهیم صفائی همچنین می نویسد: زاهدی مردی میهن خواه وقاطع بود، خوی و خصلت يك ارتشی واقعی را داشت. ازمشكلات نمی

ترسید و به استقبال حوادث می رفت. تحصیلات عالی نداشت ولی در کارهای نظامی بسیار با تجربه بود. عامل اصلی کودتای ۲۸ مرداد بود که مقامات امنیتی آمریکا طراح آن بوده اند. این کودتا گرچه رنگ آمریکائی داشت ولی در آن هنگام ایران را از خطر يك کودتای کمونیستی نجات داد. این کودتا گسترش روز افزون نفوذ آمریکا را در برداشت. شاه ایران با اعتماد کامل خود را در دامن آمریکائیا انداخت. نقطه ضعف زاهدی افراط در عیاشی و برپائی شب نشینی ها و بزم های آن چنانی بود. زاهدی در حالیکه مغرور و دیکتاتور منش بود در دوستی ثبات داشت و در رفع مشکلات آشنایان خصوصا همشهریان همدانی می کوشید. او درهمدان يك خانه بزرگ موروثی داشت وروستای (دمق) ملك موروثی او بود. درکوی تنکابن يك خانه ويك ويلا درحصارك ويك ويلا هم درسويس داشت. درسال ۱۳۳۳ خیابان فیشر آباد (خیابان سپهبد زاهدی) نام گرفت ولی درسال ۱۳۵۸ به خیابان سپهبد قرنی تغییر نام داده شد.

چگونگی دستگیری شیخ خزعل

از شاهکارهای زندگی زاهدی دستگیری شیخ خزعل و آوردن او به تهران بود که روزنامه جبل المتین چنین نوشته است:

سرتیپ فضل الله خان هنگامیکه حاکم نظامی خوزستان بود مأمور دستگیری شیخ خزعل می گردد. چون شیخ مسلح بود و به سهولت نمی شد او را بازداشت کرد زاهدی به او پیغام داد که قصد رفتن به تهران را دارد تا بتواند دعاوی او را فیصله بخشد. شیخ او را دعوت می کند به کشتی او در (فیلپه) بروند. درکشتی همراه مفخم صنیعی پیشکار دارائی با خزعل شروع به مذاکره می کنند.

فضل الله خان دستور می دهد که ۷۰ نظامی با يك توپ تحت

ریاست یاور مصطفی خان در کشتی جنگی خوزستان (تقدیمی میرزا حسین موقر) مستقر شوند و کاغذی هم به افسر مزبور می دهد که وقتی سه مایل از ساحل دور شد کاغذ را باز کرده و طبق دستور عمل کند. دستور این بود که آهسته آهسته خود را به فیلیه نزدیک کشتی جنگی خزعل برسانید.

خزعل به فضل الله خان می گوید ۵ هزار لیره به سرتیپ و مقداری هم به پیشکاردارائی می دهم که املاک مرادرخوزستان به تصدیق برسانید. همچنین ۵ هزار لیره هم می دهم که شیخ المشایخ را معزول ساخته و اگر فضل الله خان با او همراه شود نقشه تجزیه خوزستان را عملی ساخته و نصف دارائی خود را درخوزستان به او تفویض خواهد نمود.

سرتیپ روی موافق نشان داده و می گوید از سیاست خسته شده ایم دستور بدهید مطربها و خانم هائی که از بصره آمده اند مارا سرگرم سازند. خزعل می گوید که اعراب از دیدن نظامیها خشنود نیستند باید آنها بروند و دستور می دهد که خوانندگان و نوازندگان وارد شوند. در این موقع به سرتیپ زاهدی خبر می دهند که یاور مصطفی خان برای کار مهمی می خواهد مذاکره کند. سرتیپ می گوید مثل این که درآبادان واقعه ای اتفاق افتاده باید برویم. خزعل می گوید شام می خوریم و بعد می رویم. سرتیپ به بهانه ای از اتاق خزعل خارج شده می بیند نظامیها طبق دستور او به کشتی خزعل وارد شده اند. بلافاصله شیخ را محاصره می کنند. یاور قاسم خان با ششلول برهنه به خزعل می گوید امر دارم که شما را به مرکز اعزام دارم و اجرای اوامر نظامی فوری و حتمی است. با این طرز شیخ خزعل و پسرش عبدالحمید (سرداراجل) را دستگیر کرده و شبانه با اتومبیل به ناصری می برند. شیخ خزعل به یاور مصطفی خان پیشنهاد می کند که ده هزار لیره می دهد تا او را متواری سازند ولی او زیربار نرفته خزعل را به سرعت به تهران می آورد.

امیرمفخم صنیعی سفیر سابق ایران در بلغارستان از قول پدرش به نویسنده چنین گفت: پدرم با خزعل خیلی دوست بود و اکثرشبهها باهم ورق بازی می کردند و برد و باخت ها هم با لیره بود. خزعل از پدرم خواسته بود که در مورد صدور اسناد مالکیت اراضی او در خوزستان، کمکش کند که پدرم قول مساعد داد. تیمسار زاهدی هم برنامه داشت که خزعل را دستگیر کند. پدرم او را یاری کرد و از دوستی با خزعل استفاده نمود و موجبات جشن را در کشتی فراهم ساخت. وقتی خزعل دستگیر شد خطاب به پدرم گفت درعالم دوستی چنین انتظاری نداشتم. پدرم می گفت در عالم دوستی کار بدی کردم و در حقیقت به دوستم خیانت نمودم ولی خوشحال هستم که در مقابل خدمت مهمی به مملکت کرده ام. خزعل نقشه تجزیه ایران را داشت و من نمی توانستم آن را تحمل کنم. چاره ای غیر از این نبود.

نویسنده نیز با مفخم صنیعی آشنائی داشتم. مردی شریف و وطن خواه بود و این کار هم به خاطر علاقه اش به مملکت صورت گرفت. رضا شاه همیشه این خدمت مفخم صنیعی را در نظر داشت و به او کارهای مهم مالی ارجاع می کرد.

مفخم صنیعی هم خود از خانواده های اصیل ایران و همسرش خانم فخرایران نوه دختری ناصرالدین شاه بود.

چگونگی تبعید زاهدی به فلسطین

در زمان جنگ دوم که ایران اشغال شد به دستور متفقین گروهی در ایران بازداشت شدند. زاهدی که فرمانده لشکر اصفهان بود بازداشت گردید که وزارت کشور چنین اعلام داشت:

يك سازمان جاسوسی آلمانی كشف شده كه قصد انفجار پل ها را داشت تا از حمل مواد مورد احتياج متفقين جلوگیری كند. دراین رابطه

عده ای از جمله سید ابوالقاسم کاشانی و حبیب الله نویخت بازداشت شدند. نویخت گفت جلساتی بامایر آلمانی داشته که محمدحسین حسام وزیری و حسین نیوندی و نقیب زاده مشایخ و احمد نامدار به نمایندگی سرلشگر زاهدی در آن شرکت داشتند. سید ابوالقاسم کاشانی هم اعتراف نموده که به رشیدعالی گیلانی و مفتی اورشلیم که در برلن هستند مراتب را اطلاع داده و همچنین وسیله جواد علی آبادی از همکاران مایر با او در تماس می باشد. کاشانی گفته که ورود چتریازان آلمانی را در منطقه قشقائی از سرلشگر آق اولی شنیده است.

(فیترو روی مک لین) افسر مخفی انگلیس که مأمور دستگیری زاهدی بود چنین می نویسد: با اتومبیل ستاد ارتش که پرچم انگلیس داشت به اقامتگاه زاهدی در اصفهان وارد شدم و از نگهبان خواستم که با او ملاقات کنم. مرا به اتاق پذیرائی بردند. لحظه ای بعد زاهدی با سر و وضع کاملاً برازنده و لباس نظامی خوش دوخت وارد شد. فوراً سلاح کمری را زیرگلوئی او گذاشتم و گفتم اگر کوچکترین مقاومتی بکنی ماشه را می کشم. سپس از پنجره اتاق پذیرائی او را خارج کرده کف اتومبیل خوابانده از محل اقامتگاه خارج شدم. بلافاصله مأمورین اتاق کار را بازرسی می کنند. مجموعه ای از سلاح های خودکار آلمانی - نامه هائی از مأمورین آلمانی که مخفیانه با چتر نجات در منطقه فرود آمده بودند و يك پرونده کامل با عکس های جالب از زن های زیبا به دست آمد.

دکتر عاقلی می نویسد:

زاهدی در زمان رضاشاه سه بار خلع درجه گردید. بار آخرزمانی بود که ریاست نظمیه را برعهده داشت و سیدفرهاد از زندان فرار کرد. رضاشاه او را به کاخ خود احضار نمود و پاگون و درجات او را کند و به

زندان فرستاد و سرانجام با وساطت مادر زاهدی که از قدیم با رضاشاه آشنائی داشت از زندان آزاد شد و درجه خود را پس گرفت. زاهدی در نیمه دوم سلطنت رضاشاه کارمهمی نداشت و سمت او ریاست باشگاه افسران بود.

مجله نیوزویک چنین می نویسد:

سپهبد زاهدی متولد همدان از ملاکین ثروتمند بود که به شکار و اسب سواری و بازی پوکر و زن های زیبا علاقه فراوان داشت. به زبان های انگلیسی و فرانسه و ترکی آشنا بود. بلند قد و نیرومند و در اداره امور همیشه معتقد به مشق آهنین بود. جزو افراد بریگاد قزاق بود که در سال ۱۳۰۰ در جنگ با شورشیان آذربایجان به سختی زخمی شد و چهار دنده خود را ازدست داد. شجاعت او توجه رضاخان را جلب کرد و در ۲۵ سالگی او را فرمانده بریگاد قزاق نمود. دکتر مصدق نیز او را وزیر کشور کرد ولی به علت نزدیکی مصدق به حزب توده از او جدا شد چون ضدکمونیست دوآتشه ای بود.

روزنامه تایمز لندن در باره او چنین نوشت: مردی است که سیا او را برای جانشینی مصدق کاندیدا کرده است. مردی است با ۶ فوت قد و خوش قیافه که به معاشرت با زن ها بسیار علاقه دارد. قبلا با بالشویکها جنگیده است. یکبار توسط اکراد به اسارت در آمد و در سال ۱۹۴۲ توسط انگلیسها دستگیر شد.

ادوارد سابلیه روزنامه نگار فرانسوی می نویسد: فضل الله زاهدی از ملاکان ثروتمند همدان بود که به شکار و اسب سواری و بازی پوکر علاقه فراوان داشت. وقتی شیخ خزعل را دستگیر کرد رضاشاه به او نشان ذوالفقار داد. با اینکه مدتی وزیرکشور مصدق بود بداشتن

مصونیت پارلمانی، مصدق خواست او را توقیف کند ولی چون نمی توانست سرانجام مجلس سنا را منحل کرد. پس ازانحلال سنا و توقیف او، زاهدی دستهایی داشت که پس از يك ماه آزاد شد. در ماجرای قتل افشارطوس بازهم زاهدی مورد تعقیب قرار می گیرد که خود را مخفی می سازد. سرانجام زاهدی در مجلس متحصن می گردد. یکی از دوستان نماینده مجلس به مصدق تلفن می کند و برای حفظ جان او درخواست امان از مصدق می کند. نخست وزیر هم سرتیپ ریاحی را برای دستگیری زاهدی به مجلس می فرستد که ریاحی درمدخل مجلس با مقاومت شدید تعدادی از نمایندگان مواجه می گردد که به او صراحتاً می گویند (حق ورود به مجلس را نداری) ریاحی به ناچار باز می گردد و زاهدی از درب دیگر مجلس خارج می گردد و به شمیران به مخفی گاه می رود.

به هرصورت زاهدی باین سوابق سیاسی و نظامی نشان داد که تنها يك نظامی ساده نبود که منحصرأ به کار ارتش و نظام علاقه داشته باشد بلکه می خواهد نقشی در سیاست مملکت داشته و از بازیگران اصلی صحنه باشد. به دنبال نخست وزیری بود که مخالفین او را متهم کردند قصد کودتا و ریاست جمهوری دارد.

روز ۲۱ مهر ۱۳۳۱ دولت مصدق عده ای را توقیف و اعلام کرد به موجب گزارشهای واصله توقیف شدگان به معیت سرلشگر زاهدی به نفع يك سفارتخانه اجنبی و بر ضد دولت قصد توطئه داشته اند. روز بعد سرلشگر زاهدی ضمن تکذیب موضوع چنین اعلام داشت: چقدر جای تأسف است که ملت ایران با آن همه امید و آرزو و قبول انواع محرومیت ها امروز از دولت مصدق غیر از فقر و بیکاری و هرج و مرج و تجاوز به نوامیس و جان و مال خود حاصلی ندارد و باید به جای امنیت و آسایش

هر روز هوچیگری توخالی تحویل بگیرد. کمال آرزوی من این است که در پیشگاه ملت حقیقی ایران من و دکتر مصدق محاکمه شویم تا پرده از روی ریاکاریها بردارم و مردم ستمدیده ایران را بر حقانیت امور آگاه و از عواقب وخیمی که مقدمات آن جاهلانه و مغرضانه فراهم گشته آگاه سازم. مگر تا قیامت هم می شود در سنگر نفت با حربه فرسوده نوکری استعمار و خادم بیگانه مردم را اغفال کرد؟ آیا برای زندگی مردم و رفع این آشوب و اصلاح اوضاع عمومی چه نقشی ای دارید و چه کرده اید؟

به تدریج علاوه بر مخالفین سرسخت مصدق گروهی از طرفداران پروپا قرص او از قبیل آیت الله کاشانی - حائری زاده - دکتر بقائی - مکی - عبدالقدیرآزاد - عمیدی نوری نیز به شدت با مصدق درافتادند.

روزنامه کیهان در تاریخ ۲۹/۱/۳۲ چنین نوشت: روز گذشته هندرسن سفیر آمریکا برای تسلیت به کاشانی به مناسبت فوت متعلقه ایشان و دادن تسلیت نامه رئیس مجلس و نمایندگان آمریکا به رئیس مجلس ایران به خانه ایشان رفته و با آیت الله ملاقات نمود که مذاکره يك ساعت و نیم به طول انجامید. مخالفین داخلی مصدق چون زاهدی - دکتر بقائی - میراشرافی با کاشانی در تماس نزدیک هستند. سرلشگر زاهدی برای تحصن در مجلس شورای ملی از ماشین رئیس مجلس (کاشانی) استفاده نمود. پس از اخطار رادیویی دایر به دستگیری زاهدی، وی به بهانه نداشتن امنیت به کاشانی پناه برد و مورد استقبال قرار گرفت.

سرلشگر زاهدی به عمارت بهارستان رفت و متحصن شد و نامه زیر را به آیت الله کاشانی رئیس مجلس نوشت:

حضور محترم حضرت آیت الله کاشانی رئیس مجلس شورای ملی

به طوریکه خاطر مبارك مستحضر است در اسفندماه بدون دلیل و برخلاف قانون توقیفم کردند و از فروردین ماه تا به حال سه چهار مرتبه

به خانه و باغ شمیرانم قوای مسلح نظامی و غیر نظامی در شب و بعد از نیمه شب ریختند و سلب آزادی از خودم و فامیلم و خانواده ام کردند. بعد از شکایت تلگرافی به مقامات دادگستری و یأس از حمایت قانونی آنان ناگزیر شدم به خانه ملت پناهنده شوم و ضمناً برای اطمینان خاطر آن مقام محترم و وکلای محترم مجلس شورای ملی عرض کنم که تا به حال عملی که خلاف مصالح کشور باشد ننموده و به علاوه سربازی خدمتگزار و فداکار برای میهنم بوده و هستم. سرلشگر زاهدی آیت الله نیز در حاشیه کاغذ چنین نوشت (بازرسی مجلس از سرلشگر زاهدی پذیرائی شود).

يك روز هم آیت الله همراه هیئت رئیسه مجلس بدیدن سرلشگر زاهدی رفت و سرلشگر زاهدی ضمن استقبال از رئیس مجلس چنین گفت: از این که حضرت آیت الله بزرگی فرمودند و بدیدن این جانب تشریف آورده اند نهایت تشکر و سپاسگزاری را دارم.

آیت اله در پاسخ گفت: شما میهمان مجلس بوده و مورد احترام همه آقایان بوده و هستید. از مزاحمتی که برای شما فراهم شده متأسفم چون خدمات شما را به نهضت ملی ایران هنوز فراموش نکرده ام و امیدوارم به خدمات بیشتری نائل شوید. اینجا خانه ملت است و شما می توانید تا هروقت بخواهید باشید. رئیس مجلس و سرلشگر زاهدی با دیده بوسی یکدیگر را ترك گفتند.

آیت الله کاشانی بعد از ۲۸ مرداد ۳ بار با زاهدی ملاقات کرد (۳۱ مرداد - ۱۸ مهر - ۲ آبان) و قرار شد هر ۱۵ روز یکبار در منزل یکی از نزدیکان ملاقات کنند.

کاشانی گفته است (من زاهدی را ۱۵ سال است می شناسم. روز به روز دوستی ما بیشتر می شود. موقعی که رئیس نظمی بود فرزندم را از زندان نجات داد، در انتخابات دخالتی ننمود، من در بازگشت به ایران

خیلی به ایشان معتقد شدم و همیشه او را به عنوان يك دوست صمیمی خطاب می کردم. در تحسن هم دستور مواظبت و پذیرائی ایشان را دادم ولی من در زمامداری ایشان مؤثر نبودم.)
آیت الله کاشانی در روز ۲۷ مرداد طی نامه ای به دکتر مصدق هشدار داد که کودتائی وسیله زاهدی در جریان است ولی مصدق به نامه او جواب مستندی نداد.

کاشانی در دیداری با مصدق گفته است ما به این جهت از تو دفاع می کنیم که در مبارزه با انگلیسها با ما همکاری بودی... کاشانی گفت ما در مبارزه با مصدق پیروز شدیم ولی مصدق می خواست نفت را به آمریکائیان بدهد.

دراستاد رسمی وزات خارجه انگلستان سندی هست که به موجب آن (سیدضیاء به یکی از مقامات بریتانیا گفته که قصد کاشانی از حمایت از زاهدی این است که خود را به مقام نخست وزیری برساند) در حالیکه (گازیوروسکی) می نویسد (مصدق بیانگر خواسته های مردم ایران در استقلال و آزادی بود که با کودتای ۲۸ مرداد شهید این آرزوی خودش).

سپهر ذبیح می نویسد:

حمایت سرلشگر زاهدی از کاندیداهای جبهه ملی در انتخابات دوره شانزدهم تهران بی پاداش نماند. بلکه در نخستین کابینه دکتر مصدق عهده دار وزارت کشور گردید. سیاست مصدق نسبت به امرای ارتش باروش شاه تفاوتی نداشت و مصدق تجربه کرده بود که باید مراقب نظامیها باشد چرا که وفاداری آنان به نظام پارلمانی را خصوصا هنگامی که پای وفاداری به شاه در میان باشد امر قطعی و مسلمی نمی دانست همانطوریکه دیدیم سرلشگر زاهدی با کودتای نظامی جانشین مصدق شد. نکته جالب این که وقتی فرمان نخست وزیری زاهدی انتشار یافت دکتر مصدق برای دستگیری او جایزه تعیین کرد و فرماندار نظامی وقت

چنین اعلام داشت: «هرکس از محل سکونت سرلشگر زاهدی که منجر به دستگیری وی گردد به فرمانداری نظامی اطلاعی بدهد به اخذ یکصد هزار ریال پاداش نقدی موفق خواهد شد.» و مقامات دولتی عاملین کودتا را چنین اعلام کردند: سرلشگر زاهدی - سپهبد شاه بختی - سرلشگر باقمانقلیچ - سرلشگر گیلانشاه - سرتیپ دادستان - سرتیپ کمال - سرتیپ محوی - سرهنگ آزموده.

دستور مصدق دربارۀ فرار زاهدی
تاریخ ۳۲/۵/۲۶ شماره ۱۷۲۰۶
ستاد ارتش

مقتضی است به مأمورین مربوط اکیدا دستور فرمائید نهایت مراقبت را به عمل آورند که از فرار سرلشگر زاهدی جلوگیری شود چنانچه تسامحی در این باب به عمل آید موجب مسئولیت شدید خواهد بود.
نخست وزیر - دکتر محمد مصدق

تصادف ایام چنین است که بعد از وقایع ۲۸ مرداد که دکتر مصدق و همکارانش به مخفی گاه رفته بودند دکتر مصدق توسط شریف امامی به سرلشگر زاهدی پیشنهاد کرد که حاضراست خود را تسلیم کند. به همین جهت ترتیب کار داده شد.

دکتر صدیقی در این باره چنین گفته است:

ما را از خانه مادر دکتر معظمی به باشگاه افسران بردند. وقتی به اتاق سرلشگر زاهدی رسیدیم با لباس نظامی و پیراهن یقه باز بدون کراوات و آستین کوتاه پیش آمد و به دکتر مصدق سلام کرد و دست داد و گفت خیلی متأسفم که شما را در این جا می بینم و حالا بفرمائید در اتاقی استراحت کنید. دکتر مصدق را در طبقه پنجم باشگاه افسران و ما را به اتاق های دیگر بردند و به استراحت پرداختیم. دکتر مصدق با تلفن

با اعضای خانواده خود صحبت کرد و پس از چند روز ما را به باشگاه لشکر دو زرهی بردند و محاکمات صورت گرفت.

امیر خسرو افشار وزیر خارجه سابق و دیپلمات معروف به نویسنده چنین می گفت: سپهبد زاهدی در دوستی خیلی محکم و استوار بود. یکبار که طبق معمول به خانه سناتور نیکپور پدر همسرم رفتم چند تن دیگر از سناتورها از قبیل تقی زاده و دادگر حضور داشتند که آنها می گفتند چون شما باسرلشگر زاهدی دوستی نزدیک دارید پیامی را به ایشان برسانید. آنها می گفتند ما اطلاعاتی داریم که دکتر مصدق می خواهد شمارا که وزیر کشور کابینه هستید از کار برکنار کرده و خلاصه كلك شمارا بکند. مصلحت این است که بار دیگر به سنا برگردید و بهتر می توانید در کارهای مملکت منشاء خدمت باشید. وقتی پیغام سناتورها را به زاهدی دادم ضمن اظهار تشکر گفت: من کسی نیستم که ناگهان مصدق را رها کنم خصوصا این که وقتی چند روز قبل با دکتر مصدق صحبت می کردم و به او گزارش دادم که انگلیس ها دو کشتی جنگی را به خلیج فارس فرستاده اند و قصد حملاتی دارند با کمال رشادت گفت از این حرکات نباید هراس داشت، انگلیسها جرأت انجام کاری را ندارند این فقط يك مانور سیاسی است و نباید ترسید. پس از تظاهراتی که در ۲۳ تیرماه ۱۳۳۰ در تهران شد و بین تظاهرکنندگان درگیری درگرفت و عده ای کشته و مجروح شدند و دولت در مجلس و مطبوعات مورد حمله قرار گرفت و در جلسه هیئت دولت دکتر مصدق به شدت به سرلشگر بقائی رئیس شهربانی حمله کرد و از وزیر کشور خواست که او را برکنار و مجازات کند، زاهدی گفت رئیس شهربانی نه تنها تقصیری نداشته بلکه به وظایف خود عمل کرده است، شهربانی تابع دستور وزارت کشور

است و دستورات برای استقرار امنیت از طرف وزیر کشور داده شده و اگر رئیس شهربانی و مقامات امنیتی دفاع نمی کردند و جلوی اغتشاشات را نمی گرفتند مجلس شورای ملی غارت می شد و عده ی زیاده تری تلف می شدند. به این ترتیب اگر کسی باید برکنار شود من هستم. وقتی دکتر مصدق سکوت کرد زاهدی کاغذهای خود را جمع کرد و از هیئت دولت خارج شد و استعفای خود را از وزارت کشور اعلام داشت. آن وقت زاهدی توجه یافت که پیغام تقی زاده و نیکپور و دادگر واقعیت داشته است.

در مورد چك پنج میلیون دلاری که اوایل حکومت زاهدی از طرف آمریکائیه ها داده شد. امیر خسرو افشار می گوید من حضور داشتم که زاهدی چك را به دکتر امینی وزیر دارائی داد و از او خواست که آن را به خزانه مملکت بریزد زیرا وضع مالی کشور خیلی وخیم بود. از متن چك اطلاعی ندارم که به نام دولت بود یا شخص زاهدی ولی آنچه مسلم است این چك به خزانه رفت.

امیر خسرو افشار همچنین می گفت: یکبار برای دیدار پدرم به خانه اش رفته بودم (سیف افشار پدر امیر خسرو افشار چهار دوره سناتور بوده است) پدرم از دوستان نزدیک و محارم سپهبد زاهدی بود. به من گفت چون دونفر از طرف دکتر مصدق به این جا می آیند و پیغامی دارند از من خواسته اند که هیچکس در این گفتگو حضور نداشته باشد و بهتر است شما هم بروید. به همین جهت از خانه پدرم رفتم. بعداً از پدرم جریان را پرسیدم گفت آنها از طرف دکتر مصدق برای زاهدی پیغام آورده بودند که به ایشان بگویم به شما گذرنامه سیاسی داده می شود و مقداری ارز هم به نرخ دولتی می دهیم تا به اروپا بروید و استراحت کنید. زیرا فعلاً مخفی هستید و اردشیر هم در مخفی گاه می باشد. من هم تأیید کردم و گفتم وضع خوبی ندارید و اگر به اروپا بروید از این دردسرها خلاص می

شوید. زاهدی گفت من با این نظر مخالفم و در این جا می مانم و مبارزه می کنم. اگر مصدق موفق شد مرا از بین ببرد ولی اگر من موفق شدم او فقط از نخست وزیری کنار می رود و دیگرکاری به او ندارم. راهی است که رفته ام و تا پایان آن را ادامه خواهم داد. وقتی این پیغام را به فرستادگان دکتر مصدق دادم آنها از این جواب خیلی ناراحت شدند.

اردشیر زاهدی خاطرات خود را چنین بیان می دارد:

از اوایل مرداد ۳۲ من و پدرم تحت تعقیب مأمورین مصدق بودیم که در خفا به سر می بردیم. آخرین محل اقامت ما در اختیاریه باغ مصطفی مقدم بود. فرمان نخست وزیری پدرم در همین محل به او ابلاغ شد. این فرمان و فرمان عزل مصدق روز ۲۳ مرداد در کلاردشت صادر گردید و مأمور هر دو فرمان سرهنگ نصیری بود که در ساعت ۱۱ شب به خانه مقدم آمد و فرمان نخست وزیری را به ایشان تسلیم نمود. پدرم سرهنگ نصیری را بوسید و از او تشکر کرد. نصیری اوامر شفاهی شاه را ابلاغ نمود و گفت اعلیحضرت یادآور شدند که هر چه زودتر بر اوضاع پریشان و درهم ریخته مملکت مسلط شوید. مخصوصا مراقبت کنید که به جان مصدق آسیب نرسد. آن شب تا ۳ بعد از نیمه شب به مذاکره پرداختیم و عده ای از نزدیکان را برای ساعت ۷ صبح به خانه مقدم خواستیم از قبیل تیمسار باتمانقلیچ - تیمسار گیلانشاه - تیمسار تقی زاده - سرهنگ فرزندگان - حائری زاده - عبدالرحمن فرامرزی - یارافشار و عده ای دیگر از افسران بازنشسته و وکلای مجلس... ساعت ۸ صبح پدرم صدور فرمان نخست وزیری را به اطلاع حاضرین رسانید که موجب خوشوقتی همه گردید و گفت آنچه باید انجام شود ابلاغ فرمان عزل مصدق است و چون احتمال دارد سرپیچی کند باید روشی اتخاذ کرد که فرمان

بدون خونریزی و بلوا به اجرا درآمد. قرار شد نصیری فرمان عزل مصدق را ساعت ۱۱ و نیم شب شنبه که معمولاً جلسات هیئت دولت مصدق تشکیل می‌گردد به آنجا ببرد و ابلاغ کند تا وزراء هم مطلع شوند.

پدرم جلسه مشاوره‌ای باحضور باقمانقلیچ - گیلانشاه - فرزندگان - مقدم - یارافشار - رضا کی‌نژاد و عده‌ای دیگر تشکیل داد. بعد از ۵ ساعت مذاکره قرار شد پس از این که نصیری ساعت ۱۱ شب از باغشاه (محل گارد سلطنتی) حرکت می‌کند باقمانقلیچ هم که برای کفالت ریاست ستادارتش درنظر گرفته شده بود به ستاد ارتش و فرزندگان که برای وزارت پست و تلگراف درنظر بود برای تصرف بی‌سیم پهلوی و فرستنده رادیو تهران رفته و رضا کی‌نژاد و صادق نراقی بدیدار سرتیپ دفتری بروند که رئیس گارد گمرکات بود و صحبت از ریاست شهربانی او می‌شد. یارافشار و شاهرخشاهی هم مأمور نخست وزیری شدند.

سرهنگ خواجه نوری و سرهنگ نوائی هم قرار شد تیپ زرهی مرکز را که تنها پادگان مجهز تهران بود تحت نظر بگیرند. به سایرین هم مأموریت‌هایی داده شد. همچنین قرار بود پدرم همراه گیلانشاه ساعت ۱۲ یا نیم بعد از نصف شب به طرف باشگاه افسران بروند که مقرر نخست وزیری در نظر گرفته شده بود. همه در منزل کاشانیان منتظر اقدام نصیری بودیم. ساعت نیم بعد از نصف شب در نزدیکی آبشار پهلوی اتومبیل مقدم و باقمانقلیچ را دیدیم که در جهت مخالف در حرکت بود. گیلانشاه گفت مثل اینکه موفق نشده اند خود را به آنهارساندیم، باقمانقلیچ گفت منظور ما عملی نشد. قوای انتظامی مصدق ستاد ارتش را محاصره و نصیری هم دستگیر و در ستاد توقیف است. گیلانشاه به سوی شهر رفت و ما هم به منزل فرزندگان رفتیم و تا یکساعت بعد به ما پیوست و گفت مصدق پس از دریافت فرمان عزل به ریاحی که در منزلش بود دستور می‌دهد به ستاد برود و به گارد محافظ منزل هم دستور می‌دهد که نصیری

را به ستاد تحویل بدهند. تصمیم گرفته شد که عکس فرمان نخست وزیری پدرم برای تمام روزنامه ها و ادارات فرستاده شود. پدرم به باغ عماد السلطنه فاطمی رفت.

ساعت ۷ صبح فردا رادیو تهران اعلامیه دولت را خواند و هیچ اشاره ای به فرمان شاهنشاه نکرد و اعلام کودتای نظامی نمود. ساعت ۱۰ صبح عکس های فرمان نخست وزیری پدرم آماده شد و متن مصاحبه کوتاهی هم از طرف پدرم تهیه و تپه های ولنجک برای مصاحبه انتخاب گردید. درپارک هتل به مخبر آسوشیتدپرس که در آمریکا با او همکلاس بودم از مطب دکتر سعید حکمت تلفن زدم. وقتی همه را به تپه های ولنجک بردیم نخست از قبول دعوت روزنامه نگاران تشکر کردم و سپس متن مصاحبه و فرمان را توزیع کردم و گفته شد مملکت باسیستم سلطنت مشروطه اداره می شود و چون عزل و نصب نخست وزیر و وزراء با شخص شاه می باشد و شاهنشاه فرمان عزل مصدق و نصب زاهدی را صادر نموده اند و دکتر مصدق به علت سرپیچی از فرمان متمرّد و یاغی است و رویه کنونی او کودتا و قیام علیه قانون اساسی می باشد. درپاسخ به سئوالات گفتم این مصاحبه پدرم نخست وزیر ایران می باشد که به عللی دراینجا حضور ندارند به همین جهت خود را برای پاسخ دادن به سئوالات صالح نمی دانم و جلسه مصاحبه به سرعت پایان یافت. به دنبال این مصاحبه يك جلسه تاریخی در منزل سیف افشارتشکیل و تصمیماتی اتخاذ گردید که از مهم ترین جلسات بود و درعین حال نشانه ای از تصمیم پدرم و وفاداری و همکاری بی شائبه شرکت کنندگان در آن جلسه بود. پدرم گفت همه از وقایعی که اتفاق افتاده آگاه هستید شاید مشیت الهی بود که این حوادث پیش آید و ما را در معرض آزمایش قرار دهد تا کسانی که به سوگند خود وفادارمانده اند و در اجرای فرمان شاهنشاه و خدمت به کشور آماده فداکاری هستند مشخص گردند. به کسانی که در این جلسه

هستند باید بگویم که الحق وظایف خود را با فداکاری انجام داده اند. من هم تا آخرین قطره خون خود را برای اجرای امر رئیس مملکت و نجات وطنم نثار می کنم تا به این خیمه شب بازی خاتمه بدهم، لااقل نزد اعقابم سربلند هستم، بنا براین نباید مملکت را به دست قضا و قدر سپرد، باید با روحیه ای قوی نقشه کشید و از خودگذشتگی نشان داد تا به مقصود رسید. من از مصدق السلطنه هرکاری را انتظار داشتم جز اینکه حقیقت مسلم و محرز را که خواه نا خواه روشن خواهد شد به مردم طور دیگری جلوه دهد.

ساعت ۵ صبح ۲۸ مرداد از منزل دکتر پیرنیا برای دیدار پدرم به خانه سیف افشار رفتم. پدرم در حالی که مشغول صرف صبحانه بود گفت «اردشیر سحرخیز شده ای؟» گفتم دیشب همه اش به فکر شما بودم و نتوانستم بخوابم. پدرم گفت با تلفن وسیله بعضی از دوستان مطلع شدم که نخست وزیر و وزراء و بعضی از مجلسیان در منزل نخست وزیر جلسه داشته و نگران اوضاع بوده و فهمیده اند که اعلیحضرت به سفر رفته و این کار برآی آنها شکستی بوده است. از انتشار فرمان نخست وزیری هم آگاه شده و بعضیها زمزمه مخالفت نسبت به وضع حاضر را شروع کرده اند. در همین موقع گیلانشاه وارد شد و گفت در شهر جلسات زیادی تشکیل و علیه وضع فعلی به اقدام مشغول شده اند. عده ای از افسران بازنشسته هم قصد تظاهراتی دارند، همچنین عده ای از افسران پلیس هم امروز در سرپست خود حاضر نخواهند شد. یارافشار وارد شد و گفت با حائری زاده و فرامرزی و پورسرتیپ و عده ای از نمایندگان غیرمستعفی تماس گرفته و آنها را در جریان اوضاع گذاشته است. نراقی و کی نژاد و ابوالقاسم زاهدی هم با عده ای از تجار و اصناف تماس گرفته قصد دارند امروز دست از کار کشیده و در منزل آیت الله بهبهانی حضور یافته و کسب تکلیف کنند. پدرم گفت مجموع اطلاعات واصله حاکیست که امروز وضع شهر غیرعادی خواهد بود و ممکن است نقشه ما تغییر کند

و در نظر دارم يك ساعت در شهر گردش کرده به منزل تقی سهرابی بروم. پدرم يك پیراهن فرمی رنك افسری پوشید و بدون کراوات و آستین ها را بالا زد و عینك بزرگی هم به چشم گذاشت. من هم همین کار را کردم و در چند خیابان گردش کردیم و ناظر بر تشنج اوضاع شهر بودیم. وقتی به منزل سهرابی رفتیم پدرم مستقیماً به گاراژ خانه رفت که به صورت حیاط سرپوشیده بود. برادر شاهرخشاهی آمد و گفت عده ای از جنوب شهر راه افتاده و به نفع شاه شعار می دهند. به سوی شمال شهر رفتیم که مردم در آنجا تظاهرات می کردند. از نزدیک خانه مصدق هم به سرعت عبور کردیم وقتی به خانه سهرابی رسیدیم عده ای منتظر ما بودند. پدرم همه را جمع کرد و گفت امروز دیگر برنامه ماتغییر کرده است. سفر به کرمانشاه منتفی است. دسته هائی که در شهر راه افتاده اند هیچ کدام نقشه ای ندارند و باید آنها را رهبری کرد. اولاً باید جلوی کشتار را گرفت، ثانیاً مأمورین را باید جلب نمود که به سوی مردم تیراندازی نکنند، ثالثاً شهر را به ۸ منطقه تقسیم نمود و هر نفر را مأمور يك قسمت کرد. قرار شد مسئولین هر منطقه به منزل شاهرخشاهی رفته هر کدام مقداری نازنجك برداشته به حوزه فعالیت خود بروند و ساعت يك بعد از ظهر هم در منزل صادق نراقی باشند. وقتی همه جمع شدند معلوم گردید محل روزنامه های باخترا امروز و شورش را آتش زده اند و عده ای هم به ادارات حمله کرده اند. در آنجا مطرح شد که باید سه منطقه تصرف شود. اول ایستگاه رادیو، دوم شهر یانی و سپس ستاد ارتش، زیرا تصرف ادارات بی فایده است. این سه نقطه باید تا عصر تصرف شود و اگر این کار صورت نگیرد و مردم شب به خانه های خود بروند مأمورین شبانه براوضاع مسلط خواهند شد. من هم سعی خواهم کرد خود را به ایستگاه رادیو برسانم. قرار شد پدرم به محل جنب رستوران شهرزاد (لوکولوس) برود که من و پدرم و گیلان شاه با اتومبیل یارافشار به آنجا برویم. سپس هریک به تنهائی به داخل شهر

بین جمعیت رفته و مراجعت کنیم. در دروازه دولت جمعیت کثیری را دیدم که به طرف بی سیم در حال حرکت بودند. مردم درمقابل مأمورین مسلح مقاومت می کردند. به سرعت نزد پدرم آمدم و گفتم برنامه رادیو بعد از ظهر قطع شده و جمعیت زیادی در بی سیم هست اگر به سرعت آنجا برویم تصرف آنجا قطعی است. تا اطراف جاده شمیران رسیدیم راننده مأمورتیراندازی تانک با فریاد زنده بادشاه به طرف ما آمد و گفت دراختیار شما هستم. پدرم به داخل تانک رفت و راننده تانک پشت فرمان قرار گرفت و من و گیلانشاه هم بروی بدنه آن بودیم و درمیان تظاهرات مردم به نفع شاه به سوی بیسیم حرکت کردیم.



اردشیر زاهدی همه جا در کنار پدرش سپهبد زاهدی قرار داشت. در مخفی گاه و زندان از او مراقبت می کرد. سال ها وزیر خارجه و سفیر ایران در آمریکا و انگلستان بود. بعد از سقوط رژیم نیز به محمدرضاشاه وفادار ماند.

اردشیر زاهدی در ادامه خاطرات خود می نویسد:

پس از این که ۱۰۰ متر عبور کردیم اتومبیل شوشتری نماینده مجلس رسید سوار آن شدیم و سرهنگ خلعت بری افسر شهربانی هم کنار دست ما نشست. مقابل بی سیم جمعیت بود که من اسلحه سرهنگ خلعت بری را گرفته می خواستم راه را باز کنم. گفتم مردم «سرلشگر زاهدی نخست وزیر قانونی و نماینده شاه آمده راه را باز کنید که در رادیو می خواهد صحبت کند» مردم با شعار دادن در آهنی بزرگ را باز کرده وارد ایستگاه رادیو شدیم که عده زیادی آنجا بودند. پدرم توسط رادیو متن فرمان شاه را خواند و نخست وزیری خود را اعلام کرد و از مردم خواست که رعایت آرامش را بنماید. با اتومبیل احتشام الدوله از محل بی سیم به عمارت شهربانی رفتیم. جمعیت زیادی بود و ناچار من و پدرم و گیلانشاه پیاده به سمت عمارت شهربانی رفتیم. بی اختیار به پدرم گفتم صبر کنید وضع خطرناک است، ممکن است ما را دستگیر کنند. ناگهان پدرم فریاد زد «اردشیر ساکت باش، همراه من بیا به خودت ترس راه نده، تو که این قدر بُزدل نبودی.» ناچار همراه ایشان رفتیم، مأمورین شهربانی مسلح و تفنگها را آماده نگاه داشته بودند. پدرم از پله های عمارت بالا رفت و با صدای بلند گفت «همکاران من - شما اینجا هستید و شاه در میان مان نیست. مملکت را حفظ کنید.» با این گفته مأمورین اسلحه خود را کنار گذاشته و افسر فرمانده گفت: «زنده باد شاه - زنده باد سرلشگر زاهدی» و سپس پدرم را مأمورین و افسران به دوش گرفته به اتاق رئیس شهربانی بردند. در آنجا اولین دستور پدرم به عنوان نخست وزیر آزادی زندانیان سیاسی بود. من و یار افشار و گیلانشاه مأمور تصرف ستاد ارتش و آزادی زندانیان سیاسی شدیم. وقتی وارد اتاق رئیس ستاد ارتش شدیم ریاحی از پله های دیگر عمارت خارج گردید که بعدا بازداشت شد. بازداشت شدگان در ستاد ارتش آزاد شدند

و با تمانقلیچ پشت میز ریاست ستاد ارتش قرار گرفت. سرتیپ فولادوند از طرف پدرم مأمور شد که با مصدق و همکارانش مذاکره کند تا برای جلوگیری از خونریزی تسلیم شوند ولی فعالیت او بی نتیجه ماند. ساعت ۷ بعد از ظهر خبر رسید که خانه مصدق توسط مردم تصرف شده که پدرم حکومت نظامی اعلام کرد. مصدق و گروهی از همکارانش در یکی از خانه های اطراف مخفی شده بودند و توسط شریف امامی تسلیم خود را اطلاع دادند. قرار شد شب در همان خانه به سر برند و صبح روز بعد مأمورین برای انتقال آنها به باشگاه افسران بروند.

روزنامه کیهان مورخ ۱۳ مرداد ۱۳۳۲ ماجرای برخورد مصدق و زاهدی را چنین تشریح می کند:

موقعی که دکتر مصدق از پلکان باشگاه افسران بالا رفت سرلشگر زاهدی در آستانه در ظاهر شد. مصدق به زاهدی نزدیک گردید و با لبخندی گفت «قربان تبریک عرض می کنم.» و به این ترتیب به زاهدی نزدیک شد. زاهدی به مصدق سلام نظامی داد و روی ایشان را بوسید و دستشان را فشرد. همچنین به مصدق گفت مطمئن باشید که اعلیحضرت دستور داده اند و موئی از سر شما کم نخواهد شد هرطور میل دارید استراحت بفرمائید. آنگاه مصدق به طبقه بالای باشگاه با آسانسور انتقال داده شد و اتاق مخصوص اعلیحضرت در اختیار ایشان گذارده شد و یک سرباز هم مأمور حفاظت مشارالیه گردید.

کرومیت روزولت درباره محل اقامت سرلشگر زاهدی بین ۲۳ تا ۲۸ مرداد چنین می نویسد:

زاهدی از تاریخ دریافت فرمان متوالیا در منازلی در سلطنت آباد، جاده پهلوی، امانیه، شمیران، خیابان بهار اقامت داشت. روز ۲۵ مرداد

وقتی اعلامیه دولت برای دستگیری زاهدی منتشر شد من به فکر افتادم که زاهدی را به منزل «زیرمن» از اعضای سفارت که بیمار و خانه نشین بود ببرم. منزل او از محل سفارت دور نبود وزیر زمین بزرگی داشت. به مخفی گاه سرلشگر رفتم. وقتی در را کوبیدم خود او در را باز کرد و چمدانی حاضر در دست داشت، من او را سوار اتومبیل کرده و زیر پتویی مخفی کردم تا به منزل زیرمن رسیدیم و تا روز ۲۸ مرداد در همان محل بود. برای آوردن زاهدی روانه مخفی گاه او شدم. از خیابان تخت جمشید به طرف خانه (فردزیرمن) می رفتم ناگهان در میان جمعیتی که عازم خانه مصدق بودند چشمم به ژنرال گیلانشاه با لباس نیروی هوایی افتاد که دالس می گفت برای او چه شغلی در نظر گرفته اید؟ در میان جمعیت به هم رسیدیم، گفتم يك تانك را بردار و ۱۵ دقیقه دیگر نزدیک ساختمانی که غرب این محل است منتظر من باش. با يك اتومبیل سیتروئن مشکی رنگ زاهدی را می آورم و او را برای سوارشدن روی تانك تحویل می دهم. با رسیدن به خانه «زیرمن» یکسر به زیر زمین رفتم. نخست وزیر قانونی ایران با يك زیر پیراهن تابستانی نشسته بود. اونیفورم ژنرالی او روی صندلی بود. به دشواری به زبان آلمانی صحبت کردیم. بی درنگ از جای خود برخاست و شروع به پوشیدن لباس کرد. هنوز تکمه بلوز نظامی خود را نبسته بود که جمعیتی وارد ساختمان شد. هجوم به داخل زیر زمین آغاز گردید. صدای گیلانشاه را به وضوح می شنیدم. خود را پشت دستگاه گرم کن ساختمان مخفی کردم. آنها زاهدی را در آغوش کشیده به صحن حیاط برده در حالی که صدای موتورهای دو سه تانك به گوش می رسید زاهدی را روی دست به خیابان تخت جمشید بردند. من صدای مردم را که به طرف خانه مصدق می رفتند می شنیدم.

اظهارات زاهدی از رادیو

سرلشکر زاهدی وقتی با تانک خود را به رادیو تهران رسانید ضمن
نطقی چنین گفت:

«به نام خداوند متعال، ملت رشید و هموطنان عزیزم، بر حسب امر
اعلیحضرت همایون شاهنشاهی سمت نخست وزیری را پذیرفته ام و در
قبول این خدمت بعد از امید به خداوند به نیروی شما متکی هستم.
دولت های گذشته خیلی به شما وعده داده اند. امیدوارم این خدمتگذار
برخلاف آنها به وعده های خود وفا نماید.

برنامه این جانب به طور اجمال ازاین قرار است:

۱ - حکومت قانون ۲ - بالا بردن سطح زندگی مردم ۳ - موتوریزه
کردن کشاورزی ۴ - پائین آوردن هزینه زندگی ۵ - بالا بردن مزدکارگران
۶ - بهداشت عمومی و مجانی برای همه ۷ - تقویت بنیه مالی کشاورزان
۸ - تعلیم و حفظ امنیت عمومی ۹ - تأمین آزادیهای فردی و اجتماعی.
این بود خلاصه ای از برنامه این جانب و بعداً برنامه خود را به تفصیل
بیان خواهم داشت.

درود بی پایان من به شما مردم ایران.

هموطنان - نخست وزیر قانونی به امر اعلیحضرت تا مجلس روی
کار نیاید من هستم. »



حاج سید محمد زاهدی

مجلس شورای اسلامی

سنگت میں ہم دنا، ہدیہ کی تہ، ہنسی شادی، و جب این خط

میتنخت هدی شهرب میوه دستبرد میداد که در صبح او را کشته و در معجران

تجدید فکری و علمی - اجتماعی
۱۳۴۰
مهرماه



عین فرمان شاه گودرتاریخ ۲۳ اردیبهشت ۱۳۳۱ صادر شد است

این تنها فرمان نخست وزیری است که نخست وزیر باتانک به رادیو آمد و آن را اعلام داشت.

اقدامات سپهبد زاهدی

سپهبد زاهدی وقتی زمام امور کشور را به دست گرفت با قدرت حکومت می کرد. به حرفهای شاه گوش می داد ولی کارهای مملکت را با سلیقه خود اداره می نمود. تدریجا شاه اقتدارش زیاده تر شد. شاه معمولاً از نخست وزیران با قدرت ناراحت به نظر می رسید، تندروهای زاهدی رادر کارهای مملکت وسیله ای قرار داد تا او را از کار برکنار سازد. قرارداد نفتی کنسرسیوم منعقد شد. دکتر مصدق در دادگاه نظامی محکومیت یافت. مجلس دوره هیجدهم افتتاح شد. قوانین ناشی از اختیارات دکتر مصدق لغو گردید.

مجله ره آورد در شماه ۲۵ خود می نویسد:

در دولت زاهدی موضوع سدهیرمند در هیئت وزیران مطرح می شود و گزارش می دهند که سدهیرمند موجب خشکسالی سیستان خواهد شد. سپهبد زاهدی از این که افغان ها می خواهند با این عمل ناجوانمردانه خود يك استان زرخیز مملکت را از بین ببرند عصبانی شده با تلفن به نیروی هوائی دستور می دهد که همین امشب وسیله چند هواپیما سدهیرمند را بمباران کنند. فرمانده نیروی هوائی هم گفت سه ساعت بعد از نیمه شب این کار انجام خواهد شد. هنوز هیئت دولت کار خود را تمام نکرده بود که محمد رضا شاه به نخست وزیر تلفن می کند و جریان بمباران را می پرسد؟ زاهدی می گوید او این تصمیم را گرفته و مسئول آن هم خواهد بود اگر مشکل بین المللی پیش آمد اعلیحضرت دولت را معزول نماید. ولی شاه قانع نشده میگوید دستور داده ام که نیروی هوائی برنامه را اجرا نکند. به این ترتیب شکایت ایران به مراجع بین المللی هیچگاه به جایی نرسید.

برکناری سپهبد زاهدی

سپهبد زاهدی که با مقابله با دکتر مصدق روی کار آمد و شاه را از رم به ایران دعوت کرده بود هرگز فکر نمی کرد که به طور ناگهانی از

کار برکنار گردد.

دکتر باهری می گفت: علم به او گفته است روزی به امر اعلیحضرت به شمال سفر کرد تا به سپهبد زاهدی نخست وزیر که در شمال به سر می برد امر اعلیحضرت را برای استعفا ابلاغ کند. سپهبد زاهدی گفته بود به عرضشان برسانید که من نخست وزیری هستم که با «تانک» آمده و باید با «توپ» بروم. ولی علم زاهدی را از هر گونه اقدام تند و مقاومت در مقابل فرمان شاه برحذر داشته و راضی به استعفا نمود که بعداً با سمت سفیر و تصدی دفتر نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد به سویس رفت و در همان سمت درگذشت.

عمیدی نوری که به سمت معاون نخست وزیر تعیین شد در دوران مبارزه و تشکیل دولت زاهدی همکاری نزدیکی با او داشت و از محارم زاهدی به شمار می رفت به نویسنده می گفت پس از این که زاهدی از کار کنار رفته بود يك روز بدیدارش رفتم. زاهدی گفت با تمام زحماتی که برای شاه کشیدم به صورت بدی بامن رفتار کرد و کناره گیری من به اجبار بود. وقتی در ۲۸ مرداد بر اوضاع مسلط شدم خارجیا نزد من آمدند و گفتند دیگر لازم نیست شاه را به ایران دعوت کنید خودتان اداره مملکت را به عهده بگیرید و ما هم به شما کمک می کنیم. ولی من حاضر به قبول این پیشنهاد نشدم حالا مرا این طور از کار برکنار می کند.

عمیدی نوری گفت سپهبد زاهدی اظهار داشت حق باشما بود که به من می گفتید به شاه اعتماد نکنید. وقتی قدرت را به دست گرفت زیر پای همه را جارو خواهد کرد. ولی من نسبت به رضاشاه و خانواده پهلوی علاقه قلبی داشتم و نمی توانستم به سلطنت پهلوی پایان بدهم ولی این کار شاه به نظر من عواقب وخیمی برای خود او دارد. وقتی با من چنین کرد وای به حال سایرین.

مهندس ابراهیم امامی پسر عموی جمال امامی به نویسنده چنین

گفت:

سپهبد زاهدی در آخرین روزهای حکومتش برای دیدار جمال امامی به خانه من آمد و یکی دو ساعت باهم خلوت کردند. جمال می گفت زاهدی از شاه گله داشت و می گفت نمی دانم چه شده که این روزها شاه تغییر حالت داده و مرتب از دولت ایراد می گیرد و مانع پیشرفت کارهای دولت می شود. جمال می گوید همین روزها وقت ملاقات خواسته ام می روم ببینم موضوع چیست؟

چند روز بعد شرفیاب می شود. او می گوید شاه در کنار حوض کاخ مرمر راه می رفت و عصائی هم در دست داشت. پرسیدم آیا از تیمسار زاهدی خطائی سر زده؟ شاه می گوید منظورت چیست؟ عرض کردم آیا زاهدی علیه مقام سلطنت اقدامی کرده است؟ شاه می گوید خیر، جمال می گوید خیالم راحت شد. زیرا هنگامی که زاهدی از طرف اعلیحضرت به نخست وزیری انتخاب گردید بدیدنش رفتم و وعده همه گونه کمک و همراهی را دادم مشروط بر این که علیه مقام سلطنت اقدامی نکند. حال که اعلیحضرت می فرمایند اقدامی علیه مقام سلطنت نکرده خیالم راحت شد ولی می خواستم بدانم موضوع دلتنگی اعلیحضرت از زاهدی چیست؟ شاه گفت می خواهم عصارا خودم به دست بگیرم. جمال می گوید یکه خوردم و گفتم اگر خدای نکرده عصا از دست اعلیحضرت افتاد تکلیف مقام سلطنت و مملکت چیست؟ اعلیحضرت گفتند مطمئن باش که هرگز عصا از دست من نخواهد افتاد. جمال می گوید به این ترتیب دیدم مذاکره بی فایده است و خدا حافظی کرده عینا جریان را به زاهدی گفتم و اضافه کردم که صلاح در این است که استعفا بدهی... سپهبد زاهدی هم از کارکناره گیری کرد و به سمت سفیر فوق العاد ایران در دفتر سازمان ملل متحد در سوئیس منصوب شد.

بعد از استعفای زاهدی حملات به او شروع گردید. به شاه پیغام

دادم اگر از این بدگوئی ها جلوگیری نشود من در مجلس سنا پاسخ این حق ناشناسی ها را خواهم داد. از طرف شاه سه تن نزد من آمدند که سخنی در مجلس سنا علیه شاه نگویم (امام جمعه تهران - سپهبد بختیار - ارتشبد هدایت). به آنها گفتم زاهدی به این مملکت خدمت کرده و این سزاوار نیست که شاه عوض قدردانی موجبات بدگوئی ها را فراهم سازد من می خواهم جواب اینها را بدهم. آن رفتارش با قوام السلطنه بعد از واقعه آذریایجان ... و این رفتارش با سپهبد زاهدی ... فردا این شتر در خانه يك يك شما خواهد خوابید. به من فشار نیاورید بگذارید کارم را انجام بدهم.

سراجم جمال در مجلس سنا نطقی ایراد کرد و به شاه و کسانی که مجری دستورات او در این مورد بودند حمله کرد که روابط او با شاه تیره شد تا این که روزی امیر اسدالله علم برای جمال امامی پیغام آورد که لازم است به جمال عبدالناصر حمله کند که جمال این کار را انجام داد و روابط شاه و جمال اندکی بهبود یافت و با عنوان سفیر ایران عازم رم گردید. در رم که بدیدنش رفتم نامه ای را به من نشان داد که به شاه نوشته بود رفرا ند م کار ص ح ی ح ی نیست، ما با رفرا ند م د ک ت ر م ص د ق مخالفت کرده ایم حالا چگونه شاه می خواهد رفرا ند م کند. اومی گوید بلافاصله از رم احضار شدم وقتی با آرام وزیر خارجه ملاقات کردم گفت شاه از نامه شما درباره رفرا ند م عصبانی شده و گفته این چرن دیات چیست او را احضار کنید و ارسن جانی را به جای او بفرستید.

حسین دها در مجله ره آورد می نویسد:

در سال ۱۳۳۹ سپهبد فضل الله زاهدی را تصادفا در نیس دیدم. او مریض بود و با کمک پرستار قدم می زد. زاهدی گفت روز ۲۹ مرداد هندرسن سفیر آمریکا صبح زود بدیدار من آمد و گفت از طرف دولتین آمریکا و انگلستان مأموریت دارم که به شما بگویم که ما با مراجعت

محمدرضا شاه پهلوی به کشور موافق نیستیم بهتر است خودتان اعلام جمهوری کنید و رسماً ریاست جمهوری را بپذیرید و ما شما را به رسمیت خواهیم شناخت. من ۱۲ ساعت مهلت خواستم تا در این باب مطالعه کنم. پس از تفکر زیاد به این نتیجه رسیدم که هرگاه بنا شود من رئیس جمهور بشوم، بی تردید محمدرضا شاه و خواهر فتنه انگیزش اشرف مرا راحت نخواهند گذاشت. باید از يك طرف با آنها و از طرف دیگر با ملیون مبارزه نمایم. چه بسا امکان دارد سرلشکر دیگری برخیزد و بخواهد علیه من اقدام کند. بهتر است با خود شاه که امروز کمال احترام و اعتماد را به من دارد بسازم. او سلطنت کند و من حکومت. به هرحال هندرسن را قانع کردم که لازم است من به محمدرضا شاه تلگراف کنم و او را به تهران دعوت نمایم. او نیز ناچار قبول کرد. البته محرمانه به شما بگویم من محمدرضا شاه را این طور که امروز می شناسم آن روز نمی شناختم. امروز می فهمم که چقدر بی وفا و بی عاطفه است. هرگاه روزی مثل امروز را پیش بینی می کردم با نظر هندرسن موافقت می نمودم. امروز از عملی که نموده ام پشیمانم لیکن دیگر عمر من گذشته و در لبه پرتگاه مرگ هستم.

رضا کی نژاد از محارم سپهبد زاهدی درباره کناره گیری او به نویسنده چنین گفت:

وقتی بین شاه و زاهدی اختلاف در گرفت، آمریکاییها به زاهدی فشار می آوردند که بودجه وزارت جنگ را بالا ببرد و قسمت زیادی از اعتبارات را به خرید اسلحه اختصاص دهد ولی زاهدی مخالف بود و می گفت هنوز عایدات نفت زیاد نیست و نمی توانیم از مردم هم مالیات بگیریم و بهتر است این کار به تأخیر بیفتد. آمریکاییها به اعلیحضرت فشار آوردند و ایشان گفتند من زاهدی را متقاعد می کنم. زاهدی در پاسخ می گفت من امنیت مملکت را تأمین می کنم و احتیاج به خرید

اسلحه جدید و افزایش بودجه وزارت جنگ نیست. سرانجام به دستور شاه سرلشگر هدایت وزیر جنگ و سرلشگر باتمانقلیچ رئیس ستاد بودجه وزارت جنگ را نزد شاه بردند. وقتی زاهدی از جریان مطلع شد یکسر به دربار رفت و خود را به اتاق شاه رسانید. به هدایت و باتمانقلیچ گفت از اتاق بیرون بروید زیرامطالب محرمانه‌ای دارم. وقتی آنها از اتاق خارج شدند زاهدی گفت من چون برای مملکت و شاه کار می‌کنم این کار صلاح نیست و اگر اعلیحضرت اصرار دارید من استعفا می‌کنم تا دیگری بیاید که این تقاضای آمریکائیا را انجام بدهد.

تقریباً چند روز به عید مانده بود که تیمسار زاهدی به من گفت باید با هم به رامسر برویم. حسن کاشانیان نماینده مجلس هم همراه ما بود. پس از عبور از چالوس تیمسار به راننده گفت کاشانیان را همراه ببرید ولی من و کی نژاد مقداری راهپیمائی کرده و به شما ملحق خواهیم شد. وقتی از اتومبیل پیاده شدیم زاهدی گفت آمریکائیا خیلی فشار می‌آورند که بودجه وزارت جنگ را بالا ببریم ولی من قبول نکردم. شاه زیاد به درخواست آمریکائیا اهمیت می‌دهد. وقتی شاه خیلی اصرار کرد که بودجه وزارت جنگ زیاد شود گفتم من با آمریکائیا صحبت می‌کنم که آنها کمک مالی بکنند تا بتوانیم این کار را انجام بدهیم. ولی شاه گفت اگر روسها بفهمند خوب نیست. گفتم اگر آمریکائیا به عنوان کمک پولی بدهند حرفی نیست و در غیر این صورت من مخالفم و استعفا می‌دهم. روز ۷ فروردین بود که در اتاق تیمسار داشتیم تخته نردبازی می‌کردیم، امیراسدالله علم آمد و گفت عرض خصوصی دارم و به دنبال آن گفت اعلیحضرت استعفای شما را پذیرفته اند. زاهدی گفت به جهنم... هر کاری که می‌خواهید بکنید و رفت. طرفداران زاهدی در مجلس از جمله من ناراحت شده و می‌خواستیم در مجلس و رادیو موضوع را مطرح کنیم ولی زاهدی گفت این کار را نکنید که بهانه به دست توده ایها داده

خواهد شد.

بعد از استعفای زاهدی به سویس رفتیم. من به ایشان گفتم بعد از ۲۸ مرداد چرا قبول کردید که شاه برگردد؟ زاهدی گفت بدون شاه وضع آشفته می شد و هیچکس زیر بار دیگری نمی رفت و من هم زیر بار هیچکس نمی رفتم و جنگ داخلی شروع می شد و وضع ما در همسایگی روسها خیلی خطرناک می گردید.

از کی نژاد پرسیدم که مخالفین زاهدی می گویند او درد و مورد (پول و زن) بی تاب بود. کی نژاد گفت زاهدی مرد رشید و وطن پرستی بود و به پول اهمیتی نمی داد، وقتی هم از نخست وزیری استعفا کرد به بانک بازرگانی دومیلیون تومان بدهکار بود که علیه ایشان اجرائیه صادر شد که اردشیر با کمک شاه این مبلغ را پرداخت و پرونده بسته شد.

گفتم زاهدی خانه بزرگی در حصارک شمیران و خانه بزرگی هم در منترو سویس دارد بنابراین وضع او نباید از نظر مالی بد باشد. کی نژاد گفت متأسفانه اسناد بانک بازرگانی را ندارم والا نشان می دادم که او به علت و لخرجیها و کمک به اشخاص چگونه همه ثروت خود را از دست داد. خانه منترو هم پشت قبالة نکاح شهنواز پهلوی بود که اردشیر در آن زندگی می کند.

اما درباره زن هرچه بگویند درست است. وقتی سفیر ایران در دفتر اروپائی سازمان ملل بود پزشکان او را از معاشرت با بانوان منع کرده بودند ولی او توجهی نداشت و همین امر به نظر من در فوت او اثر زیادی داشت.

محمدعلی سفری می نویسد: یکی از پایه های کودتای ۲۸ مرداد آقا سیدجعفر بهبهانی بود که پیش از تحویل سال ۱۳۳۳ برای اجازه مرخصی سفر به عتبات شرفیاب می شود و از شاه مطالبه عیدی می

کند. شاه می گوید هنوز که سال تحویل نشده است. جعفر بهبهانی می گوید بهترین عیدی تغییر دولت زاهدی است. شاه می گوید فعلا به مسافرت بروید وقتی از سفر باز گشتید عیدی شما حاضر است.

ثریا در کتاب (کاخ تنهائی) می نویسد: يك روز شاه را متفکر دیدم. از او موضوع را پرسیدم گفت زاهدی دارد مزاحم می شود باید شر او را کند. بهت زده از خود پرسیدم چگونه دارد چنین تصمیمی می گیرد، همه چیز خود را مادیون اوست. مگر زاهدی دوست هر لحظه او نخست وزیرش نیست؟ در این موقع زاهدی اجازه شرفیابی خواست. شاه با گرمی او را پذیرفت اما هنگام ناهار گفت از شما به خاطر آنچه برای من و ایران انجام داده ای متشکرم. فکر می کنم که اداره مملکت برای شما کمی سنگین می باشد و خسته تان کرده بهتر است برای استراحت به سویس بروید. زاهدی با رنگ پریده ساکت ماند که شاه گفت پست سفیر فوق العاده در ژنو برای شما در نظر گرفته شده است يك ویلای زیبا و حقوق و مزایاهم به شما داده می شود.. با این طرز زاهدی درسویس منزوی شد. بعد ها او را در مونترو دیدم. شاه از نفوذ زاهدی در ارتش بیم داشت و می ترسید که مثل عبدالناصر تاج و تخت او را سرنگون کند. این چیزی نبود جز يك بیماری دائم از ترس آسیب دیگران.

سرانجام روزنامه اطلاعات در نوروز سال ۱۳۳۴ اعلام کرد که زاهدی از کار کناره گیری و علاء زمام امور را به دست می گیرد. زاهدی فردا عصر برای معالجه به اروپا می رود.

منوچهر فرمانفرمایان می نویسد: پس از شهریور ۱۳۲۰ وقتی زاهدی به فرماندهی لشکر اصفهان مأموریت یافت با مردم خوشرفتاری می کرد و اغنیاء را در کمک به مستمندان تشویق می نمود و مشهور است که در هر میهمانی که دعوت می شد مبلغی برای فقرا جمع می کرد و به دستگاه های خیریه می پرداخت ولی ناگهان متفقیان او را دستگیر کرده و تحت الحفظ به فلسطین بردند. در همان شب هر دو فرزندش اردشیر و هما را به باغ نو منزل صارم الدوله بردند و شاهزاده از آنها نگاهداری کرد تا نزد مادرشان به تهران فرستاده شدند.

زاهدی خیلی خوش برخورد و متشخص و مردم دار بود. افسران ارتش بیشتر از او اطاعت داشتند و مرد مصمم و وطن پرستی بود. به همین علت انگلیسها به او اعتماد نمی کردند. زاهدی از ایرانیهائی بود که می خواست به صدارت برسد بدون این که برای این منصب به سوی خارجی ها دست تکدی دراز کرده باشد. حتی وقتی مصدق برکنار شد و جانشین او گردید آمریکائیها به علت نافرمانی دشمن او شدند و وسایل برکناری او را فراهم کردند. نخست وزیری او امری طبیعی بود چون معارضی نداشت جز توده ایها.

زاهدی پس از ۲۸ مرداد می توانست با کمال سهولت هر مدتی که اراده می کرد حکومت ایران را در دست نگاهدارد و چون شاه هم از ایران رفته و دستگاه منظمی هم به جای نگذاشته بود و تعدادی زیادی از افسران هم به حزب توده گرویده بودند شخصیت قابلی که بتواند بر ضد زاهدی عمل کند وجود نداشت. زاهدی در بحبوحه قدرت خود از شاه استدعا کرد که از رم به تهران مراجعت کند تا مدتی بتواند در مسند نخست وزیری که سالها در انتظارش بود و خود را بیش از هر کس سزاوار آن می دانست بماند. زاهدی در ژنو بعد از سقوط حکومتش به من گفت من

می توانستم در ایران بمانم و مدتی مثل عبدالناصر در مصر حکومت کنم.

اسماعیل پوروالی در خاطرات خود در ماهنامه روزگارانو چنین می

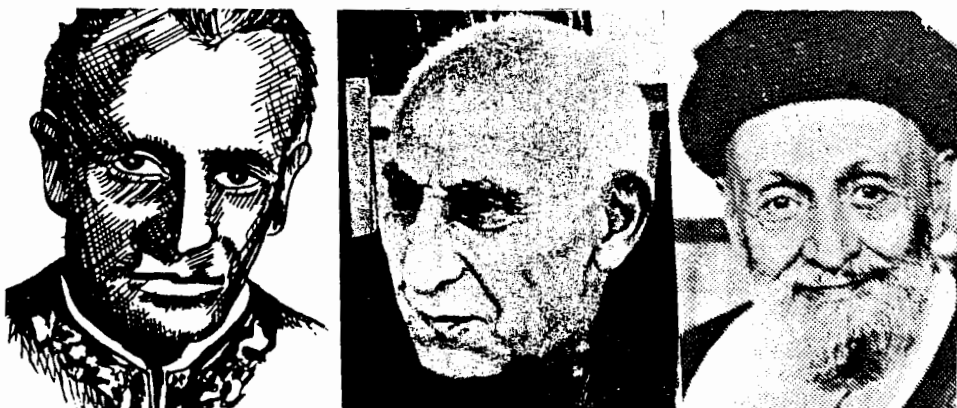
نویسد:

آن اعتمادی که محمدرضا شاه به زاهدی نخست وزیر به اصطلاح برگزیده خود نشان می داد و در فردای سقوط دولت دکتر مصدق طی تلگرافی از رم از «کلیه افراد ارتش و مأمورین غیرنظامی و همه مردم ایران» خواست که از «اوامر جناب فضل الله زاهدی که طبق قانون اساسی از طرف او به ریاست حکومت ملی و قانونی ایران تعیین شده است» متابعت کنند آنقدر که جنبهء ظاهری داشت فاقد پایه و مایه باطنی بود و از همان آغاز کار احساسات قلبی شاه برخلاف تظاهرات علنی او، در این مسیر سیر میکرد که چشم دیدن کسی را نداشت که تاج و تخت از دست رفته اش را دوباره به او بازگردانده بود و باید شر این (آقابالاسر) را که خود را تاج بخش می دانست در اولین فرصت از سر خود کوتاه کند و دولتی را سرکار بیاورد که درست توی دست خودش باشد.

اگر خود من بر حسب تصادف در جریان گوشه کوچکی از توطئه بزرگی که به کارگردانی اسدالله علم برای متزلزل کردن کابینه کودتا تدارک شده بود قرار نمی گرفتم شاید به آسانی باور نمی کردم که (صورتی درزیردار آنچه در بالاستی) و برخلاف ظاهر قضایا که گوئی پشت دولت زاهدی به کوه احد است و علاوه بر خارجی ها شاه نیز در حمایت از او هیچ کوتاهی و تسامحی نشان نمی دهد. واقعیت این بود که همه تلاش شاه و دوروبریهایش در این راه صرف می شد که زاهدی زیر پای خود را محکم نکند و احياناً تکیه گاههای داخلی و خارجی مستحکمی برای خود فراهم نیاورد و دستیار اصلی او برای این کار علم بود که به فوت و فن

بازیهای از این دست آشنائی کامل داشت. جهانگیرتفضلی مرا نزد علم برد و علم از من خواست که چیزهایی در اختیار من بگذارد که من آن را پرورانده و در روزنامه ایران ما به چاپ برسانم. وقتی دست بکارشدم دریافتم که خبرها چیزی جز پرده دری از سوء استفاده ها و حیف و میل ها و اعمال و افعال خلاف حکومتی نیست که خود را يك (حکومت قانونی) بعد از حکومت (غیرقانونی) دکتر مصدق می شناسد. البته این چشمه از ده ها چشمه ای محسوب می شد که هدفش زدن زیرآب حکومتی بود که نه فقط در آستانه سال ۱۳۳۳ چنین وانمود می کرد پشت بندش (آس) است و حالا کنگرخورده و لنگر انداخته و هرچه به جلو میرفت از پیشبرد برنامه های خویش بیش از پیش رضایتی غرورآمیز پیدا می کرد.

سرانجام علم به سراغ زاهدی رفت و از او خواست که بقول معروف غزل خدا حافظی را بخواند و سفیر دائمی ایران در دفتر اروپائی سازمان ملل در ژنو گردد. زاهدی چاره ای جز قبول این پیشنهاد نداشت. زیرا در این يك سال ونیم صدارت، شاه و علم آنچه از دستشان برآمده بود انجام داده بودند تا زاهدی نه تکیه گاه داخلی داشته باشد نه پشتیبان خارجی.



روابط صمیمانه و خصمانه مصدق - کاشانی - زاهدی
دکتر مصدق و سپهبد زاهدی در جریانات سیاسی وضع خاصی داشتند

داشتند. گاهی دوشادوش هم قرار داشته و درکاهای سیاسی به یکدیگر کمک می کردند و گاهی چنان در مقابل هم قرار می گرفتند که جان طرف مقابل به خطر می افتاد. در جریان انتخابات دوره شانزدهم سرلشگر زاهدی ظاهراً به عنوان جلوگیری از مداخله در امر انتخابات و باطناً به عنوان حمایت از دکتر مصدق و یارانش حداکثر کمک را به آنها کرد. وقتی دکتر مصدق نخست وزیر شد سرلشگر زاهدی را به عنوان وزیر کشور معرفی کرد. وزیر کشور در هر کابینه نقش مهمی دارد به خصوص این که یک نظامی سرشناس و مشهور باشد. امور شهرداری و ژاندارمری و استاندارها و فرماندارها و شهرداریها را در اختیار دارد و هنگام انتخابات هم عامل مهمی در موفقیت و شکست هر دولتی می باشد. بنا بر این سپردن وزارت کشور به سرلشگر زاهدی نشانه کامل اعتماد مصدق به زاهدی بوده است.

بعداً بین مصدق و زاهدی اختلاف پیدا شد. زاهدی از وزارت کشور برکنار گردید و چون مورد اعتماد شاه بود به عنوان سناتور انتصابی به مجلس سنا رفت و به تدریج در صف مخالفین دکتر مصدق قرار گرفت. مخالفت دکتر مصدق با سرلشگر زاهدی موجب شد که خود به خود او نامزد نخست وزیری گردید و مخالفین مصدق هم گرد او جمع شدند. با بازنشسته کردن گروهی از افسران، سرلشگر زاهدی که در رأس آنها قرار گرفت گام به گام به سوی نخست وزیری پیش می رفت تا آنجائیکه سیاست های خارجی و مخالفین داخلی به کمک او رسیدند و روز ۲۸ مرداد با در دست داشتن فرمان نخست وزیری شاه به باشگاه افسران رفت و دکتر مصدق به زندان لشکر ۲ زرهی.

کاشانی که در وقایع ۳۰ تیر می گفت تا دکتر مصدق زنده است هیچکس در این کشور نباید نخست وزیر شود بعد از ۲۸ مرداد گفت سزای نخست وزیر یاغی اعدام است.

از نکات جالب دیگر این که با وجود روابط دوستی بسیار نزدیک کاشانی و زاهدی که بعد از شهریور ۲۰ هر دو متهم به همکاری با آلمان ها شده بودند و همه جا یکدیگر را یاری می کردند، در دولت مصدق نیز زاهدی مورد حمایت کاشانی قرار گرفت و در تحصن مجلس او را یاری کرد که مصدق به شدت عصبانی گردید یکی از موارد اختلاف کاشانی و مصدق به شمار می رفت.

روابط کاشانی و زاهدی خیلی صمیمانه بود ولی تدریجا بین آنها اختلاف پیدا شد. اعلامیه های کاشانی هنگام انعقاد قرارداد نفت کنسرسیوم علیه زاهدی خیلی شدید بود که ناگهان سخنگوی دولت سرتیپ فرزندگان چنین گفت: «اخیرا شخص گمنام و ماجراجویی به نام سید ابوالقاسم کاشانی به تحریک علیه دولت دست زده و عوامفریبی می کند و برای کسب شهرت مطالب دور از حقیقت و انصاف درباره نفت و انتخابات و دخالت خارجیان در ایران گفته است»

ناصر نجمی می نویسد: سرلشگر زاهدی که با دکتر مصدق روابط نزدیکی داشت اقدام به تأسیس جمعیت «آزادمردان» کرد. من همراه دکتر شروین که پل ارتباطی بین آیت الله کاشانی و سرلشگر زاهدی بود در این جلسات شرکت می کردم. در ضیافت ناهار منزل حاج عظیمی که آیت الله کاشانی و سرلشگر زاهدی شرکت داشتند جمعی از یاران مصدق هم بودند. دکتر شروین می گفت تیمسار زاهدی به منظور پشتیبانی از آرمان مصدق این جمعیت را تشکیل داده است. بعدها نیز جلساتی در منزل سرلشگر زاهدی و دکتر شروین تشکیل شد. چندبار هم در میدان بهارستان از طرف جمعیت آزادمردان به نفع دکتر مصدق صحبت کردم. در انتخابات دوره شانزدهم هنگامی که سید محمدصادق طباطبائی رئیس انجمن نظارت بر انتخابات تهران بود و انتخابات را خدشه دار اعلام کرد، سرلشگر زاهدی به ریاست شهربانی منصوب شد و قول داد که آزادی

مردم را در امر انتخابات در حدود قانون اساسی تأمین خواهد کرد. وی در برابر فشارهای دولت مقاومت کرد و به توصیه های افراد غیرمستول واقعی نگذاشت. نقشه دولت این بود که از انتخاب افراد عضو جبهه ملی خصوصاً دکتر مصدق جلوگیری شود. سرلشگر زاهدی ضمن باز گذاشتن دست مخالفین برای سخنرانی و متینك انتخاباتاتی به دانشجویان آموزشگاه پلیس دستور داد که برای جلوگیری از هرگونه فعل و انفعالی در آراء انتخابات برصندوقهای رأی نظارت داشته باشند و همین امر مانع هرگونه تقلبی شد. این اقدام زاهدی علیرغم نظر دولت بود که می خواست کاندیداهای خاصی را از صندوق دریاورد. با این طرز دکتر مصدق نماینده اول تهران گردید و اعضای جبهه ملی هم از تهران انتخاب شدند.

بعد از افتتاح مجلس منصورالملک به نخست وزیری رسید. فشارهای مقامات داخلی و شاید هم خارجی برای برکناری زاهدی از ریاست شهربانی ثمر تلخی به بار آورد. زاهدی رفت و معتصم السلطنه فرخ رئیس شهربانی شد. دکتر مصدق در جلسه چهارم خرداد ۱۳۲۹ گفت آقای زاهدی افسری بودند که از بیطرفی خارج نشدند و به افکار عمومی نهایت احترام را گذاشتند ولی معلوم نشد چرا دولت ایشان را عوض کرده است. به هرحال زاهدی بعد از برکناری به عنوان سناتور به مجلس سنا رفت.

یکبار سرلشگر زاهدی گفت مخالفان بین من و مصدق سوء تفاهمی ایجاد کرده اند در حالیکه علیه ایشان هیچ اقدامی نکرده ام. وقتی سرلشگر زاهدی از وزارت کشور دولت مصدق برکنار شد و افراد ناراضی ارتش را دور خود جمع کرد نقشه های او روشن شد و جمعیت آزادمردان هم با کنار رفتن زاهدی رونق خود را از دست داد.

در اواخر حکومت مصدق موضوع تعقیب زاهدی از طرف دولت اعلام گردید و برای دستگیری او جایزه تعیین شد. سرهنگ پورشریف از

افسران طرفدار مصدق از طرف فرماندار نظامی مأمور دستگیری سرلشکر زاهدی می گردد. او هم یکی از افراد را مأمور می کند تا با لباس مبدل مراقب خانه زاهدی باشد تا وقتی به خانه اش آمد با کلمه رمز او را مطلع سازد. يك شب زاهدی به خانه اش می آید و سرهنگ پور شریف با کلمه رمز مطلع می شود و بلافاصله به خانه زاهدی می آید و او را دستگیر می کند ولی پس از چند روز بازداشت آزاد شد و در مجلس متحصن گردید. سرهنگ پور شریف بعداً رئیس شهربانی آذربایجان شد.

با بررسی زندگی و فعالیت سیاسی مصدق، زاهدی، کاشانی، می توان گفت آنها در تاریخ معاصر ایران نقش مهمی داشته اند که گاهی هر سه با هم و زمانی هر سه در مقابل هم قرار می گرفتند و سرانجام نیز هر سه تن در آخر عمر با ناکامی هائی زندگی را بدرود گفتند.

حسین مکی در کتاب خاطرات خود می نویسد:

چون سرلشکر زاهدی با رزم آرامخالف بود و ما در مجلس بارزم آرا مخالفت می کردیم، زاهدی مبارزات اقلیت را می ستود. به همین جهت چند باز با زاهدی ملاقات کردم. در انتخابات دوره شانزدهم من و نریمان از طرف جبهه ملی در مسجد سپهسالار مأمور حفظ و حراست صندوقهای آراء شدیم. چون دولتی ها ادامه قرائت آراء را در مسجد سپهسالار جایز ندیدند به عمارت فرهنگستان منتقل ساختند. با کشته شدن هژیر دولت وقت ناگزیر شد که به ابطال انتخابات تهران تن در دهد. وقتی دکتر مصدق را به احمدآباد تبعید نموده و حائری زاده و بقائی و مرا هم بازداشت کرده و ما را با قتل هژیر مربوط ساختند ناگهان سرلشکر زاهدی رئیس شهربانی شد. سرتیپ ایروانی را به زندان فرستاد و از ما استمالت کرد.

پس از چند روز ما را به اتاق رئیس آگاهی بردند و سرلشگر زاهدی از ما دیدار کرد و گفت مادام که رئیس شهربانی هستم علیه هیچکس پرونده سازی نخواهد شد و حقوق شما هم طبق قانون اساسی محفوظ است. پس از چند ماه مجدداً انتخابات دوره شانزدهم شروع شد. وقتی مداخلات درامران انتخابات را دیدم به سرلشگر زاهدی تذکر دادم. تعدادی از دانشجویان پلیس را مأمور کرد که در حفظ صندوقها خیلی مؤثر بود. اقدام در آزادی ما و تضمین صحت انتخابات بر خلاف میل دولت و سیاست خارجی به سود ملت تمام شد.

پس از تشکیل مجلس فشار برای برداشتن زاهدی از ریاست شهربانی زیاد شد و سیدمهدی فرخ به جای او تعیین گردید. دکتر مصدق در جلسه علنی مجلس به تغییر سرلشگر زاهدی اعتراض کرد.

سرلشگر زاهدی تنها کسی بود که با جبهه ملی همکاری می کرد. روزهای ۳ شنبه با مدیران جراید وابسته به جبهه ملی (دکتر فاطمی - احمد ملکی - جلالی نائینی - دکتر بقائی و من) در حصارک ناهار - می خوردیم. وقتی دکتر مصدق می خواست دولت تشکیل دهد در جلسه مشورتی جبهه ملی همه نظر دادند که زاهدی وزیر کشور شود و مصدق هم پذیرفت. وقتی واقعه ۲۳ تیر پیش آمد مصدق در جلسه هیئت دولت به زاهدی پرخاش کرده که زاهدی می گوید اگر جلوگیری نمی شد مجلس اشغال می گردید و انقلاب خونینی راه می افتاد. به این ترتیب زاهدی از مصدق دلتنگ شد و کنار رفت.

از مصطفی کاشانی خواستم که از پدرش و دکتر مصدق بخواهد که بین مصدق و زاهدی را اصلاح کند و او هم اقدام کرد و به من نوشت که به دکتر مصدق گفته ام که در آبادان مشغول کارهاست و اعتقاد دارد که زاهدی تغییر نکند ولی مصدق می گوید بعلت وقایع ۲۳ تیر عوض شده است.

آیت الله کاشانی هم نخواست یانتوانست که روابط مصدق و زاهدی را التیام دهد. زاهدی سناتور شد و در مقام مخالفت با مصدق برآمد. بنا بر اشاره مصدق مجلس سنا منحل شد و زاهدی بی شغل ماند. دکتر مصدق که بسیار کینه توز بود کارهایی می کرد که بیشتر موجب تحریک زاهدی به مخالفت می گردید. به وارن رئیس اصل ۴ فشار آورد که اردشیر زاهدی را برکنار کند و او هم ناچار به قبول آن شد و مخالفت زاهدی را شدید تر کرد. سرانجام مصدق دستور توقیف زاهدی را داد. وقتی در زندان بود اردشیر در دفتر مجله خواندنیها بدیدار من آمد و گفت هیچکس اجازه ملاقات با سرلشگر زاهدی را ندارد. وسیله دکتر معظمی به دکتر مصدق پیغام دادم که اگر اجازه ندهید چون رئیس کمیسیون عرایض مجلس هستم همراه دادستان کل به زندان و بدیدار زاهدی می روم. مصدق گفت به رئیس شهربانی دستور می دهم که موجبات ملاقات زاهدی و منی را در زندان فراهم کند. به اتاق سرتیپ افشار طوس رفتم. در همان اتاقی که چندی پیش با زاهدی دیدار داشتم یادم آمد (روزگار است آن که گه عزت دهد گه خوار دارد) چندی پیش زاهدی را همین جا دیدم حالا می خواهم به طبقه زیر به زندان برای دیدن او بروم. همراه صادق نراقی و افسری نزد زاهدی رفتم. روی تختش دراز کشیده بود و گفت اگر تا چند روز دیگر آزاد نشود از بیماری تلف خواهد شد. پس از چهل دقیقه گفتگو با دیده بوسی از اتاق او خارج شدیم. بعد از نهم اسفند کمیسیونی مرکب از دکتر معظمی و قائم مقام و من برای التیام روابط دربار و دولت از طرف مجلس در جلسه خصوصی انتخاب شدند که به ماماموریت داده شد درباره زندانیان سیاسی به خصوص زاهدی و جمال امامی و عده ای دیگر صحبت کنیم. وقتی بدیدار دکتر مصدق رفتیم من این شعر را خواندم:

سلطان که خشم گیرد بر بندگان حضرت

حکمش رسد ولیکن حدی بود جفا را

همان روز زاهدی و جمال امامی آزاد شدند. بعد از ۲۸ مرداد با شاه و زاهدی دیدار داشتم و به زاهدی گفتم توقیف دکتر مصدق برخلاف قانون محاکمه وزراء می باشد. از این ملاقات استنباط کردم که طرز تفکر زاهدی اصولی نیست و نمی توان با او همکاری کرد.

سه هفته بعد از نخست وزیری زاهدی با پادرمیانی دوستان در حصارک با او ناهار خوردم. اردشیر - حسن کاشانیان - صادق نراقی - رحمت اتابکی - امیرانی - دکتر پیرنیا پسر مشیرالدوله حضور داشتند. راجع به محاکمه دکتر مصدق گفتم که دادستان نظامی برای او تقاضای اعدام کرده است. زاهدی گفت که البته باید اعدام شود. گفتم (کسی که بتواند مصدق را اعدام کند هنوز از شکم مادر متولد نشده است). به شدت اعتراض کردم و جلسه ناهار خوری بهم خورد. زاهدی مرا بوسید و گفت این موضوع باشد برای بعد...

روابط من و زاهدی تیره شد و به عنوان رئیس کمیسیون عرایض مجلس علیه او اعلام جرم کردم.

زاهدی پس از رسیدن به مقام نخست وزیری و اعطای درجه سپهبدی و همچنین نشان تاج از طرف شاه قدرت زیادی یافت و به تذکرات و انتقادات مطبوعات توجهی نداشت چنانکه در ماجرای انعقاد قرارداد نفتی با کنسرسیوم، چون نویسنده کتاب مطالبی در جهت مخالفت با قرارداد مزبور و کاریکاتوری از هندرسن سفیر آمریکا منتشر ساختم از طرف سپهبد زاهدی دستور توقیف روزنامه صبح امروز داده شد. به همین جهت هیچگاه نویسنده رابطه نزدیکی با سپهبد زاهدی نداشته ام.

وضع خانوادگی سپهبد زاهدی

زاهدی در سال ۱۳۰۷ با خدیجه پیرنیا دختر مؤتمن الملك (حسین پیرنیا) ازدواج کرد که اردشیر و هما زاهدی نتیجه این ازدواج هستند. بعد از جدائی از یکدیگر خانم زاهدی با سرهنگ سیف ازدواج نمود و سپهبد زاهدی با خانم تاجی اتحادیه دختر حاج رحیم اتحادیه سرمایه دار معروف ازدواج کرد که از او فرزندی ندارد. هنگام نخست وزیری این ازدواج منجر به طلاق شد. این خانم با دکتر حسن افشار استاد و رئیس دانشکده حقوق ازدواج کرد که دکتر افشار نیز اخیراً در پاریس درگذشت. اردشیر زاهدی در سال ۱۳۰۸ در تهران متولد شد و پس از پایان تحصیلات دوره دبیرستان به بیروت رفت و در کالج آمریکائیها به تحصیل ادامه داد و سپس راهی امریکا شد و در رشته مهندسی کشاورزی فارغ التحصیل گردید. از جوانی به فعالیت سیاسی پرداخت و مدتی در اصل ۴ کار می کرد. سپس از سال ۱۳۴۱ تا سال ۱۳۴۵ سفیر ایران در لندن و از دیماه ۱۳۴۵ تا شهریور ۱۳۵۰ وزیر خارجه بود. در اسفند ۱۳۵۰ به جای دکتر اصلان افشار سفیر ایران در آمریکا شد که تا سال ۱۳۵۷ در این شغل قرار داشت و قبل از استقرار رژیم جمهوری اسلامی از تهران خارج گردید و اکنون در منترو سویس زندگی می کند. نتیجه ازدواج اردشیر با شهناز پهلوی يك دختر به نام مهناز زاهدی می باشد. اردشیر بعد از جدائی با شهناز دیگر ازدواج نکرد.

هما زاهدی در سال ۱۳۱۱ در تهران متولد شد و در رشته علوم اجتماعی تحصیل کرده است. هما با حسین اتحادیه ازدواج کرد و از او صاحب دو دختر شد. بعداً با داریوش همایون ازدواج کرد که اکنون در پاریس زندگی می کند. هما زاهدی در دوره های ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ از همدان به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردید. هما زاهدی به عضویت آخرین هیئت اجرایی و دفتر سیاسی حزب رستاخیز انتخاب گردید و اکنون با همسرش داریوش همایون در پاریس به سر می برد.



سپهبد زاهدی به فرامین شاه گوش میداد ولی امور کشور را شخصاً اداره میکرد. پهلوی دوم هم میخواست نقش اصلی را در کشور بعهده داشته باشد بهمین جهت برنامه برکناری زاهدی را ریخت و او را به ژنو فرستاد. سپهبد زاهدی تا آخرین روز حیات از این اقدام شاه گله مند بود.

درباره نخست وزیری مصدق - زاهدی - سیدضیاء

حال که روزشمار زندگی سیدضیاء - دکتر مصدق و سپهبد زاهدی بطور تفصیل منتشر گردیده لازم به نظر میرسد این نکته تاریخی هم بدان اضافه شود.

همایون کاتوزیان در مجله مهرگان درباره علت پذیرش نخست وزیری از سوی دکتر مصدق مینویسد:

شاه میل نداشت دکتر مصدق نخست وزیر شود. در زمان نخست وزیری رزم آرا سه بار جمال امامی را نزد مصدق فرستاد که نخست وزیری را قبول کند. نظر شاه این بود که تدریجا مصدق، رزم آرا را از صحنه بیرون کرده سیدضیاء را نخست وزیر کند ولی مصدق این پیشنهاد را نمیپذیرفت. روی همین حساب وقتی جلسه فوق العاده مجلس برای ابراز تمایل به نخست وزیر جدید تشکیل شد نظراین بود که جمال امامی به دکتر مصدق پیشنهاد نخست وزیری کند و به محض اینکه او رد کرد موضوع حکومت سیدضیاء مطرح شود. اما این نقشه لو رفت. خسرو قشقائی که گویا برنامه را از خود سیدضیاء شنیده بود از طریق دکتر معظمی به اطلاع دکتر مصدق میرساند. وقتی مصدق از موضوع آگاه شد ودانست که اگر این بار هم پیشنهاد نخست وزیری را رد کند هیچ مانعی برای نخست وزیری سیدضیاء نخواهد بود و افکار عمومی نخواهد توانست با آن مخالفت کند به همین جهت وقتی جمال امامی پیشنهاد کرد دکتر مصدق نخست وزیری را پذیرفت و نقشه آنها را برهم زد.

دکتر غلامحسین مصدق ضمن خاطراتش چنین گفته است:

وقتی پدرم نخست وزیر شد من نگران شدم و گفتم چرا این کار سنگین و طاقت فرسار را قبول کردید؟ پدرم گفت اگر سیدضیاء نخست وزیر میشد مجلس را تعطیل میکرد و همه ما را توقیف مینمود و مبارزه برای

ملی شدن صنعت نفت ازین میرفت. جمال امامی بلوفی زد و نگرفت. وقتی شاه قضیه را شنید گفته بود قرارمان این نبود.

ابراهیم امامی پسرعموی جمال امامی به نویسنده چنین گفت:

بعضی از طرفداران دکتر مصدق مدعی هستند جمال امامی که در مجلس به دکتر مصدق پیشنهاد کرد نخست وزیر شود انتظار داشت که ایشان این پیشنهاد را رد کند در نتیجه سیدضیاء الدین طباطبائی به این مقام انتخاب شود این ادعا جدأ خالی از حقیقت است. او مصدق را از نزدیک میشناخت و باهم علیه دولت قوام در دربار متحصن شده بودند، ازین گذشته در کمیسیون نفت با هم همکاری خیلی نزدیک داشتند. مصدق از جمال خواست که مفاد قانون ملی شدن نفت را بنویسد و جمال هفت ماده از ۹ ماده را نوشت. جمال آگاه بود که مصدق تاچه حد شایق است به این مقام برسد. از اینها گذشته پس از ترور هژیر و رزم آرا او عقیده داشت برای هرکس دیگر بسیار سخت خواهد بود در مقام نخست وزیری انجام وظیفه کند (البته از نیات باطنی مصدق به هیچ وجه آگاه نبود) لذا با حسن نیت پیشنهاد کرد تا مصدق نخست وزیر شود و عقیده داشت وقتی مصدق از نزدیک با مشکلات روبرو شد به کمک آمریکا بر مشکلات غلبه کرده و مسئله را به طور دلخواه حل خواهد کرد.

این عقیده تا زمان مأموریت استوک و هریمن باقی بود که جمال در جلسه یکشنبه ۲۳ تیرماه ۱۳۳۰ در مجلس اظهار عقیده کرد «با همه این حرف ها که زده میشود باز من برای دکتر مصدق بیش از دیگر رفقای حسن نیت و حسن تشخیص قائلم و امیدوارم دکتر مصدق خودش این قضیه را درست بگیرد و با این شخص (هریمن) که میآید آن را حل کند و به اطرافیان خود زیاد اجازه دخالت ندهد. خوب است شخصاً دخالت بکند و از مذاکراتی که می شود مجلس را آگاه سازد.»

روزشمار زندگی دکتر منوچهر اقبال

- ۱- منوچهر اقبال فرزند حاج مقبل السلطنه اقبال در ۲۷ مهرماه ۱۲۸۷ شمسی در مشهد متولد شد.
- ۲- دکتر اقبال تحصیلات ابتدائی را در مدرسه علمیه مشهد و تحصیلات متوسطه را در مدارس علمیه و ثروت و دارالفنون ادامه داد و در سال ۱۳۰۵ برای تحصیل در رشته پزشکی به فرانسه رفت و پس از ۷ سال درجه دکترای خود را در رشته بیماریهای عفونی بامدال نقره و عنوان لورآی دانشکده پزشکی پاریس گرفت.
- ۳- دکتر اقبال پس از مراجعت به ایران به خدمت و وظیفه رفت و در بیمارستان لشکر مشهد به کار مشغول گردید و پس از خاتمه خدمت وظیفه ریاست بهداری شهرداری مشهد و تصدی بخش بیماریهای عفونی بیمارستان شاهرضا را عهده دار گردید.
- ۴- دکتر اقبال تدریس را در دانشکده پزشکی تهران آغاز کرد و سال ها بعد به ریاست دانشکده پزشکی و ریاست دانشگاه تهران رسید.
- ۵- کار اداری را با معاونت وزارت بهداری در جوانی آغاز کرد که مورد اعتراض پزشکان سالمند قرار گرفت و تدریجا به مقام وزارت بهداری

وزارت خانه های دیگر رسید و سرانجام نخست وزیر و وزیر دربار و سناتور و نماینده مجلس و مدیر عامل و رئیس هیئت مدیره شرکت ملی نفت ایران شد.

۶- دکتر اقبال یکبار هنگام وزارت دربار دچار حادثه اتومبیل شد و یکبار پس از کناره گیری از نخست وزیری در دانشگاه تهران اتومبیلش را آتش زدند. همچنین در حکومت دکتر امینی با داشتن مقام سفارت ناچار به ترك کشور و اقامت اجباری در فرانسه شد.

۷- دکتر اقبال هنگام تحصیل در فرانسه ازدواج کرد و از همسر فرانسوی خود صاحب سه دختر گردید.

۸- پاکی و درستی دکتر اقبال مورد تأیید است و وقتی هم از نخست وزیری برکنار شد دوستانش نشریه ای تحت عنوان (مردی که پاک آمد و پاک رفت) منتشر ساختند. هنگام فوت از مال دنیا فقط مبلغی سپرده از پس انداز حقوقش از شرکت ملی نفت داشت.

۹- دکتر اقبال مشاغل جنبی زیادی داشت از قبیل رئیس نظام پزشکی - عضو هیئت مدیره شیروخورشید سرخ و سازمان شاهنشاهی - عضو هیئت امنای دانشگاه های مختلف - دبیر کل انجمن قلم - رهبر حزب ملیون و....

۱۰- از کارهای مهم زمان نخست وزیری او تقدیم لایحه (ازکجا آورده ای) به مجلس بود. لایحه اصلاحات ارضی در زمان نخست وزیری او به مجلس داده شد. با پذیره ۷۵۰ میلیون تومانی نفت (پولی که از کمپانیهای نفتی گرفته شد) پایه توسعه صنایع و کشاورزی ایران گذاشته شد. مبتکر سفر نخست وزیر و هیئت دولت به استان ها و شهرستان ها بود. قرارداد نفتی (انی) با شرکت ایتالیائی که ۷۵ درصد از منافع سهم ایران گردید در دولت او به تصویب رسید.

۱۱- دکتر اقبال در سن ۷۰ سالگی در آبان ۱۳۵۶ در حالی که

مدیر عامل شرکت نفت بود در خانه محل اقامت رئیس هیئت مدیره شرکت نفت به علت سکت قلبی درگذشت و شایعه سازان مطالبی گفتند که صحت نداشت.

هیئت دولت دکتر اقبال

وزیر امور خارجه: دکتر علیقلی اردلان - دکتر جلال عبده - علی اصغر حکمت - عباس آرام

وزیر جنگ: سپهبد احمد وثوق

وزیر کشور: دکتر فتح الله جلالی - سپهبد نادر باتمانقلیچ -

رحمت اتابکی

وزیر فرهنگ: دکتر محمود مهران

وزیر دارائی: علی اصغر ناصر - سرلشکر علی اکبر ضرغام

وزیر دادگستری: دکتر محمدعلی هدایتی

وزیر پست و تلگراف و تلفن: مهندس امیر قاسم اشراقی

وزیر کشاورزی: سرلشکر حسن اخوی - دکتر جمشید آموزگار

وزیر کار: آقاخان بختیار - دکتر جمشید آموزگار - مهندس

عبدالرضا انصاری - حسنعلی منصور

وزیر بهداری: دکتر عبدالحسین راجی - دکتر محمدحسین ادیب

وزیر راه: سرلشکر ولی انصاری

وزیر اقتصاد: مصطفی تجدد - عباسقلی نیساری - دکتر

عبدالحسین اعتبار - حسنعلی منصور

وزیر صنایع و معادن: مهندس جعفر شریف امامی

وزیر گمرکات: سرلشکر علی اکبر ضرغام، موسی خطاطان

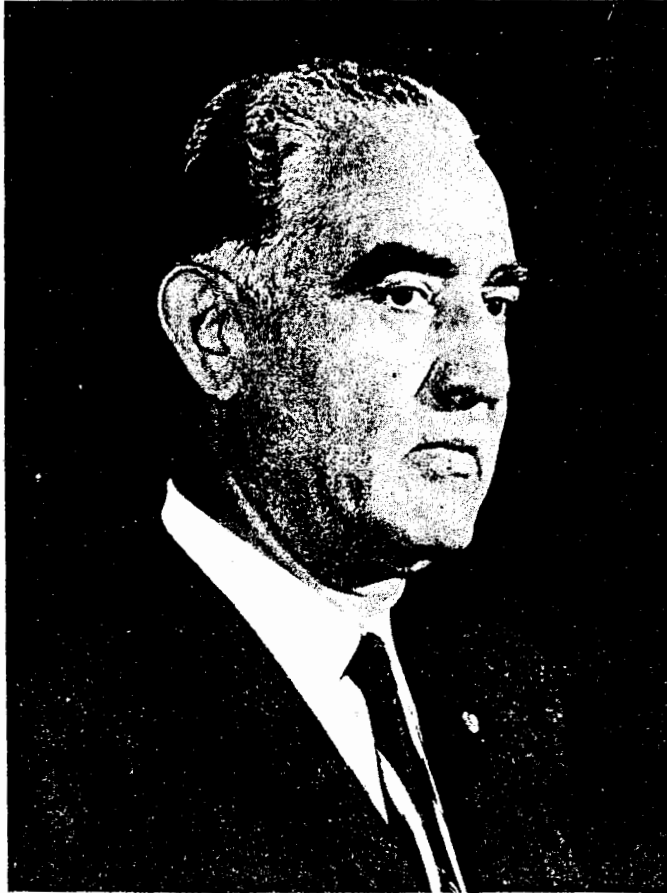
وزیر مشاور و سرپرست سازمان برنامه: مهندس خسرو هدایت

وزیر مشاور: دکتر نصرت الله کاسمی - مهندس خلیل طالقانی

معاونین نخست وزیر: ناصر ذوالفقاری - سپهبد تیمور بختیار -
اشرف احمدی - سیدحسین دها - دکتر غلامرضا کیان - مسعود فروغی.
دکتر مصطفی الموتی - نصرت اله معینیان - مرتضی سرمد.



دکتر نصرت الله کاسمی وزیر مشاور و کابینه اقبال و دبیر کل حزب ملیون
بعلت نطقهای تند و حمله به علم و گروهی از ثروتمندان و مقاطعه کاران که
در حزب مردم عضویت یافته بودند به دستور شاه از کار برکنار شد. دکتر
کاسمی نویسنده ای توانا و شاعر خوش قریحه ای است که اکنون در تهران
بسر می برد.



دکتر منوچهر اقبال تنها پزشک و رئیس دانشگاه ایران است که توانست به مقام
نخست وزیرى برسد.



وقتی دکتر اقبال از نخست وزیری کناره گرفت احتمال می داد فرمان
نخست وزیری برای یکی از وزرای عضو حزب ملیون صادر گردد که
ناگهان مهندس شریف امامی به نخست وزیری منصوب گردید و صریحا
اعلام کرد عضو هیچ حزبی نیست.



دکتر اقبال چگونه ستاره اقبالش درخشید؟

یکی از کسانی که در دوران سلطنت محمدرضا شاه پهلوی نقش مهمی داشت دکتر منوچهر اقبال بود که تقریباً اکثر مقامات مهم کشوری را طی کرد. از معاونت وزارت بهداری تا نخست وزیری و وزارت دربار و نمایندگی مجلس و سناتوری و سفارت و ریاست شرکت نفت و رهبری حزب ملیون را عهده دار بود. دوستان فراوان و دشمنان سرسختی داشت. پدرش حاج مقبل السلطنه اقبال از معارف خراسان و مردی وارسته و درویش و خدا پرست بود که در دوره چهارم از کاشمر خراسان به نمایندگی مجلس انتخاب شده بود. دکتر اقبال برای تحصیل طب به اروپا فرستاده شد و یکی از اطبای حاذق و معتبر ایران در رشته امراض عفونی گردید که پس از مراجعت به ایران و هنگام انجام خدمت وظیفه او را يك بار برای معالجه نزد رضاشاه برده بودند و این خاطره را همواره نقل می کرد و می گفت رضاشاه به سرعت معالجه شد و وقتی اطلاع یافته بود به خرج پدرم تحصیل کرده ام گفت مملکت به امثال شماها خیلی احتیاج دارد و همه پدرموادرها باید سعی کنند فرزندان شان تحصیل کنند. دکتر اقبال با این که رئیس دانشکده پزشکی و رئیس دانشگاه و رئیس سازمان نظام پزشکی بود از طبابت و دریافت حق ویزیت خیلی

خوشش نمی آمد و می گفت من از این که انسانی رنج ببرد و من او را معالجه کنم و از این بابت پولی بگیرم ناراحت هستم. خوشحال می شوم که در سازمانی مثل بیمارستان و یا درمانگاه باشم و حقوقی بگیرم نه این که بیمار به من پول بدهد. به همین جهت با وجود شهرت فراوان و تخصص در بیماریهای عفونی هرگز مطب پولسازی نداشت و درایام بیکاری به تدریس در دانشگاه و طبابت در بیمارستانها ادامه می داد. کارمهم اداری اش از معاونت وزارت بهداشتی آغاز شد و به تدریج ستاره اقبالش درخشید و مقامات مختلف و متنوعی به او سپرده شد که دوستان و معتقدان فراوانی یافت و دوستانش گفتند و نوشتند (مردی که پاک آمد و پاک رفت) ولی دشمنان او می گفتند که خیلی جاه طلب است، از يك مرد پاک و تحصیل کرده ای چون دکتر اقبال توقع نداشتند خود را (چاکر - جان نثار) و امثالهم در پیشگاه شاه معرفی نماید.

شرح حال دکتر اقبال توسط امیرنوبدی که سال ها با او کار می کرد و دردانشگاه و نخست وزیری و شرکت نفت از محارم او بود چاپ شده که مختصر آن چنین است:

منوچهر اقبال روز چهارشنبه ۲۷ مهرماه ۱۲۸۷ شمسی در مشهد متولد گردید. هنگام تولد پدرش در پشت قرآن چنین نوشت (انشاء الله قدمش مبارك است. امیدوارم خدا پرست و صادق و امین باشد). پس از پایان تحصیلات متوسطه در ایران در تیرماه ۱۳۰۵ عازم فرانسه شد و دوره پزشکی را به اتمام رسانید و رشته تخصصی در بیماریهای عفونی را گذرانید و به دریافت گواهینامه طب مناطق گرمسیری از دانشکده پزشکی پاریس و همچنین به درجه دکترای طب و مداخله نقره لورآی دانشکده پزشکی پاریس نائل شد. پس از بازگشت به ایران در

بیمارستان لشکر مشهد به انجام خدمت وظیفه مشغول شد و پس از آن ریاست بهداری شهرداری مشهد و بخش بیماریهای عفونی بیمارستان شاهرضا را عهده دار بود. سپس برای تدریس به دانشگاه تهران دعوت شد. در دی ماه ۱۳۲۱ بدو به معاونت و سپس به وزارت بهداری منصوب شد. پس از آن به وزارت: پست و تلگراف - فرهنگ - راه - کشور - استانداری آذربایجان - رئیس دانشگاه تبریز - ریاست دانشگاه تهران - وزیر دربار - سناتور - نخست وزیر - نماینده مجلس - سفیر ایران در انگلستان و اسپانیا (که انجام نشد) و سفیر دائمی ایران در یونسکو - رئیس هیئت مدیره و مدیرعامل شرکت نفت - رهبر حزب ملیون - ریاست انجمن قلم - رئیس سازمان نظام پزشکی - رئیس انجمن ایران و ترکیه رسید. مشاغل جنبی زیادی داشت از قبیل: عضویت در هیئت مدیره شیر و خورشید سرخ - سازمان شاهنشاهی - بنیاد پهلوی - بنیاد فرهنگ ایران - انجمن حمایت کودکان - رئیس هیئت امنای دانشگاه تهران و امثالهم و می کوشید که در هر مقامی به مردم کمک کند. عضو پیوسته مجمع پزشکان پاریس و آکادمی پزشکی فرانسه و کارشناس سازمان بهداشت جهانی بود و مدتی هم در دانشگاه پاریس تدریس می کرد. نشان درجه اول تاج به او اعطاء شد داشت که همواره ده نفر در ایران داشتند.

دکتر اقبال دارای درجه دکترای افتخاری از دانشگاه های مختلف دنیا بود که هنگام اعطای دکترای افتخاری در (سوربن) رئیس دانشکده (لئون بینه) چنین گفت: «شخصیت دکتر اقبال به طور کلی در صفات وی به عنوان يك كلينسين بزرگ می باشد. اطلاعات عمیق اودرمورد امراض عفونی و اطمینان چشمگیر وی در تشخیص مرض و دقت او در معالجه است که نزد بیماران و شاگردان و دوستان ایرانی و خارجی که با هیئت های پزشکی به ایران اعزام شدند شهرت بسزائی کسب کرده است. جاذبه

شخصیت قوی او هوش و ذکاوت - استعداد سازمان دادن - احتیاج ذاتی او به فداکاری و خدمت کردن و بالاخره توانائی بی مانندش در کار به زودی جلب نظر نمود و درهای دولت به رویش گشوده شد و طی چند سال شاغل پست های مهمی گردید. این پزشك در روش خود می داند چگونه عقل و درایت بقراط را با يك فعالیت نمونه در آمیزد و امور جاری کشور خویش را به عنوان نخست وزیر اداره نماید.

در یادداشتهای «كلود برنار» ذكر شده طب و سیاست به يكديگر نزديك هستند و باید هردورا درراه علوم تجربی به كار برد. اگر این دانشمند فرانسه اکنون بین ما بود می گفت آقای دكتر اقبال شما یکی از این مثالها هستید.)

مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی در کتاب (جستارهایی از تاریخ معاصر ایران) چنین می نویسد:

منوچهر اقبال در مشهد متولد شد. پدرش حاج مقبل السلطنه خراسانی عضو مجلس مؤسسان بود که انتقال سلطنت انجام شد. مقبل السلطنه ۶ پسر و چند دختر داشت. منوچهر اقبال تحصیلات را در دارالفنون تکمیل کرد که با رضا رادمنش و فریدون کشاورز و محمد شاهکار همکلاس بود. در سال ۱۳۰۵ باهزینه پدرش به اروپا رفت و در سال ۱۳۱۲ متخصص امراض عفونی از دانشکده پزشکی پاریس شد. هنگام خدمت سربازی در لشکر خراسان رضاشاه دچار زنبور زدگی شد که دکتر اقبال درد او را التیام بخشید و شاه او را مورد محبت قرار داد. مدتی رئیس بهداری مشهد و رئیس بخش بیماریهای عفونی بیمارستان رازی بود که در سال ۱۳۱۸ دانشیار پزشکی دانشگاه تهران گردید و سپس استادی کرسی بیماریهای عفونی دانشکده پزشکی دانشگاه تهران

به او داده شد.

درکابینه های مختلف وزیر بود. در زمان دکتر مصدق از استانداری آذربایجان مستعفی و دردانشگاه تدریس می کرد. در سال ۱۳۳۱ که عازم اروپا شد برخی مجامع فرهنگی غرب با اهداف سیاسی عالیتیرین نشان های علمی خود را به دکتر اقبال دادند. به عضویت فرهنگستان پزشکی فرانسه درآمد، مدتی سناتور و رئیس دانشگاه تهران بود تا این که در ۱۴ خرداد ۱۳۳۵ وزیر دربار شد.

پس از این که به مقام نخست وزیری رسید همواره با توطئه های جدی امینی و علم مواجه بود.

دکتر اقبال در حکومت امینی به خارج رفت و در حکومت علم با قبول پست ریاست شرکت نفت به کشور بازگشت. دکتر شاهکار گفته بود که بازگشت دکتر اقبال نشانه ای از تغییر جهت سیاست خارجی به شمار می رود. زیرا سه سال قبل آمریکائیه ها زمینه سقوط حکومت اقبال را فراهم ساخته بودند و حتی طرح کشته شدن دکتر اقبال در دانشگاه هم فراهم شده بود که اتومبیل او را آتش زدند. مراجعت دکتر اقبال نشانه آن است که سیاست آمریکا که در ۱۵ سال اخیر عامل تشنجات در ایران بوده اکنون در حال عقب نشینی است.

دکتر اقبال از جمله کسانی بود که در ایران خیلی زود ترقی کرد و در عنفوان جوانی بدون طی مراحل اداری توانسته بود به مقام معاونت وزارت بهداشتی برسد. بی شك تحصیلات عالی دکتر اقبال در رشته پزشکی درپاریس و نقش علی اقبال برادر بزرگ او از متولیان مجلس شورای ملی و از نزدیکان قوام السلطنه و دوستی قدیم پدر دکتر اقبال باقوام دراین انتخاب مؤثر بوده است. زیرا تا آن زمان سابقه نداشت که

جوانی به این سرعت به معاونت وزارتخانه برسد. فقط سیدضیاء الدین طباطبائی در کودتا با سن کم به مقام نخست وزیری رسیده بود. همین جریان موجب گردید که وقتی دکتر اقبال نخست وزیر شد سعی داشت کارهای مهم حتی وزارت را به جوانان بسپارد. جمشید آموزگار - حسنعلی منصور - عبدالرضا انصاری - نصرت الله معینیان از کسانی بودند که در زمان دکتر اقبال به مقام وزارت رسیدند. خود نگارنده وقتی از طرف دکتر اقبال به معاونت نخست وزیر انتخاب شدم ۳۲ سال داشتم.

هنگامی که آیزنهاور رئیس جمهور آمریکا وارد فرودگاه مهرآباد شد و هیئت دولت با لباس رسمی از او استقبال کردند وقتی دید تعدادی از جوانان در صف هیئت دولت قرار دارند به شاه گفت مثل اینکه شما سعی دارید جوانان را به سرعت وارد دولت کنید، این کار مهمی است گرچه با مخالفت هائی مواجه خواهید شد ولی برای کشور نتیجه خوب دارد. شاه گفت روزبروز جوانان تحصیل کرده ما زیاد می شوند و باید از وجود آنها استفاده کرد.

امیرعباس هویدا کراراً به نویسنده می گفت یکی از دلائل احترام زیاد من به شخص دکتر اقبال علاوه بر پاکی و درستی او و طرفداری قلبی اش از مقام سلطنت نقش فعال دکتر اقبال در روی کار آوردن جوانان کشور بود که اگر او این سد را نمی شکست هرگز امثال من امروز در مقام نخست وزیری و سایر کارهای حساس مملکت نبودیم و از این جهت جوانان مملکت به دکتر اقبال مدیون هستند و باید از او قدردانی کنند.

دکتر اقبال مدت ۴۱ ماه نخست وزیر بود. هیچکس در زمان سلطنت محمدرضا شاه تا آن تاریخ نتوانسته بود در چنین مدتی طولانی نخست وزیر باشد. دکتر اقبال تصور می کرد بعد از او هم هیچ نخست وزیری دوره ۴۱ ماهه را طی نخواهد کرد در حالی که خود شاهد بود امیرعباس

هویدا در حدود ۱۳ سال نخست وزیر ایران بود و رکورد تصدی نخست وزیری را در دوران مشروطیت شکست.

در زمان نخست وزیری دکتر اقبال که کشور از ثبات و آرامش و امنیت کامل بهره مند بود کارهای مهمی صورت گرفت از جمله انعقاد قرارداد نفتی با کمپانی (انی) ایتالیا که ۷۵ درصد از درآمد آن به ایران داده میشد. همچنین چند قرارداد نفتی دیگر منعقد شد که مبالغی به عنوان (پذیره) از کمپانیها گرفته می شد که این پول برای عمران و آبادی شهرستانها اختصاص داده شد. در سفرهائی که نخست وزیر و هیئت دولت به شهرستانها می کردند از این پول مبلغی به استانها کمک می شد. اختصاص ۷۵۰ میلیون تومان به امر توسعه کشاورزی و صنعت موجب شد که خیلی از صنایع بخش خصوصی در حکومت دکتر اقبال پایه گذاری شود.

لایحه اصلاحات ارضی که از طرف دولت اقبال تهیه گردید در مجلس دچار تغییرات مهمی شد و به اجراء نرسید، ولی از همان زمان برنامه اصلاحات ارضی پایه ریزی شد.

قانون از کجا آورده ای؟ از قوانینی بود که در زمان دکتر اقبال از مجلس گذشت و سر و صدای فراوان تولید کرد ولی هیچگاه اجرا نشد. دکتر اقبال حزب ملیون را تشکیل داد که قبل از او فقط قوام السلطنه از نخست وزیران قبلی اقدام به تأسیس حزب دموکرات کرده بود و حزب دولتی از آنزمان بنیان نهاده شد.

بازیگران دوحزب ملیون و مردم

در زمان نخست وزیری دکتر اقبال با اشاره شاه فقید دوحزب تشکیل گردید. حزب ملیون به رهبری دکتر اقبال و حزب مردم به رهبری امیراسدالله علم که بازیگران این دوحزب عبارت بودند از:

دکتر اقبال رهبر حزب ملیون - محمود جم نایب رئیس - دکتر نصرت کاسمی دبیر کل - مهندس عبدالرضا انصاری خزانه دار.
اعضای کمیته مرکزی عبارت بودند از: از حبیب الله آموزگار - محمد حجازی - دکتر بیانی - عماد تربتی - امیر نصرت اسکندری - سرتیپ محمد علی صفاری - دکتر قاسم رضائی - دکتر محمد شاهکار - دکتر لطفعلی صورتگر - دکتر رضا سرداری. (مدتی هم دکتر احمد امامی دبیر کل حزب ملیون شد)

هیئت مؤسسين حزب مردم عبارت بودند از: امیر اسدالله علم - پرفسور یحیی عدل - دکتر احمد فرهاد - دکتر موسی عمید - دکتر حسن افشار - دکتر بینا - مهندس قباد ظفر - مهندس مهدی شیبانی - مهندس محمد الهی - دکتر پرویز ناتل خانلری - دکتر حسن ستوده - دکتر حسن مظاهر - دکتر علی معارفی - دکتر امیر بیرجندی (بعداً تعداد دیگری هم به این عده اضافه شدند).

مسافرت نخست وزیر و هیئت دولت به شهرستان ها
از جمله کارهای جالب دکتر اقبال مسافرت هیئت دولت به استان ها بود که اعتقاد داشت وزرای دولت باید بهتر و بیشتر با مردم و وضع کشور خود آشنا باشند. هر چند وقت یکبار هیئت دولت دسته جمعی به يك استان می رفتند و گروهی روزنامه نگار هم همراه هیئت دولت بود. حتی تا دور ترین شهرهای کشور هیئت دولت می رفت. خیلی از مردم نقاط دور دست می گفتند ما تا حالا نخست وزیر و وزراء را ندیده بودیم. در بعضی شهرها اشکالات زیادی از نظر محل اقامت وزراء بود که در خانه شخصیت های سرشناس شهر وزراء شب ها می خوابیدند. قبل از هر سفر برنامه جامعی از وضع استان و اعتبارات دولت و احتیاجات منطقه تهیه میشد و هر وزارتخانه ای برنامه استان خود را تنظیم می کرد. در مرکز هر استان جلسات هیئت دولت با حضور استانداران و مقامات

محلی تشکیل می شد و به نظر من یکی از کارهای بسیار خوب بود که می توانست رابطه بین دولت و مردم را از هر جهت پیوند دهد. وزراء هم به خوبی می فهمیدند که در چه کشوری و با چه مردمی و با چه احتیاجاتی سر و کار دارند و امکانات خود را برای مقامات محلی و مردم دورترین نقاط کشور تشریح می کردند.

در این مسافرت هاچندبار نخست وزیر و وزراء باخطر سقوط هواپیما مواجه شدند. دکتر اقبال دل و جرأتش زیاد تر از دیگران بود و می گفت (باید توکل به خدا داشت) وقتی قرار شد آدم بمیرد خواهد مرد، دیگر ترس معنی ندارد. ولی بعضی از وزراء و همراهان از جمله خود من می ترسیدیم که در حادثه ای از بین برویم ولی چاره ای نبود. به دنبال انجام وظیفه با هواپیمای بادبادکی (به خصوص ال ۲۰ ارتشی) از این شهر به آن شهر می رفتیم. یکبار که بر روی ارتفاعات ماکو نزدیک بود هواپیمای ماسقوط کند خلبان امیر فضلی که بعدا سرلشکر و مدیر عامل هواپیمایی ملی ایران شد به ما گفت شماها خیلی جرأت دارید که با این بادبادکها روی ارتفاعات پرواز می کنید. این هواپیماها برای پروازهای کوتاه و مناطقی است که کوه نداشته باشد و به نخست وزیر هم گفته ام ولی او گفت توکل شما به خدا باشد کارها درست می شود. گفتم توکل به خدا به جای خود و پرواز با این هواپیماها و خطر سقوط آن هم به جای خود.

سفر به دور ایران

هنگامی که انتخابات دوره بیستم مجلس شورای ملی آغاز گردید دکتر اقبال يك سفر دور ایران را شروع کرد که نویسنده نیز همراه او بودم. ظرف ۱۱ روز به استان های مختلف کشور سفر کرد و در مرکز هر استان به سخنرانی پرداخت. مطالبی که از طرف دکتر اقبال بیان می شد از رادیو تهران پخش می گردید و علم دبیر کل حزب مردم هم در تهران به ایراد

نطق هائی پرداخته از دولت انتقاداتی می کرد که مرتب همه روزه نطق های علم و سران حزب مردم و دکتر اقبال و دکتر کاسمی دبیر کل حزب ملیون پخش می گردید که همین امر موجب شد که شاه از سخنان دکتر کاسمی عصبانی شده و این گفته ها منجر به کناره گیری او از سمت وزیر مشاور و دبیر کلی حزب ملیون گردید.

چگونگی استعفای دکتر اقبال از نخست وزیری

با برگزاری انتخابات بیستمین دوره قانون گذاری که به صورت حزبی انجام شد تعدادی از نامزدهای نمایندگی دو حزب ملیون و مردم پیروز شدند. از قرار گزارشاتی به شاه داده شد که اعمال نفوذ هائی در امر انتخابات صورت گرفته و گروه منفردین به رهبری دکتر امینی نطق های تندى درباره انتخابات کرده بودند. در آن ایام شاه فقید يك جلسه مصاحبه مطبوعاتی ماهیانه داشت که مدیران و سردبیران جراید کشور و خبرنگاران خارجی دعوت می شدند و مسائل مهمی مورد سؤال و جواب قرار می گرفت. در جلسه مصاحبه روز شنبه پنجم شهریور ماه ۱۳۳۹ خیلی از روزنامه نگاران که نامزد نمایندگی مجلس شده و توفیقی نداشتند به شدت دولت دکتر اقبال را مورد حمله قرار داده و اظهار نمودند که در امر انتخابات از طرف مقامات دولتی اعمال نفوذ شده است. شاه فقید گفت دستور خواهم داد به این امر رسیدگی شود.

از قرار معلوم هیئتی از طرف شاه معین شدند که آنها هم پس از رسیدگی اظهار نظر کردند که در بعضی از نقاط کشور ساواک و استانداران و فرمانداران به نفع برخی از نامزدهای نمایندگی اعمال نفوذ کرده اند.

به دنبال این جریانات شاه چنین گفت: (من طبعاً نمی توانم از وضع انتخابات راضی باشم فقط کاری که می توانم انجام دهم که قانونی باشد ولی اگر احساس کنم که با مصلحت مملکت ما یعنی میل باطنی و حقیقی

مردم ابطال انتخابات است در این مورد از اختیارات خود استفاده خواهم کرد).

گروه منفردین به رهبری دکتر امینی که از مصاحبه شاه آگاه شدند روز یکشنبه ۶ شهریور ماه ۱۳۳۹ در باشگاه مهرگان تشکیل جلسه داده قطعنامه ای به شرح زیر صادر نمودند:

«ما شرکت کنندگان در متینگ عمومی مورخ ۳۹/۶/۶ باشگاه مهرگان عالیترین سپاس گزاری خود را به پیشگاه مبارک شاهنشاه در توجه و عنایتی که به اراده ملت فرموده اند تقدیم می داریم و با توجه به مدارک مسلم درباره مخدوش و غیرقانونی بودن انتخابات از پیشگاه ملوکانه استدعا داریم انتخابات را در تمام کشور ابطال و فرمان تجدید انتخابات را در سراسر کشور صادر فرمایند.»

امیر خسرو افشار به نویسندۀ چنین گفت:

موقعی که معاون وزارت خارجه بودم يك روز سفیر آمریکا بدیدن من آمد و از وضع انتخاباتی که در زمان نخست وزیری دکتر اقبال انجام شده بود خیلی ناراحت و عصبانی بنظر می رسید و می گفت در این انتخابات خیلی اعمال نفوذ شده و حتی شخصیتی مثل اللهیار صالح را نگذاشتند از کاشان وکیل شود. ما از جریان خیلی ناراحت هستیم. من عین گفته های سفیر آمریکا را به عرض شاه فقید رسانیدم. از قرار معلوم اعلیحضرت مراتب را به دکتر اقبال گفته بودند که روز بعد دکتر اقبال به من تلفن کرد و وقتی بدیدارش رفتم موضوع را پرسید و گفتم آمریکائیا نسبت به این انتخابات خیلی بدبین هستند. دکتر اقبال به فکر فرو رفت و چند روز بعد هم موضوع استعفای او از نخست وزیری و ابطال انتخابات پیش آمد.

به هر صورت پس از ۴۱ ماه نخست وزیری، شاه فقید از دکتر اقبال خواست که از مقام خود کناره گیری کند که دکتر اقبال روز دوشنبه ۷ شهریور ماه جلسه هیئت دولت را در کاخ نخست وزیری تشکیل داد و استعفای دولت را به اطلاع وزراء رسانید.

دکتر اقبال در استعفانامه خود نیز به این امر شاه اشاره کرد که (چون اعلیحضرت در جلسه مصاحبه مطبوعاتی روز پنجم شهریور ماه ۱۳۳۹ از جریان انتخابات اظهار عدم رضایت فرموده اند لذا از مقام نخست وزیری استعفا می نمایم).

بعد از کناره گیری دولت دکتر اقبال روز دهم شهریور ماه پیامی از طرف شاه انتشار یافت که خواستار استعفای منتخبین گردید. که متن پیام چنین بود:

«چون مجلس شورایی باید همواره مرجع محترم و با عظمتی باشد که بتواند وظایف خطیر خود را با استحکام کامل انجام دهد، ممکن است جریانات اخیر از این لحاظ لطمه ای به حیثیت و شئون آن وارد آورده باشد و چون یقیناً نیت کلیه افراد و احزاب مملکت این است که نمایندگان ایشان در مجلس شورایی مورد احترام کامل باشند، لذا مصلحت چنین به نظر می رسد که با دادن استعفای دسته جمعی مجال آن داده شود که انتخابات جدیدی با نهایت بیطرفی و بینظری در سراسر کشور انجام گیرد.»

پس از انتشار پیام مزبور منتخبین حزب ملیون در محل حزب گرد آمده پس از مذاکراتی از سمت نمایندگی مجلس استعفا داده و چنین نوشتند «نظر به مصلحت اندیشی شاهنشاه بدین وسیله استعفای خود را از نمایندگی مجلس اعلام می داریم.»

بعد از ظهر آن روز رادیو تهران چنین گفت:

«امروز عده ای از اعضای حزب ملیون که در انتخابات اخیر پیروز

شده بودند در محل حزب اجتماع کرده و در پاسخ مصلحت اندیشی شاهنشاه از سمت نمایندگی مجلس استعفا کردند. همچنین گفته شد که اعضای حزب مردم هم که انتخاب شده بودند مستعفی گردیدند.»

با این طرز موضوع انتخابات نمایندگان منتفی گردید و انتخابات (تابستانی دوره بیستم) بهم خورد و در دولت شریف امامی بار دیگر انتخابات دوره بیستم (زمستانی) انجام شد. این همان مجلسی است که پس از تشکیل دولت دکتر امینی منحل گردید.

در این مجلس دکتر اقبال سمت نمایندگی مجلس را داشت. ولی قبل از روی کار آمدن دکتر امینی به سمت سفیر ایران در انگلستان منصوب شد و قصد سفر داشت که دکتر امینی فرمان نخست وزیری گرفت و از او خواست که به جای انگلستان سفارت ایران در اسپانیا را بپذیرد که آن هم صورت نگرفت و دکتر اقبال بدون سمت به پاریس رفت و تا پایان حکومت امینی کاری به او ارجاع نشد و با مشکلات مالی زندگی را در اروپا می گذرانید. دانشگاه سوربن از دکتر اقبال برای تدریس دعوت کرد. در حکومت علم بدو دکتر اقبال به سمت سفیر و نماینده ایران در یونسکو و سپس به عنوان مدیر عامل و رئیس هیئت مدیره شرکت ملی نفت منصوب گردید.

دکتر اقبال و جبهه یاران متحد

از زمانی که دکتر اقبال از نخست وزیری کناره گرفت عده ای از دوستان نزدیک او در صدد برآمدند که جلساتی تشکیل داده تدریجاً علاقمندان به دکتر اقبال را جمع و جور کنند. دکتر کاسمی و دکتر ادیب از وزرای کابینه دکتر اقبال در این کار نقش مهمی داشتند. بدو دکتر کاسمی پایه این کار را گذاشت و خود مدتها دبیر جبهه یاران متحد بود و پس از رنجش از دکتر اقبال کناره گرفت و دکتر ادیب امور جبهه را با

عنوان دبیر اداره می کرد. هر پانزده روز يك بار اعضای جبهه یاران متحد در باشگاه ایران جوان دور هم جمع می شدند و با صرف ناهار مذاکراتی می کردند.

دکتر ادیب هم مرتباً گزارشات جلسات را به دکتر اقبال می داد و او هم می کوشید صمیمانه از اعضای جبهه یاران حمایت کند و هروقت مراجعاتی به او داشتند با کمال علاقه انجام می داد. نام همه اعضای جبهه یاران را فراموش کرده ام ولی این اسامی را به خاطر دارم :

دکتر کاسمی - دکتر ادیب - سرلشکر محمدعلی علوی مقدم - سرلشکر هاشمی حائری - کاظم زرافشان - عبدالوهاب اقبال (اقبال التولیه) - سرلشکرعلی اکبرضرغام - حسن مصطفوی نائینی - حسین مصطفوی نائینی - جهانگیر سرتیپ پور - سیداسدالله موسوی ماکوئی - دکتر شفیع امین - کریم اهری - دکترحنیفه رضائی - دکترحسین سامی راد - دکتر محسن صالحی - حبیب الله ملک زاده آملی - فتح الله معتمدی - محمود توسلی - دکتر جواد سعید - عزت الله کاسمی - احمد کیهان یغمائی - دکترمحمد مؤقنی - محمدعلی مرتضوی - دکترحسن مرشد - حسین معیری - نبیل سمیعی - مهندس منصور روحانی - منوچهر پرتو - محمد کشاورزبان - موسی مهام - عباس شاهنده - محمدرضی ویشکائی - مهندس جهانگیرکیا - مجیدیه - مهندس کامکار - مولوی - ضیاء دیده ور - رحیم زهتابفرد - منوچهر سعید وزیری - ذوالنصر - حسن اوحدی - هوشیدر - نویسنده (مصطفی الموتی) وچندتن دیگر.

جبهه یاران متحد هیچگونه فعالیت سیاسی خاصی نداشت. در حقیقت اینها فقط دوستی نزدیک با دکتر اقبال داشتند و در احزاب و سازمانهای مختلف بودند.

نکته هائی از زندگی دکتر اقبال

دکتر اقبال هم مثل هرانسانی صفات خوب و نقاط ضعفی داشت که برای شناسائی نخست وزیران و مقامات مهم ایرانی باید هر نکته‌ای از زندگی آنان در تاریخ ثبت شود.

نویسنده کتاب چون سالیان دراز جزو همکاران صمیمی و از دوستان نزدیک دکتر اقبال بودم و در زندگی سیاسی حق بزرگ گردن من دارد و تحت تأثیر پاکی و درستی فوق العاده او قرار داشتم طبعاً ممکن است بعضی هابانظر من کاملاً موافق نباشند ولی صراحتاً می‌توانم بگویم پاکی دکتر اقبال و بی‌علاقگی او به مال دنیا نمونه بود. باهمان حقوق ماهیانه زندگی می‌کرد و حتی مقداری از آن را هم به افراد مستحق می‌بخشید. این روش در همه مشاغل مخصوصاً در نخست وزیری و شرکت نفت به چشم می‌خورد.

مخالفین دکتر اقبال به او ایراد می‌گرفتند که يك استاد برجسته دانشگاه با آن مقام علمی که دارد چرا در نامه‌ها و تلگرافات خود به شاه از کلمات (جان نثار - چاکر) و امثالهم استفاده می‌کرد که این از شأن و مقام او می‌کاست. یکبار موضوع را به دکتر اقبال گفتم. اظهار داشت من این نظر را تأیید می‌کنم ولی باید بگویم دربار تشریفاتی دارد که اگر بادربار تماس دارید باید آن را رعایت کنید. بوسیدن دست شاه و کلماتی از این نوع جزو تشریفات دربار می‌باشد. به خصوص این شاه که سوء ظن دارد. وقتی شما از محضرش مرخص می‌شوید نفر بعدی شرفیاب می‌گردد و مطالبی به عرض می‌رساند که ممکن است موجب افزایش سوء ظن شود، باید تشریفات دربار را رعایت کرد تا از این تشدید سوء ظن‌ها مصون ماند.

گروهی می‌گفتند دکتر اقبال قیافه متفرعنی دارد. وقتی با افراد صحبت می‌کند سر خود را به حالت تکبر بالا می‌گیرد و این خوشایند

خیلی ها نیست. این موضوع را هم به دکتر اقبال گفتم. اظهار داشت من از بعضی اشخاص خوشم نمی آید و نمی توانم تظاهر به دوستی با آنان بکنم. این طرز برخورد من با آنهاست در حالیکه با دوستان و نزدیکان خود چنین نیستم.

نویسنده تأیید می کنم که دکتر اقبال با دوستان و افراد مورد اعتماد خود خیلی صادق و مهربان بود و همکاری با او انسان را به کار و فعالیت زیادتر تشویق می کرد. چون راستگو و قدر شناس بود و افراد مورد اعتماد خود را حمایت می کرد.

دکتر اقبال همیشه در خانه اجاره ای زندگی می کرد و هیچگاه دنبال خرید خانه و اشیاء لوکس و تفننی نبود. او می گفت هرگز احتیاج به خانه ندارم و مایل به حفظ و نگهداری عتیقه و اشیاء لوکس هم نیستم. شما اگر يك تابلو گران قیمت را در خانه خود نگهدارید همواره نگران آن هستید که مبادا دزد ببرد در حالی که من هروقت بخوام تابلوهای گران قیمت را ببینم به موزه ها می روم و از دیدن تابلوها لذت می برم.

در جلد هفتم اسناد سفارت آمریکا درباره دکتر اقبال چنین نوشته شده است:

دکتر اقبال که دارای دکترای پزشکی می باشد ذاتاً يك سیاستمدار است. اگر چه زبان فرانسه را خیلی عالی صحبت می کند اما دانش زبان انگلیسی او محدود می باشد ولی علاقه دارد که نشان دهد موضوع را می فهمد. از آنجائی که ایران وزیر نفت ندارد اقبال با عنوان رئیس شرکت ملی نفت ایران چنین نقشی را در سطح گسترده ای ایفا می کند. با این که نفتگر حرفه ای نیست ولی نقش وزیر نفت را به خوبی انجام می دهد و

به نظر می رسد که به اندازه کافی از منافع نفتی ایران دفاع می کند. خوشبختانه اقبال اساساً فردی محافظه کار می باشد و مایل است که پارا از گلیم خود فراتر نگذارد.

به هرصورت به عنوان يك سياستمدار خوب وفاداری او به شاه مشخص است. بنا براین شاید کمتر مایل باشد که يك تکنوکراتی باشد که درباره مطالبی حرف بزند که مخالف عقاید یا تمایلات شاه باشد.

موافقین علل موفقیت دکتر اقبال را در سحرخیزی و پشتکار و نظم و ترتیب و درستی او می دانند. هر کاری به او سپرده می شد ساعت ۶ صبح پشت میزش بود، همه می دانستند که با دکتر اقبال درباره امور مالی نمی شد صحبت کرد زیرا اعتنائی به پول و ثروت نداشت. هرکس به او نامه می نوشت نامه را می خواند و به نامه ها پاسخ می داد. نسبت به شاه وفادار بود و خانواده پهلوی او را از وفادارترین شخصیت ها می دانستند. با حزب توده و کمونیستها خیلی مخالف بود و بدادن کارهای مهم به آنها مخالفت می کرد و می گفت اینها موریانه وار پایه های سلطنت را سست خواهند کرد.

مخالفین می گفتند حمایت خانواده پهلوی عامل اصلی موفقیت دکتر اقبال بود و همین حمایت ها موجب شد که سرانجام دختر دکتر اقبال به عقد شاهپور محمودرضا درآید و پس از جدائی از او به عقد شهریار شفیق پسر اشرف پهلوی در آمده و اقبال را از هــــرجهت جزو بستگان خانواده پهلوی به حساب می آوردند. مخالفین به بعضی از نزدیکان دکتر اقبال ایراداتی داشتند و می گفتند صحیح است که خود دکتر اقبال در امور مالی هیچگونه دخالتی نداشت ولی برخی از نزدیکان او از امضاهاى او بهره برداری می کردند. مخصوصاً در زمان ریاست شرکت

ملی نفت که خیلی از پولسازان آنجا را قبله گاه خود می دانستند.

دکتر اقبال به همان اندازه که به پول و ثروت بی اعتناء بود به شغل و پست و نشان و مدال خیلی علاقه داشت. به همین جهت مشاغل جنبی او خیلی زیاد بود. علاوه بر نشان های ایران از خیلی ممالك نشان و مدال داشت و در هر سفری هم که به خارج می رفت بر تعداد این نشان ها اضافه می شد.

دشمنان دکتر اقبال می گفتند او در داخل ایران خانه نداشت ولی در خارج خانه و آپارتمان دارد در حالی که وقتی دکتر اقبال درگذشت معلوم شد از تنه حقوق او در شرکت نفت رقمی حدود ۵ میلیون ریال در حساب های او بود و هیچ کجای دنیا هم خانه ای نداشت.

دکتر اقبال هیچگونه اعتیادی نداشت. نه مشروب می خورد و نه ورق بازی می کرد و نه سیگار می کشید. حتی المقدور می کوشید شبها ساعت ۱۰ بخوابد و ۵ صبح برای رفتن به سرکار روزانه آماده گردد. در جلسات شب نشینی و میهمانی های رسمی هم قبل از نیمه شب از شاه اجازه می گرفت و از میهمانی می رفت. هیچگاه با همسر فرانسوی اش در میهمانی های بعد از نیمه شب دیده نشده است.

دکتر اقبال خیلی مذهبی بود و با دراویش گنابادی رابطه نزدیکی داشت و خود را از آن گروه و سلسله می دانست. او خداپرست بود و توکل عجیبی داشت و در مشکلات از خدا کمک می خواست. در همه پروازهای داخلی با هواپیماهای كوچك و خطرناك می گفت باید به خداوند تکیه داشت. به همین جهت از هیچ حادثه ای نمی ترسید. همیشه قرآن کوچکی در جیب داشت.

دکتر اقبال دوبار گرفتار حادثه شد که ممکن بود به مرگ او منتهی

گردد. يك بار در تصادف اتومبیل با يك آمریکائی و بار دیگر هنگامی که دردانشگاه اتومبیل او را آتش زدند.

سالنامه دانشگاه تهران چنین نوشته است: ساعت ده و نیم صبح روزجمعه ۳۵/۷/۷ جیب شمار ۱۵۱۰۲ مستشاری ارتش به رانندگی (ویلیام وست) گروهبان آمریکائی با سرعت از جاده پهلوی به طرف شهر می آمد که در اثر خارج شدن فرمان اتومبیل از دست راننده با اتومبیل شماره ۱ دربار که دکتر اقبال وزیر دربار و رئیس دانشگاه تهران در آن قرار داشت تصادف کرده است. راننده دربار و راننده جیب مجروح شده و چند شیشه به صورت دکتر اقبال اصابت کرده است.

دکتر اقبال بعد از واقعه به خبرنگاران گفت: وقتی برای شرکت در مراسم بازدید شاهنشاه عازم کوی کارگران ونك بوده و درصندلی عقب اتومبیل مشغول مطالعه روزنامه ها بودم ناگهان صدائی مانند بمب به گوشم خورد و به سمت جلوی اتومبیل پرتاب شدم. در حالی که خون از بینی ام جاری می شد از اتومبیل خارج شده دیدم جیبی با اتومبیل من تصادف کرده است. محمود جلیلی نماینده مجلس رسید و گفت به بیمارستان برویم ولی صبر کردم تا راننده مجروح را به بیمارستان منتقل کنند و باهمان حال عازم کاخ اختصاصی شده سپس با اتومبیل اعلیحضرت برای شرکت در مراسم رفتم. طرف چپ پیشانی ام مجروح شد و زانوی چپم نیز ورم کرده است. سرعت جیب ۷۵ کیلومتر بود که معمولاً دراین تصادف نباید کسی جان سالم بدر می برد.

واقعه دیگر که در زمان نخست وزیری شریف امامی اتفاق افتاد آتش زدن اتومبیل دکتر اقبال در دانشگاه تهران بود. همان محلی که دکتر اقبال به آن عشق می ورزید و خدمات زیادی به دانشگاه انجام داده بود. جریان چنین بود که دکتر اقبال از خانه اش که چند قدمی دانشگاه تهران بود اغلب روزها پیاده به دانشگاه می آمد. تصادفاً آن روز برای

معالجه دندان خود با اتومبیلی که از دربار در اختیار او گذارده شده بود به دانشگاه تهران می‌آید که نزد دکتر حمیدسیاح رئیس دانشکده دندان پزشکی که از دوستان نزدیک او بود برود. چند تن از دانشجویان که در سازمان های چپ و جبهه ملی فعالیت داشتند در صدد بر می‌آیند که مزاحمتی برای دکتر اقبال فراهم کنند.

تعدادی دانشجو از دانشکده های مختلف به خصوص دانشکده فنی را خبر می‌کنند تا سرو کله دکتر اقبال پیدا می‌شود به سوی او رفته با فریاد (غلام جان نثار) به او حمله می‌کنند. دکتر اقبال به سرعت به اتاق دکتر سیاح در دانشکده دندان پزشکی رفته و از در دیگر دانشگاه خارج می‌گردد. دانشجویان به خصوص اعضای حزب توده از فرصت استفاده کرده اتومبیل او را آتش زده و با شکستن شیشه ها و مضروب کردن مقامات دانشگاهی و شکستن میزها و صندلی ها وضع را مختل می‌کنند که مقامات انتظامی از ترس خطر انهدام دانشگاه وارد محوطه شده پس از زدو خورد شدیدی امنیت در دانشگاه برقرار می‌گردد. مقامات دولتی می‌گویند اگر نیروهای امنیتی دخالت نمی‌کردند کشتار و خسارات فراوانی روی می‌داد.

سرانجام دکتر اقبال در سن ۷۰ سالگی در حالی که مدیر عامل و رئیس هیئت مدیره شرکت ملی نفت ایران بود به طور ناگهانی با سکت قلبی درگذشت.

شایعه سازان آن را بعلت گفتگوی تند با شاه و شایعه کناره گیری از شرکت نفت دانسته‌اند در حالی که نویسنده معتقدم دکتر اقبال با سکت قلبی درگذشته است.

بعد از فوت دکتر اقبال از او خیلی تجلیل شد. ابوالقاسم حالت

ضمن شعری چنین سرود:

اقبال آن چراغ فروزان زدست رفت
آن پرتو صداقت و ایمان زدست رفت
بی هیچ درد و رنج فرویست چشم و خفت
خوشبخت هر که بدین سان زدست رفت

وضع خانوادگی دکتر اقبال

مقبل السلطنه پدر دکتر اقبال از شخصیت های مورد احترام مردم خراسان بود که در دوره چهارم از کاشمر به نمایندگی مجلس انتخاب گردید و عضو نخستین مجلس مؤسسان نیز بوده است. مقبل السلطنه ۶ پسر و چند دختر داشت که علی اقبال ۷ بار از دوره هفتم تا چهاردهم از منطقه خراسان به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردید. همچنین عبدالوهاب اقبال در دوره ۱۶ از کاشمر و محمدعلی اقبال در دوره ۱۹ از طبس و دکتر منوچهر اقبال در دوره بیستم از مشهد و کاشمر انتخاب گردیدند. ایران دخت اقبال در دوره ۲۳ از کاشمر نماینده مجلس شد. خسرو اقبال مدیر روزنامه نبرد و وکیل دادگستری، احمد اقبال معاون وزارت خارجه و سفیر ایران در چند کشور و آخرین بار سفیر ایران در هلند بود.

دکتر اقبال سه دختر دارد. که یکی همسرش دکتر سوئسی بود که در زوریخ زندگی می کند. دیگری همسر شهریار شفیق بود که پس از ترور او درپاریس در دی ماه ۱۳۵۸ با دو فرزندش به آمریکا رفت و با همسر جدیدش زندگی می کند. دختر دیگرش در واتیکان مانده و همسری اختیار نکرده است. همسر دکتر اقبال با اینکه فرانسوی است اهل تجمل نبود و کرا را می گفت تعجب می کنم چرا بانوان ایرانی این همه به تجمل اهمیت می دهند خصوصاً درباره خانه و لباس پوشیدن و در جمع آوری جواهرات و عتیقه و اشیاء لوکس.

دکتر اقبال پسر نداشت ولی به شهریار شفیق دامادش خیلی ابراز علاقه می کرد. آنهایی که شهریار شفیق را می شناسند می گویند افسری رشید و انسانی لایق و مهربان بود که همکارانش در نیروی دریائی از او خیلی رضایت داشتند. ترور شهریار شفیق توسط مأمورین جمهوری اسلامی موجب تأسف فراوان شد. شهریار شفیق به طوری که والا حضرت اشرف نوشته در روزهای نخستین سقوط رژیم با قایق از ایران گریخت و با رژیم اسلامی مبارزه می کرد که او را در پاریس ترور کردند.



ناخدا یکم شهریار شفیق



روزشمار زندگی

مهندس جعفر شریف امامی

۱- جعفر شریف امامی فرزند (نظام الاسلام) در سال ۱۲۹۱ شمسی در يك خانواده روحانی در تهران متولد شد. پس از طی تحصیلات مقدماتی و پایان تحصیل در مدرسه آلمانی بابورس تحصیلی به سوئد و آلمان رفت و مهندس مکانیک شد.

۲- مهندس جعفر شریف امامی در مراجعت به ایران در وزارت راه شروع به کار کرد و ریاست يك قطار سلطنتی را برعهده داشت که رضاشاه را به شمال می برد. پس از چندی ریاست راه آهن را عهده دار گردید و از آن زمان بین او و دکتر سجادی که وزیر راه بود دوستی صمیمانه ای برقرار شد.

۳- مهندس شریف امامی پس از اشغال ایران توسط متفقین به اتهام همکاری با آلمان ها بازداشت شد و تا خاتمه جنگ در زندان متفقین به سر برد.

۴- مهندس شریف امامی در چند کابینه سمت وزارت یافت و پس از کناره گیری دکتر اقبال از نخست وزیری از طرف شاه مأمور تشکیل کابینه شد که دولت او حدود هشت ماه دوام کرد ولی با تظاهرات فرهنگیان در مقابل مجلس و کشته شدن دکتر خانعلی از نخست وزیری کناره گیری کرد.

۵- مهندس شریف امامی هنگامی که به سمت سناتوری انتخاب گردید، او و دکتر اقبال جوانترین سناتور بودند که به عنوان منشی سنی انتخاب شدند. شریف امامی در کنار چندتن از سناتورها با قرارداد نفتی کنسرسیوم مخالفت کرد ولی معهدا پس از کناره گیری از نخست وزیری باردیگر به سناتوری انتخاب شد و سالیان دراز ریاست مجلس سنا و نیابت تولیت بنیاد پهلوی و ریاست اتاق صنایع و معادن را بر عهده داشت. شریف امامی در دوره های ۲- ۴-۵-۶-۷ از تهران به سناتوری انتخاب شده است.

۶- شریف امامی با خواهر دکتر عبدالله معظمی که بعداً رئیس مجلس شورایی شد ازدواج کرد و ضمناً خواهر او به ازدواج احمد آرامش در آمد که هر سه نفر در عصر پهلوی نقش مؤثری در امور سیاسی داشته اند.

۷- شریف امامی در بحران سال ۱۳۵۷ در حالی که ریاست مجلس سنا را برعهده داشت و با اقتدار آن را اداره می کرد از طرف شاه مأمور تشکیل دولت شد و تصور می کرد چون از خانواده روحانیت است می تواند بحران را برطرف کند و يك جمله تاریخی هم گفت «من شریف امامی بیست روز پیش نیستم.» به همین جهت تقویم شاهنشاهی را لغو کرد و کازینوها را تعطیل نمود و امتیازات زیادی به کارمندان و مطبوعات و گروه های دیگر داد ولی نتوانست بحران را برطرف ساز، به ناچار از کار کناره گیری کرد و در دولت بختیار به او اجازه داده شد که از کشور خارج گردد که اکنون در نیویورک با خانواده خود به سر می برد و مشغول تنظیم خاطرات خود می باشد.

اعضای هیئت دولت در دوبار نخست وزیری شریف امامی

- وزیر دادگستری: دکتر محمدعلی هدایتی - محمدعلی ممتاز -
دکتر محمد باهری - دکتر حسین نجفی
- وزیر خارجه: یدالله عضدی - حسین قدس نخعی - امیر خسرو
افشار قاسملو
- وزیر کشور: سپهبد مهدیقلی علوی مقدم - سپهبد صادق عزیزی -
ارتشبد عباس قره باغی
- وزیر دارائی: سرلشکر علی اکبر ضرغام - عبدالباقی شعاعی -
دکتر محمد یگانه
- وزیر آموزش و پرورش: دکتر محمود مهران - دکتر عیسی صدیق -
دکتر جهانشاه صالح - دکتر منوچهر گنجی
- وزیر راه: سرلشکر ولی انصاری - مهندس ابوالحسن بهنیا -
مهندس حسن شالچیان
- وزیر بهداری: دکتر جهانشاه صالح - دکتر جواد آشتیانی -
دکتر نصرالله مقتدرمژدهی - دکتر حسن مرشد
- وزیر پست و تلگراف و تلفن: دکتر عبدالحسین اعتبار - مهندس
کریم معتمدی
- وزیر جنگ: سپهبد احمد وثوق - سپهبد علی اصغر نقدی -
ارتشبد رضا عظیمی
- وزیر یازرگانی: دکتر علی اصغر پورهمایون - دکتر محمد سجادی
(سرپرست وزارت خانه و نایب نخست وزیر) - محمدرضی ویشکائی
- وزیر کشاورزی و عمران روستاها: مهندس ابراهیم مهدوی -
مهندس امیر حسین امیر پرویز
- وزیر کار: دکتر احمدعلی بهرامی - دکتر کاظم ودیعی

وزیر صنایع و معادن: دکتر طاهر ضیائی - دکتر محمدرضا امین
وزیر گمرکات و انحصارات: محمدرضی ویشکائی
وزیر اطلاعات: دکتر محمدرضا عاملی تهرانی
وزیر علوم و آموزش عالی: دکتر هوشنگ نهاوندی - دکتر
ابوالفضل قاضی

وزیر مسکن و شهرسازی: مهندس پرویز آوینی
وزیر نیرو: مهندس جهانگیر مهد مینا
وزیر مشاور و سرپرست سازمان برنامه: مهندس خسرو هدایت -
احمد آرامش - حسنعلی مهران
وزیر فرهنگ و هنر: مهندس محسن فروغی
وزیر مشاور و سرپرست اوقاف: دکتر علینقی کنی - محسن
شریعتمداری

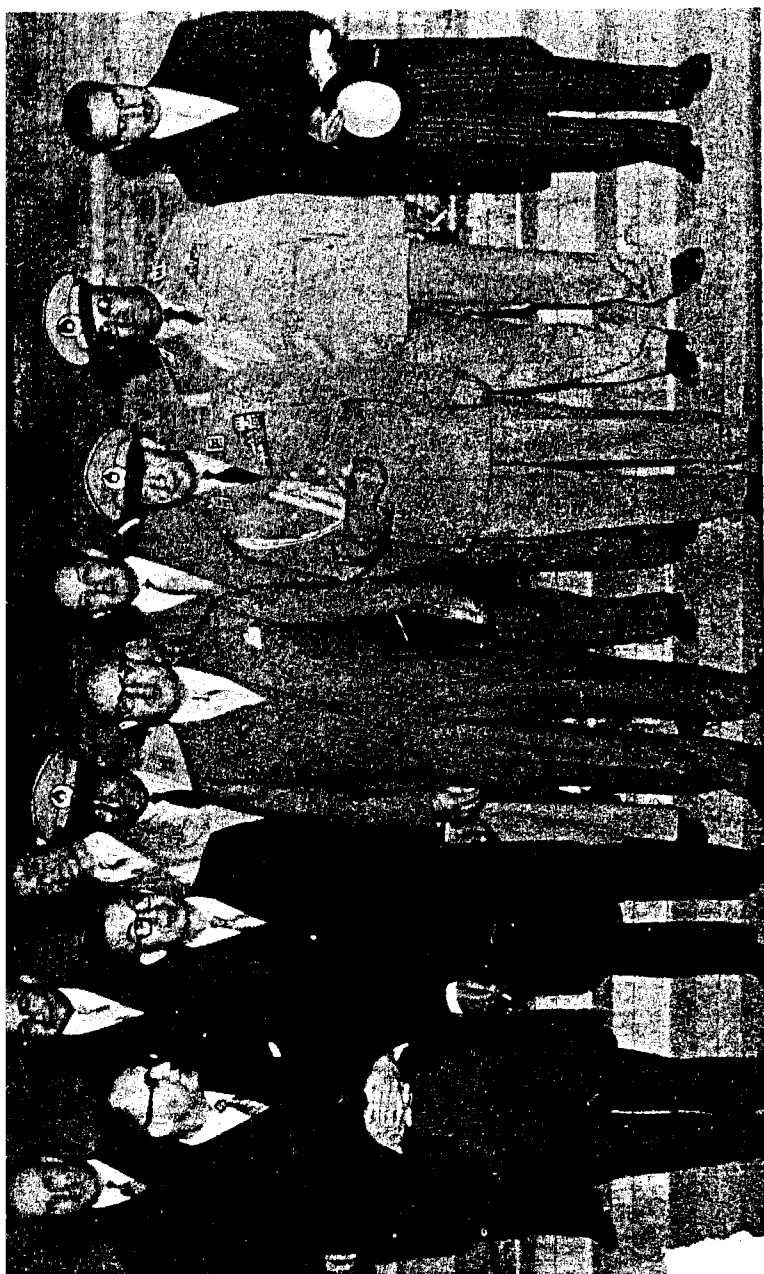
وزیر مشاور: اشرف احمدی - حسن نبوی - دکتر عزت الله یزدان
پناه (امور پارلمانی) - دکتر منوچهر آزمون - دکتر مصطفی
پایدار (امور اجرائی نخست وزیر)
معاونین نخست وزیر: سپهبد تیمور بختیار - سرلشگر حسن
پاکروان - سپهبد ناصر مقدم - نصرت الله معینیان - دکتر احمد علی
آبادی - علی فرداد.

احمد آرامش وقتی وزیر مشاور و سرپرست سازمان برنامه شد
گزارش مفصلی درباره ریخت و پاش در آن سازمان به مجلس
داد. همچنین به دولت پیشنهاد کرد که از بیمان ستوخارج
گردد سرانجام از کابینه برکنار شد. به مخالفت با رژیم پرداخت
و اعلام جمهوریّت کرد و در پارک فرح با گلوله ای به قتل رسید
که اتهام متوجه ساواک گردید.





مهندس شریف امامی که در بحران سال ۵۷ قبول مسئولیت کرد در
مجلس گفت «من شریف امامی ۲۰ روز پیش نیستم نه به خودم و نه به
فرزندانم و نه به دوستانم فکر نمی‌کنم. به حسابهای گذشته اشخاص
دقیقا رسیدگی خواهد شد.»



مهندس شریف امامی و نخستین هیئت دولت او

از راست به چپ: دکتر اعتبار - سرلشگر ضرغام - سپهبد علوی مقدم - مهندس خسرو هدایت - مهندس شریف امامی - سپهبد وثوق - دکتر طاهر رضیائی - دکتر سجادی - دکتر احمد علی بهرامی - دکتر جهان‌شاه صالح - رضی و شکاکانی.

اولین مهندسی که نخست وزیر شد

ازجمله کسانی که فاصله شغلی را از راه آهن دولتی ایران تا نخست وزیری و ریاست مجلس سنا و نیابت تولیت بنیاد پهلوی و چند شغل جنبی دیگر به سرعت طی کرد مهندس جعفر شریف امامی فرزند نظام الاسلام است که اکنون در نیویورک زندگی می کند و مشغول تهیه خاطرات خود می باشد.

وقتی دکتر اقبال از نخست وزیری استعفا کرد احتمال داده می شد که یکی از وزرای کابینه او که عضو حزب ملیون است نخست وزیر شود ولی معلوم شد شریف امامی که در زمان نخست وزیری زاهدی در مجلس سنا با قرارداد نفتی کنسرسیوم مخالفت کرده بود و با حزب ملیون هم نظر موافقی نداشت به مقام نخست وزیری رسیده است. جعفر شریف امامی در سال ۱۲۹۱ شمسی در تهران متولد شد. با بورس تحصیلی به سوئد و آلمان رفت و مهندس مکانیک شد. در سال ۱۳۰۹ در وزارت راه به کار مشغول گردید. در سفری که رضاشاه به شمال می رفت او قطار سلطنتی را سرپرستی می کرد که نظم او توجه رضاشاه را جلب نمود.

وقتی دکتر سجادی وزیر راه شد مهندس شریف امامی را به ریاست راه آهن دولتی ایران منصوب نمود که این دوستی بین آنها چنان الفتی به وجود آورد که همه جا در کنار هم قرار داشتند. در مجلس سنا

سالها شریف امامی رئیس و دکتر سجادی نایب رئیس بود. وقتی هم برای بار دوم نخست وزیر شد دکتر سجادی به جای او رئیس مجلس سنا گردید. مسعود بهنود می نویسد: تنها کسی که تصور نمی رفت در بحران تابستان ۱۳۳۹ به صدارت برسد مهندس شریف امامی بود. متخصص جدی و پرکاری که رزم آرا او را از بنگاه آبیاری به کفالت وزارت راه منصوب نمود. انتخاب شریف امامی واکنش شاه در مقابل عوارض وابستگی به آمریکا بود زیرا در دولت اقبال گروهی از جوانان طرفدار آمریکا به کار دعوت شدند. شاه چون می خواست تعدیلی در سیاست خارجی به عمل آورد بهمین جهت شریف امامی را که به عنوان نماینده (خط سوم) در صحنه سیاست مملکت شناسانده شده بود انتخاب کرد که در آن شرایط بهترین انتخاب بود. با این طرز (بچه های وارن) هم از کار برکنار شدند. با روی کار آمدن شریف امامی از وابستگی به آمریکائیان کاسته شد. خروشچف در تلگراف تبریک خود به عنوان شادمانی نخست وزیر جدید را به مسکو دعوت کرد و شریف امامی هم دعوت را پذیرفت. در همین موقع ملکه الیزابت به ایران آمد. شاه مایل نبود امپراطوری بریتانیا را از خود برنجانند. شریف امامی روابط اقتصادی با آلمان را توسعه داد و نمایشگاه صنایع آلمان در ایران دایر شد. (ارهارد) معاون و جانشین ادناتر به ایران آمد. دولت ایران سرمایه گذاری آلمان را تضمین کرد. ارهارد گفت «ایران به صنایع سنگین نیازی ندارد و باید کشاورزی خود را توسعه دهد.» این نشان می داد که سیاست بن درمورد کشورهای جهان سوم با سیاست آمریکا هماهنگ می باشد. دوماه پس از روی کار آمدن شریف امامی همسر شاه پسری به دنیا آورد. مردم تولد نوه رضاشاه را با جشن و شادمانی پذیرا شدند. شاه در این زمان بهترین روابط را با روحانیون داشت. شاه از بیماری آیت الله بروجردی بهره گرفت و بدیدار آیت الله رفت.

مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی درباره اوچنین می نویسد:
جعفر شریف امامی فرزند حاج محمدحسین نظام الاسلام است که
در ۲۷ خرداد ۱۲۹۱ در تهران متولد شد. پدر او از روحانیون دوران
قاجار بود که از ناصرالدین شاه لقب (نظام الاسلام) را دریافت داشت.
جد پدری شریف امامی میرزا ابوطالب اصفهانی روحانی معروف قرن
سیزدهم بود و از طرف مادری شریف امامی به حاج ملاهادی مدرس
تهرانی صاحب شرح کبیر می رسد.

جعفر شریف امامی تحصیلات متوسطه را در ایران انجام داد و برای
تکمیل تحصیلات به سوئد و آلمان رفت و آخرین مدرک تحصیلی خود را
در رشته برق کسب نمود و هنگام تصدی راه آهن دولتی توسط متفقین
دستگیر و به زندان به اراک فرستاده شد.

مهندس شریف امامی در حکومت قوام مدیر عامل بنگاه آبیاری
شد و در دولت رزم آرا به وزارت راه رسید و در دولت زاهدی مدیرعامل
سازمان برنامه و در سال ۱۳۳۳ به سناتوری تهران انتخاب گردید.
شریف امامی در مجلس سنا از معدود مخالفین قرارداد نفتی
کنسرسیوم و الحاق ایران به پیمان بغداد بود.

در دولت دکتر اقبال روابط سیاسی ایران و شوروی خیلی تیره شده
بود و رادیوهای تهران و مسکو مرتباً به یکدیگر حمله می کردند. با
روی کار آمدن شریف امامی که انتشار یافت طرفدار سیاست مسالمت
آمیزی باشد حملات رادیویی بین دو کشور قطع شد. شریف امامی
توانست انتخابات دوره بیستم (زمستانی) را انجام دهد که در آن زمان
اللهیار صالح از رهبران جبهه ملی و چندتن تند رو در انتخابات پیروز
شدند ولی دکتر امینی و درخشش و گروهی دیگر با طرز برگزاری

انتخابات مبارزه می کردند که پس از روی کار آمدن دولت امینی هر دو مجلس منحل گردید.

در دولت شریف امامی بود که اتومبیل دکتر آقبال را در دانشگاه آتش زدند و در دانشگاه تشنج و تیراندازی شد. احمد آرامش شوهر خواهر شریف امامی وزیر مشاور و سرپرست سازمان برنامه نطق های تندى عليه کارهای ابوالحسن ابتهاج مدیر عامل قبلى سازمان برنامه ایراد کرد و ابتهاج نیز همه مطالب رئیس سازمان برنامه را مورد تکذیب قرار داد و همین گفته ها و نوشته ها مقدمه پرونده ای شد که در دادگستری برای ابتهاج آماده گردید.

احمد آرامش در کتاب (پیکار من باهرمين) می نویسد: در دولت شریف امامی پیشنهاد کردم که کمیته ای به نام (طرحها و فکر) تشکیل گردد که مورد تصویب هیئت دولت قرار گرفت. این کمیته پس از بررسیهائی لغو پیمان سنتو و لغو قراردادهای نظامی و پیوستگی به صف کشورهای غیر متعهد را تهیه کرد که مورد تأیید هیئت وزیران قرار گرفت. شریف امامی نخست وزیر می گوید باید مراتب به عرض اعلیحضرت برسد و موافقت ایشان جلب شود. وقتی شریف امامی موضوع را مطرح می کند شاه می گوید چطور تا این اندازه جلو رفته و مرا بی اطلاع گذارده اید؟ شریف امامی می گوید قصور از من است زیرا وقتی آرامش پیشنهاد کرد گفتم باید مراتب به استحضار می رسید. شاه می گوید صورتجلسه نزد من باشد تا با سفرای انگلیس و آمریکا مذاکره کنم، مسلماً دولت انگلستان با لغو پیمان سنتو موافقت نخواهد کرد. شاه جریان را به سفرای مزبور اطلاع می دهد که سفیر انگلیس می گوید این جریان باید فوراً بهم بخورد. شاه هم به شریف امامی می گوید

کمیته را بهم بزنید و آرامش هم از کابینه برود و سفیر در کشورهای خارجی گردد. بعداً سفیر انگلیس از قدس نخعی گله می کند. او هم می گوید تحت تأثیر القانات آرامش قرار گرفته ایم.

هنگام نخست وزیری شریف امامی فرهنگیان به رهبری محمد درخشش تظاهراتی در میدان بهارستان کردند که باتیراندازی مأمورین شهریانی دکترخانعلی از فرهنگیان به قتل رسید، شریف امامی درمجلس مورد اعتراض اللهیار صالح و چندتن دیگر از وکلاء قرار گرفت. شریف امامی گفت در اینجاصحبت از ماده ۱۲ قانون تعلیمات اجباری شد. دولت حرفی ندارد مجلس باید بودجه آنرا تصویب کند. ارقام را ملاحظه کنید اگر امکان دارد ماهم موافقیم (رضاجعفری - ممکن است ماده ۱۲ را ظرف ۴ سال اجرا کنید)

شریف امامی با عصبانیت گفت جنابعالی این حرف را نزنید. این قانون مال ۱۸ سال پیش است، شما خودتان وزیر فرهنگ بودید و این قانون را اجرا نکردید، شما حق ندارید از این حرفها بزنید، لابد اشکالی در کار بوده که نتوانستید عمل کنید.

سردار فاخر حکمت رئیس مجلس بانواختن زنگ گفت (آقای نخست وزیر شما حق ندارید با نمایندگان مجلس اینطور صحبت کنید. نماینده مجلس می تواند نظر خود را بگوید و شما نباید با لحن تهدید آمیز وکیل مجلس را وادار به سکوت کنید.)

شریف امامی از اعتراض رئیس مجلس ناراحت شد و از تریبون پائین آمد و مجلس را ترك گفت و به خانه خود رفت و روز ۱۴ اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ استعفای خود را برای شاه فقید فرستاد که مورد قبول قرار گرفت و فرمان نخست وزیری برای دکتر علی امینی صادر شد.

محمد درخشش که نشریه مهرگان را در آمریکا منتشر می سازد در شماره بهار سال ۱۳۷۴ درباره سقوط نخستین کابینه مهندس شریف امامی چنین می نویسد:

جامعه معلمان ایران اولین سازمان اجتماعی بود که با قیام خود در ۱۲ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۰ سکوتی را که پس از کودتای ۲۸ مرداد سراسر جامعه مارا فرا گرفته بود شکست و ترس و وحشتی را که بردلها نشسته بود از دلها زدود.

حاصل این قیام پیروزی که مردم نیز بدان پیوسته بودند، سقوط دولت موقت، انحلال مجلسین، متجاوز از سه برابر شدن حقوق معلمان و دوبرابر شدن سایر حقوقها در تمام سطوح، حاکمیت معلم بر وزارت فرهنگ و بالاخره انجام تحولات اساسی بود که هیچگاه تاریخ آن را فراموش نخواهد کرد.

قیام ۱۲ اردیبهشت ماه تأثیر عمیقی در جامعه گذاشت. بهمین جهت معلمین کشور آن را (روز معلم) نامیدند چون دکترخانعلی در این روز تاریخی در راه آزادی و عدالت به قتل رسید ولی رژیم فعلی آن را به «روزمطهری» تغییر نام داده است.

مهندس شریف امامی در سال ۱۳۴۱ به سمت نیابت تولیت بنیاد پهلوی و در سال ۱۳۴۲ به ریاست مجلس سنا انتخاب گردید. تا این که بار دیگر در بحران سال ۱۳۵۷ فرمان نخست وزیری به نام اوصادر گردید.

مهندس شریف امامی که بعد از درگذشت دکتر اقبال و امیراسدالله علم نزدیک ترین فرد به شاه بود در ایامی که بحران سراسر کشور را فرا

گرفت از طرف شاه به نخست وزیری دعوت شد ولی او که ریاست مجلس سنا و بنیاد پهلوی و سایر مشاغل جنبی را بر قبول مسئولیت نخست وزیری ترجیح می داد در اجرای اوامر شاه این مسئولیت را پذیرفت و روز پنجم شهریور ماه ۱۳۵۷ کار نخست وزیری را آغاز کرد. منتها این بار که وضع را بحرانی می دید و شاه هم دچار بیماری بود احساس می کرد که باید با قدرت کارهای مملکت را سر و صورتی دهد.

شریف امامی در بار دوم نخست وزی خود تصور می کرد با انتسابی که به خانواده روحانیت دارد و با لغو تاریخ شاهنشاهی (که هنگام تصویب آن خود ریاست جلسه مشترك مجلسین را برعهده داشت) و با تعطیل کازینوها (که هنگام تصدی او در بنیاد پهلوی تأسیس شده بود) و با افزایش حقوق کارمندان دولت و اتصال برنامه مذاکرات مجلس به رادیو و تلویزیون و امضای منشور آزادی مطبوعات و جلوگیری از اقدامات تند حکومت نظامی و انحلال حزب رستاخیز و آزادی زندانیان سیاسی می تواند به اوضاع کشور سر و صورتی بدهد. شریف امامی درست فکر کرده بود ولی مخالفین رژیم و شورشیان و خرابکاران برنامه های دیگری داشتند و می خواستند رژیم را ساقط کنند و با این حرفها و با این اقدامات قانع نمی شدند.

وقتی شریف امامی در مجلس گفت (من شریف امامی ۲۰ روز پیش نیستم) در حقیقت می خواست از کارهائی که در گذشته صورت گرفته و او نیز هنگام ریاست مجلس سنا در آن دخالت داشته است خود را برکنار نشان بدهد.

شریف امامی به روزنامه نگاران گفت قبل از هر چیز باید آرامش به کشور باز گردد و باید بین همه طبقات مردم تفاهم به وجود آوریم. او گفت در حزب رستاخیز هیچ سمتی ندارد و کمکهای مالی حزب رستاخیز قطع شد.

رادیو بی بی سی گفت روی کارآمدن شریف امامی برای جلب رضایت مقامات مذهبی می باشد چون او ازخانواده روحانیت است و اقدامات اوهم نشانه همین امر می باشد ولی این اقدامات برای مخالفین کافی نخواهد بود. نخست وزیر جدید گفت به رهبران روحانی احترام زیادی می گذارد.

اشرف پهلوی می نویسد: در شهریور ۵۷ در نتیجه فشار آمریکا برادرم شریف امامی را به نخست وزیری برگزید، من از این انتخاب متعجب شدم. شرایط زمان ایجاب می کرد که رهبری قوی تر انتخاب شود. برادرم به شریف امامی قدرت کامل داد ولی او سیاست خود را بر ابراز ضعف و جلب رضایت همگی بنانهاد. ازاین به بعد مثل این بود که رژیم تصمیم به خودکشی تدریجی گرفته است. وی کابینه خود را بدون مشورت با شاه تعیین کرد که چندتن از اعضای ساواک در آن عضویت داشتند و سیاست مسالمت آمیز به ضعف و نومیدی و بیچارگی تعبیر می شد.

در همان روزهایی که دولت شریف امامی درگیر مشکلات فراوان درداخل و خارج کشور بود و سعی فراوان داشت که بین رژیم و مخالفین پلی بزند و به هر قیمتی شده آرامش را به کشور باز گرداند و دراین گذرگاه مهم تاریخ کشور را از بحران نجات دهد، مخالفین نیز این کارها را عقب نشینی دولت و شکست رژیم تلقی کرده باتلاش شبانه روزی می کوشیدند که وضع را وخیم و نا به سامان تر نموده و سقوط رژیم را تسریع نمایند. شاه هم که احساس می کرد آن زیر بنای محکمی که از اجرای برنامه های انقلاب سفید درتصور داشت به شکل دیگری درآمده،

تدریجا امیدش به آتیه کشور کم می شد، چون به شاه گفته بودند که بدون خونریزی و کشتار میتوان وضع را بصورت عادی برگرداند. مخالفین هم با استفاده از این طرز تفکر دامنه عملیات خود را وسعت می بخشیدند. شاه در اندیشه های مختلف بود که یکی از آنها خروج از کشور به شمار می رفت.

در این دوره از نخست وزیری شریف امامی تحریکات به صورتی بود که دولت ناگزیر به اعلام حکومت نظامی در ۱۲ شهر ایران از جمله تهران شد که روز ۱۷ شهریور در میدان ژاله در اثر تیراندازی عده ای کشته شده و اقدامات دولت (آشتی ملی) با شکست روبرو گردید و شریف امامی در مجلس شورای ملی مورد حملات شدید قرار گرفت و با راه پیمائی چند میلیون نفری به اقدامات دولت اعتراض شد.

استیضاح و اعلام جرم در مجلس شورای ملی علیه دولت موجب شد که دولت نتواند هیچ کار اساسی صورت بدهد. حتی در مجلس سنا که شریف امامی سال ها آن را با قدرت اداره می کرد مورد حمله قرار گرفت. در نتیجه وضع به صورتی در آمد که شاه ناچار شد جلسه ی مشاوره ای تشکیل دهد.

از مهندس شریف امامی درباره مذاکرات این جلسه سؤال کردم که چنین گفت: اعلیحضرت گفتند عده ای از وزراء را که سابقه چپی و تشکیلاتی دارند انتخاب کنید تا در جلسه ای شرکت کنند که برای وضع فعلی و مبارزه با آشوبها و خرابکاریها چاره اندیشی شود. من دکتر نهاوندی - دکتر باهری - دکتر گنجی - دکتر آزمون و دکتر ودیعی را در نظر گرفتم که در جلسه شرکت نمودند. دکتر نهاوندی با اشاره به بررسیهای گروه اندیشمندان مطالبی گفت که يك عده همفکر باید باهم همکاری کنند و تصمیمات سریع و اساسی برای مبارزه با فساد گرفته شود و مفسدین گذشته مجازات شوند که در حقیقت منظور نهاوندی این

بود که زمام امور کشور به دست او و گروه اندیشمندان داده شود. دکتر باهری گفت برای مجازات سریع مفسدین، باید تصمیمات فوق العاده گرفت و با قوانین و مقررات فعلی نمی توان به سرعت این کار را انجام داد. دکتر آزمون گفت خوب است اعلیحضرت خودتان انقلاب کرده و رهبری انقلاب را به عهده بگیرید و در میدان سپه دارها برپا کنید و مفسدین را مثل دادگاه زمان جنگ محکوم نموده به مجازات اعدام برسانید. سپهبد مقدم گفت اگر این پیشنهاد تصویب شود نفر اول که باید اعدام شود خود آزمون خواهد بود که اعلیحضرت گفتند شوخی نکنید و جدی حرف بزنید.

دردولت شریف امامی در اثر اقداماتی که صورت گرفت خمینی از نجف به پاریس رفت و فعالیت خود را در آنجا توسعه داد و تشکیل حکومت اسلامی را اعلام داشت و اعتصابات درسراسر کشور شروع شد. مخصوصا اعتصاب در صنعت نفت کشور را فلج کرد که همین جریانات موجب شد شریف امامی عدم موفقیت در کارها را احساس کند.

دولت شریف امامی علاوه بر تظاهرات و آتش سوزیها و اعتصابها با طوفانی از نطق های مخالف و استیضاح و اعلام جرم و اعتراض درمجلس شورای ملی مواجه بود. روز ۱۴ آبان ۵۷ ناگهان در تهران تظاهرات وسیعی صورت گرفت. شب قبل هم در تلویزیون نشان داده شد که دانشجویان مشغول تظاهرات آرام بودند و سربازان به سوی آنها تیراندازی کرده و عده ای را کشته اند که این امر موجب گردید که ناآرامیها و خرابکاریها و آتش سوزیها توسعه یابد (گرچه گفته شد که آن فیلم مونتاژ شده بود و چپیهها دست به این کار زده بودند و از عوامل تلویزیون برای این کار استفاده شد).

در میدان ۲۵ شهرپور با آتش زدن چند ساختمان بزرگ از جمله ساختمان بانکم ملی وضع شهر به کلی متشنج و نا امن گردیده که وحشت زیادی در مردم تولید کرد. ارتشبد اویسی که مقررات حکومت نظامی را در اختیار داشت ولی شاه به او دستور می داد که خون از دماغ کسی نریزد و دولت هم با اقدامات حکومت نظامی در بازداشت اشخاص و مداخله در امور مطبوعات مخالف بود، به همین جهت در بلاتکلیفی به سر می برد. در نتیجه مخالفین به ویژه خرابکاران در وسط خیابان ها با آتش زدن لاستیکها و آتش زدن ساختمانها حتی عبور و مرور را هم مختل کرده بودند.

عصر آن روز شایع شد که شریف امامی می رود و یک دولت نظامی روی کار می آید که عده ای می گفتند شاید دولتیها در جلوگیری از آشوبها اقدام قاطعی نمی کردند و شاه مجبور شده که یک دولت نظامی روی کار بیاورد. عده ای معتقد بودند که ساواک هم در این نا امنیه نقش داشته است.

متن استعفای شریف امامی به تاریخ ۱۳۵۷/۸/۱۴

شاهنشاه آریا مهر

نظر به این که وضع کشور و شدت تحریکات ایجاب می نماید که دولت کنار رفته و جای خود را به دولتی بدهد که بتواند اغتشاشات و اعتصابات را پایان دهد، علیهذا استدعا دارد استعفای دولت را بپذیرید.
نخست وزیر - شریف امامی

مهندس شریف امامی چون دیگر در بنیاد پهلوی هم سمتی نداشت پس از کناره گیری از نخست وزیری به خانه خود رفت و به استراحت پرداخت و در دولت بختیار که بحران شدت یافته بود تصمیم گرفت از کشور خارج گردد.

محمد مشیری معاون نخست وزیر به کمک او شتافت و شریف

امامی با استفاده از پابون دولت به اروپا آمد و سپس به آمریکا رفت. از شریف امامی در نیویورک ماجرای بیماری سرطان شاه را پرسیدم. با قاطعیت گفت نه تنها من خبر نداشتم بلکه غیراز علیاحضرت ودکترایادی و پزشك مخصوص ایشان (دکترصفویان) هیچکس خبر نداشت. فقط چند سال قبل از واقعه ۲۲ بهمن ۱۳۷۵ يك روز از دربار به من خبر دادند در جلسه ای که درحضور اعلیحضرت تشکیل می شود شرکت کنید. وقتی به کاخ نیاوران رفتم نخست وزیر و رئیس مجلس و وزیر دربار و رؤسای سازمان های نظامی حضور داشتند که شرفیاب شدیم. اعلیحضرت مطالب مهمی را بیان کردند که خیلی به نظر من پرمعنی بود. با اشاره مختصری به کارهای پدرشان و همچنین برنامه های وسیعی که در زمان خود ایشان انجام شده است و نقشه هایی که برای آینده مملکت دارند گفتند مدتی است به این فکر هستم که بایدکاری کرد که کشور درآینده از خطرات مهمی که در این دنیا هست مصون بماند و رفاه ملت و ترقیات کشور دستخوش حوادث نگردد و کشور از ماجراها حفظ شود. راه های مختلف را مطرح نمودند. تمام حضار گیج شده بودند که موضوع چیست؟ که اعلیحضرت به طور ناگهانی این مطالب را عنوان می کنند. وقتی اظهارات ایشان پایان یافت گفتم مطالبی که فرمودید خیلی عمیق و دقیق و راهنمائیهای مفیدی بود اگر قبلاً می دانستیم یادداشت می کردیم که همیشه برنامه کارها مشخص باشد. اعلیحضرت گفتند فکر این کار را هم کرده ام مطالب ضبط شده و برای همه شرکت کنندگان در این جلسه کتباً ارسال خواهد شد که محرمانه بماند. چند روز بعد عین مطالب با خط بسیار زیبایی که نوشته شده بود برای همه ما ارسال شد که به نظر من این در حقیقت (وصیتنامه سیاسی شاه) بود که به علت ابتلاء به سرطان به این فکر افتاده بودند.

پس از خروج شریف امامی از کشور و استقرار جمهوری اسلامی،

خانم شریف امامی بازداشت گردید و پس از مدتی از زندان آزاد شد که از راه کردستان خود را به خارج از کشور رسانید و اکنون خانواده شریف امامی همه در آمریکا زندگی می کنند.

مهندس شریف امامی قسمتی از خاطرات خود را در نواری که توسط دانشگاه هاروارد تهیه گردیده ضبط نموده و خود نیز خاطراتش را تنظیم کرده ولی فعلا قصد انتشار آن را ندارد.

مهندس شریف امامی دوستان پروپاقرص و دشمنان سرسختی دارد. موافقین، مدیریت و دوستی و نظم و ترتیب او را می ستایند. مخالفین می گویند هنگامی که قدرت داشت برچند مؤسسه ریاست می کرد و حقوق زیادی می گرفت و در سمتهایی که داشت به صورت قدرت فردی آن را اداره می کرد و حتی ریاست او در سنا با تندى و قاطعیت همراه بود. شریف امامی سال ها ریاست لژهای فراماسونری را در ایران بر عهده داشت.

وضع خانوادگی مهندس شریف امامی

جعفر شریف امامی يك برادرش دکتر محسن شریف امامی سال ها پزشك قانونی بود و يك دوره به نمایندگی از شهرستان نور انتخاب گردید و در سالهای بعد از انقلاب در لندن درگذشت. برادر دیگرش دکتر مهدی شریف امامی بود که سال ها در وزارت کار سمت داشت و سرانجام به کار آزاد پرداخت و در تهران فوت کرد. خواهر شریف امامی همسر احمد آرامش بود که بعدها از او جدا شد. همسر شریف امامی خواهر دکتر عبدالله معظمی رئیس سابق مجلس می باشد که روابط آنها دوستانه بوده و شرکتی هم برای امور کشاورزی و دامداری در منطقه کرج با کهبید داشتند. مهندس شریف امامی دارای يك پسر و دو دختر می باشد که یکی از دخترانش همسر دکتر معظمی (پسردانی او که پدرش قاضی دادگستری بود) می باشد و پسرش نیز با خانواده ارجمند ازدواج کرده و دختر دیگرش هم در آمریکا شوهر کرده و تقریباً تمام افراد فامیل در آمریکا به سر می برند.

روزشمار زندگی

دکتر علی امینی

۱- علی امینی فرزند محسن خان امین الدوله در سال ۱۲۸۴ شمسی در تهران در يك خانواده اشرافی متولد شد. مادرش فخرالدوله از مهم ترین زنان عصر خود به شمار می رفت که در جوانی قرار بود با دکتر مصدق ازدواج کند، ولی این امر صورت نگرفت.

۲- علی امینی پس از پایان تحصیلات در ایران قرار بود به نجف برود و مجتهد شود ولی به پاریس رفت و ازدانشگاه کرونبل درجه دکترای حقوق گرفت.

۳- در مراجعت به ایران با بتول وثوق دختر وثوق الدوله ازدواج کرد و رشته فامیلی این دو فرد برجسته هزار فامیل محکمر و استوارتر شد. تنها فرزند آنها ایرج امینی است که مدتها سفیر ایران در تونس بود.

۴- دکتر امینی همکاری خود را با داور در وزارت خانه های دارائی و دادگستری شروع کرد و سرانجام در زمان نخست وزیری قوام و دکتر مصدق و علاء و سپهبد زاهدی وارد هیأت دولت شد و هنگام وزارت دارائی خود قرارداد نفتی ایران با کنسرسیوم را امضاء کرد و به مجلس تقدیم نمود.

۵- دکتر امینی در دوره پانزدهم نماینده مجلس شورای ملی از تهران بود و در هر انتخاباتی خود را نامزد نمایندگی می نمود و با دولت های دکتر اقبال و مهندس شریف امامی در امر انتخابات مبارزه کرد.

۶- در سال ۱۳۴۰ به طور ناگهانی فرمان نخست وزیری دکترامینی از طرف شاه صادر گردید. گفته می شد که شاه با او مخالف است ولی به علت فشارکندی رئیس جمهوری آمریکا به این مقام رسیده، زیرا هنگام تصدی سفارت ایران در آمریکا با کندی روابط دوستانه ای برقرار ساخته بود.

۷- دوران نخست وزیری او توأم با جار و جنجال فراوان بود. برنامه اصلاحات ارضی پیاده شد، گروهی از مقامات مملکتی را به زندان انداخت و حتی گفت می خواهم عده ای از مقامات گذشته را به دریا بریزم. نطق های او موجب شد که گفته شود ایران ورشکسته است که از نظر مالی و اقتصادی صدمه زیادی به کشور وارد گردید.

۸- پس از ۱۴ ماه نخست وزیری بدنبال سفر شاه به آمریکا و انگلستان دکترامینی ناچار به استعفا از نخست وزیری گردید و چند اعلام جرم علیه او به دادگستری شد و مورد بازجوئی قرار گرفت و مدتی ممنوع الخروج بود.

۹- دکترامینی در بحران سال ۵۷ بار دیگر وارد میدان سیاست شد و همکاری با شاه را آغاز کرد و دولت بختیار را مورد تأیید قرار داد ولی سرانجام رژیم سقوط کرد و دکتر امینی ناچار شد کشور را ترك گوید.

۱۰- سال ها درفرانسه اقامت داشت. (جبهه نجات ایران) را برای مبارزه با جمهوری اسلامی تشکیل داد و نشریه ای هم منتشر نمود ولی دراین مبارزه توفیقی نیافت و از سیاست کناره گرفت.

۱۱- از جمله شایعات درباره او ارسال چك دو میلیون دلاری به نام علی امینی در یکی از بانك های نیویورك و همچنین شایعات پرداخت مبالغی برای جبهه نجات ایران درسالهای بعد از انقلاب بود.

۱۲- دکتر امینی درسال های آخر عمر خاطرات خود را در روزنامه

کيهان چاپ لندن منتشر ساخت که مورد حملاتی قرار گرفت ولی پاسخی به این اعتراضات نداد تا اینکه در ۲۱ آذرماه سال ۱۳۷۱ در پاریس درس ۸۶ سالگی درگذشت و در قبرستان مونپارناس پاریس به خاک سپرده شد.

هیأت دولت دکتر امینی

وزیر خارجه: حسین قدس نخعی - عباس آرام

وزیر کشور: سپهبد صادق امیرعزیزی

وزیر دادگستری: نورالدین الموتی

وزیر دارائی و گمرکات: عبدالحسین بهنیا - دکتر جهانگیر آموزگار

وزیر فرهنگ: محمد درخشش

وزیر پست و تلگراف و تلفن: مهندس هوشنگ سمیعی

وزیر کار: عطاء الله خسروانی

وزیر صنایع و معادن: مهندس غلامعلی فریور - مهندس تقی سرلک

وزیر راه: مهندس جمال گنجی

وزیر بهداشت: دکتر عبدالحسین طبا (قبول نکرد) - دکتر ابراهیم ریاحی

وزیر بازرگانی: دکتر علی اصغر پورهمایون - دکتر جهانگیر آموزگار

وزیر کشاورزی: دکتر حسن ارسنجانی

وزیر مشاور: هادی اشتری - ناصر ذوالفقاری - دکتر محسن نصر -

دکتر پورهمایون

معاونین نخست وزیر - احمد نامدار - محمود رجاء - علی وثوق -

نصرت الله معینیان - سرلشکر پاکروان

مشاور امور مذهبی: شریف العلمای خراسانی.



شاه گفته است که دکتر امینی بعلت فشار آمریکائیا به نخست وزیری رسید
ولی دکتر امینی می گوید کندی بیش از اینکه در انتصاب من دخالت داشته باشد
در برکناری من مؤثر بود.



دکتر حسن ارسنجانی



مهندس هوشنگ سمیع



عطاءالله خسروانی



عبدالحسین بهنیا



مهندس تقی سرک



مهندس جمال کتبی



تورالدین الموتی



مهندس غلامعلی فریور



دکتر ابراهیم ریاحی



ناصر ذوالفقاری



جهانگیر آموزگار



قدس نخعی



هادی اشتري



دکتر پوره‌هایون



محمددرخشش

اعضای هیئت دولت دکترامینی

نوه مظفرالدین شاه قاجار ونخست وزیر محمد رضا شاه

یکی از مهم ترین وقایعی که در دوران سلطنت محمد رضا شاه پهلوی روی داد نخست وزیری دکتر علی امینی بود که شاه هرگز با او نظر موافق نداشت. علاوه بر انتساب علی امینی به خانواده قاجار به علت حمایت خارجیها از او، شاه يك حالت نگرانی از علی امینی داشت و او هم چون این موضوع را می دانست در روزهایی هم که شاه قدرت داشت در صف مخالفین دولت قرار می گرفت که در حقیقت نقش مخالف پاشاه را بازی می کرد. سرانجام در میان بهت عمومی فرمان نخست وزیری دکتر علی امینی از رادیو تهران پخش شد.

در کتاب زندگینامه رجال و مشاهیر ایران درباره محسن امین الدوله پدر دکتر امینی چنین نوشته شده است:

محسن امین الدوله فرزند میرزا علیخان امین الدوله صدراعظم قاجار می باشد که پدر در تربیت او بسیار کوشید و حتی معلمی از فرانسه برای تعلیم او استخدام کرد ولی تمام تلاش او برای فرزند بی نتیجه ماند. بدو دختر مشیرالدوله را برای او گرفت ولی پس از چندی محسن خان او را طلاق داد و فخرالدوله دختر مظفرالدین شاه را گرفت و چون پدرش

صدراعظم ایران بود چند شغل به او سپرده شد. در زمان ریاست او بر ضرابخانه در ضرب سکه ها تقلب شد که عده ای عزل پدرش را از صدر اعظمی به خاطر این کار می دانند. رفتار محسن خان با مردم هم خیلی بد بود. از عجیب ترین کارهای او این که وقتی محمدعلیشاه مجلس را به توپ بست و چند تن از آزادیخواهان و سران مشروطه از قبیل آیت الله طباطبائی و آیت الله بهبهانی و ممتازالدوله و امام جمعه خوئی و حاج میرزا ابراهیم تبریزی و مستشارالدوله و حکیم الملک که در مجلس حضور داشتند به پارک امین الدوله پناه می برند محسن خان با تلفن قزاق ها را به پارک دعوت می کند و پس از درگیری مختصری که منجر به شهادت حاج میرزا ابراهیم تبریزی می شود همه آنها دستگیر و به باغشاه منتقل می گردند. به همین جهت وقتی محمدعلیشاه شکست می خورد و آزادیخواهان موفق می گردند، امین الدوله بیرق روسیه را بر بالای پارک امین الدوله به اهتزاز در می آورد که جان سالم بدر می برد. وقتی هم درباره لشت نشاء با مالکین آن حدود اختلاف پیدا می کند آن را به روسها اجاره می دهد و با جنگلیها در می افتد که توسط مجاهدین جنگلی طالش دستگیر شده و پس از پرداخت هفتاد هزار تومان جریمه مرخص می گردد. بعد از استقرار حکومت جنگلیها در شمال املاک او و سپهسالارتنکابنی مصادره گردید. بعد از کودتای ۱۲۹۹ دستور بازداشت امین الدوله نیز داده شد که به حرم حضرت معصومه در قم رفته متحصن گردید و با کمک همسرش فخرالدوله که عمه احمدشاه بود از او رفع خطر شد و به تهران بازگشت. از این پس امین الدوله از هرگونه فعالیت دست برداشت و کلیه اختیارات زندگی و ثروت خود را در اختیار همسرش فخرالدوله گذاشت.

اشرف الملوك (فخرالدوله) دختر مظفرالدین شاه و سرورالسلطنه بود که در تبریز تولد یافت. وی در جوانی نامزد پسر خاله اش دکتر محمد مصدق

بود ولی علیخان امین الدوله صدراعظم وقت پیشدستی کرد و او را برای پسر خود (محسن خان) گرفت. زیرا وصلت با دختر شاه را برای حفظ موقعیت سیاسی خود لازم می دانست به همین جهت موجباتی فراهم ساخت تا (بی بی خانم مظاهر) دختر محسن خان مشیرالدوله از پسرش جدا شد و این وصلت صورت گرفت. (گفته شد مادر دکتر مصدق از این کار بقدری عصبانی شد و دکتر مصدق هم بحدی ناراحت گردید که حتی موضوع خودکشی شایع گردید).

فخرالدوله زنی باهوش و زرنگ بود که توانست ثروت فراوان امین الدوله را حفظ کند. رویهمرفته اقتدار زن سالاری در خانواده امین الدوله آشکار و روشن بود.

با وجودی که رضاشاه برادر زاده او احمدشاه را از سلطنت خلع کرده بود روابط نزدیکی با رضاشاه داشت که حتی می گویند رضاشاه گفته است که «قاجاریه يك مرد و يك نیمه مرد داشت، مردش فخرالدوله و نیمه مردش آغا محمدخان قاجار بود».

فرزندان محسن خان امین الدوله عبارتند از: حسین - غلام - محمد - محمود (سرتیپ بازنشسته) - دکتر علی - احمد - ابوالقاسم - معصومه (همسر دکتر مشرف نفیسی) - رضا

خیلی افراد را می شناسم که به (پدر) خود افتخار می کنند ولی دکتر امینی از افرادی بود که به مادر خود (فخرالدوله) افتخار می کرد. مخالفین امینی می گفتند او خواهر زاده محمدعلیشاه است که مجلس رابه توپ بست و آزادیخواهان را در باغشاه اعدام کرد ولی طرفدارانش می گفتند دکتر امینی نوه مظفرالدین شاه است که فرمان مشروطیت را امضاء کرده است.

خاطرات دکتر امینی از مادرش فخرالدوله:

بانو اشرف امینی (فخرالدوله) فرزند مظفرالدین شاه قاجار و خانم سرورالسلطنه یکی از زن های عقدی مظفرالدین شاه بود که در سال ۱۲۶۲ شمسی در تبریز متولد گردید. خانم فخرالدوله فرزند سوم بود و دو خواهر بزرگتر و یک برادر کوچکتر داشت که ناصرالدین میرزای ناصری است. فخرالدوله بین خواهرهای خود بیش از دیگران مورد توجه پدر بود زیرا برعکس خواهرها که افتاده و به اصطلاح مظلوم بودند او خیلی باهوش، سروزبان دار و شیرین بود. در عمارت ارك تبریز محل اقامت ولیعهد مکتبخانه ای بود که اولادان شاه از مادرهای مختلف در آنجا قرآن خواندن و نوشتن را می آموختند. معلومات مادرم همان بود که در مکتب خانه تبریز فراگرفت. مادر بزرگ مادریم خواهر عبدالحسین میرزا فرمانفرما و نجم السلطنه (مادر دکتر مصدق) خیلی با قدرت و پیش شاه عزیز بود. فرزندانش از او خیلی حساب می بردند، کسی که رویش به او بازتر بود مادرم بود و بطوریکه خودش تعریف می کرد چون پیش پدر عزیز بود به اتکاء محبت او ترس و وحشت زیادی از مادر نداشت بطوریکه اگر مورد مؤاخذة مادر قرار می گرفت پناه به پدر می برد و از تنبیه مصون بود معذلك محبت و احترام فراوانی برای مادرش داشت و ما وقتی بزرگ شدیم و پیش مادر بزرگمان رفتیم دیدیم که رفتار مادر بزرگ نسبت به مادرمان که چند فرزند داشت و سنی از او گذشته بود چقدر آمرانه بود و او هم بانهایت ادب و احترام اوامر مادر را اطاعت می کرد.

مادر بزرگم و خواهرش نجم السلطنه خیلی بهم علاقمند بودند و از همین جهت ابتدا مادرم را برای دکتر مصدق خواستگاری کردند ولی بعداً که مظفرالدین شاه به تهران آمد و میرزا علیخان امین الدوله مادرم را برای پسرش محسن خان امین الملك خواستگاری کرد، مادر بزرگم ازدادن دخترش به مصدق منصرف شد و همین اقدام موجب کدورت بین ایشان و

خواهرش نجم السلطنه گردید و تا آخر زندگی این کدورت متأسفانه باقی ماند.

مادرم موقعی که همسر پدرم شد ۱۴ سال بیش نداشت و حال آنکه مادرم عیال دوم پدرم بود. همسر سابق او دختر شیخ محسن خان مشیرالدوله بود. میرزا علی خان امین الدوله و شیخ محسن خان که در آن موقع سفیر ایران در ترکیه بود سوابق دوستی زیادی داشتند و روی همین دوستی و نزدیکی دختر مشیرالدوله را برای پسرش گرفت بطوریکه پدرم نقل می کرد او از ابتدا علاقه زیادی به این ازدواج نداشت و ظاهراً امر پدر را اطاعت کرده بود و بعد هم که فرزندی پیدا نشد دوری زیادتر شد و منتهی به تفرق گردید.

مراسم عقدکنان و عروسی مادرم موقعی انجام شد که پدرشوهش صدراعظم و مادرشوهش دختر امین الملک و یکی از زنهای متموله آن روز به شمار می رفت. مراسم عقد و عروسی با حداکثر تشریفات آن روز انجام شد و مادرم نقل می کرد با اینکه بچه بودم و توجه زیادی به حسادت نزدیکان نداشتم می دیدم که عده ای از همان نزدیکان با بغض خاصی به من نگاه می کنند و به خوشبختی من رشک و حسد می برند.

در کشمکش های سیاسی که بین پدر بزرگم و دربار مظفرالدین شاه روی سعایت و حسادت درباریان و مخالفین او پیش آمد مادرم با وجود جوانی سعی کرد که واسطه باشد و چون پیش پدرش سپیدبخت و بدون ملاحظه بود مراتب را به استحضار شاه رساند.

نقل کرد روزی که امین الدوله از این سعایتها و کشمکشها خسته و ملول بود پیش من درد دل کرد و گفت من موقعی که منشی مخصوص ناصرالدین شاه بودم چندین بار پیشنهاد صدارت به من شد و با این که ناصرالدین شاه را مرد باهوش و باتصمیم و قوی الاراده دانستم چون به روحیه استبدادی او واقف بودم از قبول مسئولیت سرباز زدم و وزیر بار نفرتم

بطوریکه دریکی از دفعات ناصرالدین شاه باعصبانیت گفت «امین الدوله توخیال می کنی که برای من ناز می کنی، من ازتوی قلمدانم صدراعظم بیرون می آورم» و گویا عصبانیت ناصرالدین شاه طوری بود که امین الدوله را سخت ناراحت و مضطرب کرده بود.

امین الدوله اظهار کرد ولی وقتی پدرشما (مظفرالدین شاه) پادشاه شد چون دانستم که او مردی رئوف و آزادیخواه و خوش قلب است قبول مسئولیت کردم.

پدربزرگ من دارای چنداولاد بود. ولی متأسفانه تمام آنها جز پدرم در سنین جوانی فوت کرده بودند و می گفتند که یک پسر و یک دختر ۱۲ ساله و یکی ۸ ساله در یک هفته به مرض دیفتری فوت کردند بطوریکه مادر بزرگم در اثر این مصائب بطوری متأثر و متألّم بود که خوب یاد دارم هفته ای یکی دوبار به ابن بابویه می رفت و در قبرستان و مرده شورخانه آنجا مثل اینکه دنبال گمشده ای می گردد ساعت ها می گذراند و این تأثرات روحی در او یک حال وسواس و انزوا به وجود آورده بود.

خبر حامله شدن مادرم و درانتظار تولد فرزندى در محیط غم و اندوه خانواده تغییری محسوس داد و تا اندازه ای اثر نامطلوب کشمکش های سیاسی را که طبعاً عکس العملی در زندگانی آنان داشت از بین برده بود. اولاد اول او پسر بود که نام او را حسین گذاردند و در همان ماه های اول این بچه را مادر بزرگ پیش خود نگاهداشت و در اثر مشغول شدن با نوه اول که بی اندازه سفیدبخت بود تاحدی از اندوه و الم او کاسته شد.

فرزند دوم که به فاصله یک سال متولد شد غلامحسین نام دارد و او هم پیش مادرم بسیار عزیز و محبوب بود و آنی از خود جدایش نکرد. پیدایش دو اولاد محیطی را که مرگهای متعدد و کشمکشهای سیاسی عزادار کرده بود تدریجاً به محیط نشاط و خوش تبدیل کرد ولی افسوس که این وضع چندان دوامی نکرد و به زودی پیش آمدهای نامطلوبی مشکلات تازه ای به وجود آورد.



بآنو فخرالدوله دختر مظفرالدین شاه ،
خواهر محمدعلی شاه و مادر علی امینی



علی امینی با مادر، خواهر و برادرانش

خیلی ها را می شناسم که به «پدر» خود افتخار می کنند ولی دکتر امینی از
افرادی است که به «مادر خود فخرالدوله» افتخار می کرد.

دسایس و سعایت مخالفین امین الدوله در مظفرالدین شاه مؤثر واقع شد و امین الدوله در بهار سال ۱۳۱۷ قمری مجبور به استعفا گردید. مخالفین باز هم اکتفا نکرده و او را وادار کردند به گیلان مسافرت کرده و درلشت نشاء که ملک پسرش بود اقامت کند.

مادرم نقل کرد که روز بعد از حرکت پدرش و شوهرم از اندرون شاه به من خبر آوردند که احتمال می رود که شوهر و پدرشوهر شما را از قزوین به اردبیل ببرند و جانشان نیز در معرض خطر باشد. باشنیدن این خبر بلافاصله به طرف قزوین حرکت کردم و وقتی شبانه وارد شدم پدرشوهر و شوهرم از این ورود ناگهانی من تعجب کردند ولی من ابراز مطلبی را که شنیده بودم نکردم فقط گفتم که من مصمم هستم تارشت با شما بیایم و بعد مراجعت خواهم کرد. فردای آنروز قاصدی از تهران رسید که به امر شاه باید فخرالدوله به تهران مراجعت کند ولی من زیر بار نرفتم و به همین جهت اقامت ما در قزوین چند روز طول کشید و قاصدهای متعددی آمدند و مایوسانه برگشتند و کار به جایی رسید که معتمدالحرم خواجه باشی به قزوین فرستاده شد و مادرم را تهدید کرده بود که شاه فرموده اند اگر اطاعت نکنید و مراجعت ننمائید مأمورم به زور شما را برگردانم.

مادرم به این تهدید تن درداد و حتی خواجه باشی را تهدید کرده بود که با کتک و پس گردنی بیرون می کنم. بالاخره دربار تسلیم شد و مادرم به اتفاق تبعیدشدگان به رشت رفت و به تدریج دوره گرفتاری مادرم شروع شد. امین الدوله بعد از اینکه سفری به مکه معظمه نمود در مراجعت از راه اسلامبول به تفلیس رسید و در آنجا مرض کلیه وضعف مزاج که به واسطه خستگی مسافرت حجاز شدت کرده بود تدریجاً بهبودی حاصل و به طرف وطن حرکت کرد و درلشت نشاء گیلان اقامت گزید و بالاخره در ۲۲ صفر ۱۳۲۲ قمری به رحمت ایزدی پیوست. خساراتی که در موقع معزولی به او رسید خیلی زیاد بود.

محمود طلوعی می نویسد: انتخاب دکتر امینی به مقام نخست وزیری با فشار کندی رئیس جمهور آمریکا خلاف میل شاه بود. دکتر امینی هم با استظهار به حمایت آمریکائیه‌ها بدون شرط حاضر به قبول مقام نخست وزیری نبود. شرط اول انحلال مجلسین و شرط دوم آزاد گذاشتن او در اصلاحات و مبارزه با فساد که متضمن آزادی عمل در انتخاب وزراء و تعقیب عده‌ای از مقامات سابق بود. غیر از سپهبد نقدی وزیر جنگ و قدس نخعی وزیر خارجه بقیه منصوب امینی بودند که سه تن آنها خلاف میل شاه انتخاب شدند. نورالدین الموتی وزیر دادگستری از گروه ۵۳ نفر، مهندس فریور وزیر صنایع از طرفداران جبهه ملی، حسن ارسنجانی وزیر کشاورزی از طرفداران قوام السلطنه. شاه در تعیین امینی به نخست وزیری و قبول شرایط او بیم از کودتای نظامی داشت، زیرا دیدار سپهبد بختیار با کندی و گزارشاتی که به شاه داده بودند زنگ خطری بود که در گوش شاه صدا می‌کرد. کرومیت روزولت به (باری روبین) نویسنده آمریکائی گفته بود که قبل از روی کار آمدن امینی سپهبد بختیار به ملاقات آلن دالس رئیس سیا رفته تا ترتیب يك کودتا را علیه شاه بدهد و شاه هم در جریان امر قرار گرفت و در اولین فرصت بختیار را برکنار ساخت و سرانجام هم توسط عوامل ساواک در عراق کشته شد. وقتی شاه بیدار کندی در آمریکا رفت و آمادگی خود را برای اصلاحات اعلام داشت، توانست امینی را از صحنه خارج کند. چنانچه وقتی رفاندم ششم بهمن برگزار شد کندی به شاه این پیروزی بزرگ را تبریک گفت.

دکتر امینی روز ۲۶ تیر ۱۳۴۱ پس از چهارده ماه و ده روز نخست وزیری از صحنه سیاست ایران طرد شد. زیرا شاه به هیچوجه به او اعتماد نداشت. در این مدت امینی تلاش زیادی کرد که به شاه نزدیک

شود ولی شاه به او رو نشان نمی داد... علم می نویسد با این که امینی مرد یکرنگی نیست من سعی کردم موجبات نزدیکی او را با شاهنشاه فراهم کنم زیرا يك دشمن زیاد است و هزاران دوست کم، در سلام چهارم آبان امینی شرفیاب شد.

دکتر امینی بعد از پیروزی کارتر در انتخابات آمریکا به امید این که بار دیگر با کمک دموکراتها بتواند به مقام نخست وزیری برسد نغمه مخالف را ساز کرد. واکنش شاه انتشار مطالبی علیه امینی و ارتباط او با بیگانگان و اشغال کرسی صدارت با فشار خارجی ها بود. همچنین امینی متهم شد که با اعلام ورشکستگی، مملکت را به سوی سقوط سوق می داد.

مسعود بهنود می نویسد:

علی امینی دومین انتخاب مستقیم آمریکائیان بدون رضایت شاه بود. پیش از او آمریکائیه‌ها برای نشان دادن رزم آرا بر کرسی صدارت اقدام کردند. برای قبولاندن امینی به شاه، اورل هرمن پیر سیاستمدار آمریکا از سوی کندی راهی تهران شد. در پایان سه روز اقامتش در تهران برای امینی حکم نخست وزیری گرفت و شاه را واداشت تا با پیشنهادات او موافقت کند. به این ترتیب بار دیگر امور کشور از دست شاه و دربار خارج گردید. به همین جهت دربار ناگزیر شد همان توطئه هائی را که درباره سقوط قوام و رزم آرا به کار برده بود در دستور کار روزانه خود قرار دهد. این نوه اقتصاددان مظفرالدین شاه که در نجف طلبه بود و دکترای امور اقتصادی و سیاسی داشت نه تجربیات پدر زنش وثوق الدوله و نه تعالیمی که از قوام گرفته بود هیچکدام او را به صدارت نرساند، بلکه اقدام او در حل مسئله غرامت کنسرسیوم موجب شد که به صدارت برسد. روابطی که او با راهنمایی قوام با آمریکائیه‌ها پیدا کرده بود پس

از بیست سال نتیجه داد و او را به آرزوی صدارت رساند. با حکم نخست وزیری امینی، شاه فرمان انحلال مجلسین را هم امضاء کرد.

باری روبین می نویسد: نقش دکتر امینی در مذاکرات نفت و شهرت و موقعیتی که در محافل بین المللی کسب کرده بود برای شاه خوشایند نبود. شاه در وجود او قوام السلطنه تازه ای و رقیب بالقوه ای برای خود می دید و به همین جهت وقتی که زیر پای زاهدی را جارو کرد امینی را هم از صحنه سیاست داخلی بیرون راند و به واشنگتن فرستاد. ملاقاتها و مصاحبه ها و گفتگوهای امینی در آمریکا نگرانیهای تازه ای برای شاه به وجود آورد و به علت شایعه کودتای امینی با کمک آمریکائیا، به تهران احضار شد. امینی بعدا با فشار کندی به ریاست وزرائی منصوب گردید. مطبوعات آمریکا از نخست وزیری او استقبال کردند. شاه برخلاف میل باطنی خود درین بستی که در آن گرفتار شده بود به نخست وزیری امینی تن داد. زیرا او هم در ردیف سیاستمداران مستقل و نیرومندی مانند قوام و مصدق و زاهدی بود که هرگز شاه نسبت به کسانی که تفوق و برتری او را در حکومت مورد تهدید قرار دهند نظرمساعدی نداشت. شاه نمی خواست هیچکس را در حکومت خود سهم کند.

آرمین مایر سفیر سابق آمریکا در ایران طی مصاحبه ای چنین گفت: «جان کندی رئیس جمهور آمریکا فشار آورد که باید دکتر امینی نخست وزیر شود. او کمک ۳۵ میلیون دلاری را موکول به این کرد که این کمک وقتی صورت می گیرد که امینی نخست وزیر شود.»
اسکندر دلدن در کتاب (حاجی واشنگتن - تاریخ روابط ایران و

آمریکا در روزگار قاجار و پهلوی) چنین می نویسد:
ایران در ازای دریافت ۳۵ میلیون دلار وام برای کسری موازنه
خود می بایست بپذیرد که شخص بخصوصی (علی امینی) نخست وزیر
ایران شود.

والث ویتمن راستو مشاور امنیتی جان کندی يك طرح کامل برای
مداخله در امور ایران تهیه کرده بود که امینی عامل اجرای اصلی آن
به شمار می رفت.

مقاله نویسان روزنامه های یومیه به امینی حمله کردند که درسال
۴۰ با فشار آمریکا روی کار آمد و کوشید تا نیروی دفاعی مملکت را
کاهش دهد. سانسور شدید مطبوعات را برقرار کرد و همچنین تعدادی از
مخالفین خود را به زندان انداخت.

محمدرضا شاه درباره فشار آمریکائیا و تسلیم شدنش به آنها در
رابطه با انتصاب امینی می نویسد: آمریکائیا می خواستند دولت
شریف امامی برود و آدم خودشان به جای اونخست وزیر شود. این شخص
علی امینی بود. در مواقعی فشار آمریکائیا بر من آن قدر زیاد بود که
منی توانستم مقاومت کنم. خصوصاً بعد از روی کار آمدن کندی. من به
خوبی به یاد دارم که در اولین ملاقاتم با کندی در کاخ سفید، ژاکلین کندی
از امینی و چشم های پرنور و زیبای اوسخن گفت. شایع بود که آمریکائیا
۳۵ میلیون دلار به من دادند که او را منصوب کنم، این درست نیست.
بعد از انتصاب امینی آنها ۳۵ میلیون دلار به او دادند. او آنچنان بد
عمل کرد که مجبور شد مجدداً ۶۰ میلیون دلار از آمریکا تقاضای کمک
بکند که آنها هم رد کردند.

موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی در جلد دوم (ظهور و

سقوط سلطنت پهلوی) درباره دکتر امینی چنین می نویسد:

دکتر علی امینی از سرشناس ترین چهره های تاریخ سلطنت محمد رضا شاه پهلوی است. او در سال های (۱۳۳۶ تا ۱۳۴۷) آلترناتیو در مقابل شاه محسوب می شد.

پدر امینی محسن خان امین الدوله بود که با دختر مظفرالدین شاه یعنی فخرالدوله ازدواج کرد.

منطقه لشت نشاء که از ۴۴ آبادی تشکیل می گردد مورد اختلاف امین الدوله و میرزا کریم خان رشتی و برادرش سردار محیی بود.

سلیمان بهبودی هم در خاطراتش نوشت:

هنگام رئیس الوزرائی سردار سپه شاهزاده فرمانفرما با خانم فخرالدوله شرفیاب شدند تادرمورد دعوای لشت نشاء بین خانم فخرالدوله و میرزا کریم خان پا درمیانی کنند. هر دو طرف حکمیت سردار سپه را قبول کردند. مدارک بررسی گردید. عاقبت به خانم فخرالدوله حق داده شد و دعوائی که سال ها اسباب زحمت دولت و عدلیه بود خاتمه یافت.

سیدضیاء الدین طباطبائی هم در روزنامه رعد امروز نوشت:

خانواده امین الدوله برای حفظ لشت نشاء اراضی آن را به اتباع روس اجاره داده و برسرخانه شان (تهران پارک امین الدوله) که میرزا کریم خان قصد تملك آن را داشت بیروق روس آویختند. بعدا در سال ۱۳۴۰ این موضوع از سوی مخالفین دکتر امینی اعلام شد.

تقسیم املاک لشت نشاء

دکتر امینی هنگامی که نخست وزیر بود دکتر ارسنجانى مرحله اول قانون اصلاحات ارضی را درلشت نشاء که املاک آن متعلق به خانواده امینی بود اجرا کرد و پس ازکناره گیری امینی ازنخست وزیری بلافاصله مرحله دوم را درلشت نشاء پیاده نمود.

محمدعلی سفری می نویسد: دکتر امینی دوهفته بعد از استعفا از نخست وزیری همراه همسرش به اروپا رفت. قبل از سفر در دیداری گفت: اگر به جای من يك رجل استخواندار و باتجربه آمده بود جای نگرانی بود. این شانس من است که باید علم را به جای من بنشانند چون در جبین این کشتی نور رستگاری نیست. گفتم ظاهراً سکandar کشتی شاه است نه علم که در پاسخ گفت «آمریکائیها خیلی زود خواهند فهمید که چه اشتباهی کرده اند».

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی همچنین می نویسد:
علی امینی در سال ۱۲۸۴ شمسی در تهران متولد شد. تحصیلات ابتدائی را در مدرسه رشديه و تحصیلات متوسطه را در دارالفنون گذراند. در سال ۱۳۰۵ به فرانسه رفت و در دانشگاه گرونویل به تحصیل پرداخت که در آنجا با دانشجویانی از قبیل ایرج اسکندری دوست شد. در گرونویل تقریباً ۶۰ دانشجوی تحصیل می کردند از قبیل عبدالله ریاضی - غلامرضا کیان - هرمز پیرنیا پسر مشیرالدوله.

دکتر امینی از دانشگاه گرونویل لیسانس حقوق و در سال ۱۳۱۰ دکترای اقتصاد را از دانشگاه پاریس دریافت نمود. در بازگشت به ایران توسط داور به استخدام وزارت دادگستری درآمد. در سال ۱۳۱۲ بابتول وثوق دختر وثوق الدوله ازدواج کرد. حاصل این ازدواج فرزندی می باشد به نام ایرج امینی که بعد ها سفیر شد. داور او را همراه خود به وزارت دارائی برد و معاون انحصار تریاک گردید که رئیس آن اللهیار صالح بود. بعداً رئیس گمرکات و مدیر کل اقتصاد شد.

در سال ۱۳۲۱ وقتی قوام السلطنه نخست وزیر شد دکتر امینی ۳۷ ساله را به معاونت نخست وزیر برگزید. امینی از همان زمان مورد توجه خاص دیپلوماسی آمریکا قرار گرفت. در سال ۱۳۲۵ که آمریکا در برنامه

(دکترین ترومن) وام ۲۵۰ میلیون دلاری خود را به ایران پرداخت تا براساس آن برنامه ۷ ساله ایران تدوین شود، امینی رئیس سازمان برنامه شد و شاهپور عبدالرضا پهلوی ریاست عالیه سازمان را عهده دار گردید. امینی در مجلس پانزدهم نماینده تهران شد و بعد در کابینه های منصور و مصدق و علاء و زاهدی سمت وزارت داشت. در دولت زاهدی عاقد قرارداد نفت با کنسرسیوم گردید.

دکتر امینی درباره امضای قرارداد با کنسرسیوم نفت وقتی مورد اعتراض و ایراد قرار گرفت چنین گفت: «بنده عیب نمی دانم که صریحا اقرار کنم بهتر از این قرارداد نمی توانستم تهیه کنم. بنده حاضرم همین حالا کنار بروم و هرکس مدعی بستن قرارداد بهتری برای فروش نفت می باشد این گوی و این میدان.»

در سال های ۱۳۳۳ شاهد اقدامات پنهانی از سوی (باند - شاه علم - شاپورچی) برای سقوط زاهدی هستیم که حملاتی به دکتر امینی می شد که هدف اصلی حمله به دولت زاهدی بود. در بیانیه های آن روز اشاره شده که دکتر امینی در خارج از ایران مالك مستغلات فراوانی است و در معامله قند و شکر که هیئت وزیران اجازه خرید سی هزار تن از آمریکا را داده بود فعل و انفعالاتی شده است.

پس از ۲۸ مرداد از محل کمک بلاعوض آمریکا به ایران رویهمرفته ۱۵۰ هزار تن شکر از آمریکا دریافت گردید و حدود ۲/۵ میلیون دلار برای خرید ۲۰ هزار تن شکر از کوبا اختصاص داده شد. در نتیجه برکناری سپهبد زاهدی و تشکیل دولت علاء علم وزیر کشور گردید و امینی وزیر دادگستری شد. در این شغل امینی برای ارکانی همدست ناصر فخرآرائی که می خواست شاه را ترور کند تقاضای عفو کرد. افراد چپی و توده ای مثل نورالدین الموتی و شهاب فردوس را همه کاره دادگستری کرد، سرانجام شاه امینی را به عنوان سفیر به آمریکا فرستاد. گرچه امینی

موقتاً از صحنه سیاست دور شده بود ولی در سفارت ایران در آمریکا توانست ارتباطاتی برقرار کند که از جمله ارتباط با جان کندی و سفیر اسرائیل در آمریکا بود.

چون آلن دالس دوست دیرینه امینی هم در رأس سیا بود، در نتیجه به تدریج امینی جانشینی برای رژیم شاه شده بود.

در سال ۱۳۳۶ که دکتر اقبال نخست وزیر بود نتوانست رضایت آمریکائیان را جلب کند. زیرا اقبال مهره دربار بود و شاه فرد منتسب به خود را نخست وزیر کرده بود ولی شبکه نفوذ انگلیسها زیر نظر اسدالله علم رقیب او بود. فشار برای نخست وزیری دکتر امینی ادامه داشت. با کشف توطئه سرلشکر قرنی عده ای دستگیر شدند و شاه گفت «عده ای خائن از تاریکی شب استفاده کرده نقشه خائنانه ای در سر دارند». در نیمه اسفند ۱۳۳۶ دکتر امینی در جمع گردانندگان شرکت های نفتی آمریکا گفت «باید منابع غنی نفت ایران زیر نظر آمریکا به مصرف به کشورهای کم درآمد خاور میانه برسد» این اظهارات بازتاب وسیعی داشت و وزارت خارجه ایران اعلام کرد که این نظر شخصی سفیر ایران در آمریکا بوده است. امینی گفت حرف های او تحریف شده است (از قرار معلوم امینی گفته بود قسمتی از درآمدهای کشورهای نفتی در خاور میانه در صندوقی ریخته شود و از آن برای کمک به کشورهای کم درآمد خاور میانه استفاده شود).

وقتی دکتر امینی سفیر ایران در آمریکا بود و احضار شد عمیدی نوری در مجلس از دولت سؤال کرد که اظهارات دکتر امینی در آمریکا درباره نفت و تقسیم درآمد آن بین کشورهای خاور میانه چگونه بوده است؟ که دکتر اردلان وزیر خارجه کابینه دکتر اقبال در پاسخ در جلسه ۱۳ اسفند ۱۳۳۶ چنین گفت:

وقتی این مصاحبه پخش شد از دکتر امینی سؤال کردیم و ایشان هم

متن مصاحبه را فرستادند و ما اعلام کردیم که این اظهار نظر شخصی دکتر امینی است نه نظر دولت ایران به همین جهت امینی احضار شد. فردوست هم در خاطراتش چنین نوشته است «سرویس اطلاعاتی بریتانیا پرده از روی ماجرای کودتای سرلشگرقرنی برداشت و بازجویی از دستگیرشدگان روشن ساخت که واشنگتن امینی را مهره‌ای هم‌تراز او می‌داند و جایگاه امینی در طرح این کودتا مشخص شد. این اطلاع منشاء کینه عمیقی شد که شاه در طول زندگی خود از امینی در دل گرفت و هیچگاه نتوانست او را تحمل کند.»

* * *

با این ترتیب دکتر امینی از آمریکا به پاریس رفت و با وساطت آمریکائیه‌ها برای مذاکره با شاه به تهران آمد. در تهران علیه دکتر امینی اعلام جرم‌هایی شد و از جمله اهورهوش تلگرافاتی به دادگستری کرد و خواستار تعقیب امینی بود. امینی در تهران مصاحبه‌ای با مجله تهران مصور چنین گفت: وقتی در آمریکا خبر دستگیری عده‌ای را در رابطه با نخست‌وزیری خود شنیدم خیلی تعجب کردم چون من بهتر از هر فردی می‌دانم که هر وقت اعلیحضرت بخواهند، یکی از خدمتگذاران مملکت زمام امور را به دست می‌گیرد و هرگونه تلاشی بی‌مورد است. من اصلاً سرلشکر قرنی را نمی‌شناسم.

* * *

با کوشش علم سرانجام شاه امینی را به حضور پذیرفت. امینی هم به دوستان خود می‌گفت در غیاب من هرکاری داشتند به علم رجوع کنند. مقامات انگلیس سرلشکر ارفع را در مقابل دکتر امینی کاندیدای نخست‌وزیری کرده بودند. مقامات آمریکائی از تشکیل دو حزب ملیون و مردم

ناراضی بودند و برای تشکیل حزب سوم به رهبری امینی کوشش می کردند. دکتر باهری می گوید پس از شرفیابی امینی که با وساطت علم صورت گرفت به جای این که بستگی خود را به حزب مردم اعلام کند تقاضای حزب سوم را نمود. این خواب دکتر امینی تعبیر نخواهد شد. اعلیحضرت با هرگونه حزب سومی مخالف هستند.

نزدیکان امینی و ارسنجانی هم گفتند که دکتر امینی موافقت انگلیسها را هم گرفته و به زودی نخست وزیر خواهد شد. سیدضیاء الدین طباطبائی نیز مراتب وفاداری امینی را به عرض شاه رسانید و قرار بود اقبال مستعفی و امینی نخست وزیر شود ولی شاه تصمیم به نخست وزیری شریف امامی گرفت. با روی کار آمدن کندی زمینه نخست وزیری امینی فراهم گردید.

خبرنگاری از امینی در مصاحبه ای پرسید: می گویند شاه از شما حساب می برد؟ امینی در جواب گفت برای چه حساب می برد چون من از طایفه قاجار هستم. دیگر آن زمان سپری شده که تاج و تخت برپایه ارث و نسب قرار داشت. من اگر نخست وزیر شوم با شاه همکاری خواهم کرد ولی نوکر شاه نخواهم بود. شاه باید سلطنت کند و نخست وزیر حکومت، من می خواهم این کار را با دوستی شاه انجام دهم، نگذارید ملت عصبانی شود در آن صورت هم شاه و هم امینی را جارو خواهد کرد. بدین سان دولت آمریکا به شاه فشار آورد که اگر با خواسته های آمریکا موافقت نکند با سقوط سلطنت و ریاست جمهوری امینی مواجه خواهد شد.

طبق گزارش ۴۰/۸/۲۵ ساواک ژنرال دوگل و صدراعظم آلمان و انگلیس ها علیرغم نظر آمریکائیها در صدد حمایت از شاه برآمدند و به آمریکا اطلاع دادند که فقط از رژیم شاه حمایت می کنند و اجازه نمی دهند که آمریکا يك طرفه در ایران اعمال قدرت کند.

به دنبال این گفتگوها چند اعلامیه در تهران از طرف جمهوری خواهان منتشر شد که آن را منتسب به امینی می دانستند.

مارون زونیس رئیس انستیتوی مطالعات آمریکا در کتاب برگزیدگان سیاسی ایران می نویسد: علی امینی به طور جدی از زمانی که سفیر ایران در واشنگتن بود مورد توجه آمریکائیه قرار گرفت و همزمان با آغاز ریاست جمهوری کندی روی کار آمد. امینی اگرچه ابتدای کار وعده آزادیهای سیاسی داده بود ولی در اواخر سال ۱۳۴۰ با تمام جبهه های اصلی روشنفکری درافتاد.

تیمور بختیار با اینکه از رأس ساواک برکنار شده بود ولی به پشتیبانی ارتش دلبستگی داشت. شاه می خواست با اختلاف بین امینی و بختیار خود را از شر نخست وزیر مورد علاقه آمریکائیه خلاص کند. زیرا این جمله سفیر آمریکا که «واشنگتن خواستار نخست وزیری امینی است» همیشه در گوش شاه صدا می کرد. شاه می دید دولت آمریکا که تا چندی قبل ازهرگونه کمک به ایران خودداری می کرد ولی با شروع زمامداری امینی علاوه بر افزایش کمک های نظامی يك وام ۳۵ میلیون دلاری هم به ایران داده است.

فیلیپ تالبوت معاون وزارت خارجه آمریکا در حمایت از دولت امینی چنین گفت « دولت کنونی برجسته ترین کاری که تا کنون سابقه نداشته به اجرا گذاشته است و این تحولات موجب شده که کندی از شاه ایران برای مسافرت به آمریکا دعوت کند. دولت آمریکا اعتماد کامل دارد که شاه با علاقه باطنی برای ایجاد يك رفورم عمیق در کشور خود کوششی شجاعانه به عمل می آورد تا ازبروز يك انقلاب ازپائین جلوگیری شود. »

امینی که به حمایت از کندی مطمئن بود در خواست اختیارات تام از شاه نمود و معتقد بود که باید کنترل نیروی نظامی را هم در اختیار بگیرد. شاه به آمریکا رفت و گفت بدون وجود امینی حاضرم همان برنامه های موردنظر را پیاده کنم. به همین جهت شاه پس از مراجعت از آمریکا امینی را برکنار و علم را به کار گماشت.

يك سياستمدار قديمی می گوید شاه از اظهارات کندی در برنامه های انتخاباتی اش ناراحت بود. به همین جهت با تمام قوا به حمایت از رقیب او پرداخت و پولهایی هم خرج کرد. کندی هم در سنای آمریکا گفت علت ندارد که ما میلیونها دلار پول مالیات دهندگان آمریکائی را به ایران بدهیم که چند روز بعد به نام شاه و خانواده سلطنتی و رجال ایران در بانکهای خارجی باشد.

روزی که سفیر آمریکا در ایران به شاه اطلاع داد که وزارت خارجه کشور متبوعش خواستار نخست وزیری امینی است شاه بیکه خورد و اظهار تعجب کرد که چرا آمریکائیها باید روی مردی انگشت بگذارند که وی نسبت به وفاداری او تردید دارد. سفیر آمریکا گفت کمک آمریکا موکول به آمدن امینی خواهد بود. به همین جهت شاه بعداً کوشید تا نظر کندی را جلب کرده و امینی را برکنار سازد.

عباس مسعودی درباره نخست وزیری دکتر امینی چنین نوشت: دکتر امینی عاشق مقام نخست وزیری بود و آن را هم مخفی نمی داشت. از همان موقعی که در پاریس درس می خواند خبرنگاری روزنامه اطلاعات را قبول کرد برای این که سری در سیاست داشته باشد، عضو هیئت مدیره سندیکای مخبرین خارجی شد. روزی در پاریس با دکتر امینی و منوچهر تیمورتاش که دویار تحصیلی بودند قدم می زدیم.

امینی می گفت روزی باید نخست وزیر ایران بشوم. در آن روزها این فکر را ناپخته می دانستم ولی اکنون تحقق یافته است. با این طرز می توان گفت که امینی از سی سال قبل مشق صدارت می کرده است. من در زندگی سیاسی خود هیچکس را ندیده ام که به اندازه دکتر امینی عاشق نخست وزیری باشد.

فردوست هم درباره دکتر امینی چنین نوشته است:

هنوز روشن نیست که دکترامینی علاوه بر کندی، میزان ارتباطاتش با محافل اطلاعاتی آمریکا چگونه بوده است؟ ولی می دانیم که با آلن دالس رئیس وقت سازمان سیا سابقه آشنائی دیرینه داشته است. در این جایگاه امینی مهره ای بود که می توانست نقش آلترناتیو جدی را در قبال رژیم شاه ایفا کند یا حداقل يك نیروی موازی و اهرمی نیرومند برای فشار به رژیم پهلوی باشد.

کارهای پر سر و صدای امینی

دکتر امینی از روزی که نخست وزیر شد دست به کارهای جنجالی زیادی زد. نخستین کارش گرفتن فرمان انحلال مجلسین از شاه بود که متن فرمان به صورتی نوشته شد که پس از اصلاح قانون انتخابات دولت اقدام به شروع انتخابات کند که این کار خلاف قانون اساسی است زیرا به صراحت قانون اساسی ظرف يك ماه باید انتخابات بعدی انجام و ظرف سه ماه مجلسین جدید شروع به کار کند ولی چون امینی می خواست بدون وجود مجلس حکومت کند تا روزی که در کاخ نخست وزیری بود کاری در باره شروع انتخابات نکرد.

از جمله اقدامات دیگر دکتر امینی توقیف عده ای از مقامات مملکتی بود. در میان آنان چهره هائی نظیر ابوالحسن ابتهاج - سپهبد کیا - سرلشکر علوی مقدم - سرلشکر ضرغام - سرتیپ نویسی - مهندس

فروغی - منتصر - سرتیپ آجودانی - سرلشکر دفتری - مهندس
غیائی - سرلشکر خزاعی دیده می شد که غیر از نویسی و کار شیلات
کار دیگران به محاکمه هم نکشید.

کار دیگر امینی شروع به اصلاحات ارضی بود که دکتر حسن
ارسنجانی وزیر کشاورزی وقت آن را شروع کرد و به علت این که مالکین
و فئودالها اعتبارنامه او را در مجلس رد کرده بودند در این جریان به
شدت مالکین و فئودال هارا مورد حمله قرار می داد.

عبدالحسین بهنیا از وزرای خوشنام کابینه امینی که با صراحت
عقاید خود را بیان می کرد هنگام طرح لایحه اصلاحات ارضی به شدت
با آن مخالفت کرد و معتقد بود که این کار به صلاح مملکت نیست و به
کشاورزی مملکت لطمه می زند. او معتقد بود با بستن مالیات بر املاک
بزرگ تدریجا می توان مالکیت های بزرگ را محدود ساخت و همچنین از
صاحبان اراضی کوچک برای توسعه کشاورزی حمایت نمود. چون اعضای
دولت و خصوصا ارسنجانی با اظهارات او مخالفت کردند از وزارت
استعفا کرد.

عبدالحسین بهنیا در دولت علم نیز به عنوان وزیر دارائی معرفی
گردید. چون ارسنجانی وزیر کشاورزی در راه اجرای برنامه اصلاحات
ارضی پافشاری داشت ، بهنیا باردیگر از وزارت استعفا کرد.

همچنین دکتر امینی بعد از تظاهرات در دانشگاه گروهی از اعضای
جبهه ملی را بازداشت نمود از قبیل دکتر سنجابی - دکتر شاپور بختیار
- مهندس حسینی - مهندس زیرک زاده - دکتر مهدی آذر - امیر
علائی - مسعود حجازی و همچنین گروهی از سایر فعالین سیاسی از
قبیل فتح الله فرود - اسداله رشیدیان - جعفر بهبهانی را توقیف کرد.

قانون گذاری وسیله دولت امینی

در زمان نخست وزیری دکتر امینی که مجلسین ~~لمجلس~~ ~~تتبع~~ ~~جواد~~ به درخواست دکتر امینی در آبان ماه سال ۱۳۴۰ شاه طی فرمانی چنین اعلام کرد:

«مطابق حقی که قانون اساسی به ما می دهد و ما را یکی از مبادی انشاء قانون شناخته است به دولت مأموریت می دهیم که تا تشکیل مجلس که امیدواریم بر مبنای صحیح باشد و دیگر احتیاجی به ابطال انتخابات به علت جریان غیر صحیح نشود قوانین لازمه را برای تشکیل انجمن ده بعمل آورده و نسبت به قانون انجمن شهر و انجمن های ایالتی و ولایتی نیز مذاقه و بررسی نموده و با توجه به اوضاع و احوال و مقتضیات روز جرح و تعدیل لازم در قوانین به عمل آورده و آن را با توشیح ما موقتاً به موقع اجرا بگذارند تا ضمن آزمایش عملی با رفع نواقص برای تحصیل مجوز قانونی و تنفیذ آن پس از افتتاح مجلسین به مقامات قانونی تسلیم دارند.»

در ۲۴ آبان سال ۱۳۴۰ هیئت اجرائی جبهه ملی طی بیانیه مبسوطی تحت عنوان (بازگشت استبداد پس از گذشت پنجاه و پنج سال از اعطای مشروطیت) از اجازه ای که شاه به دکتر امینی به منظور تصویب قوانین در قالب اختیارات داده بود انتقاد نموده و آن را معارض با قانون اساسی دانسته و یادآور شده که به موجب اصول قانون اساسی کلیه قوانین باید به تصویب پارلمان برسد و سپس توشیح شود و الا اعتبار قانونی ندارد و به همین دلیل مقام سلطنت و قوه مجریه حق وضع قانون را ندارند. بنابراین رئیس دولت حق ندارد به وضع یا تغییر قوانین اقدام کند و جبهه ملی نمی تواند تحمل کند که به حقوق پارلمان که نماینده قاطبه ملت است تجاوز شود و قانون اساسی پایمال گردد.

همچنین جبهه ملی تقاضای متینگی کرد و در اعلامیه ای یادآور شد

که قصد از متین بیان دو موضوع مهم و حیاتی است. اول اینکه دستور شاه برای وضع قوانین به نخست وزیر و جبهه قانونی ندارد و هیچ مقامی جز پارلمان حق وضع قانون را ندارد. دوم اینکه تعویق انتخابات نقض اصل چهل و هشتم قانون اساسی میباشد. زیرا طبق قانون اساسی شاه مکلف است پس از انحلال مجلسین فوراً فرمان انتخابات جدید را صادر کند. بطوریکه هردو مجلس سه ماه پس از انحلال تشکیل گردد ولی اکنون هفت ماه است که از انحلال مجلسین گذشته و دولت امینی هیچ اقدامی نکرده است.

اعلامیه جبهه ملی به مخالفین فرصت داد که در روزنامه و نشریات خود بنویسند اگر قانون گذاری حق پارلمان است چرا وقتی دکتر مصدق از مجلسین تقاضای اختیارات کرد و تصویب شد آن را مورد تأیید قرار دادند. در حالیکه در آن شرایط مجلسین هم وجود نداشت و دکتر امینی با اختیارات می خواست قانون وضع کند. هردو اقدام خلاف قانون اساسی است و دولت در هیچ شرایطی و به دست هیچکس حق قانون گذاری ندارد. دکتر امینی هم در نطقی گفت «کسانی که سنگ قانون اساسی را به سینه می زنند فراموش کرده اند که خودشان آن را نقض کرده اند. این دولت قانون اساسی را نقض نکرده است.» دکتر امینی عاشق حرف زدن بود و هر وقت فرصتی می یافت به بیان مطلب می پرداخت.

ابراهیم خواجه نوری در این باره چنین نوشته است: «از رادیو شنیدم نخست وزیر در مجتمع دانشگاهیان اعتراف کرده که زیاد حرف می زند. این اعتراف به خطا دلیل عظمت روح اوست. از این گذشته انصافاً تصدیق می کنم در بیانات او حرف ناحسابی نشنیدم ولی باید اقرار کنم که يك كلام هم که گفتنش لازم و یا برای مقصودش مفید باشد نیافتم. من

متعجبم که يك دوست خیراندیش اورا تاکنون به فکر یافتن جواب این
سئوال نیانداخته است
کسی که عیب مرا می کند نهان از من
اگرچو چشم عزیز است، دشمن است مرا

چك دومیلیون دلاری

«از ماجراهائی که هیچگاه دکتر امینی درباره آن توضیحی نداد
کاغذی است که برادرش ابوالقاسم امینی به او نوشته که با شروع حکومت
زاهدی آمریکائیها دو چك یکی ۵ میلیون دلار به نام سپهبد زاهدی و
دیگری به مبلغ دومیلیون دلار به نام دکتر امینی صادر کرده اند که چك
۵ میلیون دلاری به خزانه رفته ولی از چك دو میلیون دلاری هیچکس
خبری ندارد که چه شده است؟ همچنین پس از سقوط رژیم در روزنامه
های آمریکائی نوشتند که سازمان سیا ماهیانه مبلغی در اختیار دکتر
امینی می گذارد که بتواند سازمان جبهه نجات ایران را گسترش دهد.»

سرانجام دکتر امینی پس از ۱۴ ماه از نخست وزیری استعفا کرد
و در این باره چنین توضیح داده است:
شاه به سفر آمریکا رفته بود و پس از آن به انگلستان هم سری زد.
در مراجعت شاه روحیه مطمئن تری پیدا کرده بود و درباره سهم کردن
کارگران در سود کارگاهها و اصلاح وضع کارمندان مطالبی می گفت،
یعنی درکار قوه مجریه دخالت می کرد. درباره بودجه ارتش اختلاف نظر
پیش آمد. عاقبت تصمیم به استعفا گرفتم. ایشان اصرار کردند به کار
ادامه دهم نپذیرفتم. راه حل عاقلانه را نخست وزیری عبدالله انتظام و
یا امیراسدالله علم دانستم. عاقبت با تعارفات معمولی پاسخ قبولی

سعفا رسید. درحکومت علم پادشاه قبول کردند که ۱۵ درصد از بودجه ارتش را کم کند، کاری که من ۱۴ ماه چانه می زدم ولی قبول نمی شد.

بعد از کناره گیری دکتر امینی دیگر هیچ کاری به او رجوع نشد. اعلام جرم هائی علیه او شد که به دادگستری رفت. قاضی تحقیق هم او را مورد بازجوئی قرار داد و قرار صادر کرد که از حوزه قضائی تهران خارج نگردد. سالها از فعالیت دکتر امینی خبری نبود تا این که در سال ۵۷ در دولت آموزگار چنین اعلام شد.

آرمین مایر سفیر سابق آمریکا در تهران گفته که کندی از مشاورین خود خواسته بود که برای کمک و وام به ایران شرایطی در نظر بگیرند و آن این که شخص دکتر امینی نخست وزیر شود.

دکتر امینی در پاسخ به این مطلب نامه ای به این مضمون به مطبوعات فرستاد: همه می پرسند چه شد که پس از ۱۶ سال روزنامه ها به یاد من افتاده اند؟ آنهم به این صورت؟

نخست وزیری و استعفای من طبق دو فقره دستخط شاهانه است که فتوکپی آنها را ضمیمه همین نامه کرده ام (فرمان نخست وزیری - جناب آقای دکتر امینی نخست وزیر - نظر به اعتمادی که به حسن کفایت شما داریم، به موجب این دستخط به سمت نخست وزیر منصوب می شوید و مقرر می داریم در تعیین هیأت وزیران مطالعات لازم به عمل آورید و نتیجه را به اطلاع ما برسانید.

کاخ مرمر ۱۶ اردیبهشت ۱۳۴۰ - شاه)

استعفا از نخست وزیری (جناب دکتر علی امینی نخست وزیر - گزارش مورخه ۲۶ تیرماه که مربوط به بودجه کشور بود و زحماتی که

در مدت زمامداری تحمل نموده بودید ملاحظه و مورد بررسی قرار گرفت، از زحمات خستگی ناپذیر و صمیمیتی که درکارها همیشه داشته اید کمال قدردانی را اظهار می داریم و با نهایت تأسف استعفای دولت را پذیرفتیم. تا تعیین دولت جدید خودتان با تشریک مساعی معاونین وزارتخانه ها مراقب کلیه امور باشید.

۲۷ تیرماه ۱۳۴۱ کاخ مرمر - شاه)

چنین پیداست نه انتصابم به میل و خواست يك مشاور بیگانه بوده است آن هم با گروکشی ۳۵ میلیون دلار و نه استعفایم با آن مایه قدردانی و تأسف و ناچار و در برابر اعتراض شدید مردم. پس سازنده آن خبر و کسی را که دستور انتشار داده به حق باید به جرم جسارت و توهین به مقام سلطنت قابل تعقیب دانست. اما هنوز کسی درباره این شایعه که من مملکت را ورشکسته اعلام کردم بیان مستند و متینی نکرده است تا جواب بشنود. در حالیکه خبر روز شنبه ۳۰ مهر مغرضانه اوضاع مملکت را در آن روزهای ۱۶ سال پیش چنان تصویر کرده است که وام دهنده در مقابل ۳۵ میلیون دلار می توانسته به من اعتماد کند و به مملکتی نخست وزیر تحمیل نماید. سی و پنج میلیونی دلاری که می دانیم امروز که دوران شکفتگی اقتصادی است هر معامله گرایرانی به سادگی توانائی خرج کردن آن را دارد

حدیث نیک و بد ما نوشته خواهد شد

زمانه را ورقی و دفتری و دیوانی است

سیاستمدار همیشه در صحنه

دکتر امینی از بازیگران سیاسی بود که همیشه خود را در صحنه سیاست نگه می داشت. بعد از برکناری از نخست وزیری مدتی خود را کنار کشیده بود و با کمک امیراسدالله علم می کوشید که از اقدامات

پنهانی شاه برای ضربه خوردن مصون بماند. با این که مدتی ممنوع الخروج شده بود ولی با اقداماتی توانست خود را به خارج از کشور برساند. در سال ۱۳۵۷ که بحران در کشور شدت یافت بار دیگر سر و کله امینی در سیاست پیدا شد که مشیر و مشار شاه گردید و صحبت از نخست وزیری مجدد و ریاست شورای سلطنت او بود که عملی نشد. وی قبل از این که رژیم جمهوری اسلامی روی کار بیاید از کشور خارج شد. بعد از سقوط رژیم فعالیت سیاسی را در خارج از کشور آغاز نمود و (جبهه نجات ایران) را تشکیل داد و اعلامیه مشترکی با رضا پهلوی و دکتر شاپور بختیار منتشر ساخت و تدریجا فعالیت سیاسی دکتر امینی تقلیل یافت. شایعات در این باره زیاد بود.

مجله ره آورد چاپ آمریکا در شماره ۳۲ صفحه ۳۱۶ درباره تعطیل فعالیت های سیاسی دکتر امینی در خارج از کشور چنین می نویسد:

در آبان سال ۱۳۵۹ اعلام شد که سازمان سیای آمریکا میلیونها دلار به گروههای اپوزیسیون در فرانسه پرداخته است. روزنامه واشنگتن پست نوشت که امینی ماهانه یکصد هزار دلار دریافت می داشته و چون این پولها به مصارف شخصی در سوئیس می رسیده مستمری مزبور قطع شده است. رقم کمک های آمریکا به جبهه نجات ایران بالغ بر شش میلیون دلار بوده است. دکتر علی امینی دریافت پول از سیارا تکذیب کرد و به دنبال آن هرنوع فعالیتی را که داشت متوقف ساخت.

محمود دلوئی می نویسد: از شهریور تا آذرماه سال ۱۳۵۷ امینی و عبدالله انتظام هر روز دیدارهایی با شاه داشتند و بعد از استعفای آموزگار باز هم امینی هوس نخست وزیری داشت که شاه شریف امامی را برای جلب توجه انگلیسها ترجیح داد. امینی به نویسنده می گفت شاه قدرت تصمیم گیری خود را از دست داده و مشورتهای ما بیفایده و اتلاف وقت است. زیرا اشخاص دیگر اظهار نظرهایی می کنند که شاه

آن را ترجیح می دهد. چون شاه به دکتر امینی بدگمان بود. دکتر امینی در اواخر مهر ۵۷ متوجه شد که دیگر امیدی به نجات رژیم نیست و ضمن ملاقات با شاه با مخالفین رژیم نیز تماسهایی برقرار کرد و توصیه های او عملاً در جهت تسریع سقوط رژیم بود. نویسنده تردید ندارد که نطق ملتسمانه شاه در ۱۵ آبان ۱۳۵۷ اگر به قلم امینی نبود تحت تأثیر تلقینات او تهیه شده بود. دلیلش این است که فردای آن روز به دکتر امینی گفتم این نطق کارشاه را تمام کرد و وقتی دیگران حرف مرا تأیید کردند امینی مانند نویسنده ای که از نوشته خود دفاع کند با حرارت گفت «نه آقا بهتر از این نمی شد، می خواستید چه بگوید؟».

دکتر امینی در اوایل بهمن سال ۵۷ از ایران خارج شد و بعد از پیروزی انقلاب می خواست با رهبران جدید ارتباط برقرار کند که میسر نشد و جبهه نجات ایران را پایه گذاری کرد.

سرانجام دکتر علی امینی که دوران کهولت را در پاریس و نیس می گذرانید و دیگر فعالیت سیاسی نداشت در ۲۱ آذر ۱۳۷۱ در سن هشتاد و شش سالگی در پاریس درگذشت. یکسال قبل از فوت او همسرش بتول امینی که در کنار همسرش نقشی مهم در کارهای سیاسی مملکت داشت درگذشت که او را بسیار ناراحت و نگران کرده بود. تنها فرزند آنها ایرج امینی است که در رژیم سابق سفیر ایران در تونس بود و با والاحضرت اشرف نیز همکاریهایی از نظر کارهای اجتماعی داشت که اکنون در فرانسه به سر می برد و برعکس پدر هیچگونه علاقه ای به کار سیاسی ندارد.

احمد احرار در کیهان چاپ لندن درباره آخرین روزهای زندگی دکتر امینی چنین می نویسد:

روزی از حوالی (یونسکو) در پاریس میگذشتم. چشم افتاد به

کسی مثل جسد مومیائی شده سراتاپای اورا لای پتو پیچیده بودند. به زحمت دوقدم برمیداشت و میایستاد. از لای پتو ابروهای پریشتم اورا که بکلی سپید شده بود شناختم، وقتی به کنار جوی رسید نمی توانست از آن بگذرد، مستخدمی اورا بغل کرد و آن طرف جوی بر زمین نهاد. می دانستم که به سختی بیمار است و قلبش با کمک باطری می تپد و برای چندین بار جراحی شده ولی با این حال باورم نمی شد که این چنین فرسوده شده باشد.

چهل سال خاطره به سرعت در ذهنم ورق خورد. روزی که دکتر مصدق اورا به مجلس آورده بود تا بعنوان وزیر اقتصاد معرفی کند، جلد و چابک کنار مصدق پیر قدم برمیداشت. ابروان پهن مشکی و چشمان درشت که برق ذکاوت و جاه طلبی در آنها میدرخشید. دوسال بعد زیر همان سقف اورا دیدم وزیر کابینه زاهدی و مدافع قرارداد معروف (امینی - پیچ) بود. مخالفینش کم نبودند اما از پس همه شان بر می آمد، حراف بود و حریف.

روزی حایری زاده به کنایه گفت این دکتر امینی خواهرزاده محمدعلی شاه است و مجلس را به همان چشم دانی مخلوعش مینگرد. امینی در جواب گفت چرا نمیفرمائید نوه مظفرالدین شاه است که فرمان مشروطیت را امضاء کرد و مجلس را بنیاد نهاد تا آقا از یزد تشریف بیاورید و برکرسی نمایندگی تکیه بزنید.

اکنون همان دکتر امینی نوه دختری مظفرالدین شاه و نوه پسری امین الدوله و داماد وثوق الدوله نخست وزیر پرهیا هو و یازیگر نا آرام سیاسی که پیش از انقلاب باشاه درافتاد و بعد از انقلاب با خمینی، از او چه مانده؟ پوستی بر استخوان... چشم های بی فروغ و زانوان لرزان. شبی قنذاق شده در پتو که قادر نبود پای خود را از این طرف جوی باریکی به آن طرف بردارد.

دکترامینی و سپهبدبختیار

هنگامیکه کتاب زیرچاپ بود در تاریخ شهریورماه ۱۳۷۴ سرهنگ عیسی پژمان مقاله ای در روزنامه نیما درباره روابط دکتر امینی و سپهبد بختیار نوشته که قسمتی از آن نقل میگردد.

داستان کودتای سپهبد بختیار در زمان نخست وزیری دکترامینی شایعه بی اساسی بود. برخلاف آنچه نوشته شده که تیمور بختیار بعلت تحریرات علیه حکومت امینی برکنار شد بهیچوجه چنین نیست زیرا سپهبد بختیار در اسفند ماه ۱۳۳۹ از ریاست سازمان امنیت برکنار شد و دکتر امینی در تاریخ ۱۶ اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ به نخست وزیری منصوب گردید.

ارتشبد عبدالله هدایت و دکترامینی و سپهبد تیمور بختیار با هم دوست بوده و معاشرت خانوادگی داشته اند. روزی که دکترامینی فرمان نخست وزیری خود را دریافت مستقیماً به منزل تیمور بختیار رفت، خانه اش جنب کاخ سعدآباد بود و جریان را با بختیار در میان گذاشت و از بختیار خواست که سمت وزیر جنگ را در کابینه اش بپذیرد و با توجه به شرایطی که با پادشاه گذاشته بود بدون نظرخواهی از پادشاه او را جزو وزرای کابینه گذاشت ولی تیمور بختیار قبولی خود را موکول به موافقت پادشاه کرد. ضمناً به افتخار نخست وزیری دکترامینی شب بعد دعوت به شامی از گروهی از رجال و شخصیت ها کرد و میهمانی مجللی برگزار شد. در همان شب بار دیگر امینی اصرار کرد که بختیار وزارت جنگ را بپذیرد، ارتشبد عبدالله هدایت هم که در مذاکرات حضور داشت از بختیار خواست که پیشنهاد امینی را بپذیرد ولی باز هم بختیار قبول این سمت را موکول به موافقت پادشاه نمود. وقتی امینی از طرف بختیار مایوس شد بانظر هدایت و بختیار در مورد وزارت جنگ تصمیم گرفت که سپهبد علی اصغر نقدی را معرفی کند.

با توجه به مناسبات دوستانه امینی و بختیار و پیشنهاد تصدی وزارت جنگ برای بختیار و نظر به خلق و خوی سوء ظن انگیز پادشاه از دوستی امینی و این دوامیر ارتش برکنار شده و اینکه نظرمساعدی نسبت به امینی نداشته محاسبات احتمالی همیشگی خود را کرده و میدانست چه باید بکند.

فرزند خواندگان دکتر امینی

یکی از نزدیکان دکتر امینی می گفت او و همسرش يك پسر و يك دختر را به فرزند خواندگی پذیرفتند. پسر، يك بچه سرراهی بود که یکی از نزدیکان خانم امینی او را در کوچه ای یافته و به خانم امینی اشارتی کرد و او هم پذیرفت و نامش را خداداد گذارد. بعد از مدتی خانم امینی احساس کرد بهتر است يك خواهر هم برای این پسر خوانده پیدا کند به همین جهت از پرورشگاه يك دختر به خانه اشرافی امینی آورده شد. دکتر امینی و همسرش نهایت مراقبت را در تعلیم و تربیت این دو فرزند به عمل آورده و حتی آنها را برای تحصیل به خارج فرستاده و شناسنامه هم با نام (وثوق امینی) برای این فرزندان گرفتند و گویا در مورد ارث و میراث هم رعایت آنها را کرده اند و هر دو در اروپا زندگی می کنند.

به این ترتیب دفتر زندگی يك مرد سیاسی بسته شد که مادرش دختر شاه قاجار بود ولی در دوران سلطنت پهلوی نقش فعالی بر عهده داشت.

روزنامه ایران خبر چاپ و اشنگتن با چاپ عکس ایرج امینی تنها فرزند دکتر امینی چنین نوشته است:

ایرج امینی قبل از انقلاب دیپلمات وزارت خارجه بود و تامقام

سفارت ایران در تونس پیش رفت. ایرج امینی مشغول تحقیق و تألیف میباشد و کتابی به زبان فرانسه درباره (روابط ایران و فرانسه در دوره ناپلئون بناپارت) چاپ کرده است. ایرج امینی از نظر شکل و شمایل و شباهت زیادی به پدر خود دارد. (ایرج امینی داماد دکتر فرهاد رئیس دانشگاه بود که از قرار معلوم این ازدواج به جدائی منتهی شد).



منابع و مآخذ

- ۱- پاسخ به تاریخ - محمدرضا شاه پهلوی
- ۲- خاطرات و تألمات - دکتر محمد مصدق
- ۳- زندگی طوفانی - خاطرات سیدحسن تقی زاده - به کوشش ایرج افشار
- ۴- طلای سیاه یابلای ایران - ابوالفضل لسانی
- ۵- چهره هائی در آینه - خاطرات اشرف پهلوی
- ۶- خاطرات صدرا لاشراف - به کوشش دکتر جواد صدر
- ۷- خاطرات حاج عزالمالك اردلان - زندگی دردوران شش پادشاه
- ۸- بازیگران عصر طلائی - ابراهیم خواجه نوری (۵جلد)
- ۹- بازیگران عصر پهلوی - محمود طلوعی (دو جلد)
- ۱۰- قلم و سیاست - محمدعلی سفری (دو جلد)
- ۱۱- گفتگوی من با شاه - خاطرات امیراسدالله علم - به کوشش دکتر علینقی عالیخانی (۳ جلد)
- ۱۲- مشاهیر رجال و خاطرات محمدساعد - دکتر باقر عاقلی
- ۱۳- ناخدای کشتی نجات - دکتر احمد مدنی
- ۱۴- خاطراتی از نخست وزیران ایران - ابراهیم صفائی
- ۱۵- سراب زندگی - منوچهر رباحی
- ۱۶- شرح حال رجال ایران - مهدی بامداد (۶جلد)
- ۱۷- کاروان عمر - اسفندیار بزرگمهر
- ۱۸- بیست سال با اعلیحضرت رضاشاه - خاطرات سلیمان بهبودی
- ۱۹- زندگی نامه رجال و مشاهیر ایران - حسن مرسلوند (۳ جلد)
- ۲۰- خاطرات نخستین سپهبد ایران - احمد امیراحمدی - به کوشش غلامحسین زرگری - از انتشارات مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی (۲ جلد)
- ۲۱- یادداشتها و نامه های دکتر قاسم غنی - به کوشش سیروس غنی (۱۲جلد)

- ۲۲- زندگی نامه نخست وزیران ایران - احمد عبدالله پور
- ۲۳- ایران در عصر پهلوی - ۱۶ جلد (مصطفی الموتی)
- ۲۴- بازیگران سیاسی از مشروطیت تا سال ۵۷ - به قلم نویسنده -
روزنامه نیمروز چاپ لندن
- ۲۵- دولت های ایران از سید ضیاء تا بختیار - مسعود بهنود
- ۲۶- امیدها و ناامیدی ها - خاطرات دکتر کریم سنجابی - به کوشش احمد
انواری
- ۲۷- بحران دموکراسی در ایران - فخرالدین عظیمی - ترجمه عبدالرضا
هوشنگ مهدوی
- ۲۸- خاطرات و خطرات - مخبرالسلطنه هدایت
- ۲۹- بحران در ۵۷ - سیاوش بشیری
- ۳۰- خاطرات دکتر نورالدین کیانوری
- ۳۱- زندگی سیاسی هژیر و سپهبد رزم آرا - جعفر مهدی نیا
- ۳۲- خاطرات جهانگیر تفضلی - روزنامه کیهان چاپ لندن
- ۳۳- خاندان حکومتگر در ایران - ابوالفضل قاسمی
- ۳۴- خاطرات دکتر علی امینی - روزنامه کیهان چاپ لندن
- ۳۵- تاریخ ۲۰ ساله ایران و کتاب سیاه - حسین مکی
- ۳۶- از تهران تا کاراکاس - منوچهر فرمانفرمائی
- ۳۷- جنگ قدرتها در ایران - باری روبین - ترجمه محمود مشرقی
- ۳۸- اسناد خانه سدان - به کوشش اسمعیل رائین
- ۳۹- زندگی نامه دکتر اقبال - امیرنویدی
- ۴۰- نفت و اصول و قدرت - دکتر مصطفی علم
- ۴۱- نوشته ها و مقالاتی از دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان
- ۴۲- فراز و فرود دودمان پهلوی - دکتر جهانگیر آموزگار - ترجمه اردشیر
لطفعلیان - روزنامه (ایران خبر) چاپ واشنگتن

- ۴۳- تاریخ سیاسی معاصر ایران - سیدجلال مدنی
- ۴۴- اسرار کودتای ۲۸ مرداد - نویسنده (سی.ام. وودهاووس) - مترجم نظام الدین دربندی
- ۴۵- ایران ابر قدرت قرن - یوسف مازندی - ناشر مهدی سیاح زاده
- ۴۶- درکنار پدرم مصدق - خاطرات دکتر غلامحسین مصدق - تنظیم کننده غلامرضا نجاتی
- ۴۷- خاطرات رجال - نقل از سالنامه دنیا
- ۴۸- خاطرات درخاطرات - رحیم زهتاب فرد
- ۴۹- خاطرات واسناد به کوشش دکتر سیف الله وحیدنیا - از انتشارات وحید
- ۵۰- رجال آذربایجان - مهدی مجتهدی
- ۵۱- نامه هائی از سهیلی و تقی زاده - نقل از مجله آینده
- ۵۲- قصه پر غصه من - خاطرات اسماعیل پوروالی - ماهنامه روزگاران
- ۵۳- من متهم میکنم - گفتگوی شاهرخ وزیری با دکتر فریدون کشاورز
- ۵۴- یادداشتهای و خاطرات ایرج اسکندری - به اهتمام بابک خسروی و فریدون آذرنور
- ۵۵- ایران دردوران دکتر مصدق - دکتر سپهر ذبیح
- ۵۶- خاطرات ابونصر عضد - روزنامه (ایران خبر) چاپ واشنگتن
- ۵۷- خاطرات مریم فیروز
- ۵۸- تاریخ روابط سیاسی ایران و آمریکا - اسکندر دلد
- ۵۹- پیکار من با اهریمن - احمد آرامش
- ۶۰- کاخ تنهائی - ثریا اسفندیاری ملکه سابق ایران
- ۶۱- گفتگوی نویسنده با بعضی از مقامات سابق و نقل مطالبی از نشریات فارسی و انگلیسی

فهرست گروهی اسامی

صفحه	
۳ و ۲	هیئت دولت علی سهیلی
۱۳	هیئت دادرسان دیوان کشور در محاکمه سهیلی
۱۷ و ۱۸ و ۲۰	هیئت دولت ساعد
۴۸ و ۴۹	هیئت دولت سهام السلطان بیات
۵۹	هیئت دولت ابراهیم حکیمی
۶۵	اسامی وکلای که به حکیم الملک اعتراض کرده اند
۶۸	هیئت دولت صدرا لاشراف
۷۹	هیئت دولت عبدالحسین هژیر
۱۰۴ و ۱۰۵	هیئت دولت حسین علاء
۱۲۲ و ۱۲۳	هیئت دولت سپهبد رزم آرا
۱۴۳	اسامی سران حزب توده که از زندان گریختند
۱۷۱ و ۱۷۳ و ۱۷۴	هیئت دولت دکتر مصدق
۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸	اسامی بستگان دکتر مصدق
۱۹۵	اسامی سهامداران شرکت سابق نفت
۲۰۰	اسامی روزنامه نگاران و نمایندگان متحصن در مجلس
۲۱۹ و ۲۲۰	اسامی شرکت کنندگان در تظاهرات نهم اسفند
۲۲۱	اسامی متهمین به شرکت در ریودن و قتل افشارطوس
۲۶۳ و ۲۶۶	هیئت دولت سپهبد زاهدی
۲۷۳	اسامی دارندگان نشان ذوالفقار
۳۲۸ و ۳۲۹	هیئت دولت دکتر اقبال
۳۳۹	اسامی رهبران و مؤسسين احزاب ملیون و مردم
۳۴۵	اسامی اعضای جبهه یاران متحد
۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۹	هیئت دولت شریف امامی
۳۷۲	اسامی بستگان شریف امامی
۳۷۵ و ۳۷۷	هیئت دولت دکتر امینی
۳۸۰ و ۳۸۴ و ۴۰۹	اسامی بستگان دکتر امینی
۳۹۸ و ۳۹۹	اسامی بازداشت شدگان در دولت امینی

فهرست اسامی

- آ
- آبتین، علی: ۲۷۲
 آتاتورك (مصطفی كمال پاشا): ۴۶-۲۴۸
 آجودانی، احمد (سرتیپ): ۳۹۹
 آچسن: ۱۴۰-۱۵۳
 آدنائر: ۳۶۱
 آذر، مهدی (دکتر): ۱۷۴-۳۹۹
 آرام، عباس: ۱۱۱
 آرامش، احمد: ۱۰۰
 آراسته، نادر: ۲۰
 آریامنش، کوروش (دکتر): ۲۳۶
 آریانا، بهرام (ارتشبد): ۲۳۶
 آزاد، عبدالقدیر: ۸۷-۸۹-۹۱-۱۱۴-۱۳۰
 - ۱۹۴-۲۰۰-۲۰۷-۲۰۸-۲۸۷
 آموزه، حسین (سپهبد): ۱۱۴-۲۲۰
 آزموده، اسکندر (سپهبد): ۲۹۰
 آزمون، منوچهر (دکتر): ۳۶۸-۳۶۹
 آشتیانی، میرزا حسین: ۱۷۵-۱۷۷-۲۲۶
 آشتیانی زاده، رضا: ۸۷-۱۲۷-۱۴۸-۱۹۳
 - ۱۹۴-۲۰۰
 آقائی، حاج محمود: ۱۴۴
 آق اولی، فرج الله (سپهبد): ۱۳۵-۱۴۹-۲۸۴-۲۱۶
 آموزگار، جمشید (دکتر): ۳۳۷
 آموزگار، حبیب الله: ۱۰۵-۳۳۹
 آموزگار، حسین: ۲۰۰
 آموزگار جهانگیر (دکتر): ۲۴۷-۳۷۷
 آیرم، محمد حسین (سرلشکر): ۸-۹
 آیزنهاور (رئیس جمهور آمریکا): ۲۲۸-۲۵۴
 - ۳۳۷
- الف
- ابراهیمی، یدالله: ۱۱۷
 ابوترابیان (دکتر): ۳۲۱
 اتابکی، رحمت: ۳۲۱
 اتحادیه، تاجی: ۲۶۳-۳۲۲
 اتحادیه، حاج رحیم: ۳۲۲
 اتحادیه، حسین: ۳۲۲
 احتشام الدوله: ۲۹۹
 احرار، احمد: ۳۴
 احسان الله خان: ۲۷۴
 اخوان ثالث، مهدی (شاعر): ۱۷۴
 اخوی، علی اکبر: (دکتر): ۲۳۶
 اخوی، حسن (سرلشکر): ۱۳
 اخوی، جمال الدین: ۳۴۴-۳۴۵
 ادیب، محمد حسین: (دکتر): ۱۱۲
 ادوارد پنجم: ۲۸۵
 ادهم، حسن (دکتر): ۱۷۳-۱۹۵
 ادیب، پرومند (شاعر): ۳۷۲
 ارجمند، اسکندر: ۳۹۳
 اردلان، علیقلی (دکتر): ۱۶۰
 اردلان، امان الله (عزالمالك): ۳۸۶-۳۷۷-۱۳۶
 - ۳۹۰-۳۹۵-۳۹۹
 ارفع، حسن (سرلشکر): ۱۱۶-۱۲۰-۱۳۵
 تا ۱۳۷-۱۴۹-۱۹۵-۲۳۶-۲۷۰-۲۷۸
 ارفع الدوله: ۲۱-۲۲
 ارنست پرون: ۱۵۴-۱۸۲-۲۲۸
 ارهارد: ۳۶۱
 استافورد، کریس (سر): ۲۷
 استالین، ژوزف: ۱-۳-۵-۶-۲۳-۲۶-۲۸-۵۳-۸۶-۲۲۵
 استراوسکی (ژنرال): ۲۶۷

- اسدی: ۲۰۴
اسکندری، امیرنصرت: ۳۳۹
اسکندری، ایرج: ۳۹۱-۱۴۹-۸۲-۷۳-۵۶
اسکندری، عباس: ۱۹۵-۱۶۴-۹۹-۹۳
اسکندری، یحیی میرزا: ۷۳
اسفندیاری، ثریا (ملکه سابق ایران): ۲۱۹-۳۱۱
اسفندیاری، موسی: ۱۹۵-۹۰
اسلامی، عباس: ۲۰۶
اشتری، هادی: ۳۷۷
اشرفی، آقاخان: ۲۰
اصفهانى، میرزا ابوطالب: ۳۶۲
اعتبار، عبدالحسین (دکتر): ۳۵۹
اعتصامی (دیپلمات): ۳۱
اعتضادی، ملکه: ۲۲۰
افشار، امیر خسرو: ۳۴۲-۲۹۲-۲۹۱
افشار، حسن (دکتر): ۳۳۹-۳۲۲-۲۶۳
افشار رضا، ۸-۲۸۰
افشار، (سرتیپ سیف افشار): ۲۹۵-۲۹۲-۲۹۶
افشارطوس (سرلشکر): ۲۷۷-۲۲۱-۱۶۹
۳۲۰-۲۸۶
افشار قاسملو، امیر اصلان (دکتر): ۲۷-۱۷-۲۷
۴۵-۴۶-۳۲۲
افشار قاسملو: ۲۲۱
اقبال، احمد: ۳۵۲
اقبال، ایراندخت: ۳۵۲
اقبال، خسرو: ۳۵۲
اقبال، عباس: ۹۶
اقبال، عبد الوهاب: ۳۵۲-۳۴۵
اقبال، علی: ۳۳۶-۳۵۲
اقبال، محمد علی: ۳۵۲
اقبال (مقبل السلطنه): ۳۵۲-۳۳۵-۳۲۲-۳۲۶
- اقبال، منوچهر (دکتر): ۳۲۶-۲۷۹-۱۶
۳۵۵-۳۶۳-۳۶۵-۳۷۳-۳۹۳
۳۹۵
اکبرخان، موزه- میرزا علی: ۱۷۵
البرز، (سرتیپ): ۲۷۳
الموتی، مصطفی: ذ-ر-ز-ژ-س-ش-ص-ض
ط-ظ-۳۴۵
الموتی، نورالدین: ۳۹۲-۳۸۶-۳۷۷
الهی، محمد (مهندس): ۳۳۹
اللهیار، صالح: ۳۶۴-۳۶۲-۳۴۳-۲۱۵
۳۹۱
الیزابت (ملکه انگلستان): ۳۶۱
امام جمعه خونی: ۳۷۹
امامی، ابراهیم: ۳۲۵-۳۰۵
امامی، احمد (دکتر): ۳۳۹
امامی، جمال: ۱۵۶-۱۰۸-۴۱-۴۰-۲۰
۱۵۸-۱۹۲-۲۰۰-۲۰۲-۲۰۵-۲۰۷
۲۰۸-۲۱۹-۳۰۷-۳۲۰-۳۲۱
۳۲۴-۳۲۵
امامی، حسن (دکتر- امام جمعه تهران): ۱۵۴-۳۰۷-۲۴۳
امامی، حسین: ۷۸-۸۴-۹۲-۹۳
۱۱۵-۱۱۶
امامی، زین العابدین: ۲۴۳
امامی، نورالدین: ۱۲۸-۱۲۷
امیرانی، علی اصغر: ۳۲۱
امیراحمدی، احمد (سپهبد): ۱۸۴-۱۶۱-۲۰
- ۱۸۸-۲۲۰-۲۷۰-۲۷۳
امیراعلم (دکتر): ۲۰
امیرافخم: ۲۷۴
امیربهادر: ۷۳
امیرخسروی (سرتیپ): ۹۷
امیرفضلی، اسمعیل خان (سرلشکر): ۲۶۹

- امیر فضلی، نصر اللہ (سرلشگر): ۳۴۰
 امیر رحیمی، عزیز (سرتیپ): ۲۲۱-۲۲۰
 امیر صادق، اصغر: ۲۲۰
 امیر طہماسبی، عبد اللہ (سرلشگر): ۲۷۳
 امیر علانی، شمس الدین (دکتر): ۱۰۵-۱۸۴-۳۹۹
 امیر علانی، عفت: ۱۹۵
 امیر مخم بختیاری: ۱۷۷
 امین، محمد شفیع (دکتر): ۳۴۵
 امین الدولہ، میرزا علی خان: ۳۷۸-۳۸۰ تا ۳۸۳-۳۸۵
 امین الدولہ، محسن خان: ۱۱۰-۳۷۳-۳۷۸
 -۳۷۹-۳۸۱-۳۸۲-۳۹۰
 امینی، ابوالقاسم: ۱۱۳-۱۸۸-۳۸۰
 امینی، احمد: ۳۸۰
 امینی، ایرج: ۳۷۳-۳۹۱
 امینی، حسین: ۳۸۰-۳۸۳
 امینی، رضا: ۳۸۰
 امینی، علی (دکتر): ۲۷۲-۲۹۲-۳۲۷-
 ۳۳۶-۳۴۱-۳۴۲-۳۴۴-۳۶۲-۳۶۳-
 ۳۶۴ تا ۴۰۸
 امینی، غلام: ۳۸۰
 امینی، محمود (سرتیپ): ۲۳۱-۳۸۰
 امینی، محمد: ۳۸۰
 امینی، معصومہ: ۳۸۰
 انتظام، عبد اللہ: ۲۷۲
 انتظام، نصر اللہ: ۱۱۰-۱۸۴
 انصاری، عبد الرضا (مهندس): ۳۳۷-۳۳۹
 انوار، سید یعقوب: ۷۳: ۲۰۱
 اوحدی، حسن: ۳۴۵
 اوریانا فالاچی: ۲۵۱
 اویسی، غلام علی (ارتشبد): ۳۷۰
 اہری، کریم: ۳۴۵
 ایادی، عبد الکریم (دکتر، سپہبد): ۳۷۱
 ایدن: ۹-۱۴-۲۲۸
 ایروانی (سرتیپ): ۳۱۸
 ایلیف: ۳۰
ب
 باقمانقلیچ، نادر (سپہبد): ۲۹۰-۲۹۳-۲۹۴
 -۳۰۰-۳۰۹
 بار اتوف (ژنرال): ۲۶۷
 باری، روبین: ۱۳۹-۳۸۶-۳۸۸
 بازرگان، مہدی (مهندس): ۲۴۲-۲۵۳
 باستانی پاریزی، محمد ابراہیم (دکتر): ذ
 باستانی راد، حسین: ۸۵
 بامداد، مہدی: ۷-۵۲-۶۲-۷۶-۸۷-۱۷۷
 باہری، محمد: (دکتر): ۳۰۵-۳۶۸-۳۶۹-۳۹۵
 بایندر، (سرتیپ): ۲۲۱
 بایندر، غلام علی (سرتیپ): ۱۳۲-۲۷۳
 بختیار، تیمور (سپہبد): ۱۱۴-۱۱۵-۱۱۸-
 ۲۳۶-۲۳۸-۲۴۰-۲۴۸-۲۹۶
 بختیار، شاپور (دکتر): ۳۵۵-۳۷۰-۳۷۴-۳۹۹
 بروجردی، (آیت اللہ): ۳۶۱
 بزرگمہر، اسفندیار: ۱۴۹-۲۴۴
 بشارت، سید علی: ۲۰۰
 بشیری، سیاوش: ش-۹۱
 بصیر الدولہ، ہروی: ۱۱۱
 بصیر دیوان، ابوالحسن: ۲۶۱
 بقائی، حسن (سرلشگر): ۲۲۱-۲۷۱-۲۹۱
 بقائی کرمانی مظفر (دکتر): ۲۴-۹۱-۹۲-
 ۱۱۴-۱۱۷-۱۲۷ تا ۱۳۰-۱۶۰-۱۶۹-
 ۲۰۱-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۶-
 ۲۲۱-۲۳۶-۲۵۲-۲۵۷-۲۷۲-۲۷۷-
 ۴۱۷

- ۲۸۷-۳۱۹
بقراطی: ۱۴۳
بلوچ، شہریار: ۲۲۱
بلوچ قرانی: ۲۲۱
بنی صدر، ابوالحسن: ۲۵۳
بوذرجمہری، کریم (سرلشکر): ۲۷۳۱۳۴
بوشہری، جواد: ۱۷۳
بوشہری، صادق: ۱۵۱
بون: ۹۰
بہار، محمدتقی (ملک الشعرا): الف
بہارمست، محمود (سرلشکر): ۱۳۲-۲۱۶
بہبہانی، آقا جعفر: ۳۹۹
بہبہانی (آیت اللہ): ۸۳-۱۶۹-۱۷۹-۱۸۰
-۱۹۵-۲۱۹-۲۹۶-۳۱۰-۳۱۱-۳۷۹
بہبہانی، سید علی: ۲۰۶
بہرامی، احمد علی (دکتر): ۳۵۹
بہنود، مسعود: ۵۳-۷۴-۱۴۸-۳۶۱-۳۸۷
بہنیا، ابوالحسن (مهندس): ۳۵۶
بہنیا، عبدالحسین: ۱۶۲-۳۷۷-۳۹۹
بیات، عزت اللہ: ۴۸-۵۱-۵۷-۱۷۶-۲۶۴
بیات، مرتضیٰ قلی خان (سہام السلطان): ۴۷
تا ۵۷-۲۵۷-۲۷۹
بیات، مجید: ۲۴۶
بیات، محمد: ۵۷
بیات، مصطفیٰ قلی (صمصام الملک): ۵۳
بیانی، خانیابا (دکتر): ۳۳۹
بیرجندی، امیر (دکتر): ۳۳۹
بینا، علی اکبر (دکتر): ۳۳۹
- پ
پاکروان، حسن (سرلشکر): ۲۳۶
- پالیزی، ہدایت اللہ: ۲۰۰
پایپوس (کلنل): ۲۷۰
پایندہ، ابوالقاسم: ۲۰۰
پرتو، منوچہر: ۳۴۵
پزشکزاد، ایرج: ۲۵۸
پڑمان، حبیب اللہ (سرہنگ): ۲۳۵
پناہی، حبیب اللہ: ۲۰۰-۲۰۶
پوراعتضادی (مهندس): ۲۰۰
پورسرتیب، فتح اللہ: ۲۱۰-۲۹۶
پورشریف (سرہنگ): ۳۱۷-۳۱۸
پوروالی، اسماعیل: ۳۱۳
پورہمایون، علی اصغر (دکتر): ۳۷۷-
پویان (قاضی): ۱۳
پہلوی، اشرف (شاہدخت): ۷۸-۸۱-۸۸-
۹۹-۱۰۰-۱۱۶-۱۱۷-۱۴۱-۱۵۴-
۱۵۸-۳۰۸-۳۴۸-۳۵۳-۳۶۷
پہلوی، رضا شاہ: ۱-۸-۹-۱۶-۲۳-۴۶-
۵۳-۶۳-۶۷-۷۵-۷۶-۸۵-۸۶-
۹۷-۹۸-۱۰۶-۱۱۵-۱۲۰-۱۳۴-۱۳۸-
۱۴۱-۱۴۵-۱۷۵-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۴-
۱۸۵-۱۸۷-۱۸۸-۲۰۱-۲۲۳-۲۴۵-
۲۴۷-۲۴۹-۲۵۲-۲۶۱-۲۶۷-۲۷۰-
۲۷۳-۲۷۵-۲۷۶-۲۸۳-۲۸۵-۳۰۵-
۳۲۲-۳۳۵-۳۵۴-۳۶۰-۳۶۱-۳۸۰
پہلوی، شمس (شاہدخت): ۴۶-۱۱۷-۲۲۰-
پہلوی، شہناز (شاہدخت): ۲۷۲-۲۸۰-
۳۱۰-۳۲۲
پہلوی، عبدالرضا (شاہپور): ۱۱۱-۱۱۳-
۱۱۷-۱۵۸-۳۹۲
پہلوی، علیرضا (شاہپور): ۱۱۶-۱۵۸-
۲۳۶
پہلوی، غلامرضا (شاہپور): ۱۵۸
پہلوی، فاطمہ (شاہدخت): ۱۱۱

پهلوی، محمدرضا شاه: ج-۱۰-۱۱-۱۶-۳۵
 - ۳۶-۴۴ تا ۶۱-۸۹ تا ۹۲-۱۰۶ تا
 ۱۰۸-۱۱۰-۱۱۳ تا ۱۱۷-۱۲۰-۱۴۹-
 ۱۵۱ تا ۱۵۴-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۹-۱۶۲-
 ۱۶۴-۱۶۷ تا ۱۶۹-۱۷۵-۱۸۴-۱۹۶-
 ۱۹۷-۲۱۲ تا ۲۱۶-۲۱۹-۲۲۲-۲۲۴ تا
 ۲۲۷-۲۲۹ تا ۲۳۵-۲۴۰-۲۴۷-۲۴۸-
 ۲۵۰-۲۵۳-۲۶۲-۲۷۱ تا ۲۷۳-۲۷۸-
 ۲۷۹-۲۸۰-۲۸۱-۲۸۹-۲۹۳-۲۹۵-
 ۲۹۷-۲۹۹ تا ۳۰۴-۳۱۱ تا ۳۱۴-
 ۳۲۳-۳۲۵ تا ۳۲۹-۳۳۲-۳۳۳-۳۳۷-
 ۳۴۱ تا ۳۴۳-۳۴۹-۳۵۱-۳۵۴-۳۵۵-
 ۳۶۱-۳۶۳ تا ۳۶۸-۳۷۰-۳۷۱-۳۷۴-
 ۳۷۶-۳۷۸-۳۸۶ تا ۳۹۱-۳۹۴ تا ۳۹۷-
 ۴۰۰

پهلوی، محمدرضا (شاهپور): ۳۴۸
 پهلوی (ملکه مادر): ۱۱۷-۲۷۲-۲۸۰
 پیراسته، سید مهدی (دکتر): ۱۲۷-۱۲۸-
 ۲۰۰-۲۰۲
 پیرنیا، حسن (مشیرالدوله): ۷۳-۱۷۷-
 ۱۸۲-۲۲۳-۳۹۱
 پیرنیا، خدیجه: ۳۲۲
 پیرنیا، حسین (مؤتمن الملك): ۷۳-۱۷۸-
 ۱۸۲-۱۸۵-۱۹۰-۲۲۳-۲۶۳-۳۲۲-
 پیرنیا، حسین (دکتر): ۱۴۵-۲۹۶-۳۲۱-
 ۳۲۲
 پیرنیا، هرمز: ۲۲۰-۳۹۱
 پیشه روی، سید جعفر: ۵۱-۵۴-۶۷-۷۱-۷۴-
 ۱۳۶-

ت

تالپوت، فیلیپ: ۳۹۶
 تبریزی، حاج میرزا ابراهیم: ۳۷۹

تبریزی، میرزا غلامعلی (پدر سهیلی): ۱-۷
 تقی زاده، سید حسن: ۱-۸-۱۰-۱۱-۱۳-
 ۲۹-۴۴-۸۷-۸۹-۹۰-۹۳-۹۴-۱۰۲-۷-
 ۱۱-۱۷۹-۱۸۲-۱۹۳-۲۲۳-۲۹۱ تا
 ۲۹۳

توللی، فریدن (شاعر): د
 تیمورتاش، عبدالحسین: ۱-۸-۵۷-۶۷-
 ۷۱-۸۶-۹۷-۱۸۲-۲۰۲-۲۴۵-۲۶۹-
 ۲۷۴-۲۷۶

ث

ثابت، حبیب: ۱۱۲
 ثابیتان، منوچهر (دکتر): ۲۲۹
 ثقة الاسلامی، موسی: ۲۰۰
 ثقفی، خلیل خان (اعلم الدوله): ۶۲

ج

جان گولت: ۲۷۶
 جان ویلی: ۱۵۳-۱۶۳
 جدلی، احمد: ۱۲
 جرارد و ویلیه: ۱۳۸
 جزنی، حشمت: ۲۵۳
 جعفری، احمد: ۲۲۱
 جعفری، رضا: ۳۶۴
 جعفری، شعبان: ۲۰۷
 جلالی، علی (دکتر): ۱۳۹
 جلالی نائینی، محمدرضا: ۳۱۹
 جلیلی، محمود: ۳۵۰
 جمال عبدالناصر: ۳۰۷-۳۱۱-۳۱۳
 جم، فریدون (ارشد): ۴۶
 جم، محمود: ۸۷-۳۳۹
 جنگلی، میرزا کوچک خان: ۶۷-۷۱-۱۳۲-
 ۲۶۱-۲۶۸

جوڈت، (دکتر): ۱۴۳

جهانبانی، امان اله میرزا (سپہبد): ۲۷۰-

۲۷۳ تا ۲۷۵

جهانبانوی، نعمت: ۲۰۰

جهانشاهی، محمدشفیع: ۱۲-۱۳

۷۵-۱۵۷-۲۲۶-۳۷۹-

حکیمی: ۱۴۳

حمیدیه: ۲۱۰

خ

خامه ای، انور (دکتر): ۵۵-۱۹۵

خانعلی (دکتر): ۳۵۴-۳۶۴-۳۶۵

خجسته (سرهنگ): ۲۰۰

خروشیف: ۲۸-۳۶۱

خزاعی، (سرلشکر) ۳۹۹

خزعل (شیخ): ۲۶۱-۲۶۸-۲۷۵-۲۸۱ تا

۲۸۳-۲۸۵

خسروانی، احمد (سرلشکر): ۱۶

خسروانی، پرویز (سپہبد): ۲۲۰-۲۷۲

خسروانی، شهاب: ۲۲۱

خسروانی، عطاء اللہ: ۳۷۷

خطیبی (ازفدائیان اسلام): ۸۴

خطیبی، حسین: ۲۲۱

خلخال، جواد: ۲۱۰

خلخال، شیخ صادق: ۲۸۰

خلخال، عبدالرحیم: ۹۶

خلعتیری، ساعدالدوله: ۲۷۴

خلعتیری ضیاالدين (سرتیپ): ۲۹۹

خلیلی، شاعر افغانی: خ

خلیلی عراقی، محمدرضا: ۱۳۱

خمینی، روح الله (آیت الله): ۸۴-۲۴۷ -

۲۵۰ تا ۲۵۳-۳۶۹

خواجہ نوری، ابراهیم: ۷

خواجہ نوری، حسین: ۱۰۰

خواجہ نوری، رضا: ۵۱

خواجہ نوری (سرهنگ): ۲۹۴

خیرخواہ (سرگرد): ۲۲۰

چ

چرچیل: ۱-۳-۵-۶-۲۶-۷۴-۹۰-۹۹-

۲۲۹-۲۳۰-۲۵۴

ح

حاتمی، هدایت الله: ۲۳۵

حاجب الدوله: ۷۳

حاج عظیمی: ۳۱۶

حالت، ابوالقاسم: ۳۵۱

حاتری، علی: ۱۳

حاتری زاده، ابوالحسن: ۲۴-۸۷-۹۱-۹۲-

۹۸-۱۵۱-۱۵۲-۲۷۷-۲۸۷-۲۹۳-

۲۹۶-۳۱۸

حجازی (ارتشبد): ۲۳۶

حجازی، سید محمد باقر: ۹۲

حجازی، محمد: ۳۳۹

حجازی، مسعود: ۳۹۹

حسابی محمود، (دکتر): ۲۷۹

حسام وزیری، محمد حسین: ۲۸۴

حسینی، کاظم (مهندس): ۱۴۶-۲۲۷-۲۴۲-

۳۹۹-

حکمت، افخم (دکتر): ۱۰۵

حکمت، رضا (سردار فاخر): ۲۰-۶۵-۶۶-۷۴-

۹۱-۱۳۰-۱۹۲-۲۲۴-۳۴۶-

حکمت، سعید: (دکتر): ۲۹۵

حکیم باشی، میرزا ابوالحسن: ۵۸-۶۲

حکیمی، ابراهیم (حکیم الملك): ۵۲-۵۸ تا ۶۶

ذ

ذبیح، سپهر (دکتر): ۲۸۹
 ذکاتی، سید محمد الله: ۶۵
 ذوالقدر، مصطفی: ۱۱۰-۱۰۹
 ذوالقدر، مظفر: ۱۱۹
 ذوالنصر: ۳۴۵
 ذوالفقاری، ناصر: ۳۷۷

ر

رادمنش، رضا (دکتر): ۱۸۷-۳۳۵
 ریسپیر (فرانسوی): ۱۰۱-۲۴۰
 رحیمیان، غلامحسین: ۵۶-۶۵-۸۷
 رزاز، شیخ محمد: ۲۰۴
 رزم، آرا، حاجیعلی (سپهد): ۴۱-۸۴-
 ۸۶-۹۱-۱۰۹-۱۱۵-۱۲۰ تا ۱۶۵-۱۹۱
 ۲۰۱-۲۳۱-۲۷۱-۳۱۸-۳۲۴-۳۲۵-
 ۳۶۱-۳۶۲-۳۸۷
 رزم، آرا، حسنعلی (سرلشگر): ۱۳۳
 رزم، آرا، حسینعلی (سرتیپ): ۱۳۳
 رزم، آرا، رضا (مهندس): ۱۳۳
 رزم، آرا، محمدخان، پدر رزم آرا (سرهنگ):
 ۱۲۰-۱۳۳
 رزم، آرا، منوچهر (دکتر): ۱۳۳
 رستمی، امیر: ۲۲۱
 رشتی، سردار محبی: ۳۹۰
 رشتی، میرزا کریم خان: ۳۹۰
 رشید عالی گیلانی: ۲۸۴
 رشیدیاسمی، غلامرضا (دکتر): ۹۶
 رشیدیان، اسدالله: ۳۹۹
 رشیدیان، برادران: ۲۲۸-۲۳۶
 رضا زاده شفق، صادق (دکتر): ۱۱۰

دادستان، فرهاد (سرلشگر): ۲۹۰
 دادستان، شاپور (سروان): ۱۳۴
 دادگر، حسین: ۲۹۱-۲۹۲
 دالس، آلن (وزیر امور خارجه آمریکا): ۲۲۸-
 ۲۳۳-۲۳۵-۳۰۱-۳۸۶-۳۹۳
 دانسترویل: ۲۷۴
 داوور، علی اکبر: ۳۷۳-۳۹۱
 دبیر سهرابی، علی اکبر: ۲۰۴
 درخشش، محمد: ۳۶۲-۳۶۴-۳۶۵-۳۷۷
 دری، حبیب الله: ۶۵
 دشتی، علی: ۱۰۵
 دفتری (سرلشگر): ۹۳-۱۶۰-۲۳۶-
 ۲۳۷-۲۹۴-۳۹۹
 دکانوروف: ۲۷
 دلارته: ۲۴۰
 دلد، اسکندر: ۲۸۸
 دوگل، (ژنرال): ۳۹۵
 دولت آبادی، حسام: ۲۷۸
 دولت آبادی، یحیی: ۱۷۶-۲۲۳
 دولتشاهی، ابوالفتح: ۲۰۰
 دونان (کلنل): ۲۷۴
 دوهر: ۱۳۹
 دیده ور، ضیاء: ۳۴۵
 دها، حسین: ۳۰۷
 دهخدا، علی اکبر (علامه): ۹۶-۱۷۶
 دهقان، احمد: ۹۸
 دیبا، ثقة الدوله: ۲۴۳
 دیبا، حشمت الدوله: ۲۴۳
 دیبا، عبدالحسین: ۹۷
 دیبا، فرح (شهبانو): ۷
 دینسی: ۲۴۰
 دیوان بیگی، رضا علی: ۲۷۹

- رضائی، قاسم (دکتر): ۳۳۹
 رضوی، احمد (مهندس): ۲۰۸ تا ۲۱۰
 رعدی آذر خشی (دکتر): د
 رمضان، حنیفه (دکتر): ۳۴۵
 روحانی، منصور (مهندس): ۳۴۵
 روزبه، خسرو (سروان): ۱۳۶-۱۴۳-۱۶۱
 روزولت (رئیس جمهور آمریکا): ۱-۳-۵-۶
 ۲۶-
 روزولت، کرومیت: ۲۲۸-۲۷۸-۳۳۰-۳۸۶
 ژان ژاک، روسو: ۲۸۸
 ریاحی، ابراهیم (دکتر): ۳۷۷
 ریاحی، تقی (سرتیپ): ۲۳۷-۲۸۶-۲۹۴-۲۹۹
 ریاحی، منوچهر: ۲۴-۱۱۳-۱۵۵
 ریاضی، علی: (سرلشکر): ۱۳۵
 ریاضی، عبدالله (مهندس): ۳۹۱
 ریپورت، شاپور (سر): ۲۲۸-۳۹۲
 رئیس، محسن: ۱۲۷-۱۲۸-۱۳۰-۱۴۹
- ز
 زاهدی، ابوالقاسم: ۲۹۶
 زاهدی، اردشیر: ۲۲۱-۲۲۷-۲۳۸-۲۶۲
 ۲۶۷-۲۷۲-۲۷۷-۲۷۹-۲۸۰-۲۹۲
 ۲۹۳-۲۹۶-۲۹۸-۲۹۹-۳۱۰-۳۱۲
 ۳۲۰-۳۲۱-۳۲۲
 زاهدی، فضل اله (بصیر دیوان - سپهبد): ۲۹-
 ۱۳۵-۱۵۸-۱۷۳-۲۰۱-۲۲۰-۲۲۱
 ۲۲۵ تا ۲۲۸-۲۳۰ تا ۲۳۳-۲۳۶-۲۳۸
 ۲۴۱-۲۵۲ تا ۲۶۱-۳۲۴-۳۶۰-۳۶۲
 ۳۶۳-۳۷۳-۳۸۸-۳۹۲
 زاهدی، نصرالله (سرتیپ): ۱۳۳-۲۶۷-۲۷۳
 زاهدی، هما: ۲۶۲-۳۱۲-۳۲۲
 زرافشان، کاظم: ۳۴۵
- زنجانی، سید رضا (آیت الله): ۲۴۲
 زند، خانم: ۱۵۵
 زند، ابراهیم: ۱۵۵-
 زنگنه، عبدالحمید (دکتر): ۸۴
 زنگنه، عزیز: ۲۰۰
 زهتابفرد، رحیم: ۳۴۵
 زهری، علی: ۱۴۴-۲۷۷
 زیرک، زاده (مهندس): ۳۹۹
 زیرمن (عضو سفارت آمریکا): ۳۰۱
- س
 سادچیکف (سفیر شوروی): ۱۶۵
 ساعد مراغه ای، محمد (ساعد الوزاره): ۱۶ تا
 ۴۶-۵۰-۵۳-۵۶-۲۰۶
 ساعد، (ایرماکار کلین): ۴۵
 ساعد، سبیره: ۴۶
 ساعد، کامیلیا: ۳۴-۴۵
 ساعد، گوهر: ۴۵-۴۶
 ساعد، فیروزه: ۴۶
 ساعد، لیلی: ۴۵
 سامی، راد، حسین (دکتر): ۳۴۵
 سپهبدی، انوشیروان: ۲۱
 سپهر، مورخ الدوله: ۳۸-۱۳۷-۱۴۰
 سپهر، هادی: ۲۲۰
 ستوده، حسن (دکتر): ۳۳۹
 سجادی، محمد (دکتر): ۲۰-۲۷۹-۳۵۴-
 ۳۵۹-۳۶۰-۳۶۱
 سحابی، یدالله: ۲۴۲
 سرتیپ پور، جهانگیر: ۳۴۵
 سرتیپ زاده (رئیس آگاهی): ۱۵۰
 سردار اسعد بختیاری: ۵۷-۲۴۵
 سرداری، رضا (دکتر): ۳۳۹
 سرلک، تقی (مهندس): ۳۷۷

- سرمد، صادق (شاعر): ۴۱
 سرور السلطنه: ۳۷۹-۳۸۱
 سعدی (شاعر بزرگ): پ-ح-۹۹
 سعید، جواد (دکتر): ۳۴۵
 سعیدی، محمد: ۹۶
 سعیدوزیری، منوچهر: ۳۴۵
 سفری، محمدعلی: ۳۱۰-۳۹۱
 سمیتقو، اسماعیل آقا: ۲۶۸-۲۶۹-۲۷۴
 سمیعی، حسین (ادیب السلطنه): ۵۴-۹۰
 سمیعی، عنایت الله: ۱۰
 سمیعی، نبیل: ۳۴۵
 سمیعی، هوشنگ (مهندس): ۳۷۷
 سنجابی، کریم (دکتر): ۸۵-۱۷۳-۳۹۹
 سنجابی، سالار سعید: ۲۰۰
 سید فرهاد: ۲۶۹-۲۷۶-۲۸۴
 سید قطب: ۸۴
 سیف، (سرهنگ): ۳۲۲
 سهرابی، تقی: ۲۹۷
 سهیلی، علی: ۱۷-۲۷-۲۹-۳۸-۳۹
 ۹۰-۱۵۶-۱۵۷
 سیاح، حمید (دکتر): ۳۵۱
 سیاح (کلنل): ۱۸۹
 سیاسی، علی اکبر (دکتر): ۱۹۵
 سیامک (سرهنگ): ۲۳۷
 ش
 شادمان، جلال: ۹۹-۱۰۰-۱۰۱
 شادمان، سید فخرالدین (دکتر): ۸۸-۹۱
 ۱۰۱
 شاکراس، ویلیام: ۳۴-۳۵
 شاندرمنی، اکبر: ۱۴۳
 شاهبختی، زکریا (سپهبد): ۱۳۲-۲۲۰-۲۷۲
 ۲۷۳-۲۹۰
 شاهرخ، بهرام: ۱۳۹-۱۴۹-۱۵۴
 شاهرخشاهی، هرمز (مهندس): ۱۱۹-۲۹۴-۲۹۷
 شاهکار، محمد (دکتر): ۳۳۵-۳۳۶-۳۳۹
 شاهنده، عباس: ۲۰۰-۳۴۵
 شایگان، سیدعلی (دکتر): ۱۲۷-۱۲۹-۲۲۷-۲۷۲
 شپرد: ۱۴۸-۱۵۶-۲۲۳-۲۲۴
 شجاعیان، علی اشرف (ستوان): ۲۳۶-۲۳۷
 شروین (دکتر): ۳۱۶
 شریف الدوله: ۲۷۴
 شریف امامی، جعفر (مهندس): ۴۴-۲۷۹-۲۹۰-۳۰۰-۳۳۱-۳۴۴-۳۵۴-۳۵۵
 ۳۷۳-۳۸۹-۳۹۵
 شریف امامی، خانم (عشرت معظمی): ۳۷۲
 شریف امامی، محسن (دکتر): ۳۷۲
 شریف امامی، مهدی (دکتر): ۳۷۲
 شعری (سرتیپ): ۲۷۲
 شفیق، شهریار: ۳۴۸-۳۵۲-۳۵۳
 شکوه الملك: ۱۹۵
 شمشیری، حاج حسن: ۲۵۸
 شوارتسکف: ۸۹
 شوشتری، سید محمدعلی: ۱۲۶-۱۲۸-۲۰۰-۲۰۲-۲۰۳-۲۰۷-۲۰۸-۲۹۹
 شومیاتسکی: ۸۶
 شهاب فردوس، ولی الله: ۶۵-۳۹۲
 شهر آشوب: ح
 شهرزاد: ۹۶
 شهریار، محمد حسین (شاعر): ب
 شبیانی، حبیب الله خان (سرلشکر): ۱۷۷-۱۷۹-۱۹۵-۲۶۸
 شبیانی، مهدی (مهندس): ۳۳۹
 شیخ المشایخ: ۲۸۲

شیرازی، حاج آقا: ۱۷۶

ضیائی، طاهر: (دکتر): ۳۵۹

ص

صابر، بیوک: ۲۰۰

صادق، صادق (مستشار الدوله): ۳۷۹

صارم الدوله: ۲۶۸-۲۷۶-۳۱۲

صالح، اللهیار: ۸۲-۸۳

صالح، جهانشاه (دکتر): ۳۵۹

صالحی، محسن: (دکتر): ۳۴۵

صبا، ابوالحسن: ۲۷۵

صدر، جواد (دکتر): ۷۰-۷۷

صدر، محسن (صدرالاشراف): ۳-۶۴-۶۷ تا

۷۷

صدر منجمی: ۲۰۰

صدیق، بانو: ۱۹۵

صدیقی غلامحسین (دکتر): ۱۷۴-۲۲۲-

۲۹۰

صفاری، محمد علی (سرتیپ): ۳۳۹

صفائی، عبدالصاحب: ۲۰۰-۲۰۲-۲۰۷-

۲۴۱

صفویان (دکتر): ۳۷۱

صمصام السلطنه: ۱۰۶

صورتگر، لطفعلی (دکتر): ۳۳۹

ض

ضرابی، ابراهیم (سرلشکر): ۲۷۳

ضرغام، امیرقلی (سپهبد): ۲۳۸

ضرغام، علی اکبر (سرلشکر): ۲۳۶-۲۴۵-

۳۹۸-۳۵۹

ضرغامی، (سرلشکر): ۱۳۴

ضیاء السلطنه (خانم): ۱۷۶-۲۳۹-۲۴۳-

۲۴۶

ط

طارمی، رضا (دکتر): ط

طالقانی (مهندس): ۱۷۴

طاهری، هادی (دکتر): ۲۰

طبا، عبدالحسین (دکتر): ۲۰۲-۲۰۸

طباطبائی، سیدضیاء الدین: ۲۵-۵۵-۸۹-

۹۴-۱۵۵-۱۱۶-۱۵۲-۱۵۶ تا ۱۵۸-

۱۶۶-۱۷۷-۱۸۶-۱۸۹ تا ۱۹۲-د

۲۰۱-۲۲۴-۲۳۶-۲۸۹-۳۲۴-۳۲۵-

۳۳۷-۳۷۹-۳۹۰-۳۹۵

طباطبائی، سیدمحمدصادق: ۲۲-۹۲-۱۷۶-

۳۱۶

طلوعی، محمود: ۱۰-۹۳-۱۱۷-۱۵۸-

۱۵۹-۳۸۶

طهماسبی، خلیل: ۸۴-۱۰۹-۱۱۰-۱۱۹-

۱۲۱-۱۴۴-۱۴۶-۱۵۰-۱۵۲-۱۵۹-

۱۶۵-۲۲۶-۲۲۷

ظ

ظفر، قباد (مهندس): ۳۳۹

ظل السلطان: ۷۰

ظهیرالاسلام: ۹۲

ع

عاصمی، محمد (دکتر): س

عاقلی، باقر (دکتر): ۲۲-۱۶۲-۲۸۴

عالی، ابراهیم (دکتر): ۱۷۴

عامری، جواد: ۱۲

عبدالناصر، جمال: ۸۴

عبدالمجید (سرداراجل): ۲۸۲

- عمید، موسی (دکتر): ۳۳۹-
عمیدی نوری، ابوالحسن: ۲۰۰-۲۴۱-۲۸۷-
۳۹۳-۳۰۵
- غ
- غضنفری، علی محمد: ۲۰۰-
غنی، قاسم (دکتر): ۸۳-۱۱۰-۱۱۱-۱۳۷-
غیائی، حیدر (مهندس): ۳۹۹-
- ف
- فاتح، مصطفی: ۱۹۵-
فاخر الملک: ۱۹۰-
فاطمی، حسین (دکتر): ۲۴۰-۲۵۳-۲۷۷-
۳۱۹
فاطمی (عماد السلطنة): ۲۹۵-
فخر آرائی، ناصر: ۱۴۱-۳۹۲-
فخرالدوله، اشرف الملوك: ۳۷۳-۳۷۸-۳۷۹-
تا ۳۸۱-۳۸۴-۳۸۵-۳۹۰-
فداکار، تقی: ۶۵-
فرامرزی، عبدالرحمن: ۴۰-۱۴۷-۲۰۸-۲۱۰-
۲۹۳-۲۹۶-
فرانکو (ژنرال): ۱۴۶-
فردوست، حسین (ارتشبد): ۳۹۴-۳۹۸-
فرخ، سید مهدی (معتصم السلطنة): ۷-۱۲-
۱۳-۳۱۷-۳۱۹-
فرزندگان، عباس (سرتیپ): ۲۳۸-۲۳۹-۲۴۰-
۳۱۶-
فرمانفرما، عبدالحسین: ۱۱۶-۱۶۶-۱۷۵-
۲۰۴-۲۴۰-۲۴۳-۳۸۱-۳۹۰-
فرمانفرماتیان، بتول: ۱۹۵-
فرمانفرماتیان، محمدولی میرزا: ۶۵-۱۹۵-
فرمانفرماتیان، منوچهر: ۱۰۰-۱۱۸-۱۴۶-
۲۵۶-۳۱۲-
- عبد، جلال (دکتر): ۱۲-
عدل (خانواده): ۱۹۵-
عدل، یحیی (پرفسور): ۲۴۲-۳۳۹-
عراقی، حاج عباسقلیخان (سهم الملك): ۴۷-۵۲-
عراقی، حاج مهدی: ۸۴-
عرفات، یاسر: ۸۴-
عرفان، محمود: ۱۳-۹۶-
عظیمی، فخرالدین: ۱۱-۵۴-۶۲-۷۴-۸۸-
۱۱۵-۱۵۴-۲۲۶-
- عبد، ابوالفضل (عضد السلطان): ۲۵۶-
عضد، ابونصر: ۲۱۴-۲۵۶-
عضدی، اصغر: ۲۰۰-
علامه ایران: ۱۰۳-۱۰۷-۱۱۱-
علاء، خانم: ۱۱۱-
علاء، حسین: ۷۴-۸۴-۸۵-۱۰۲ تا ۱۱۹-
۱۵۱-۱۵۴-۱۵۷-۱۷۹-۱۹۱-۱۹۲-
۲۱۳-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۷-۲۷۱-۳۱۱-
۳۷۳-۳۹۲-
علاء، فریدون (دکتر): ۱۰۳-۱۰۷-
علاء السلطنة، میرزا محمدخان تبریزی: ۱۰۲-
۱۱۰-۱۱۲-
علم، امیراسدالله: ۳۶-۴۴-۱۱۶-۱۴۴-
۱۵۰-۱۵۶-۱۵۹-۲۷۹-۳۰۵-۳۰۷-
۳۰۹-۳۱۳-۳۱۴-۳۲۶-۳۳۸ تا ۳۴۱-
۳۴۴-۳۶۵-۳۸۶-۳۹۱ تا ۳۹۵-۳۹۷-
۳۹۹-
علم (شوکت الملك): ۳۶-۴۵-
علم، مصطفی (دکتر): ۱۵۲-۲۲۸-
علوی (مهندس): ۱۴۳-
علوی مقدم، محمدعلی (سرلشکر): ۳۴۵-
۳۵۹-۳۹۸-
علی آبادی، جواد: ۱۹۵-۲۸۴-
علی اوف: ۱۴۸-

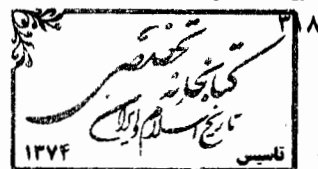
- قاجار، محمد حسن میرزا: ۲۲۳
 قاجار، محمد علی شاه: ۶۷-۷۳-۷۴-۷۶-
 ۱۷۵-۱۷۶-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۵-۳۷۹-
 ۳۸۰-۳۸۴
 قاجار، مظفر الدین شاه: ۵۸-۶۱-۶۲-۷۶-
 ۸۵-۸۸-۹۵-۱۷۵-۲۰۴-۲۵۶-۲۷۴-
 ۳۷۸-۳۷۹-۳۸۰ تا ۳۸۷-۳۹۰
 قاجار، ناصر الدین شاه: ۱۴-۱۶-۷۶-۹۵-۱۳۲-
 ۱۷۵-۲۴۳-۲۸۳-۳۶۲-۳۸۲-۳۸۳
 قاسمی، احمد: ۱۴۳
 قاضی، جواد: ۱۳
 قاضی، محمد خان (پدر ساعد): ۲۱-۴۵-۴۶
 قاضی زاده، احمد: ۲۲
 قائم مقام الملك (رفیع): ۳۲۰
 قبادی (ستوان): ۱۴۳
 قدس اعظم (همسر مهندس مصدق): ۲۵۶
 قدس نخعی (حسین): ۱-۳۶۴-۳۷۷-۳۸۶
 قدیریان، پرویز (دکتر): ص
 قراگوزلو، حسینعلی: ۱۱۱
 قراگوزلو، علیرضا (مهندس): ۲۲۱
 قراگوزلو، فاطمه: ۱۰۳-۱۱۱
 قراگوزلو، ناصر الملك (نایب السلطنه): ر
 قراگوزلو، محسن: ۱۱۱-۱۱۷
 قرنی، ولی (سر لشکر): ۳۹۳-۳۹۴
 قزاق، حسن آقا: ۷
 قزوینی، محمد (علامه): ت
 قشقانی، خسرو: ۱۵۷-۳۲۴
 قطب زاده، صادق: ۲۵۳
 قلعه بیگی، هایده: ۱۰۰
 قمی، نصرت الله: ۸۴
 قوام، احمد (قوام السلطنه): ۵-۶-۲۹-۵۲-
 ۵۴-۵۷-۶۵-۷۴ تا ۷۸-۸۲-۸۳-
 ۸۸-۸۹-۹۹-۱۰۰-۱۰۷-۱۳۶-۱۳۷-
 قروند، حسنعلی: ۶۵-۱۰۵-۱۷۳
 فرود، فتح الله: ۳۹۹
 فروغ، سیاوش: ۲۰۰
 فروغ، امان الله: ۲۰۰
 فروغی، محمد علی (ذکاء الملك): ۱-۵-۷ -
 ۹-۱۰-۱۱-۱۳-۱۴-۲۲-۲۳-۲۷-۵۳ -
 ۵۷-۱۰۷
 فروغی، محسن (مهندس): ۳۹۹
 فروهر، غلامحسین: ۱۴۳-۱۶۴-۲۱۹
 فرهاد، احمد (دکتر): ۳۳۹
 فری پور، محمد حسین: ۲۰۰
 فریزر (سر لشکر): ۲۲۹
 فریور غلامعلی، (مهندس): ۳۷۷-۶۵ -
 ۳۸۶
 فلسفی، نصر الله (دکتر): ۹۶
 فولادوند: امیر قاسم: ۲۰۰-۳۰
 فهیمی، خلیل (فهیم الملك): ۱۵۰-۱۵۷-
 ۱۹۵
 فیروز، اسکندر: ۱۰۳-۱۰۷-۱۱۶
 فیروز (سر لشکر): ۶۵
 فیروز، مریم: ۲۳۶-۲۳۹
 فیروز، مظفر: ۱۰۰-۱۳۵-۱۴۹-۱۶۲-
 ۱۶۳-۲۵۶
 فیروز، نصرت الدوله: ۲۴۵-۲۵۶
 فقیه زاده، ابوالقاسم: ۱۲۸-۱۲۹
 فیض (آیت الله): ۱۲۱-۱۴۴
 ق
 قاجار، آغا محمد خان: ۳۸۰
 قاجار، احمد شاه: ۲۲-۴۶-۱۱۱-۱۳۷-۱۳۸
 ۱۷۵-۱۷۷-۱۸۴-۱۸۷-۱۸۸-۱۹۰-
 ۳۷۹-۳۸۰
 قاجار، عضد الملك (نایب السلطنه): ر

- ۱۴۱-۱۴۹-۱۵۴-۱۵۶-۱۵۷-۱۶۲-
 ۱۶۳-۱۶۷-۱۶۸-۱۷۷-۱۹۵-۲۰۱-
 ۲۰۶-۲۱۵-۲۱۶-۲۲۴-۲۲۶-۲۲۷-
 ۲۳۰-۲۷۶-۳۰۷-۳۳۸-۳۶۲-۳۷۳-
 ۳۸۶ تا ۳۹۱
- ل
- کاتوزیان، محمدعلی همایون: ۱۵۵-۲۲۳-
 ۲۲۶-۲۴۴-۳۲۴
 کارتر (رئیس جمهور آمریکا): ۳۸۷
 کازرونی: ۲۷۶
 کازرونی، خانم بزرگ: ۱۹۵
 کاسمی، عزت الله: ۳۴۵
 کاسمی، نصرت الله (دکتر): ۳۲۸-۳۲۹-
 ۳۳۹-۳۴۱-۳۴۴-۳۴۵
 کاشانی، حاج علینقی: ۴۱
 کاشانی، سید ابوالقاسم (آیت الله): ۴۱-۴۲-
 ۸۸-۱۱۴ تا ۱۱۶-۱۲۸-۱۳۸-۱۴۲-
 ۱۴۴-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۲-۱۵۹-۱۶۹-
 ۱۹۵-۱۹۸-۲۰۳ تا ۲۰۵-۲۱۶-۲۱۸ تا
 ۲۲۰-۲۲۶ تا ۲۲۸-۲۳۵-۲۵۳-۲۵۷-
 ۲۷۲-۲۸۴-۲۸۷-۲۸۸-۲۸۹-۳۱۵-
 ۳۱۶-۳۱۸-۳۲۰
 کاشانی، مصطفی: ۹۲-۱۰۹-۱۱۹-۳۱۹
 کاشانیان، حسن: ۲۹۴-۳۰۹-۳۲۱
 کاظمی، باقر: ۱-۷-۸-۱۷۳-۱۷۴
 کافتارادزه: ۲۴-۲۵-۳۶-۵۳-۵۴-۵۶
 کامکار (مهندس): ۳۴۵
 کریاسچیان: ۱۱۴
 کریم آبادی، ابراهیم: ۱۱۴
 کریمپور شیرازی (امیر مختار): ۲۰۲-۲۰۳
 کسروی، سید احمد: ۷۸-۸۲-۸۳
 کشاورز، فریدون (دکتر): ۵۶-۱۳۶-۱۴۰-
 ۳۳۵
 کشاورز صدر، محمدعلی: ۲۰۱-۲۰۲-
 کشاورزبان، محمد: ۳۴۵
 کلیادی، (سردار جلیل): ۷۶
 کلیادی، لطفعلی خان: ۷۶
 کلیادی، منوچهر: ۷۶
 کلود، برنار: ۳۳۵
 کلهر: ۸۸
 کمال (سپهبد): ۲۹۰
 کنت لوو: ۲۲۵
 کندی (رئیس جمهور آمریکا): ۳۷۵-۳۷۶-
 ۳۸۶ تا ۳۸۹-۳۹۲-۳۹۵ تا ۳۹۸
 کندی، ژاکلین: ۳۸۹
 کوپال (سرلشکر): ۲۷۶
 کوروش کبیر: ۲۴۸
 کولنیز (ژنرال): ۱۶۳
 کهید، بهاء الدین: ۳۷۲
 کیا، جهانگیر (مهندس): ۳۴۵
 کیا، حاجعلی (سپهبد): ۳۹۸
 کیان، غلامرضا (دکتر): ۳۹۱
 کیانوری، نورالدین (دکتر): ۵۶-۱۴۱-۱۴۳-
 ۱۵۹-۲۲۵-۲۲۶-۲۳۵-۲۳۶-۲۴۰-
 کی نژاد، رضا: ۲۹۴-۲۹۶-۳۰۸ تا ۳۱۰
 کیوان (مهندس): ۸۳
 کیهان (دکتر): ۱۴۵
 کیهان، مسعودخان (ماژور): ۱۸۹
 کیهان یغمائی، احمد: ۳۴۵
- گ
- گازپورسکی: ۲۸۹
 گاندی: ۲۲۸-۲۴۸
 گرگانی، قاضی: ۱۳
 گرگانی، محمد (آخوند): ۶۵

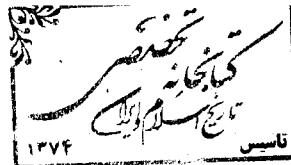
- گزیدی (سفیر آمریکا): ۱۷۸-۱۵۷-۱۴۸
 گروزن (سرلشکر): ۱۳۵
 گلشانیان، اسدالله (سرلشکر): ۱۳۲
 گلشانیان، عباسقلی: ۱۶۴-۲۰۰
 گنابادی، پروین: ۶۵
 گنجه ای، جواد: ۲۰۳
 گنجه ای، رضا: (مهندس): ۱۰۸
 گنجی، جمال (مهندس): ۳۷۷
 گودرزی: ۱۱۱
 گیلانشاه (سپهبد): ۲۹۴-۲۹۳-۲۹۰-۲۲۰
 -۲۹۶-۲۹۸-۲۹۹-۳۰۱
 گیلانی، شیخ زاهد: ۲۷۴
- ل**
- لاهوتی (شاعر): بخ
 لطفی، عبدالعلی: ۱۷۴-۱۳
 لقانی، ستار: ط
 لیتون (میس): ۹۶-۷۹
 لوانسانی (قاضی): ۱۳
- م**
- مارون، زونیس: ۳۹۶
 مافی، ناصر (دکتر): ص
 ماکسیموف: ۲۵
 ماکلین، فیترووی: ۲۸۴-۲۷۶
 مالنکوف: ۲۲۵
 مایر: ۳۸۸-۲۸۴-۲۷۶
 مبشری، (سرهنک): ۲۳۹ تا ۲۳۶
 متین دفتری، احمد (دکتر): ۱۵۴-۸۷-۲۹
 ۲۸۹-۲۵۷-۱۹۵-۱۷۹-۱۷۶
 متین دفتری، هدایت: ۲۵۳
 مجتهد تفرشی، سیدعلی اکبر: ۲۰۴
- مجتهدی، مهدی: ۲۲
 مجدزاده، بهرام: ۲۱۰
 مجیدی: ۳۴۵
 محلاتی، آقاخان: ۲۰۴
 محمدزاده (ستوان): ۱۴۳
 محوی (سرتیپ): ۲۹۰
 مدرس، سیدحسن (آیت الله): ۵۳-۹۸-۱۰۲
 -۱۱۵-۱۷۶-۱۷۹-۱۸۲-۲۰۴-۲۴۴-۲۴۵
 مدرس، ملاهادی: ۳۶۲
 مدنی، احمد (دکتر): ۲۵۴-ژ
 مدنی، سیدجلال: ۵۷
 مراغه ای، شیخ احمد: ۲۱
 مرتضوی، محمدعلی: ۳۴۵
 مرزبان (دکتر - امین الملك): ۷۴
 مرسلوند، حسن: ۵۲
 مرشد، حسن (دکتر): ۳۴۵
 مزینی (سرتیپ): ۲۲۱
 مستوفی، باقر (مهندس): ۱۴۵-۹۱
 مستوفی الممالک، میرزا حسن: ۱۷۸ تا ۸۰-
 ۱۹۰-۱۸۲
 مستوفی الممالک، میرزایوسف: ۱۰۶-۵۳
 ۲۲۳-۱۷۸
 مسعود، محمد: ۱۶۱-۱۶۰-۱۴۱
 مسعودانصاری، عبدالحسین: ۳۸
 مسعودی، عباس: ۳۹۷-۴۰
 مسعودی، قدسی: ۱۹۵
 مشاور الملك: ۱۰۶
 مشاور الممالک: ۸
 مشیرالدوله (محسن خان): ۳۷۸-۳۸۰-۳۸۲
 مشیرالسلطنه: ۱۸۵-۷۲
 مشرف نفیسی، حسن (دکتر): ۳۸۰
 مشیرهمایون: ۲۷۵

مشری، علی: ص	معظمی، عبداللہ (دکتر): ۱۵۸-۱۶۹-۲۹۰
مشری، محمد: ۳۷۰	۳۷۲-۳۵۵-۳۲۴-۳۲۰
مصدق، احمد (مهندس): ۱۷۶-۲۱۴-۲۴۲-	معظمی (قاضی): ۳۷۲
۲۵۶-۲۴۶	معیری، حسین: ۳۴۵
مصدق، خدیجہ: ۱۷۶-۲۴۳-۲۴۶	معین، محمد (دکتر): ت-ث
مصدق، غلامحسین (دکتر): ۱۷۰-۱۷۶-	معینی (سرلشکر): ۲۷۲-۲۲۰
۱۸۳-۲۲۴-۲۴۲-۲۴۶	معینیان، نصرت اللہ: ۳۳۷
مصدق، ضیا اشرف: ۱۷۶-۲۴۳-۲۴۶	مفتی اورشلیم: ۲۸۴
مصدق، محمد (مصدق السلطنہ، - (دکتر): ۷-۴۷	مفخم صنیعی، اسمعیل: ۲۸۱-۲۸۳
۴۸-۵۰-۵۱-۵۳ تا ۵۷-۶۵-۶۷-۷۱-	مفخم صنیعی، امیرارسلان: ۲۸۳
۷۴-۷۵-۸۶-۱۰۲-۱۰۸-۱۱۳-۱۱۶-	مفخم صنیعی، فخرایران: ۲۸۳
۱۱۷-۱۲۱-۱۲۳-۱۲۶ تا ۱۳۸-۱۳۰-	مقبل، احمد (دکتر): ۲۰
۱۴۴-۱۴۷-۱۴۸-۱۵۲ تا ۱۵۶-۱۵۷-	مقدم، ناصر (سپہید): ۳۶۹
۱۵۹-۱۶۶ تا ۲۶۰-۲۷۱-۲۷۲-۲۷۸-	مقدم، مصطفی: ۲۷۸-۲۹۳-۲۹۴
۲۷۹-۲۸۷-۲۹۰ تا ۲۹۷-۳۰۰-۳۰۱-	ملکی، حسین: ۲۴-۸۷-۹۱-۹۲-۱۱۴-
۳۰۴-۳۰۷-۳۱۳ تا ۳۲۱-۳۲۴-۳۲۵-	۱۱۵-۱۲۷-۱۲۹-۱۳۰-۱۶۹-۲۰۲-
۳۳۶-۳۳۷-۳۷۹ تا ۳۸۱-۳۸۸-۳۹۲	۲۰۶-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۲-۲۱۷-۲۲۸-
مصدق، منصورہ: ۱۷۶-۲۴۳-۲۴۶	۲۵۲-۲۵۷-۲۷۲-۲۷۷-۲۸۷-۳۱۸-
مصدق، میرزا ہدایت: ۱۶۶-۱۷۵-۱۷۷-	۳۲۰
۱۷۸	ملک زادہ آملی، حبیب اللہ: ۳۴۵
مصدق، یحیی: ۲۴۳	ملکی، احمد: ۳۱۹
مصطفوی نائینی، حسن: ۳۴۵	ملکی، محمد علی (دکتر): ۲۲۷
مصطفوی نائینی، حسین: ۳۴۵	ملکی، مسعود (دکتر): ۲۶۳-۲۷۹
مصور رحمانی، غلامرضا (سرهنگ): ع	ممتاز (سرهنگ): ۲۳۷
مطبوعی، ایرج (سرلشکر): ۱۳۴	ممتاز الدولہ: ۳۷۹
مظاہر، بی بی خانم: ۳۸۰	منزہ (سرتیپ): ۲۲۱
مظاہر، حسن (دکتر): ۳۳۹	منصور، حسن علی: ۳۳۷
معارفی، علی (دکتر): ۳۳۹	منصور، رجی علی (منصور الملک): ۶۷-۱۲۵
معتمدی، علی: ۲۴۶	۱۲۶-۱۳۷-۱۳۹-۱۴۸-۱۵۲-۱۶۳-
معتمدی، فتح اللہ: ۳۴۵	۳۹۲-۳۱۷
معدل شیرازی، الطغعلی: ۹۸-۱۰۰-	مؤقتی، محمد: (دکتر): ۳۴۵
معظمی، سیف اللہ (مهندس): ۱۷۰-۱۷۴-	موسولینی: ۷۴
۲۴۱-	موسوی، مصطفی (سرهنگ): ع

- موسوی ماکوئی، سیداسدالله: ۳۴۵
 موسوی زاده، علی اکبر: ۸۸
 موقر، میرزا حسین: ۲۸۲
 مولوتف (وزیر خارجه شوروی): ۲۳-۲۴-۳۱
 -۳۳
 مولوی: ۳۴۵
 مهام، موسی: ۳۴۵
 مہبد: ۱۱۱
 مہندی (سرهنگ): ۱۳۶
 مہدوی، ابراهیم (مهندس): ۱۵۰
 مہدی نیا، جعفر: ۹۲-۹۷-۱۳۷-۱۵۰
 میدلتون، جرج: ۲۲۸-۲۲۹
 میراشرافی، سید مہدی: ۲۰۹-۲۱۰-۲۸۷
 میرجلالی، محمود (سرلشکر): ۱۳۲
 میرمظہری، عماد: ۱۳
 میلیسپو: ۲۴-۴۷-۵۰-۵۱
- ن
- ناتل خانلری، پرویز (دکتر): ج-۳۳۹
 ناصرالملک: نایب السلطنہ: ۸۵-۱۰۳-۱۱۱
 ناصری، ناصرالدین میرزا: ۳۸۱
 نامجو، محمود: ۳۹-۴۰
 نامدار، احمد: ۲۸۴
 نجم، ابوالقاسم (نجم الملک): ۶۲
 نجم السلطنہ، ملک تاج خانم: ۱۶۶-۱۷۵-
 ۲۴۰-۲۴۳-۳۸۱-۳۸۲
 نجمی، ناصر: ۱۹۲-۳۱۶
 نجمی، پرویز: ۱۱۲
 نراقی، صادق: ۲۹۴-۲۹۶-۲۹۷-۳۲۰-
 ۳۲۱
 نرمان: ۱۸۹
 نرمان، محمود: ۶۵-۱۱۴-۲۰۹-۲۱۰-
- و
- واحدی، سید محمد: ۱۰۹
- نصر، تقی (دکتر): ۱۴۳-۱۶۴
 نصرت الحکماء: ۶۲
 نصرتیان، محمد علی: ۲۰۰-۲۰۷
 نصیری (ارتشید): ۲۲۶-۲۳۶-۲۳۷-۲۶۲
 -۲۷۸-۲۹۳-۲۹۴
 نظام الاسلام، حاج محمد حسین: ۳۵۴-۳۶۰-
 ۳۶۲
 نفیسی، حبیب (مهندس): ۱۰۵
 نفیسی، سعید (دکتر): ۹۵
 نفیسی، عباس (دکتر): ۱۰۵
 نفیسی، مؤدب الدولہ (دکتر): ۱۸۳
 نقدی، علی اصغر (سپہبد): ۱۷۳-۲۱۶-
 ۳۸۶
 نقوی، حسین: ۱۳
 نقیب زاده مشایخ: ۲۸۴
 نوائی (سرهنگ): ۲۹۴
 نواب، حسین: ۱۷۴
 نواب صفوی، مجتبی: ۸۴-۹۳-۹۵-۱۰۹-
 ۱۱۹
 نویخت، حبیب اللہ: ۲۸۴
 نورث گرافت: ۹۱-۱۳۹-۱۴۵
 نوروزی، داود: ۲۳۸
 نوری، شیخ فضل اللہ (آیت اللہ): ۷۳-۱۰۷
 نوشین، عبدالحسین: ۱۴۳
 نویدی، امیر: ۳۳۳
 نویسی، (سرتیب): ۳۹۸
 نہاوندی، ہوشنگ (دکتر): ۳۶۸
 نیک پور، عبدالحسین: ۲۹۱-۲۹۲
 نیک نژاد، محمد تقی (دکتر): ۱۰۸
 نیوندی، حسین: ۲۸۴



- واحدی، عبدالحسین: ۸۴
وارسته، محمدعلی: ۱۷۳-۱۰۵
وارن، ۱۱۶-۳۲۰-۳۶۱
والث ویتمن، راستو: ۳۸۹
وثوق، بتول: ۳۷۳-۳۹۱
وثوق، حسن (وثوق الدوله): ۱۴-۷۱-۱۷۶-
۱۷۷-۱۸۲-۳۷۳-۳۸۷-۳۹۱
وثوق، احمد (سپهبد): ۳۵۹
وثوق، محمد: ۷۸-۹۱
وثوق خلوت، محمد: ۸۵-۸۷
ودیعی، کاظم (دکتر): ۳۶۸
ورزی، ابوالحسن (شاعر): ج
وزیری، بتول: ۷۶
وقار (سرهنگ): ۱۸۳
وکیل الملک: ۲۰۴-۲۴۳
وهاب زاده، احد: ۳۴
ویشگانی، محمدرضی: ۳۴۵-۳۵۹
ویشگاهی، مرتضی: ۱۳
ویلر (کننل): ۹۱
ویلیام وست: ۳۵۰
- ی
- یارافشار: ۲۹۳-۲۹۴-۲۹۶-۲۹۹
یاور قاسم خان: ۲۸۲
یاور، مصطفی خان: ۲۸۲
یزدان بخش: ۲۰۰
یزدان پناه، مرتضی (سپهبد): ۱۳۴-۱۳۵-
۱۳۷-۱۵۴-۲۰۳-۲۱۳-۲۶۹-۲۷۱
۲۷۳
یزدی، ابوطالب: ۹۸
یزدی، ابراهیم (دکتر): ۲۵۳
یزدی، مرتضی (دکتر): ۱۴۳
یمنی، (سرهنگ): ۲۰۰
- ه
- هاشمی حائری، سیدحسین (سرلشکر): ۳۴۵
هاشمی حائری، سیدعلی: ۲۰۰
هانری، گریدی: ۱۴۰
هدایت، صادق: ۱۶۳
هدایت، خسرو (مهندس): ۹۸-۹۹-۳۵۹
هدایت، عبدالله (ارتشبد): ۱۲۱-۱۳۲-۳۰۷-
۳۰۹
هدایت، محمود: ۱۳
هدایت، مهدیقلی (مخبر السلطنه): ۶۷-۷۱-
۸۷-۸۹
هدایت (نصر الملک): ۷۴



غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۰	۲۱	معاون	معاون
۳۳	۲۵	منتظر که	که منتظر
۵۴	۱۴	دریا	دریا
۶۰	زیر عکس	حکیم الملك	حکیم الملك
۹۵	۵	۱۳۲۷	۱۳۲۸
۱۰۰	۱۰	پشنهاد	پیشنهاد
۱۱۰	۲۱	یادداشتها	یادداشتها
۱۱۹	۴	شاهرخشی	شاهرخشاهی
۱۱۹	۱۰	دیگر	دیگر
۱۲۱	۱	پازشاه	ازشاه
۱۲۲	۱۳	غلامحسن	غلامحسین
۱۲۸	۶	آین	این
۱۳۹	۱۹	گذرايند	گذرانید
۱۴۴	۳	وزیرکشور	وزیرکار
۱۵۴	۲۴	رئيس جمهوری	رئيس جمهور
۱۸۲	۱۰	گفت	گفتم
۱۸۶	۵	عوامغویب	عوامغریب
۱۸۶	۸	بین الملل	بین الملل
۱۹۳	۲۱	اسارات	اسارت
۱۹۵	۲۲	رئيس جمهوری	رئيس جمهور
۲۳۴	۲۳	که در صورتی	در صورتی
۲۳۷	۲۴	۲۵مرداد	۲۵مرداد ۱۳۳۲
۲۵۸	۲۳	دینا	دنیا
۲۹۲	۹	میلیون	میلیون
۲۹۶	۱۴	برای	برای
۳۱۰	۲۳	۱۳۳۳	۱۳۳۴
۳۱۵	۱	داشتند	زیاداست
۳۱۶	۵	یکی	ویکی
۳۱۸	۱۵	چندباز	چندبار
۳۲۷	۱۶	دبیرکل	رئيس
۳۶۵	۹	موقت	وقت
۳۷۱	۵	۱۳۷۵	۱۳۵۷
۳۸۱	۲۴	امین الملك	امین الدوله
۳۹۴	۱۳	مصاحبه ای	در مصاحبه ای



شرح عکس- ردیف اول: از راست به چپ

عباس آرام وزیر خارجه - دکتر هدایتی وزیر دادگستری - خطاطان وزیر کمرکات - سرلشکر ولی انصاری وزیر راه - مهندس شریف امامی وزیر صنایع و معادن - دکتر اقبال نخست وزیر - مهندس اشرافی وزیر پست و تلگراف - دکتر جمشید آملی وزیر کشاورزی - دکتر محمود مهران وزیر فرهنگ - سرلشکر ضریح وزیر دارائی - مهندس خسرو هدایت وزیر مشاور و سرپرست سازمان برنامه - رحمت اتابکی وزیر کشور.

ردیف دوم: مهندس عبدالرضا انصاری وزیر کار - دکتر مصطفی المومنی و اشرف احمدی و سپهبد پختیار و مسعود فریدی و معینان معاونین نخست وزیر.

از اعضای هیئت دولت اقبال سه تن به مقام نخست وزیری رسیدند (مهندس شریف امامی - حسنعلی منصور - دکتر جمشید آملی). دو تن تردد شدند (حسنعلی منصور - سپهبد پختیار). دو تن کارشان به زندان کشید (سپهبد ارتش با محکومیت در دادگاه نظامی - سرلشکر ضریح در دولت امینی که بدون محاکمه آزاد شد).

آنهايي که زنده هستند عبارتند از: مهندس شریف امامی - دکتر آملی - مهندس عبدالرضا انصاری - سرلشکر اخوی - آقاخان پختیار - ناصر و الفتاری - نصرت الله معینیان - مصطفی المومنی که در خارج از کشور به سر می برند و امثال اکثرشان در جمهوری اسلامی مصادره شده است. دکتر کاسمی و سپهبد باقاقلیچ و دکتر عبده در تهران به سر می برند. سایرین نیز زندگی را ترک گفته اند.